

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

University Library,
Aligarh.
QUTUBUBBIN COLLECTION.

محمد قدو المنته که رساله نافعہ و عملیہ رائفہ مستافہ بہ مختصر

زندگی عباد



مصنف عالم جناب ملاک آب قدسی القاب صاحب

فدسیہ و الملکات الملکیہ مجتہد العصر جناب الشیخ

نور محمد عابدی

مازندرانی الحائری مدظلہ العالی * حسب الشیخ جناب علی القاب
میرادات مؤمنین اس شیعہ و کھف المسلمین جواب حاج و اشعلیہ
صاحب پاور دام اقبالہ

طبع مجمع البحرین لودیانہ محمد ناصر خان مطبوعہ شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6199

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على حبیبہ ورسولہ محمد والہیئۃ الطاہرین المصومین و
چنین گوید اعلیٰ عباد و زمین العابدین لما زیدانی اصلا والحاشری مسکنا و مدقنا ثنائی اللہ تعالیٰ
کہ این چند سطوریست در ضروری سایل و در وسایل احکام طہارت و صلوة و صوم و سایر عبادات
و معاملات بہر سبیل اختصار از کتاب نیت العباد کہ اخذ بآن و فهمش آسان باشد و نوشتن از آن بہر
شودائش و فتنی اللہ و جمیع المؤمنین بدانکہ مسائل اجہاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم
و سایر احکام طہارت و صلوة بکلمہ سایر عبادات و معاملات را بیان می نمایم در ضمن یک مقدمہ
و چند مقصد اما مقدمہ پس در آن سہ فصل است **فصل اول**
در بیان مسائل اجہاد است و بیان آن در ضمن چند امر است **امر اول** در بیان کسی است کہ تقلید
او توان نمود و او آن کسی است کہ در او چند شرط موجود باشد **اول** بلوغ **پہ** عیض نیست
تقلید مجتہد صغیر ہر چند مثل علامہ باشد و ہر چند یکہ قیقہ قبل از بلوغ باشد و قوم عقل پسین حاضر
نیست تقلید مجنون ابتدا و مادامیکہ مجنون است چہ جزو نشنہ پیشہ باشد یا بعضی از اوقات بلی
در حال فاقدہ کہ قطع بافاقدہ حاصل باشد تقلید او ضرر ندارد ہر چند اکتفا بظاہر حال دالہ بر فاقدہ در نزد

فصل اول
در بیان مسائل اجہاد است
و بیان آن در ضمن چند امر است
امر اول در بیان کسی است کہ تقلید
او توان نمود و او آن کسی است کہ در او چند شرط موجود باشد
اول بلوغ
پہ عیض نیست
تقلید مجتہد صغیر ہر چند مثل علامہ باشد و ہر چند یکہ قیقہ قبل از بلوغ باشد و قوم عقل پسین حاضر
نیست تقلید مجنون ابتدا و مادامیکہ مجنون است چہ جزو نشنہ پیشہ باشد یا بعضی از اوقات بلی
در حال فاقدہ کہ قطع بافاقدہ حاصل باشد تقلید او ضرر ندارد ہر چند اکتفا بظاہر حال دالہ بر فاقدہ در نزد

تعلیل و احوال تعلیل

مقاله خالی از قوت نیست پس شرط نیست قطع با فائده سوم و سلام پس جایز نیست تعلیل کافر
 و بتدا و هر چند کفرش بار خدای باشد چه کارم آنکه انشی عشری باشد پس صحیح نیست تعلیل غیر انشی
 صحیح انعام ایشان هر چند از سایر مذاهب باشد چه مخیم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تعلیل فاسق
 هر چند بدانیم که در دفع نمیگوید و تقصیر در مقدمات چهارم نمیکند و همچنین است مجهول الحال که در انیم
 عادل اما سق که تعلیل دوم جایز نیست و لکن اگر با جهل بحال تعلیل نمود و بعد معلوم شد که
 او در زمان تعلیل پس همان تعلیل کافیست اگر تعلیل مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت آن و بعد
 معلوم شد که فاسق بوده آن تعلیل کافیست و گفته اند بلکه مجدد رجوع بمجتهد عادل نماید در اعمال تیه
 و همچنین در اعمال سابقه از جهت صحت اطلاق و قضا و عاوه بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز
 تعلیل و اخذ برای او است نه شرط جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که تقصیر در مقدمات
 چهارم و کرده باشد جایز است عمل برای خود کند بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است
 که تعلیل کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیبی مجانین و مال امام روحی
 لا تقدیر و احراز نماید هر چند جواز تصرف مجتهد این در اموال غیبی مجانین و بخوان خالی از
 قوت نیست ششم آنکه مرد باشد زن و نه خنثی هفتم آنکه ظاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا
 از طرفین نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه در
 شریعت در این مسائل ششگانه باشد مطلق باشد نه تنزیهی هر چند احوط ترک تعلیل تنزیه
 میباشد این است مراد از مجتهد جامع الشرائط امر و وحیم آنیکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد
 در سئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه در آن سئله مخصوصه راهی
 و عقاوی داشته باشد که اگر عالم بحکم آن سئله نباشد حتی راه احتیاط مستطاب نیز نداند یا بداند
 و لکن سؤال از احتیاط نشود و وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اگر علم بسئله
 بالفعل نداشته باشد ولیک قادر باشد تحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج
 این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است یا که تحصیل علم نماید و اگر خود محتاج شود بکس
 در عمل نفس خود و قضا و احتیاج شود بحکم سئله و وقت وسعت علم ببرد و سئله نداشته باشد
 مقدم بدار علم بحکم سئله متعلقه بعمل خود را و بیس آنکه دست سائل آن سئله مخصوصه
 بمجتهد دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب سؤال
 بآن مجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب نیست خصوص

تعلیل و احوال تعلیل
 تعلیل و احوال تعلیل
 تعلیل و احوال تعلیل

تعلیل و احوال تعلیل
 تعلیل و احوال تعلیل
 تعلیل و احوال تعلیل

حقه در جهاد و تقلید

۴

این مجتهد جواب فتویٰ بلّی در این وقت فتویٰ واجب کفایست مثل ما است موقوف سال کربن
 اعتقاد و اجتهاد کس ندارم چرنا باعث وجوب فتویٰ بینا نمی شود بلکه مجتهد عمل با اعتقاد خود کس
 اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل باشد بلّی اولی و حسن بلکه احوط آنست که مجتهد اجابت
 جواب فتویٰ را بدو مخصوص در جائیکه مجتهد جاهل با اعتقاد سائل باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر
 یا نه و مخصوص در جائیکه سائل بگوید که هستم مجتهد دیگر نمی رسد و معنی این است که مقصود سائل
 از سؤال مجرد اطلاع بر مذکور است و اگر افاضی دیگر نباشد بلکه مقصود علم بکیفیت عمل باشد و لیک اگر مقصد
 سائل از آن دو سائل بگوید که مقصود علم بکیفیت عمل است نه افاضی دیگر وجوب تصدیق خالی
 از قوه نیست چنانکه آنست که در آنست احتیاط ممکن نباشد یا بعسر و حرج باشد یا اگر احتیاط ممکن
 و لکن سائل جاهل با احتیاط باشد تعجب آنست که پرسائل علم بحکم لازم نباشد که اگر لازم نباشد وجوب
 فتویٰ نیز ثابت نیست مثل صغیر و مثل سائل حج و حیض بر غیر مستطیع و مرد و بر غیر تعلیم جاهل و مثل
 سائل مراضعه یا بر عدم جواز مراضعه مقلد و مثل اعمال مستحب و مکروه و در وقت عدم احتیاج مثل اینکه
 میدانند که واجب حرام نیست و لکن نمیدانند که مستحب است یا مکروه بلّی اگر احتمال حرمت و وجوب
 واجب است که تحصیل علم بکند پس فتویٰ مجتهد نیز لازم میشود ششم آنست که ایز برای مجتهد
 خوف مضره در فتویٰ نباشد چه براسه خود و چه براسه غیر خود از مؤمنین که اگر خوف تربت مضره
 باشد لازم نیست بلکه حرام است هفتم آنست که مجتهد بانه که تکلیف این سائل رجوع بان
 مجتهد میباشد که اگر باند که تکلیفش نیست یا معلوم نباشد بر مجتهد لازم نیست فتویٰ هشتم
 آنست که فتویٰ معارض با واجب اجماع دیگر نباشد مثل نجات دادن سوخته یا فرقی شده کردن
 وقت اشتغال بفتویٰ واجب نیست و اگر و سائل بایشتر سوال کنند در جای جواب از برای او
 اگر ثانی اجماع نباشد و اگر دفعه سوال کنند و اجماعی در بین نباشد مجتهد حیر است هر چند این دو سائل
 تراغ کنند در تقدیم و تاخیر جواب بخصوص در جائیکه زیادتی تاخیر در جواب سوال دیگر لازم نیاید بلّی
 اصل این است که مجتهد در صورت تراغ و زیادتی تاخیر رجوع تفریم در تقدیم و تاخیر نماید آخر سومی
 اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبارات او معاملات و همچنین از نجاسات و طهارات
 رجوع او باعث بطلان تقلید سابق نمی شود پس مقلد میتواند که بر آثار تقلید سابق خود یا
 باند هر چند مجتهد رجوع کرده باشد مگر در صورتیکه قطع بخطا و مجتهد شده باشد که در این وقت
 حکم او حکم مجتهد نیست در قطع خطا و خود که باید عدول نماید و اعمال سابقه را اعتبار نکند و آنها

کتاب
 تفسیر
 سوره
 بقره
 در
 بیان
 جهاد
 و
 تقلید
 مجتهد
 در
 جواب
 فتویٰ
 در
 وقت
 کربن
 و
 در
 بیان
 احتیاط
 در
 جواب
 فتویٰ
 در
 بیان
 رجوع
 به
 قول
 سابق
 در
 بیان
 رجوع
 به
 قول
 سابق
 در
 بیان
 رجوع
 به
 قول
 سابق

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادات موسوم با تکیه بحدیث
 بوده و اگر قاطع نباشد بخطا و خود در جهتها و سابق بلکه مظنه بخطای خود نماید در این وقت در اعمال لاحقه اعاده
 نماید برای تازه خود و در اعمال سابقه تقصیر میکند و نه اعاده و در اعمالی که اثر سابق آن باقی است احوط عدل
 ترتیب آثار سابقه میباشد بلکه احوط آنست که اعاده اعمال سابقه نیز نماید و ظن بخطا و خود را مثل
 قطع بخطا و براند هر چند قوی جواز اعتقاد برای سابق است مخصوص در مثل زوجیت و ملک که اعتقاد
 برای سابق نهایت قوت دارد پس اگر وضو گرفت بآب مضاف از زاری خود برگشت یا استعمال
 غسل نموده با اعتقاد طهارت بعد عدول نموده یا اینکه زنی گرفته که ده شکم شیر خورده بود با او
 با اعتقاد اینکه پانزده شکم باعث حرمت هست نه ده شکم بعد عدول نموده و از زاری خود برگشته یا
 اینکه خانه یا ملکی را بدون صیغه خرید با اعتقاد اینکه صیغه شرط صحت نیست بعد عدول نموده از زاری خو
 و جمیع این اشکله و نظایر شش عدول از زاری سابق بالنسبه باین افعال لازم نیست بلکه گاهی از
 اوقات جائز نیست عدول مثل اینکه حق صغیر یا مجنون یا موسمی یا غایب تعلیق گرفته باشد بلی اگر قطرات
 و رطوبات غسله بخس که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی در رخت و پوشش بوده باشد
 هر چند وضو غسل او صحیح است لیکن آن قطرات و رطوبات باقی مانده را بلکه مواضع وضو و غسل
 و هر جا که غسله طاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید بشویند قطرا اگر کسی وضو
 گرفت یا غسل نموده باشد که در سابق یقین است که نجس بوده ولیکن بعد از وضو و غسل
 شک کرده که آن آب را پاک نموده و وضو گرفته یا خیر وضویش در این وقت صحیح است و اگر
 قطرات و رطوبات باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع آنچه این آب با و رسیده است
 بشوید هر چند خشک شده باشد و قطره از آن باقی مانده باشد بنا بر احوط **اچهارم**
 اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را بجهت خود در سه صورت یکی آنکه بداند که
 مردم شخصی را که شایسته فتوی باشند دارند و امور این معطل است **دوم** آنکه میداند که
 ایشان شخصی است و لکن خود این مجتهد میداند که او شایسته نیست **سیوم** آنکه
 میداند آن مجتهد یک مرجع این است صالح و شایسته اعتماد است و لکن میداند که کافی
 در امور ایشان نمی باشد و درین سه صورت لازم است اعلام مطلق از باب تنبیه خاطر مثل اینکه
 بر انبیاء لازم است اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بکفایت نیز اعلام است
 تا یقین کند که مردم بقدر کفایت مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما از بابت امر

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادات موسوم با تکیه بحدیث

و اما مجتهد پس اگر قاطع شد بخطا و خود در جهتها و لازم است قضا و اعاده عبادات موسوم با تکیه بحدیث

بمعروف و نهی از منکر پس اگر امید تاثیر و اجابت و رجوع بحق در اعلام خود داشته باشند آن وقت
 اعلام واجب است و در صورت دیگر لازم نیست اعلام صورت اولی آنست که آن مجتهد باید
 که مردم اعتماد ایشان بشخصه است که ثواب است اعتماد است و کافی نیز میباشد و اگر بصورت
 نیست اعلام **دوهر** آنست که میدانند که اعتماد ایشان بشخصه است که کافی میباشد و اگر
 نمیدانند که ثواب است اعتماد است یا نه در صورت نیز لازم نیست اعلام بصورت حمل بر صحت و نهی
 از استیجاب اعلام نیست **پنجم** آنکه اجتهاد بحدیست ثابت میشود اول بشهادت
 عدلین **دوهر** بشهادت عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و لکن قوی عدم ثبوت
 است مگر در صورتیکه تحصیل علم با جتهاد عسر و حرج باشد تسبیح و اعتبار و استعمال اگر
 شخص صالح استیجاب اعلام و از اهل خبره باشد چهار اشهاد شخص با جتهاد و در پیش
 اهل خبره **پنجم** حکم حاکم مسلم الاجتهاد بر اجتهاد شخص ششمن مطلق منطه با جتهاد اگر
 تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و باینکه عدالت مدعی با جتهاد و او
 آن را مستحق مجلس قضا و حکومت و سخنان باعث آن نمی شود که اگر او عای اجتهاد نماید تصدیق
 او نائیم و لکن نگذیب و هم نمی کنیم و او را باین عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر منطه حاصل شود
 با جتهاد و ممکن نباشد تحصیل علم درین وقت کفایت منطه حاصل از شستن او در مجلس قضا و رجوع
 مردم با و بلکه بمطلق منطه خالی از قوه نیست **ششم** آنکه لازم نیست بر مجتهد هرگاه رجوع
 از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلدین نماید بر رجوع خود هر چند احوط است **فصل دوم** در
 مسائل تعلیه است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است **اول** آنکه آنچه در شرع بحسب
 حکم عقل جایز است یا نیست لازم است آنکه بر عاملی عمل از روی معرفت یا آو رو پس آنچه
 لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فیضه علی کل مسلم و مسلمة
 و چون علم هر کسی بحسب تکلیف است پس علم شخص که قدرت بر اجتهاد ندارد نیست که
 رجوع بعلماء متدینین از ائمه عشره که شریعت را نازل نموده چنانچه در هر دین و هر شریعت جاہل بآن رجوع
 بعالم متدین میکرد پس هر زمانیکه اخذ مسایل از آنها بکنند بقصد اینکه عارف بحکم الله شوند که
 در صحت علم آن حقیقت تعلیه بیکه لازم است بنحویکه عمل او عمل جاہل حساب نشود و عمل او
 صحیح باشد نیست که عامل مطابق کند عمل خود را بقول مجتهد و اعتقاد کند باینکه حکم الله در
 حق او نیست که مجتهد او گفته است و اگر هم بگوئیم که حقیقت تعلیه و عرف عام یا متشرع

این منتهی است
 این منتهی است

این منتهی است
 این منتهی است

متشرع عمل قبول غیر در حق دلیل بر قول می باشد ضرر ندارد بجهت آنکه مقصود از تقلید یک ناموس است
 بنحویکه عمل او علی حایل حساب نشود همانست که مذکور شد و معلوم است که مجرد افتد رساله بدو نیست
 علم بمضمونش حاصل شود و سبب نمی شود که عمل او علی حایل حساب نشود هر چند در حلال و حرام
 و محتاج الاصول سید سید آقا سید محمد علی الله مقامه معلوم میشود که آن بزرگوار اخذ اجالی را
 کافی میداند و تقلید که اگر متقلد التزام شود بجمع آراء مجتهد خود در رساله یا در بابی از ابواب
 فقه احوالاً بسبب افتد رساله بقصد عمل این تقلید میباشد و حصول تقلید باین قسم شکل است بلخی
 بسامی شود که اخذ رساله صحیح با قدرت بر فهم آن و همراه داشتن فتاوا علم تهیوی میشود تغییر علم
 تهیوی مجتهد بالتسبیح بمسألی که احتیاط فعلی نکرده باشد و عند الحاجة استنباط کند و الا
 مجرد التزام متقلد با استنباطات مجتهد یا پنجه بعد خواهد استنباط کرد و چگونگی تقلید خواهد بود
 در عرف سامی شود که مجرد التزام را تقلیدی نماند و لکن این کافی نیست بلکه اگر اخذ مسئله
 بکند و لکن بقصد عمل برای آن مجتهد یا پنجه تقلید نخواهد بود مثل اینکه مسئله را از رساله یاد
 میکند که بجا عمل تعلیم یا یا اینکه ملاحظه نماید که پنجه خواست که اگر اسانست تقلید نماید و الا
 فلا بلخی اگر رساله را اخذ نموده و فهم مسئله نیز نموده بقصد عمل درین وقت تقلید است اگر
 چه عمل نکرده باشد و از پنجه معلوم شد که در هر احکام فرعی که حکمش معلوم نباشد باید تقلید کرد
 چه مستحب باشد چه واجب چه غیر آن و اینکه میگویند که در مستحبات تقلید لازم نیست و نباید
 تقلید کرد بی اصل است بجهت اینکه عقل قاطع حاکم است که هر عالمی باید در حین عمل بداند
 که خداوند راضی است باین عمل یا بیا و رو چه واجب باشد چه مستحب علم او چه بضرورت باشد
 چه باجتهاد باشد چه بتقلید پس هر چیزی را که نمیداند که حکم او چه چیز است و ملتفت نیز باشد
 بهرجل خود باید تقلید بکند اگر قادر بر اجتهاد نباشد بلخی است مح و در اول سن و کراهت جایز
 است برای مجتهد نه مقلد و مقلد در این مسئله نیز باید تقلید کند اهرم و هم آنکه صحت
 عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا بتقلید همچنین حاصل میشود بطریق ثالثی که آنرا احتیاط
 میگویند و اقوی آنست احتیاط طریق است سالم تر از اجتهاد و تقلید و لکن چون در بعضی
 از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر و اشریایان در جیب حرام باشد یا اینکه امر و اشریایان در حرام
 باشد یا در واجب با ترک هر دو جمع هر دو ممکن نباشد و چون التزام آسان برای غالب مردم
 عس و حرج است و چون علم بکیفیت احتیاط نیز کما هو حق از برای غیر مجتهد در غالب اهل مکن

اینست که
 در این مسئله
 باید تقلید کرد

نیست و چون بعضی از علما بجهت باره از شبهات مثل شرط علم بوجوب قصد وجه از وجوب نذیر و شکر
 بتجرب در تمام نیست احتیاط را طریق ندانسته اند اقتصار شد با جهاد و تقلید و مراد احتیاط آنست
 که شخص کند و در عمل بطوریکه هر چه احتمالات تمسکه عمل شود و این در محاللات غالباً ممکن است و
 به شبه می باشد و در عبادات بر چند قسم است اول آنست که محتاج بتکرر عمل نیست و امر
 و اثر است میانه وجوب فعل و عدم وجوب فعل مثل اینکه نمیداند چیست یا نه و احتیاطا غسل کند
 و بعد معلوم شود که جنب بوده یا اینکه امر دائر شود میانه وجوب ترک و عدم وجوب ترک مثل
 اینکه نمیداند غسل از تماسی مثلاً مفسد روزه است یا نه ترک می نماید احتیاطاً و بعد معلوم شود
 بتقلید یا جهاد که مفسد بوده یا اینکه امر دائر نشد میانه وجوب و استحباب مثل اینکه نمیداند
 سوره واجب است یا سب میخواند بقصد قربت مطلقه بقصد وجوب نه استحباب و همچنین در
 غسل جمعه که نمیداند واجب است یا سبب است یا سبب مجامی آورد او را بقصد قربت مطلقه و وجه آنکه محتاج
 بتکرر عمل است و شبه حکمیه است و جهاد یا تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیداند که در پشت فرسخ
 مرکب از رفتن و برگشتن حکم او قطر است یا تمام و وقت وسعت اجتهاد یا تقلید را ندارد احتیاطاً می نماید
 جمیع میان قصد و تمام و سبب آنست که محتاج بتکرر عمل است و شبهه نیز حکمیه است و لکن ممکن است
 جهاد یا تقلید و یا امکان آن ترک میکند و ارجح میکند چها در آنکه شبهه موضوعیه باشد مثل
 اینکه ما فرمیداند که مسافت موجب قصر است فرسخ است و ممکن است علم تفصیلی بسؤال یا
 یا بخوان و نمیداند که هشت فرسخ حاصل شده یا نه و با وجود این جمیع می نماید و مثل اینکه میداند
 که لباس از لباسها او نجس است و میتواند که تحصیل علم تفصیلی کند و با وجود این در رد لباس
 و نماز میکند و جمیع این اقسام اربعه جایز است احتیاطاً حتی در قسم اخیر که با امکان علم تفصیلی
 اگر کتباً علم اجالی میکند و سفاکت در آن کتباً علم اجالی و ترک علم تفصیلی مندفع میشود با امکان
 فرض اغراض عقلانیة بر چند احوط ترک احتیاط است و در عبادتیکه محتاج است حصول احتیاط
 و ترک تکرر عمل یا امکان علم شرعی با جهاد یا تقلید یا آنکه اگر مکلف خود تشخیص احتیاط بکند
 و علم داشته باشد که احتیاط این است همان عمل نماید و اگر خاسخ و عادل از اهل خبره بلکه
 نیز شهادت دهند برینکه احتیاط این است از بعضی ظاهر می شود که اگر کتباً آن نیز میتوانند
 و لیکن محل مامل است پس شهادت عدل و احادیث مطلقه نیز اکتفا کنند در تشخیص احتیاط
 با امکان جهاد یا تقلید و عدم عروج بلکه اگر کتباً حکم حاکم باینکه این احتیاط است نیز محل مامل

در جهاد یا تقلید

در جهاد یا تقلید

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان

قابل است امست و محسوس است که طلب علم و حقیقت بر هر کسی که تقصیر باشد و تا در تحصیل
علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد و با قدرت بر آن اگر ترک کند و سیاط نیز کند گناه کار است و اما اینکه
گناه مذکور منقیه است یا بکبره یکست یا بیشتر بجهت مخالفت حکم واقعی است یا تجوی یا بجهت مخالفت
حکم ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر آن محل اتهام نیست پس باید که تقلید یا اجتهاد نکرده
اقدام بر بیع معاملات یا شرب عسیر ذی بی و هر چه بیز که حکمش انبید از تناید اما اینکه اجتهاد یا
تقلید نماید و لازم نیست تمیز خبر از شرط و وجوب از مستحب نیز اینکه وجوب اصلی است مثل
حد و سوره یا تبعی مثل خم شدن بجهت رکوع یا سجود و همچنین لازم نیست تمیز نافع صحت از نافع
کمال بلکه با علم بطلوبیت اگر بدای مجبوبیت فعلی یا ترک بجا آورد یا ترک نماید کافی است و در محبت
عمل آبی و جباب است که هر کار که را که میخواهد بکند مسائل آنرا پیش از عمل باید بگوید و جباب است
تعلم سالیکی عاتق ابلوی میباشد یعنی که غالب مردم قبل از عملی شش مسائل شک و سهو
آبی اگر نادر الوقوع باشد که غالب الناس باو مبتلی نباشند لازم نیست تعلم احکام او چنانچه لازم
نیست تعلم احکام حج و اعتکاف و نماز با عدم حاجت آن امست و جهاد و آنکه عمل جابلق
چه در عبادات چه در معاملات هرگاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جایز است
و تکلیف این شخص جابل رجوع او میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عمل نیز موافق رای
اوسته عمل او صحیح میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف
رای آن مجتهد است باطل و اعاده یا قضا است آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت
و اگر مخالفت یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده لازم است و حکم شک بعد از فراغ
جاری نیست و در خارج وقت قضا لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد بگوید که قضا لازم است
امتیحان است که در سوا وقت و مخالفت با بقا و وقت برای حین التسلو میباشد نه
حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی اطلاق عمل مقتضی بوده و اعاده لازم شده مگر
بعد از سؤل رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت
باشد مدار بر رای می باشد که سقط قضا است چه رای مجتهد باشد یا حین السؤل زیرا
مدار در وجوب قضا بر صدق ذمت است یعنی او را بر ذمت نیست یعنی نمی شود بلکه
بجای ساق در وقت نیز مختار است که مدار بر رای باشد که سقط اعاده میباشد و حکم
است که مدار برای حین السؤل میباشد آنکه حوزة اوقات قضا باشد و اگر در وقت

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان

حق است که تقلید علم و اوریع هیچکدام لازم نیست هر چند با امکان تشخیص و عدم عسر و حرج
 و تشخیص تقلید علم و اوریع بلکه او ثقی و رفیق است و الا علم تنها و الا اوریع تنها و
 با تسامع علم و اوریع علم مقدم است بر اوریع هر چند اعلیت علم مظنون باشد و اوریعیت
 اوریع مقطوع باشد اگر انظن محبت باشد و مراد از علم در خصوص مقام انفعه میباشد و مراد از انفعه
 در نظر اهل انست که استادی او در استنباط احکام شرعی بیشتر باشد از نظر آنکه در غالب امثال
 آنها دانش مطابق واقع باشد پس مراد از انفعه این است که استادی تر باشد و اصحاب او واقع
 بیشتر باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اوریع آنست که بر هر کار تر باشد اعتبار
 محرمات و مکروهات و شبهات و تفصیل و برکت کتاب حادیث و علم اخلاق مبین است و
 اجالا واضح است بر هر متدین بدینی که اوریع در اندین کیست و بهتر آنست که علم و اوریع
 حال فتوی و حال استنباط هر دو باشد هر چند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی را علمیت
 را بر اخیر دانسته اند و فتوی در نزد اهل علمیت و اوریعیت عال فتوی میباشد خصوص
 در اوریع **اهم** آنست که تقلید علم و اوریع را اگر قائل بوجوب شوم مشروط بحدی شرط
 اول آنکه احتمال وجود علم را بدیدیم آنکه عسر و حرج نباشد و تشخیص علم یا در اصل تقلید
 علم یا در بقا و بر تقلید علم که اگر عسر و حرج باشد در هر یک از مراتب ثلثه مزوره لازم نیست
 تقلید علم تسبیح آنکه وجود علم معلوم بالا جلال یا با التفصیل باشد چنانچه علم
 اجالی بخوبی محصوره در بله خود و بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمره داشته باشد
 یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید علم لازم نیست **پنجم** آنکه علمیت
 و اوریعیت آن نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع با علم و اوریع اکتفا بمظنه نماید مگر
 آنکه بایوس باشد از تحصیل علم یا آنکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود
 و وجهی که علمیت هر یک بالنسبه دیگری معلوم نباشد و لکن یکی علم باشد از دیگران
 قطعا و یکی دیگر علم باشد از دیگران قطعا مقدم بدارد علم مقطوع را بر علم مظنون چنانچه
 اگر تقلید علم مقطوع ممکن نشود و دست رس نباشد علم مظنون مقدم است **ششم**
 آنکه علم مخالفت مجتهدین در فتوی داشته باشد که درین وقت علم و اوریع را تقلید نماید
 پس اگر علم موافقت داشته باشد یا آنکه موافقت و مخالفت معلوم نباشد لازم نیست
 تقلید علم هر چند احوط تقلید علم و اوریع است حتی باشد مخالفت مجتهدین بلکه احوط

اکتفا
 به فتوی
 ائمه
 است

احوط فصل از علم وادرع است با احتمال وجود آن بلکه احوط آنست که تقلید و توثیق در مستنباط و توثیق
 نوعاً و شخصاً که ظن با صواب واقع در آن فتوی نیز باشد نماید و اقتضای موجود علمیت نوعاً و شخصاً
 هرگاه آن شخص تقلید از اهل معرفت و تمیز باشد بلکه بهتر آنست که در مرافعه و حکم و اوقاف در تصرف
 اموال بخانین و غیب بخوان نیز اقتضای علم وادرع نمایند و بغیر علم وادرع با وجود اعلم
 وادرع مراجعه نمایند و اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد و دیگری منطون الاجتهاد
 و منطون الاعلیّه باشد که مقدم بر او منطون الاعلیّه را اگر آن ظن محبت باشد و تقلید
 علم را لازم بدانیم و الا مقدم بر او مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد
 و فتوای علم منطون باشد و مثبت اعلیّت بنویست که در مثبت اجتهاد گذشت است
 آنکه تقلید از باب وصف منطون بمطابق حکم استدباری مجتهد نیست پس باید اینکه مقلد تا
 بخطا مجتهد نباشد باید عمل برای مجتهد نماید هر چند منطون بخطا و مجتهد داشته باشد بلی است
 آنست که مقلد و تقلید اقتضای صواب باشد و هرگاه در نظر او توثیق باشد با اعتبار موافقت
 صیاط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی گفته اند که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید
 کند که قول او منطون الا صواب باشد بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از
 آنظن برخلاف آن قول بهر سبب عدول نماید بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر منطون او
 قول بیت شود متعین است تقلید نیست و لکن حق آنست که تقلید دائر بر ظن مقلد
 نیست و مراعات منطون بر مقلد لازم نیست و بر اکثر مقلدین هم معلوم نمی شود پس حال
 مقلد بالنسبه بفتوی مجتهد بر چند قسم است اول آنست که مقلد قاطع است بخطا
 مجتهد در حکم مخصوص و درین قسم جایز نیست تقلید و در حکم مخصوص قسم آنست که
 قاطع است بخطا و مجتهد در یکی از احکام معینه بنحوشبهه محصوره و در این قسم نیز جایز نیست
 تقلید و در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل ابواب فقهیه از
 طهارت تا دایه خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف دو قسم اول که در غیر مقطوع
 یا اجمال بنحوشبهه محصوره تقلید جایز است و سی و سوم آنست که قاطع است بخطا و مجتهد
 در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دایه یا بیشتر از یکی و لکن بنحوشبهه غیر محصوره هر چند در بیت
 مسئله غیر معینه باشد بالنسبه به مجموع ابواب فقهیه درین قسم ضرر ندارد و تقلید علم و این علم اجالی
 ضرر ندارد چهارم آنست که مقلد قاطع بخطا و مجتهد باشد و دلیل حکم نه اصل حکم درین قسم

و اگر منطون الاعلیّه باشد که مقدم بر او منطون الاعلیّه را اگر آن ظن محبت باشد و تقلید علم را لازم بدانیم و الا مقدم بر او مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد و فتوای علم منطون باشد و مثبت اعلیّت بنویست که در مثبت اجتهاد گذشت است آنکه تقلید از باب وصف منطون بمطابق حکم استدباری مجتهد نیست پس باید اینکه مقلد تا خطا مجتهد نباشد باید عمل برای مجتهد نماید هر چند منطون بخطا و مجتهد داشته باشد بلی است آنست که مقلد و تقلید اقتضای صواب باشد و هرگاه در نظر او توثیق باشد با اعتبار موافقت صیاط و مشهور و غیر آن بلکه بعضی گفته اند که مقلد را در ابتدای تقلید لازم است که تقلید کند که قول او منطون الا صواب باشد بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از آنظن برخلاف آن قول بهر سبب عدول نماید بلکه از بعضی ظاهر میشود که اگر منطون او قول بیت شود متعین است تقلید نیست و لکن حق آنست که تقلید دائر بر ظن مقلد نیست و مراعات منطون بر مقلد لازم نیست و بر اکثر مقلدین هم معلوم نمی شود پس حال مقلد بالنسبه بفتوی مجتهد بر چند قسم است اول آنست که مقلد قاطع است بخطا مجتهد در حکم مخصوص و درین قسم جایز نیست تقلید و در حکم مخصوص قسم آنست که قاطع است بخطا و مجتهد در یکی از احکام معینه بنحوشبهه محصوره و در این قسم نیز جایز نیست تقلید و در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل ابواب فقهیه از طهارت تا دایه خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف دو قسم اول که در غیر مقطوع یا اجمال بنحوشبهه محصوره تقلید جایز است و سی و سوم آنست که قاطع است بخطا و مجتهد در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دایه یا بیشتر از یکی و لکن بنحوشبهه غیر محصوره هر چند در بیت مسئله غیر معینه باشد بالنسبه به مجموع ابواب فقهیه درین قسم ضرر ندارد و تقلید علم و این علم اجالی ضرر ندارد چهارم آنست که مقلد قاطع بخطا و مجتهد باشد و دلیل حکم نه اصل حکم درین قسم

جایز است تقلید پنجم آنست که مقلد بحسب فهم خود مظنه داشته باشد بخطا مجتهد در اصل
حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطا و مجتهد در حکم یا ظن بعدم خطا
یا شک در خطا و بطریق اولی جایز است تقلید ششم آنست که مقلد یقین نداشته باشد
بخطا و مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند شهادت تطهیر
بدهند بخطا و مجتهد در حکم مخصوص درین قسم جایز است تقلید و حکم فرعی در حق مقلد مورد
شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطا و راوی در روایتش از امام
درین وقت ان روایت حجت نیست بجهت آنکه سماع از امام و خوان سور و شهادت میشود
بمخلاف اجتهاد و مخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از خودی قطع باشد باعث این نمیشود که
او در حق مقلد او از حجت ساقط شود ^{و این} لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم
معین کند مخصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر
در یکی باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر راوی باشند و در راه
موافق باشند لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطا در سهم نموده ضرر ندارد
بلی اگر تعیین کرده و ظاهر شده که آن معین اصلا مجتهد نبوده و در این وقت تقلید نکرده و
لازم نیست و حده مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است
که تقلید هر دو و دفته یا قدری با نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق راسه در تقلید ضرر ندارد
بلکه از بعضی این جهات بهتر است که بنا را آنکه معین نموده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل
نموده و مقلد خطی نموده بلی حصول تقلید و حجت آن مشروط بچند شرط است اول آنکه
اطلاع بهم رساند برای مجتهد و آن سئله و بجهت رای او را قدم آنکه آن اطلاع و فهم سئله از
روی علم باشد با امکان نه از روی مظنه و حال سیما آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد
و جایز باشد پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر
باین دلیل عمل نماید عمل با تقلید نخواهد بود پس مجتهد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت
تقلید تقلید نیست چنانچه معلوم از طایب یا راسه مجتهد در واقع باشد پس
اگر مجتهد فتوی بظهارت عرق جنب غیر حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرد
که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود
که مجتهد فتوی بظهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بظهارت

مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند شهادت تطهیر بدهند بخطا و مجتهد در حکم مخصوص درین قسم جایز است تقلید و حکم فرعی در حق مقلد مورد شهادت نیست بلی اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطا و راوی در روایتش از امام درین وقت ان روایت حجت نیست بجهت آنکه سماع از امام و خوان سور و شهادت میشود بمخلاف اجتهاد و مخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از خودی قطع باشد باعث این نمیشود که او در حق مقلد او از حجت ساقط شود و این لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند مخصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلم را لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر راوی باشند و در راه موافق باشند لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطا در سهم نموده ضرر ندارد بلی اگر تعیین کرده و ظاهر شده که آن معین اصلا مجتهد نبوده و در این وقت تقلید نکرده و لازم نیست و حده مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو و دفته یا قدری با نماید و جمع کردن مجتهدین با توافق راسه در تقلید ضرر ندارد بلکه از بعضی این جهات بهتر است که بنا را آنکه معین نموده مجتهد نبوده یا اعلم نبوده یا عادل نموده و مقلد خطی نموده بلی حصول تقلید و حجت آن مشروط بچند شرط است اول آنکه اطلاع بهم رساند برای مجتهد و آن سئله و بجهت رای او را قدم آنکه آن اطلاع و فهم سئله از روی علم باشد با امکان نه از روی مظنه و حال سیما آنکه بنای عمل بر آن نیز داشته باشد و جایز باشد پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر باین دلیل عمل نماید عمل با تقلید نخواهد بود پس مجتهد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست چنانچه معلوم از طایب یا راسه مجتهد در واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بظهارت عرق جنب غیر حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بظهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بظهارت

بطهارت عرق جنب از خرام داده آن هم تقلید مجتهد نیست بحسب آنچه فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق است و فرض نیست که مقلد نه فهمیده و از این سخن را که تقلید فهمیده است مطابق واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مقلد نه فهمیده است و او را پنجیم آنکه اخذ بقول مجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و آنرا اگر اخذ با احتیاط مجتهد کرده باشد چه آن مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد و متوقف باشد این تقلید مستحب بود بلکه اخذ با احتیاط خواهد بود ولی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد احتیاط با احتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه از جهت عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید خواهد بود و تبس میشود که این تقلید است و احتیاط بودن بلکه اگر اخذ بقولی نموده با احتیاط آنکه تأییدش مجتهد اوست و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهد شریف نیست آن مجتهد را در آن مسئله تقلید نموده و قائلان آن قول را نیز تقلید نموده متشکک آنکه آن فتوی فتوی بالفعل باشد آنکه آن فتوی فتوی تقدیری باشد یا نه چنانچه که از مذاق مجتهد بنبهید که اگر سؤال کند فتوی همین نحو خواهد بود و اصل آنکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز نمیداند یا آنکه احتیاط را در عبادات لازم میدانند و این مسئله از فروع این دو قاعده می باشد و لکن هنوز سؤال نکرد که فتوی فعلی بدست آورده باشد هفت قسمی آنکه آن مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هفتمی آنکه در احکام شرعیة فرعیة یا در مباحاتیم موضوعات شرعیة و لغویة و عرفیة همچنین مصادیق آنها که خفیه باشد و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن و خاک بودن و سخنان مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید که صبح یا ظهر شده است یا آنکه این تابع آب است و مقلد خلاف آنرا اعتقاد نماید با اعتقاد مجتهد عمل نماید بلی اگر حاکم حکم کند یا اینکه زیاده کافرت باشد و اما در مثل نفس سالیله دارد و سخنان حکمش متنبع است و نقض حکم او جایز نیست اگر حکم حاکم را مطاع و در همه جا نافذ برانیم تمامی آنکه در آن مسئله مسبوق تقلید نباشد یا آنکه باشد و رجوع از تقلید را جایز ندانیم اگر اگر مسبوق تقلید باشد و رجوع از تقلید را نیز جایز ندانیم تقلید نخواهد بود و دهیم آنکه مجتهد بهم نباشد پس صبیح نیست تقلید یکی از مجتهد مرد میان مجتهدین نادمی آنکه تقلید مستلزم تفکیک میان حکم کلی یا افراش و حکم با موضوعش نباشد چنانچه در مسئله حاضر در تعلیم می آید و آذر دهیم آنکه جایز باشد تقلید در مسئله و اجراء حکم در آن مسئله پس اگر

این تقلید مجتهدی است

بلکه از تقلید مجتهدی عموم و فراغ شرع تقلید مجتهد دیگر عموم و فراغ است اول است تقلید تقلید نخواهد بود

احکام باشد یا حرام شود بواسطه معارضه با حکم مجتهد در شخصیه یا بجهت عدم لیاقت مجتهد در
 تقلید از جهت مجتهد نبودن یا فاسق بودن یا اعم نبودن یا میت بودن آن مجتهد برگاه تقلید
 علم لازم برانیم و تقلید میت را حرام بدانیم و در این وقت این تقلید صحیح نخواهد بود **اصل**
 آنکه هر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد از تقلید مرده است اقوی آنست که این تقلید
 باطل نمی شود بلکه تقلید بعد از موت مجتهد مخیرست در باقی بودن و رجوع نمودن از تقلید او و تقلید
 مجتهدی پس موت از مبطلات تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را ننموده اصلا یا در مسلم
 خاصه مثلا و بعد از موت آن مجتهد میخواهد که تقلید میت نماید جواز این تقلید نیز خالی از قوت نیست
 خصوص در قسمیکه در ک زبان آن مجتهد کرده باشد و خصوص در جائیکه آن میت علم باشد و خصوص
 در جائیکه ظن مقلد بصحت قول آن مجتهد میت اقوی باشد از حق و لکن بجهت شهرت و نقل اجابت
 بسیار بر عدم جواز تقلید میت ابتدا و احوط ترک است **امیر** یا زده آنست که نیابت توان
 مجتهد و تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر چند قسم است اول آنست که تصرف نائب
 از موت مجتهد میباشد مثل اینکه نائب خانه غایب یا صغیر را اجاره داد و بعد مجتهد فوت شد در این
 وقت آن تصرف قدس است و آن اجاره لازم است تا تمام شدنش و این محل کلام نیست دوم
 آنست که موت مجتهد قبل از تصرف نائب میباشد و لکن مقصود از نیابت و کالت و اذن
 از جانب مجتهد میباشد درین قسم بموت مجتهد و نحو آن باطل میشود سببی آنست که بان
 نحو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمه می باشد برای امتنا از جانب خدا یا وکالت
 از جانب حضرت صاحب الامر **عجل الله فرجه** مثلا و کالت از مجتهد درین وقت اقوی بقا آنست
 هر چند اشکال در جواز جعل همچو ولایت میباشد و لکن جوازش خالی از قوت نیست بلی بهتر است
 که مجتهد در مقام نصب شخص تصحیح بوکالت از جانب خود نماید تا امر بر مردم بعد از فوت
 مجتهد شکل مشتبه نشود **و از** هر آنکه اگر مجتهد را تقلید کرده در حالتیکه جامع **الایط**
 بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده که ملکه اجتهاد از او زایل شده
 یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه خفایا حواس برای او از جهت نیا و تنه
 پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقوم آنست که تقلیدش باطل میشود و باین تقلید
 باقی ماند خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند اقوی در جمیع صور مرقوم آنست که حکم اینها حکم
 موت است و ظاهر اول این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء آنکه شرط

اگر مجتهد میت باشد
 تقلید از او باطل است

اگر مجتهد فاسق یا کافر یا مخالف یا عامی شده
 تقلید از او باطل است

شرط است در حال عمل نسخ مستند اطلاق آن در مقام رد بحث خصما و جواهر الكلام صحیح زمره اند
که چنانچه حکم مجتهد بحدوث و فسخ و تحوّل باطل غیث شود فتوی مجتهد نیز بحدوث و فسخ و تحوّل غیث شود
آمری است که اگر تقلید مجتهد نموده رجوع بقرآن کنند که رجوع از تقلید راجع
از جلاء جایز نیست اند و فعل اطلاق بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بکجه رجوع
در زمانه قوت می باشد چه بعد از عمل و چه قبل از عمل و لکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوصاً
بعد از عمل امری که ظاهر آنست که بر عقل لازم نیست که محصل از اطلاق مجتهد خود نماید که آیا قائل
شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اتحاد نماید میان یقین سابق اگر انیکه علم بر شبهه محصوره داشته
باشد که مثلاً مجتهدش در یکی از بیست مسئله متعلق بوضو مثلاً رجوع نموده و مگر در این وقت اگر آنها
را مبطل تقلید بدانیم لازم است بر عقل که نمی ناید و لکن بعد از اطلاق بر رجوع لازم نیست
که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید مجتهد دیگر نماید و اصل خود هم آنست که جایز است
در سبیل مقصود تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید و لازم نیست که اخذ سبائل را جمیعاً از یک
مجتهد نماید بلکه میتواند که در سبائل وضو تقلید مجتهد نماید و در سبائل غسل تقلید مجتهد دیگر
ناید و بکنایه ای شرط در جواز تبعیض آنست که مستلزم تاقض یا قطع بمخالفت رافع
نباشد مثلاً اگر مسئله کلی که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید مجتهد نماید و در
بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غسل و طهارت آن در غسل نجاست
خون یا بول در غیر خمری بول تقلید قائل نجاست نماید و در غسل نجاست منی و غایط
تقلید قائل بطهاره نماید و مثل آنکه در شرط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و
گرفتن در اکالات و شریات و العیبه و نقشه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و مجرد
تطامی و دادن و گرفتن بقصد الشایع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل
خانه و کار و اسیر و غلام و کثیر تقلید کسی بکند که بیع بی صیغه را باطل میداند و میگوید که بیع
بمعاطات حاصل نمی شود بکنایه صافی نیست که در بیع تقلید کسی بکند که صیغه را شرط نمیداند
و همچنین در عرض مثلاً و لکن در وقف مثلاً تقلید کسی بکند که صیغه را شرط میداند مانند
تخلی و مثل آنیکه در مسئله جواز از نجاب واجب توسع با اطلاق بواجب مضیق فوری و عدم جواز
آن تقلید کسی بکند که مثلاً نماز در مسجد را در وسعت وقت صحیح میداند بالنسبه بکسیکه خلایق
باز از نجاست در مسجد ناید یا قدرت بر از آنکه و یا آنیکه خود احوال نجاست در مسجد نموده و تقلید

[illegible]

مجتهد دیگر نایک بگوید و ضرورتی باطل است یا واجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز در وقت صحیح نیست هرگاه اخلال با واجب فوری نموده از قبیل اخلال با اذان صاحب دین با قدرت بگوید و این را قبیل اخلال جزو سلام و نماز یا رسول جابل حکم سلب اخلال بتعلیم جابل صورت این حاجت یا اخلال با معروف نهی از منکر با اجتماع شرایط از قبیل ظن تاثیر و سبب آن که بعضی از اشالی این سبایل جایز نیست و مثل اینکه بعضی ناید و حکم موضوع حکم یا آنکه جاری نماید حکم مجتهد را بر فردی که آن فرد زنی و آن مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهد نماید که بخوبی نداند خون حیوانی را که نفس پیدا دارد و در این صاحب سبایل میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکنند و لکن با در صاحب خون چمنده نمیداند و این شخص مقلد و مخصوص با تقلید کسی میکند که در صاحب خون چمنده نمیداند و لکن در حکم تقلید این مجتهد نمیکند بلکه تقلید مجتهد میکنند که در صاحب نفس سبایل میداند یا آنکه روزه مندوب در سفر را تقلید کسی می نماید که جایز نمیداند و چهار فرسخ لفق از باب و ایاب را نیز سفر نمیداند و در حکم تقلید این مجتهد می نماید و لکن در چهار فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند و لکن صوم مندوب را در سفر جایز میداند که درین هنگام در اصل حکم تقلید قایل بترجم صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او نموده بلکه تقلید مجتهد نموده که چهار فرسخ لفق را سفر میداند پس تا زمانی که او بر آنکه صوم در چهار فرسخ لفق حرام است اما حرش برای مجتهد اول بلکه برای مجتهد ثانی که این بعضی نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده باشد یا آنکه علم و جعلی داشته باشد زیرا که مناط حجیه در تقلید معتقد مجتهد است و معتقد مجتهد حرمت صوم در سفر در چهار فرسخ است پس حرمت معلقه چهار فرسخ را هیچ کدام از دو مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بر مصداق علاوه آنکه حکم فتاوی همه جابر مفاهم کلیه است و حکم قضائی و فصل خصوص بر مصداق خبریه است و کلام در حکم قضائی نیست بلکه در رد اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است از برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی نماید و در موضوع اخذ بروایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبه بموضوعات و اقصیه میباشند موضوعات معتقد و در اختلاف دو مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که در هر معنی تقلید برای مجتهد است که تقلید او می نماید و هو شاکر و همی آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعی

ل
و اما سفر بود آن نه برای مجتهد

مفتوای

در این باب
مفتوای

مشهوره از مجتهد بسیار است اول آنست که بشافعه و مذهب بدون واسطه مقلد اخذ مسلك از مجتهد
 نماید و هر آنست که اخذ از دو عادل نماید که آن دو عادل را می مجتهد برای نقل نمایند سیم
 آنست که اخذ از عادل واحد نماید که راس مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل گوید که
 برای مجتهد اینست نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب و با دلالت عبارات و این
 نیز محتمل میباشد و این هر سه باید در حال ضبط باشد که اگر آن مجتهد یا عادل تا نقل از مجتهد بسیار
 پر شده باشد که استعمال خود پس برای او محال شده باشد یا آنکه گیر نسبیان شده باشد اعتبار
 بآن قول نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن
 مجتهد است یا آنکه دوشاد عادل شهرت و مذهب یا آنکه مشهور باشد استادان کتاب باشد
 مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود بر اینکه این کتاب از آن مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب
 به جهت فتوی درست شده باشد نه به جهت عرض گیر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از غلط باشد و
 غلطیکه مضر لغتوی باشند ششم باشد کافی است در او مظنه و یقین به نبودن غلط بشرط
 نیست که غالباً برای مؤلف کتاب نیز یقین به جهت ممکن نیست چه جای دیگر آن و بشرط
 آنکه تالیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و یا آنکه در حین عمل و مراجعه
 بآن کتاب آن مجتهد جامع شرایط باشد و اذن در مراجعه نیز داده باشد و بشرط آنکه رجوع
 از آنچه در کتابست نکرده باشد علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی
 نباشد مثل آنکه مقلد از خود مجتهد یا عادل دیگر خلاف آنچه در کتابست شنیده باشد یا در رساله و غیر
 خلاف آن نبوده باشد که باین شرایط شش گانه جایز است اخذ کتاب اگر معارض از برای آن
 کتاب حاصل شود اخذ نماید یا آنچه در آخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم نباشد اخذ نماید یا آنچه
 تمام و باین بیشتر است مثل آنکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب بخط او و اقوی
 از کتاب بخط غیر او و عادل چیز فهم اقویست از عادل غیر فهم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی
 نیز در میان نباشد اعتماد نماید بآن تعلیق که در سابق داشت و اگر ابتدای تعلیق باشد اخذ نماید
 نماید و الا اخذ با حوط قولین نماید و اگر انهم ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و مختصر باشد
 طرق اخذ بطریق مقرر مرقوم متعارضه نمیباشد و اخذ هر یک از آنها آخر هفته هم آنکه هر گاه
 مسئله عارض شود و حکم مسئله را ندانند نمیست که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد
 داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد و آ

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷/۱۰۰۰۰۰۰۰

و اگر چه یک دم ممکن نیست و حیب است که از آن بلد بهجرت نماید بلکه دیگر اگر هجرت ممکن باشد و
 عسر و مشقت زیاد در هجرت نباشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج و مشقت باشد
 نماید بجزیر کبر و نظر او قوت داشته باشد که او حکم الله است هر چند بجهت اعتماد بشهرت باشد
 یا بقول اعلی الموت باشد یا اعتماد بکتاب متاخرین از قبیل لعمرو و منطومه و رب النجاة العباد شیخ
 است و اعتماد صاحب جواهر الکلام اعلی تقد مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه
 و بعضی گفته اند که اگر بر مقلد نرسد شود طریق اخذ احکام بجهت نبودن مجتهد یا عدم امکان
 وصول مجتهد چه خوف عسر و حرج و رجوع با و یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع
 با احتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا هجرت نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا
 با قابلیت فی الجملة اعتماد بر جمیع خود نماید بحسب آنچه از اوله فهمیده و با عدم قابلیت اعتماد نماید
 باخذ مشهور بین اصحاب و الا باشد شهر و الا بشهرت منقوله اعتماد نماید از مثل بحر العلوم و آقا
 باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها بمثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه و الا رجوع نماید بقیقه
 عارف بنفسه یا بواسطه و اگر همه اینها متعذر شد بظن حاصل از حدس و استقراء عمل نماید و
 مختار باشد که اول مذکور شد **مبحث هشتم** آنکه هرگاه وکیل و موکل و وصی و موصی
 مختلف باشند در جهاد یا تقلید پس شرط صحت و کالت آنست که برای وکیل جایز باشد
 مباشرة آنکه اگر حرام باشد وکیل مباشرت آن جایز نیست و کالت و در جائیکه جایز است مباشرت
 وکیل پس اگر قطع دارد که موشش آن عمل را صحیح نمیداند نمیتواند که مباشرت آن عمل شود و اگر
 شک دارد یا قطع بموافقت داشته باشد یا آنکه بداند که موکل تقلید یا اجتهاد دارد یا آنکه
 شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه در این صورت جایز است که وکیل اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود
 نماید و محض از حال موکل نیز لازم نیست و اما وصی پس در چیزهاییکه میت آنها مشغول الذمه
 نیست از قبیل دفن و کفن و خواندن علی میکند بموافق راسه خود از اجتهاد یا تقلید و اما در چیزهاییکه
 میت مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس پس ظاهر آنست که حکم آن
 حکم وکیل میباشد پس اگر وصی سوره بزر لازم نمیداند در نماز و موصی سوره لازم میداند
 در نماز و وصی نمی تواند که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اگر نماز در سفر از موصی فوت
 شده و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بوده و وصی اعتقادش قصر بوده وصی نمیتواند
 که استیجار نماز قصری نماید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطأ و وصی در موضوع یا خود

اینها
 در
 وکیل
 و وصی
 و موصی
 و محض
 و غیره

خود حکم که در وقت دارا بقدر و روضی میباشد و اما وصی صغیر بالنسبه بصغیر پس به
 اشکال ملاحظه را سه خود میکند و لکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه را سه خود نماید در غیر احوال
 گذشته پس اگر وصی تقلید کسی نموده که حسن فاضل مؤنثش را واجب نمیدانست لهذا حسن
 فاضل مؤنه صبی را نداده صبی بعد از بلوغ باید حسن را بداند اگر فاضل مؤنه باقی است تقلید
 کسی نکند که حسن فاضل مؤنه را واجب بداند پس حکم اختلاف دو طفل مثل اختلاف
 شخص واحد است باعتبار تقلید و وجهت در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند از قول
 خود و اما یککه باشرع برای میت نماز قضا باید بخواند مثل سپر بزرگ اقوی این است
 که او ملزم عمل بر سه خود میکند در نماز که از پیش فوت شده و همچنین یککه تبرعا از برای میت
 نماز میکند و همچنین یککه استیجار صوم و صلوة نماید تبرعا نه از باب کالت یا وصایا که
 او هم ملاحظه را سه خود میکند **أمر فی ذلک** آنکه اگر مجتهدی را تقلید نمود و بعد از فوت
 این مجتهد رجوع بمجتهدی نموده و چون او بقا را حرام دانسته عدول نموده و بعد همین مجتهد
 ثانی نیز وفات یافته رجوع بمجتهد سیوم نموده که این مجتهد بقا بر تقلید میت را واجب بداند
 و عدول را حرام میداند حال لازم است که بتقلید مجتهد اول برگردد چون عدول از اول
 بحسب اے مجتهد ثالث بجا بوده و عدول از مجتهد اول حکم ظاهری او بوده و اما یککه
 مجتهد ثانی جایز تقلید بوده نه همیشه بل واجب نیست اعاده اعمالیکه بتقلید ثانی یا اول
 نموده بعد از عدول از هر یک بدیگر و اگر ممکن بشود که عمل بهیچ کدام نکند و احتیاط
 بکند بهتر است و جمع بین تقلیدین در جاییکه جمع ممکن باشد نیز خوبست **أمر فی ذلک**
 آنکه اگر دو نفر معامله نمایند و بعد از معامله بحسب جهاد یا تقلید مختلف شوند در حکم
 آن معامله یکی صحیح بداند و دیگرے فاسد بداند بعضی از اجلاء علماء یا حکم بطلان معامله
 فرموده نموده اند و گفته اند که معامله شخصیه مختلف نمی شود در حکم صحت فساد بیعت بلکه
 مستلزم است که احدی مال محاله بقضوی غیر مجتهد خود عمل نماید و بطلان عقد از یک طرف
 مستلزم بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است و اما در حکم
 ظاهری اجتهاد بحسب نظر بر اوله در موارد عدیده از اقرار و نحو آن این تقلید بسیار است
 پس در صلح جمیع اموال حال مرض وفات بالنسبه برابر ثلث هر یک از وارث و یککه
 با صلح شده است بتکلیف خود عمل میکنند گر آنیکه مراغه کنند در پیش حاکم شرع آن

نسخه

نسخه
 این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷/۱۰۰۰۰۰۰۰

وقت از هر حکم شیخ حکم کند بان شیخ و مطاعت و رای کسی که مخالف حکم حکم است بآن
 میشود و اینست که اگر بعضی گفته اند عمل اشخاص از اجتهاد یا تقلید یا آنچه صحیح است در
 حق آن مجتهد یا مقلد همچنین صحیح است در حق همه بلی جایز نیست از برای مقلد و دیگر مجتهد بزرگ
 مخالفت که عامل آن عمل شود و بعضی گفته اند که در امور عامه مثل تطهیر و تزکیه صحیح نیست
 آن عمل در حق مخالف او و در رای مرقوم صحیح است و در امور خاصه مثل لکبه و زوجه و خونا
 و انصاف آنست که با مخالف و در مکلف در رای حکم بصورت عمل مخصوص در جای که فوت
 شرط وجودی یا جزو رکنی شود بالنسبه کسی که مخالف او است و در مکلف مشکی است مگر در جای
 سیره قطعیه یا اجاع قطعی یا دلیل معتبر شرعی قایم شود و ترتیب آنرا تحت بران عمل در حق کل
 مثل زوجیه و ملکیت و وارث و نسب امر باینست که وی را آنکه جایز نیست از برای
 مقلد را فسخ و آنرا یکم فصل خصومات و قسم دادن بلکه جایز نیست ششس در مجلس قضا
 بقصد قضا و همچنین است طلبیدن شاهد و مدعی بقصد فصل خصومت بلکه رفتن مردم بزد او
 بقصد ملافت نیز حرام است بلکه اگر حق غیر عین را استیفا نمایند حکم آن او نیز حرام است
 و مالک او نیز نمی شوند پس رفتن برافوراد و زوجه مجتهد ترک نمایند مگر آنکه در حال ضرورت
 باشد مثل خوف از حکام جور یا آنکه خوف از تضییع حق خود داشته باشد اگر مافیه بجای
 دیگر رود خصوص اگر خوف بمثل قتل نفوس و غصب فروج باشد که درین فرض واجب است
 بلکه در حال ضرورت احوط آنست که تشخیص حق خود را باذن مجتهد یا عدول مؤمنین یا علم
 امکان رجوع مجتهد باقتضای نماید بلکه بعضی این گناه را کبیره دانسته اند بلی ششس در مجلس
 قضا و رفتن مردم در آن مجلس و طلبیدن شاهد و خوان بقصد امر مجردی نهی از سر ضرر ندارد
 بلکه بعضی گفته اند که جایز نیست از برای مقلد فتوی بلکه لازمست که حکایت کند از رای مجتهد
 اسناد و نیز بدین بیان مجتهد که تدلیس فتوی با جتهاد خود در جای که معلوم نباشد که مجتهد نیست
 نیز رقیع نشود و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل
 مسلم است و در حق او خالی از قوت نیست و لکن احتیاط شدید در ترک است این باینست
 آنکه لازم نیست بر مقلد و جیهت صحت عمل خود بدانند مذہب مجتهد خود را و در معنی تقلید بلی
 لازمست از جهت دیگر مثل باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید او باینست که
 آنکه برگاه تقلید مجتهد در زمان حیاتش نموده که تقلید را حاصل میدانست باخذ کتاب

در عین

در عین

در عین

در عین

بمقتضای آنچه در کتاب است و اخذ کتاب نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باقی
 بماند و هیچ کتاب تقلید میت ابتدایست بلکه میتواند همین تقلید را در حق مجتهد زنده نیز جاری
 سازد و اما اینکه معلوم نشود که مذهب مجتهد زنده منافق مذهب مجتهد اولست مثل اینکه مجتهد زنده
 اخذ کتاب را تقلید زنده ابله نیست و پنجم آنکه اگر برای مجتهد را در یک سال یا حسابی
 اخذ نموده و عمل نموده و آن مجتهد فوت شده و لکن مذهب او این بوده که عمل شرط تقلید نیست
 و مذهب مجتهد زنده که تقلید میت را بعد از وفات جایز یا واجب میدانند نیست که تقلید عبارت
 از عمل بقول غیر و عمل شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهد در معنی تقلید نموده نمیتواند
 که در آن مسائل باقی بماند و اگر باقی بماند فی الحقیقت تقلید ابتدای میت نموده اند که باقی تقلید
 شده است و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید نیز نموده پس باقی بودن تقلید در آن
 مسائل جایز است و همچنین اگر حکم فرض شود که مذهب مجتهد اول این بود که شرط حصول تقلید عمل
 میباشد و مذهب مجتهد ثانی آنست که تقلید بشرط و لا بعمل نیست پس اگر در مسئله تقلید نیز تقلید
 مجتهد اول که فوت شده نموده نمی تواند که باقی بماند براساس مجتهد اول بجهت آنکه این بقا و تقلید
 نیست بلکه تقلید است و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده و در این وقت در آن
 مسائل یکم اخذ نموده و تقلید باقی باشد بجهت آنکه برای مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن اگر در
 هر دو فرض در معنی تقلید را بر برای مجتهد ثانی قرار دهند اول به تقلید مجتهد اول در معنی
 تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوت نیست بلکه اولی است بجهت آنکه قاعده است
 که هر مجتهد که اذن در بقا بر تقلید میدهد یا آنکه حکم موضوعی را بیان میکند آن موضوع بمعنی سابق
 که آن مجتهد را اعتقاد است نه معنی دیگر که مجتهد دیگر باین معنی معتقد است پس در معنی
 تقلید یا بدرجوع مجتهد می شود چه برای مجتهد اول و معنی تقلید اولی یا مساوی یا اعلی یا
 پایین باشد اصل نیست و ششم آنکه جواز سایل میباشد که در آنها تقلید کردن
 دو بیاید مثل آنکه در اول از دم تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول
 میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول غیر علم و غیر او را نماید یا آنکه در جواز اعتماد و مجتهدین نه
 اخبارین اعتماد بقول مجتهدین نماید یا آنکه در رجوع بمتجربین اعتماد بمتجربین نماید نه مطلق و لکن
 پس در مثال این مسائل باید که اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود
 باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص حسب اختلاف مراتب در این حکم بر چند قسم است

و اینست که در کتاب
 آمده است که در حق
 مجتهد زنده نیز
 تقلید جایز است
 و اینست که در کتاب
 آمده است که در حق
 مجتهد زنده نیز
 تقلید جایز است

و اینست که در کتاب
 آمده است که در حق
 مجتهد زنده نیز
 تقلید جایز است
 و اینست که در کتاب
 آمده است که در حق
 مجتهد زنده نیز
 تقلید جایز است

فصل اول در ادب بیت الحلال رفتن است و ادب واجبه آن ده چیز است اول پوشیدن
پوشیده و لون عورتین هیچ آن هر چند سرجم بهتر است از هر یک که لیاقت تمیز داشته باشد هر چند و پوش
و کم عقل باشد گردن بالنسبه بنور و کینه که تا مالک شخص باشد و از آن شده باشد و بشو هر نداده باشد
و فرج او را برای کسی حلال نکرده باشد و در عده کسی نباشد و عورت در حال تخلی بلبسته بود
چیز است قبل و بر خصیتین و بالنسبه بزن و چیز است که همان قبل و در بر باشد و یک که علم
نیت که زلفت یابد که او را خشی میگویند باید بپوشاند من باب مقدمه هر دو عورت خود را که فرج
و زکری خصیتین و در بر باشد و احوط پوشانیدن از زانف تا برافوست و احوط از زان پوشانیدن
از زانف تا بنصف ساق می باشد و طفل اگر می باشد است عورت از او نماید و اگر غیر می باشد
واجب نیست و طفل که فرق میان عورت و انگشت نمیکند غیر نیست و بسا میشود که فرق
میان انگشت و عورت مع ذلک می نیست هر چند احوط آنست که بهین قدر از تمیز گفتا
نیز و عورت خود را از او بپوشاند و حق و بر قبلیه نشستن است و فرق نیست در عورت
و بر قبلیه و پشت بقبله میان حرام و آلوده و اگر بر قبلیه کند یا پشت بقبله نماید و لکن عورتش
بر گرداند از قبله باز حرامست و اما اگر در بشرق یا مغرب کند و عورت خود را بسمت قبله نماید
حرام نیست هر چند احوط ترک است و اگر ناچار شود از نظر نا محرم یا بر قبلیه و یا پشت قبله
جستار نماید و بر قبلیه یا پشت بقبله و او اگر قبله شتبه شود و علم ممکن باشد تحصیل علم نماید و گفتا
به منطقه گفته مگر ظنی که از شارع رسیده باشد بخصوص که بمنزله علم است و اگر علم ممکن نشود
به منطقه احوط است و اگر علم اجلی بنحو شبهه محصوره باشد اجتناب از همه آنجهات نماید و اگر علم یا
مکن نشود یا آنکه جس بول یا غایط ضرر داشته باشد یا منقذ داشته باشد یا آنکه همه جهات
در نظرش مساوی باشد و هر سستی که خواب نماید و حرام نیست و بر قبلیه نمودن یا پشت به قبله
کردن و در حال استنجاء یا استبراء یا بیرون آمدن آب آله یا خون بواسیر یا مثل آن هر چند
احتمال خارج شدن غایط و آب آله برود و احتیاط در همه اینها خوب است مخصوص حال استنجاء
چهار صانه نشستن در مکان محترمه مثل مسجد و کعبه و شاه شرفه و قبور انبیاء و علما و شهدا
پنجم نشستن در ملک غیر بدون اذن مثل خانه غیر و کوچه ها و آنکه آخر شب بته باشد و همچنین
در اماکی که حق غیر بر او تعلقی گرفته باشد مثل وقف خاص حق مکانی را که پیش غیر زمین
علی الاحوط مثل نشستن مخرج معناه بول غیر طفل و کور شیر خوار را با آب پاک یک دفعه

بخوبی که گویند شستن بر چند و مرتبه احوط و سه مرتبه افضل و دست مالیدن بر مخرج بول واجب
 نیست حتی در وقتی که خشک شده باشد یا احتمال خروج و زنی و زنی را بدید یا آنکه قطع بخروج و زنی
 و زنی داشته باشد مگر آنکه علم ببقاء عین حاصل شود پس درین حال دست باید تا علم بایزاله
 حاصل شود بلی احوط در هر سه خصوص اخیر دست مالیدن میباشد و اگر بول از مخرج مقدار نباشد
 یا آنکه تعدی فاخص کرده باشد در آفتاب و در مرتبه لازم است و کسیکه خفته است نکرده اند بول
 بالای خشفه را نیز و مرتبه بشوید علی الاحوط بلکه خشفه را نیز بشوید و سر خشفه را از بواطن حساب
 نکنند و بهتر آنست که کسیکه خفته شده است در وقتی بول غلافش را بالا بکشد هر چند احوط
 آنست که پوست بالای خشفه بمنزله خشفه است و سر خشفه بجا و اما کسیکه خفته نکرده است از بواطن
 حساب میشود و خصوص اگر ممکن نشود بالا بردن غلاف خشفه به جهت مرض نخوت آن و در کمر جاری
 کیمز تیرا نیست و اما مخرج غایب پس سنگ پاک و خوب پاک و خرقة و پنبه و امثال آن از طلا
 نقره و جز و حیوان مثل کف دست و انگشتان از خود استنجاء کنند یا از دست زن و جاریه
 پاک می توان کرد بشرط آنکه مخرج معاد باشد و بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج یاد داخل بمخرج
 رسیده باشد هر چند نجاست خارج که بمحل غایب رسیده از خصوص مقدار متعدی باشد و بشرط
 آنکه نجاست مخرج تعدی فاخص نکرده باشد و الا آب متعین است و در مثل استنجاء غایب بآب
 اعتبار عدول شده بلکه پاک شدن معتبر است هر چند بشرط طهارت آب استنجاء حاصل شده باشد
 بلی احوط و در مرتبه شستن است و در محل استنجاء سنگ و کلون و امثال آن شرط است طهارت
 و احوط آنست که از زنه عدد کمتر نباشد اگر چه کمتر نجاست مخرج زایل شود و شرط نیست در آن خشک
 بودن پس اگر رطوبت داشته باشد یا تر باشد ضرر ندارد و در جائیکه تعدی فاخص کرده باشد
 معین است شستن بآب چنانچه گذشت لکن در خصوص مقدار متعدی بلکه مطمئن علی الاحوط و
 اجزاء ریز و نخوت آن که لا محاله باقی می ماند در محل استنجاء با جوار ضرر ندارد و در طهارت محل در
 استنجاء بسنگ نه بآب پس لازم است در استنجاء بآب زاله عین و اثر هر دو بخلاف استنجاء
 بغیر آب که از زاله اثر فی الجمله اجزاء صغیر و همچنین رطوبات و نخوت لازم نیست و باقی بودن رنگ
 یا بوی یا تحمل ضرر ندارد و مطمئن است در استنجاء بآب چنانچه در بحث نجاسات می آید از آنکه رطوبت و اثر
 هفتی پاک نکردن مخرج غایب را از سرگین اگر چه آن سرگین از حیوان حلال گوشت باشد حتی
 پاک نکردن مخرج غایب را از جزیائیکه با احترام میباشد مثل نان و آب زمزم هر قصدی که گرفته باشند

در استنجاء بآب
 اگر چه آب نجاست
 باشد و بشرط آنکه
 مخرج غایب باشد
 و آب متعین است

علی الاحوط و آبیکه بر او عاقلانند بجهت خوردن یا بقصد استشفاء اگر فتنه مثل آب نیسان عطر
 الاحوط و آب فوات که در او آب بقصد تبرک بگیرند یا بقصد وضو صریح یکی از ائمه شسته اند و مثل
 در قیامه بر آن قرآن و دعا و علم دین و اسما و محترمه نوشته اند و همچنین پاک نکردن از محرمات مثل
 مال غیر و نوزدن تخم پاک نکردن مخرج غایب را از استخوان که هم پاک نکردن مخرج
 غایب را از دست که در آن انگشتری باشد که منقوش باشد و کلمات محترمه اگر خوف بر سر
 شدن داشته باشد و اگر چنانچه استبراء نمود و بچیزی که استبراء آن نتوان نمود پس اقوی
 حصول طهارت و زوال نجاست مخرج است در غیر سرگین و استخوان و آب مضاف علی
 الاحوط بدل آنکه استبراء واجب است و واجب نیست و طریقه آن آنست که اول صبر
 کند تا اگر زیرش بول قطع شود و بعد از آن مخرج غایب را بشوید یا پاک کند و بعد از آن از
 درون حلقه مخرج و برین باب مقدمه تا به پنج ذکر سه مرتبه بکشد با انگشت میان دست چپ
 یا دست راست با کراهِت و بعد از آن انگشت شهادت را بریزد و بگذارد و انگشت
 بیرون را در بالا و بقوت بکشد و فشار دهد تا سه انگشت مرتبه بکشد و شستن و بعد از آن سه
 دفعه سه ذکر را فشار دهد و این کیفیت در استبراء بهتر است و لکن شرط نبودن این کیفیت
 خالی از قوت نیست بلکه مقصود از استبراء اینست که بخوی نماید که بقیه رطوبت از مخرج پاک
 شود هر چند بطریقی دیگر باشد پس یکم ذکرش بریده باشد با دفعه کشیدن انگشتان و یکم
 سرخشش بریده باشد شش دفعه کشیدن انگشتان چنانچه شرط نیست که از انگشتان
 باشد یا انگشت خود مباشر شود پس میتوان که محرش استبراء نماید بعد از آنکه مقصود از استبراء
 بقیه طریقی مزبوره حاصل شود و الله العالم و فاضل استبراء آنست که اگر بعد از استبراء
 رطوبتی به بیند و نداند که بولست یا چیزی دیگر آن رطوبت پاک است و اگر بعد از وضو ظاهر
 شود وضویش باطل نمی شود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبت شتبه بر بیند که نداند بولست
 یا نه آن رطوبت نجس است و اگر بعد از وضو این رطوبت ظاهر شود وضویش شکسته
 می شود و اگر چیزی خارج شود و بداند که و ذی یا ذی می باشد و لکن نداند که با و بول هم
 هست یا نه این وقت این حکم در او جاری نیست بلکه پاک است و ناقض وضو هم نیست
 هر چند استبراء نکرده باشد هر چند مظنه داشته باشد که با و بول هم هست و اما در حق زنان
 چون استبراء نیست رطوبت شتبه که از ایشان ظاهر می شود پاک است و باعث وضو

و اگر در
 استبراء
 چنانچه
 در
 استبراء

نمی شود و بعد آنکه آب استنجاء از بول و غایط هر دو پاک است بچند شرط اول آنکه آب استنجاء متغیر نجاست نشود و بطعم یا رنگ یا بو و واکم مخلوط نجاست دیگر نباشد مثل خون بویاسر و غیره یا آنکه نجاستی از خارج محل استنجاء بر مثل بول و غیره بلکه بهتر آنست که نجاست کفر یا نجاست مبتدأ می قبل از غسل را نیز مانع طهارت غسل استنجاء نیست هر چند بعد از غسل باشد احتراز کنند و اما مخلوط شدن بدمی یا دزی یا چرک یا غیر آن از چیزهاییکه نفهم شده بیرون آمده ضرر ندارد و سیم آنکه زیاده از ستعارف تعدی نکند که از اسم استنجاء بیرون رفتن و ضرر ندارد و دست بجل استنجاء پیش از رسیدن آب بعد از آنکه غرض از رسانیدن دست استنجاء کردن باشد نه غرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب استنجاء ظاهر باشد نیز ضرر ندارد هر چند احوط آنست که چناناب ناپدید مخصوص وقتی که در زمین منقرض شده باشد بلکه احتیاط آنست که اگر عین نجاست در غرض و آله باشد نیز احتراز نماید هر چند تمیز و جدا نباشد چون غسل بول که با قطره بول باشد چهارم آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی که متعارف شده بیرون آید پس اگر موضعی سوراخ شود و بول یا غایط بیرون آید از اسم استنجاء خارج است و غسل بول خفته مگر در را نیز احتراز نمایند مخصوص در غیر اطفال علی الاحوط و بهتر آنست که چناناب نماید از آب استنجاء تا یک مریل عین نجاست باشد و لکن محل نجاست هنوز پاک نشده باشد بلکه بهتر آنست که اگر غسل مزلیه و مطهره نیز چناناب نماند پس اگر غسله مطهره نه مزلیه باشد غسله اشک پاک است و اگر غسله مزلیه باشد نه مطهره یا غسله مزلیه و مطهره باشد چناناب اولی است هر چند آنهم پاک است و همچنین بهتر آنست که غسله مطهره کل محل نجاست را پاک بماند و بعضی محل را اگر شک کند در تغیر آب استنجاء یا خلط نجاست یا تعدی زیاده بر متعارف استیاض شک نیست و اگر شک کند در استبراء یا در استنجاء و کثیر الشک نباشد بنا را بر نکردن بگذارد و تا بهین حاصل شود باینکه بجا آورده هر چند از بیت الخلا بیرون بیاید و دست بگذرد مگر اینکه زمان زیاده بگذرد که شک در آن از جمله و سوا حس حساب شود و اگر بداند که باین آب زاله نجاست نموده و لکن نمیداند که آن نجاست بول و غایط بوده یا نه و بر فرض بودن بول و غایط نداند که از آله بول و غایط از مخرج نموده تا آنکه آب استنجاء حساب شود و پاک باشد یا غیر مخرج تا اینکه نجاست باشد احوط نجاست و اقوی طهاره است خصوص اگر احتمال از آله نجاست مثل خون و منی نرود و آب استنجاء هر چند بعد از شرط مقدمه پاکست و لکن وضو و غسل باین

بآن جایز نیست بنا بر احوط پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر رافع حدث است بآب استخوان
 نیز نه مثل وضو و جنب و حیاض و غسال مستحبی ازاله نجاست بآن جایز است و خوردن
 آب مستنجرا را هر چند بعضی جایز دانسته اند و لکن در وضو نیست که جایز نباشد بجهت قوه احتیاط
 نجاست آن خصوص در بعضی از حالات اما مقاصد پس مقصد اول در وضو
 بدانکه وضو در حال اختیار و شستن و دوشیدن مسح کردن است و در حق کسیکه جیره در تمام اعضا
 وضویش باشد همه وضو از مسح تنها حاصل می شود که عوض شستن مسح می نماید همه
 اعضا را و بدانکه در وضو چند چیز واجب است اول بباح بودن قضا و نیکه در آن وضو
 میگرد و دست را حرکت میدهند و بجهت شستن وضو با مسح وضو و همچنین بباح بودن مکان
 وضو و گیرنده علی الاحوط مثل زمین و فرش و کفش که بر روی آن وضو گیرد و خصوص
 اگر مسح با نماید بر روی کفش غصبی اگر کفش مستلزم تعریف تازه در کفش شود مثل آنکه
 باعث حرکت کفش شود و خصوص اگر وضو باعث تأخیر و مغمضوب و تأخیر مخلص
 از غضب شود و همچنین بباح بودن تمام لباس و محمول وضو گیرنده مثل پویش
 و خیاطه مغمضوب در لباس خصوص اگر بوضو تصرف تازه در آن حاصل شود مثل
 آنکه بجهت وضو متحرک شود و همچنین بباح بودن تمام خیمه و خانه و کشتی و جای که
 در آن وضو بگیرد که خطی از آن خیمه و کشتی از آن خانه و کشتی و نعل اسپیکه
 بر روی آن اسپ وضو گیرند و تون و غریبه حامیکه در آن وضو گیرند یا غسل کنند و همچنین
 بباح بودن طرفیکه بخود آن طرف وضو بزد که از آن طرف آب بریزد یا در آن طرف
 وضو و یا قاعی نماید نه آنکه بدست از آن طرف غصبی یا طلا و نقره آب بردارد و همچنین
 بباح بودن محل ریختن آب وضو و قطرات آن هر چند دلیل واضحی در جمیع صور ندارد
 مگر در صورتیکه غسل و مسح وضو یا تیمم یا حرام شود مثل غصبی بودن قضا یا خیمه یا آنکه
 بطرف غصبی وضو بگیرد یا در او وضو بگیرد یا آنکه وضو غسل مستلزم تصرف تازه در غضب
 باشد مثل آنکه مسح نماید با انگشت غصبی پس زمین غصبی به تنهایی نه یا هوا و فرش
 غصبی و کفش یا نه صحت وضو نیست خصوص اگر مسح در مکان بباح نماید و اما شستن
 در وضو و غسل با انگشت غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو و غسل بجهت
 دست که مستلزم حرکت انگشت شود و اگر انگشت در دست دیگر باشد و از دست یا انگشت

حارسه نکند و یا آنکه وضو گیرنده غسل کننده بیشتر غضبی در دست نماید ضرر ندارد و اگر
 وضو غسل در مکان غضبی و بهوار غضبی بعل بیاورد و لکن در حین خروج از غضب و
 تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نیز نشود و در این وقت قوت دارد صحت وضو
 و غسل و هم آنکه از آب مطلق وضو بگیرد نه مضاف مثل گلاب امثال آن و پاک کننده
 باشد نه نجس و نه مثل آب استنجا علی الاحوط پس اگر وضو پاکیزه یعنی آب مطلق یا بهنجس
 یا غیر پاک کننده از حدث مثل آب استنجا بنا بر احوط وضویش باطل است چه سهوا
 چه عمد چه جاهلا اضطرا یا اختیارا و مباح باشد نه غضبی مثل مال غیر بدون اذن غیره اگر
 باطل بغضبت بوده باشد یا فراموشی کرده ضرر ندارد و لکن اگر آب وضو یا مکان وضو
 یا طرف وضو که غضبی باشد اجرت و قیمتی باشد باید وضو گیرنده بدو اگر مطلع بغضبت
 شود بعد از شستن قبل از مسح نمودن ابتدای جواز مسح است هر چند مالک راضی نباشد
 بلی احوط عدم اکتفا باین وضوی باشد خصوص در وقتیکه مالک بر طوبت باقیمه در دست
 و محل وضو تواند منع شود و اگر میدانت که غضبت و لکن ندانست که حرمت پس اگر در زمان
 معذور بوده مثل فراموشی که معذور است ضرر ندارد و وضویش صحیح است و اگر تقصیر کرد
 و زدنش حرام بودن غضب درین وقت وضویش باطل است و اما آب حورا و نهرا و غیره
 که مردم در کنار آنها منزل میکنند حاجت باذن مالک نیست بلکه اگر مالکش در واقع منع یا در آنجا
 باشد ضرر ندارد بشرط آنکه وضو گیرنده غاصب نباشد و مالک تصریح بمنع نکند همچنین ضرر ندارد وضو
 گرفتن در نزد خانه پدر یا مادر یا جد یا دوست و خانه دوست بشرط عدم قطع بکراهت باطن اگر اشتهاء
 و اگر آب پاک شسته شود بگلاب یا آب استنجا و آب دیگر نباشد هر دو وضو بگیرد و اگر کمی تلف شود
 و یکی بماند و جاست که باقی مانده وضو بگیرد و تیمم نیز نکند و بهتر تقدیم وضو است بر تیمم هر چند
 واجب نیست و اگر آب پاک شسته شود نجس یا غضبی تمیز ممکن نشود از هر دو جهتاب نماید و تیمم کند
 تیمم آنکه مقارن شستن و نیت قصد قربت نماید و باقی باشد نیز که قصد یا در خواندن نماز و قصد
 قریه مستقل باشد نه آنکه تابع قصد دیگر باشد و اگر قصد قریه مستقل باشد و قصد دیگر مثل قصد نماز
 از دست و رد و قصد گرم شدن یا سرد شدن تابع باشد ضرر ندارد و باید که قصد وضو و شستن یا
 پس اگر نیت کند که وضو بگیرم بشرط که در حال اختیار یا وضو بگیرم باین طریق که اول مسح بنام
 و بعد بشویم کافی نیست و لازم نیست که قصد وجوب استجابت یا بدین چنانچه در جمیع عبادات کافی است

وضو و غسل در مکان غضبی و بهوار غضبی بعل بیاورد و لکن در حین خروج از غضب و تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نیز نشود

شستن با نیت وضو و غسل در مکان غضبی و بهوار غضبی بعل بیاورد و لکن در حین خروج از غضب و تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نیز نشود

لازم نیست قصد نمودن نیت وضو و غسل در مکان غضبی و بهوار غضبی بعل بیاورد و لکن در حین خروج از غضب و تخلص از آن وضو و غسل سبب تاخیر نیز نشود

تیمم آنکه مقارن شستن و نیت قصد قربت نماید و باقی باشد نیز که قصد یا در خواندن نماز و قصد قریه مستقل باشد نه آنکه تابع قصد دیگر باشد

و اگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث معین نماید بدون غیر باین نحو که وضو می‌آزم بجهت رفع
 حدث حاصل از خواب تنهایی وضویش صحیح است و رفع حدث با لمره می‌شود و بنا بر این اگر قصد
 نماید که وضو تجدیدی می‌آزم و معلوم شد که وضو نداشته وضویش صحیح است بنا بر این قوی
 یا اینکه قصد رفع حدث باین وضو نداشته بلکه قصد تجدید داشت بلی احوط آنست که باین وضو
 اگر تکلیف کند و اگر مرد و جنبی یا زن چغنیته وضو یا زد یا غسل کند یا لنگ یا بلی لنگ بقصد آنکه
 بنماید بیکری محل وضو یا غسل خود را و این قصد را با فضال وضو داشته باشند بمقتضات خاز
 مثل برهنه نمودن خود را برای غسل و بالا کردن آستین برای وضو در این وقت وضو و غسل
 او باطل است هر چند اتفاقاً دیده نشود و اگر وضو یا زد یا غسل نماید در مکانیکه میداند که دیگری
 محل وضو یا محل غسل یا عورت او را می‌بیند و قصد نماندن نداشته باشد ضرر ندارد و علی الاطلاق
 هر چند احوط ترک است خصوص در حق زن یا عورت مرد که بر او ستر لازم است چنانکه در اینجا
 بشوید روی خود را از رستگاه موی پیشانی ستر تا آخر خنجر در طول و آنچه را که فرا گیرد انگشت
 میهن و میانین در عرض بالنسبه بمعارف از مردم و دو سفید که در دو طرف پیشانی ستر می‌باشد
 که ترغمانگشتن بگویند لازم نیست شستن آن و بشره که زیر ابرو و ریش چنان باشد مستقر
 آن لازم نیست و شستن خود ابرو و ریش لازم است بشرط عدم تجاوز ریش از خند و
 و اگر بشره نمایان باشد در میان سوسه و اسم احاطه سوسه بشره صادق باشد احتیاطاً
 شستن هر دو و ریشیکه از دو حد مذکور گذشته باشد شستن آن مقدار تجاوز لازم
 نیست پنجم شستن هر دو دست از مرفق تا انگشتان و اگر ماضی مثل انگشت گذشته باشد
 آنرا حرکت دهد و چرک ماضی را زایل کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه یقین بداند که
 چرک مانع وصول آب در باطن میباشد که در این وقت لازم نیست ازاله آن هر چند
 عدم وجوب ازاله چرک در صورت عدم تجاوز مقدار هر یک از شهم و ده خالی از قوت نیست
 و اگر در انکس طهارت از وضو یا غسل یا تیمم پیشتر در موضع مسح یا غسل بر بنید و نداند که
 مانع است یا نه باید از آنکه گذارد و اگر نداند که آیا مانعی در محل وضو یا مسح و غسل هست یا نه او
 اینست که لازم نیست جستجو نمودن تا اینکه منطقه یا یقین به نبودن آن نماید هر چند تحصیل
 یقین با امکان آن منطقه با عدم امکان آن احوط است و اگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
 یا تیمم مانعی در آنجا مشاهده خود بر بنید یا چیزه بر بنید مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در

چنانکه در اینجا
 شستن آن مقدار تجاوز لازم
 نیست پنجم شستن هر دو دست از مرفق تا انگشتان و اگر ماضی مثل انگشت گذشته باشد
 آنرا حرکت دهد و چرک ماضی را زایل کند مگر آنکه مانع وصول آب نشود یا آنکه یقین بداند که
 چرک مانع وصول آب در باطن میباشد که در این وقت لازم نیست ازاله آن هر چند
 عدم وجوب ازاله چرک در صورت عدم تجاوز مقدار هر یک از شهم و ده خالی از قوت نیست
 و اگر در انکس طهارت از وضو یا غسل یا تیمم پیشتر در موضع مسح یا غسل بر بنید و نداند که
 مانع است یا نه باید از آنکه گذارد و اگر نداند که آیا مانعی در محل وضو یا مسح و غسل هست یا نه او
 اینست که لازم نیست جستجو نمودن تا اینکه منطقه یا یقین به نبودن آن نماید هر چند تحصیل
 یقین با امکان آن منطقه با عدم امکان آن احوط است و اگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
 یا تیمم مانعی در آنجا مشاهده خود بر بنید یا چیزه بر بنید مثل سیاهی و نداند که مانع بوده یا نه در

سبلی اگر بقید داشته باشد بر سرش نهاده

هر دو صورت اعتبار آن کنند چه یقین داشته باشد که پیشین بود و یا بدو یقین هم بکنند که مانع از وضو
 آب شده آن وقت لازم است اعاده وضو نماید در صورت عدم بقاء مولات و اعاده آن خبر
 و اما بعد آن نماید در صورت بقاء مولات و در تمام شستن و دست باید ابتدا از اعلا نماید
 چو یکدیگر بخونید که دست و رو را از بالا پایین شسته است و این حاصل میشود یا اینکه بالای هر
 سمت را از اول بشوید هر چند بالا تر از آنرا در سمت دیگر شسته باشد پس واجب نیست که
 نشوید چنانچه از پایین را پیش از بالا هر چند در شستن نباشد چنانچه لازم نیست ابتدا از اعلا
 حقیقی در فرجه چشم و باطن یعنی که من باب الحکمده میشود پس رعایت الاعلی فالاعلی ^{حقیقی}
 لازم نیست و آنچه لازم است شستن از اعلاست نه ریختن آبی ریختن از اعلا مستحب است
 شستن مسح بشوید مقدم کرد برین قبده ^{مسح} که در سمت چپه تا مستگاه موبوطیت
 دست از آب وضو از خارج بقدر شستن مسح هر دو باز انگشتان تا قبده قدین و احوط
 آنست که مسح کند تا گردن پا در طول و در عرض مسح کافیست و اگر از انگشت کوچک پا
 ابتدا نماید باید بخوبی نماید که خط مسح از پشت پا گذرد و حکم زن حکم مرد میباشد و مسح سونی که مختص
 موضع مسح باشد و از آنجایی دیگر سوا جامع نشده باشد و محاذی موضع مسح باشد کافی است و این
 هر دو مسح باید آب تازه نباشد چنانچه گذشته و باید که آن رطوبت رطوبت باطن دست
 باشد نه جاست و دیگر و اگر دست بخشد از اعضای وضو که رطوبت دارد بگیرد از هر جا که خوا
 یابد بر آغوشی هفتمی آنکه مسح نماید باطن کف دست یا باطن انگشتان پس جایز نیست
 و حال اختیار مسح پشت دست بلی در حال اضطراب جایز است هشتمی مولات
 یعنی در پی شستن یا شستن که همچو بشوید مسح نماید که قبل از شستن مسح نمودن
 عضو همه جمع اعضا را سابق خشک نشود پس کافیست در مولات وضو یا اینکه شستن
 کند بغسل یا مسح عضو لاحق و زانیکه رطوبت و بعضی از اعضا سابقه باقی باشد
^{فصل} ترتیب باین معنی که اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست
 چپ را و بعد مسح سر نماید و بعد مسح پا و ^و مسح پا هم ملاحظه ترتیب نماید بنا بر احوط
 و لازم نیست مسح نمودن هر دو دست است و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را
 بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لیکن احتیاط خوب است و همی
 آنکه وضو گیرنده خود اطفال وضو را بجا آورد و اگر آنکه متعیر باشد یا زده همی آنکه آب

در شستن مسح

در مسح

در شستن مسح

در مسح

جمع عضو سنان
در بعضی عضو سنان

و ضروری نماید بر اعضای وضو بخوبی بگویند که این وضو مثل وضو دست راست است
 زیرا نیکو بگویند مسح کرده است و آنرا در هر آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره
 نباشد که اگر باشد و نهم باشد وضو باطل است و اگر در آب باشد یکی در ظرف غصبی یا
 یا نقره و دیگری در ظرف مساج یا گلی یا شیش این وقت وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی
 یا طلا و نقره وضو باطل باشد و اگر از ظرف آب نریزد و علی الاحوط و در آن ظرف وضو
 از تماسی بگیرد و تسبیح هم آنیکه جازم باشد و در بیاورد و بیاورد و بیاورد که اگر
 درین حال وضو بگیرد باطل است چنانچه در هم آنکه اعضای وضو پیش از تسبیح و مسح
 نمودن آن عضو پاک باشد اما اگر غیر اعضا وضو نجس باشد ضرر ندارد یا تو در هم
 آنکه با نعی نباشد از استعمال آب مثل بر روی سایر چیزها نیکو باعث تیمم است و نجس شود
 است که وضو منافعی تقیید منافعی حق غیر نباشد پس مسح غیبت وضو اجیر خاص و وضو
 بند و یا کینه و وسعت وقت بدون اذن مساجر و مالک و غیره آنکه وضو فی نقشه
 نیست بلکه برای تسبیح و است اول برای نماز واجب غیر لازمیت که وضو در هم
 آن لازم نیست بلکه نجس است هم بدو است یا اگر وضو در هم نماز واجب است نماز
 وقت یا ساجز است و از وضو شش شده در نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط در هر حال
 واجب در ضمن حج و عمره و طواف نیکو تنهایی بیا آورد و تسبیح برای مس خط قرآن اگر واجب
 شود بنزد یا بعد یا اقبم یا سبجه پاک کردن از نجاست یا بهجت گرفتن قرآن از دست
 کافرا یا بهجت جمع کردن قرآنیکه از جهت باد و خوان متفرق شده باشد و در زیر قدمها واقع
 شده باشد که اگر در این مواضع محتاج بمس خط قرآن شود و همچنین اسکا و الله و اسکا و فیما
 و اسکا و اینهمه مخصوصین علیه السلام بنا بر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضو و خود را فاسد نماید
 باین نحو که شستن وضو یا مسح نمودن آنرا بقصد ریای نماید پس اگر در اول وضو قصد
 ریاء داشت وضویش باطل است و اعاده وضو لازم است و اگر در ثانی وضو یا مسح
 قصد ریای نماید باحوط بلکه اقوی نیز وجوب اعاده وضو است از ابتدا و اعاده آن جز
 بکار نمی آید هر چند موالات باقی باشد اگر فساد وضو را ثناء آن سبجه قصد دیگر باشد اگر در اول
 باقی است اعاده همان بخرد نماید و اگر باقی نیست اعاده وضو نماید و اگر کسی یقین داشته
 باشد که آب نجس بوده یا آنکه موضع وضو نجس بوده و غفلت و وضو ساخته و لیکت

وضو در ظرف طلا و نقره

م بلکه از کف دست خود از ظرف غصبی یا طلا و نقره آب بگیرد و وضو را

وضو در ظرف مساج یا گلی یا شیش

وضو در ظرف مساج یا گلی یا شیش

وضو نمیدانند که آن آب نجس یا موضوع وضو پاک کرده یا نه وضویش صحیح است ولیکن لازم است
 که آن آب نجس بداند و موضوع وضو را هم نجس بداند اگر قطرات آن آب وضو بدن یا جامه
 اش مثل رسیدن باشد لازم است که آنرا نجس بداند بلکه لازم است علی الاحوط که محل وضو خود را
 هم بعد بشوید و نماز کند و لکن وضویش صحیح است چون شک بعد از فراغ است اعتبار ندارد
 و اگر شک در جواز آخر داشته باشد که نلاند مسح پای چپ نموده یا نه پس اگر مشغول بکار
 شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضو سجای دیگر اعتبار بشک خود نمکند و همچنین اگر در مکان
 وضو نشسته باشد و لکن طول زیاد کشیده باشد که محل وضو باشد باز شک مزبور اعتبار
 ندارد و اگر طول زیاد کشیده باشد و مشغول بکار دیگر شده و از محل وضو نیز سجای دیگر گرفته
 باید مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا عاده وضو نماید و اگر یقین دارد در سجده و شک است
 که بعد از آن وضو گرفت یا نه لازم است که وضو بگیرد اگر قبل از شروع بعمل شروط بطهارت
 باشد و لازم نیست که وضو بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل مشروط بطهارت باشد یا نه
 بهمان عملیکه فارغ شده مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک ناید که وضو گرفته یا نه نماز ظهر
 محکوم بصحة میباشد و از برای نماز بعد از آن وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد
 مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثل شک در وضو گرفتن ناید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز
 را از سر گیرد نظر جدیدی که وارد شده و لکن چون دلالت حدیث محل تا مل است اگر
 نماز را تمام نماید و بعد عاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز بدون حاجت با عاده قوی
 می باشد مثل شک بعد از فراغ هر چند برای نماز بعد باید وضو زد علی الاحوط و همچنین
 اگر در اثنای نماز شک در استنجاء یا در تطهیر اعضا یا شرایط دیگر ناید که محلس پیش از نماز
 باشد که شک بعد از تسبیح و محاسب شود که این شک نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد
 عدم اعتبار بشک موقوف نیز قوی می باشد هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین بپرو
 دارد و شک دارد در تقدم و تاخر که نداند که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلاثه را در تن
 فرض نیز جاری نماید و اما اگر بتین بطهارت دارد و شک در حدث و نقض طهارت نماید
 این شک را اعتبار نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام ثلاثه خواه قبل از شروع بعمل
 مشروط بطهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالتسبیح بهمان عمل باشد
 که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه عاده وضو شروع نیست مگر بقصد تجدید یا احتیاط -

در اینجا
 باید دانست
 که اگر شک
 در وضو
 باشد
 و در آن
 وقت
 نماز
 تمام
 شود
 و شک
 در وضو
 باشد
 و در آن
 وقت
 نماز
 تمام
 شود

و بدانکه اگر در مواضع وضو جیره یعنی تحتانی باشد که شکسته را بآن می بندند از جهت صلاح آن و نتواند که زیر جیره را در موضع مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب بر جیره برسد بجهت خوف ضرر یا نجاست آن یا عذر دیگر لازمست که تمام جیره را مسح کند اگر جیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید مسح همان مقدار که لازمست مسح آن موضع قبل از جیره بلی لازم نیست مسح آن موضعی که تعذیر یا تعذر داشته باشد مسح آن مثل میان خنجر و طایفه جیره می بندند پس مسح جیره در موضع شستن کفایت میکند از غسل شده هر چند قادر بر مسح بشود و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشود و الا مسح بر شتر کند و بعد از تعذر غسل بشود و مسح آن مسح بر جیره نماید بلی و حسب آن در مسح جیره در موضع مسح قصد مسح نمودن و کف دست و باطن کف مسح نمودن و آنگاه در موضع شستن شتر نیست که کف دست باشد و لازمست که جیره در موضع غسل را مسح کند بآب و کفایت نمیکند تری دست و رطوبت آن بخلاف جیره در موضع مسح که رطوبت دست کافیست و دو او مرهم و کهنه که بر روی دهن میگذرانند حکم آنها حکم جیره است که مسح بر روی آنها نماید و لکن مختص است جواز مسح بهمان کهنه و جیره و چیزه از موضع صحیح را مسح کند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جیره و کهنه و دو ابضم موضع صحیح و اگر بر روی دهن و شکسته جیره از جیره و دو او کهنه نباشد بلکه کشوف باشد و شستن ضرر نداشته باشد بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع تعذیر یا تعذر داشته باشد یا نجس باشد کهنه یا در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید و اگر متعذیر یا متعذر شود از وضع کهنه و مسح بر روی آن اکتفا کند بشستن طرف آن و اگر متعذیر یا متعذر باشد عمل بکرم جیره تیمم نماید بلکه احوط آنست که در آن موضع جیره تیمم را نیز ضم نماید هر چند اقوی کفایت وضوی جیره میباشد از تیمم و ضم تیمم لازم نیست و حکم موضع غسل در جیره حکم موضع وضو میباشد و در در چشم جیره نیست علی الاقوی بلکه کفایت میکند تیمم به تنهایی هر چند ضم وضو و جیره اگر ممکن بشود ضرر ندارد و با وضو غسل یا وضو جیره لازم نیست از برای نماز دیگر هر چند رفع عذر جیره بشود بلی اعاده احوط است چنانچه احوط آن است که در وضو جیره یا تقیه و همچنین غسل قصد رفع حدث نماید بلکه قصد با بر صلاحه نماید و الله اعلم و قبل آنکه شکسته وضو باعث وضو و وضو چیز است اولی و کسب و کسب خروج بول و غایط هر چند جدا شود بشرط آنکه از موضع

در چشم جیره
وضو و جیره
اگر ممکن بشود
ضرر ندارد

معنا و مکلف باشد هر چند متنا و غالب مردم نباشد و آب مال و گرم معده و تخم نهند و آنه و شنبلیله
و سونان اگر خارج شود آلوده بناید نباشد ضرر بود وضویش ندارد چنانچه خروج غذا قبل از اتمام
که اسم غایب بر او صادق نباشد و طه و طه بناید نباشد ضرر بود وضویش و باعث وضو نمی شود
مثل آنچه نمودن و غذا از معده بیرون آمدن مستحبی و آبیکه دل و گوش و چشم بخواب رود
و ذالقه فرق میان شور و شیرینی کند و حواس معطل شده باشد و پتیک باعث وضو نمی
شود هر چند در پتیک خواب نیز بیند و بین النوم و اليقظه حالتی است معروف چنانچه خواب
و بیداری حالتی هستند معروف پس مظنه بخوابیدن را اعتبار نکند و همچنین مظنه در
سایر نواقض نیز معتبر نیست هر چند از قول یک عادل حاصل شود و بی قول دو عادل معتبر است
هر چند مظنه حاصل نشود چنانچه هر چند که غالب بر عقل شود چون بهوشی و سستی و صبح
و خوف و وحشت زیاد و همچنین خشالی زیاد و شی که بر عقل غالب شود یا باعث زوال عقل
شود چون دیدن انگلی یا چنگ یا استحاضه قلیله و همچنین متوسطه برای غیر نماز صبح احتیاج به
کثیره برای عصر و عشا و اما متوسطه برای صبح و کثیره برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث وضو
و غسل هر دو میباشد ششم و هفتم و هشتمی منسبت و حیض و نفاس که
ناقص وضو و باعث وضو می شوند نهمی مرتبه بیول اگر قبل از سبته خارج شود
و هجدهم بادی که از خروج معنا و متعارف خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه باطل باشد
یا به صد و خروج با و این فرج زن یا ذکر مرد اعتبار ندارد و اگر آنکه معده شود علی الاصول و جنابت
شکسته وضو میباشد لکن باعث غسل است نه وضو و از برای غیر این دو چیز وضو لازم نیست
مثل نری که خارج میشود عقب شهوت و تلاعب پیش از خروج منی و ودی بزال مجامع که خارج
می شود بعد از خروج منی و ودی بزال مهله که خارج میشود بعد از بول مثل رعا که خون را غش
شود یا آنکه بفرج زن بازی کند یا آنکه قی کند یا آنکه اما که کند یا شیا ف نماید باعث وضو
ناقص آن نیست مقصود و غسل است بذا آنکه غسلهای ایستاد
است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه کثیره و متوسطه که
خون از پنبه بگذرد و یا فرود هر چند بگذرد و اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که روی پنبه
را بگیرد و فرود و غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است چهارم غسل نفاس پنجم
غسل منسبت ششمی غسل منسبت و بیان این مقصود در ضمن چند فصل است فصل

در غسل منسبت

فصل اول در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل می شود بدین احوال جامع در آن
می شود باینکه از ذکر بقدر شستن گاه در غسل فرج شود هر چند خشفه بریده باشد و اگر دخول کند و بجز
زن و یار برود و انزال نشود و غسل واجب میشود هر چند مرده باشد بلکه اگر وظی نماید و فرج
حیوان یا در حیوان نیز غسل کند و احتیاطا در بر مرد و حیوان غسل میکنند و وضوب از دو نماز
کند و هر چه بر بدن آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از غرضی معتاد
و چه از غیر معتاد و چه از بسیاری جماع بصورت خون بیاید یا نه و تاخته میشود و خروج منی
بجهت و جهنگی و سستی در بدن و در بیاکار کا نیست و علامات اول و حاجت بستر
بدن نیست و در مثل جماع بالف حریر بکر و جماع بطوریکه خشفه یا تمام ذکر غایب شود و در فرج
ولیکن فاسه حاصل نشود یا اعتبار کشادی فرج مانده با اعتبار درازی قضیب خشفه خود را در
خود فرو برد و نخوان از فروغ مشککه البته احتیاط نماید بلکه هر وقت که احتمال جنابت در خود
و بهر بهتر است که غسل کند به نیت قربت و بعد از آن بشکند و وضوب سازد و نماز کند هر
چند شکند لازم است وضوب سازد و بدانکه طفل جنب اگر بالغ شود و دیوانه جنب اگر عقل
شود و کافر جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است
اول مباح بودن مکان چنانچه بتفصیل در وضو گفته شد و یکی طاهر و مطهر و
مباح و مطلق بودن آب سببی طهارت هر عضو قبل از شستن آن هر چند احوط است
که اول از آن نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بعمل نماید حتی آنکه اگر در
ناخن یا شلا نجاستی باشد شروع شستن نیز نماید چنانچه مقارن نیت در غسل ترتیبی
باین نحو که مقارن نیت اول سر و گردن را بشوید و قدری از بدن را من بآب مقدمه بعد
جانب است و قدری از جانب چپ را من بآب مقدمه و بعد جانب چپ و قدری
از جانب راست را من بآب مقدمه و نصف ناف و عورتین بلکه بیشتر از نصف را من بآب
المقدمه در جانب است بشوید و نصف دیگر بلکه قدری بیشتر از جانب چپ بشوید
بلکه در هر دو جانب تمام آنها را بشوید که بهتر است و در غسل از تماشای نیت را مقارن فرو
بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید در نیت بمعنی اظهار بیال میان نیت در حال فرو بردن
اول عضو و میان نیت در حال فرو کردن آب تمام عضو که هر دو نیت نماید بهتر است
ولیکن چون نیت داعی میباشد غسل نیزانی الحصول میباشد حاجت بجمع هر دو نیت است

در غسل جنابت

در وضو

احوط است و اگر خبری از اجزاء بدن را با آب فرو برد و باقی را آب بریزد جایز است پنجم
 آنکه غسل کننده خود بخال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد ششمی جاری نمودن آب را
 بجمع بدن هفتمی آنکه مانع از رسیدن آب به بدن نایل کند یا آنکه آب را بریزد و برساند
 تا آنکه آب بر سر و هشتمی باقی بودن بر حکم نیت است باین معنی که قصد منافعی یا
 و نحو آن نکند فهمی آنکه آب منحصر در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد بطریقی که در
 وضو گذشت دهمی آنکه حرام نباشد استعمال آب از جهت مرض و نحو آن یا از دهم
 ترتیب در خصوص غسل ترتیبی بخو که ذکر شد بلی ابتدا بشستن اعلی در جمیع اعضاء غسل
 شرط نیست بلکه ابتدای شستن اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است دوازدهمی
 نیت سبب غسل تعیین آن هرگاه وجوب غسل بسبب نذر و عهدگان باشد یا آنکه غسل
 مستحب باشد بلی در غسل واجب شل جنبات و نحو آن نیت رفع حدث کافیست و اگر شرط
 مرقوم احوط است مطم و اما موالات پس آن در غسل ترتیبی شرط نیست پس جنب می تواند
 مثلاً سر خود را بشوید و بعد از ساعتی یا بیشتر جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل
 استحاضه که منقطع شده باشد لازمست که در مابین اعضا فصلی واقع از دو زود و اعضا
 غسل را بشوید و تعجیل نماید تا خون بیرون نیاید بلکه غسل در غالب شرائط و حکام مثل
 وضو میباید و حکم این از و معلوم میشود مگر در ابتدا باعلی و موالات که ذکر شد و همچنین اگر شک
 کند در شستن سر بعد از دخول در جانب راست یا آنکه شک کند در شستن جانب راست
 بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک کند علی الاقوی بخلاف وضو هر چند احوط
 الحاقی غسل است بوضو و درین حکم غسل ارتماسی حاصل میشود بفرقی که آب بخوی که
 آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد و آنکه
 غسل بتدریج و کم کم حاصل میشود بلکه حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گرفت
 و لازم نیست غسل ارتماسی خارج شدن از آب بلکه در میان آب و زیر آب میتواند غسل
 ارتماسی بجا آورد و خود را حرکت دهد بقصد غسل بلکه شرط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت
 وصول آب بجز قیدین و تمام بشوید و الا از روش محل اشکال است و بدانکه
 اگر غسل واجب جمع شوند یک غسل بر نیت همه کفایت میکند و همچنین غسل مستحب اگر
 جمع شوند یک غسل کافیست و اگر واجب مستحب هر دو جمع شوند و نیت همه را بکنند

در غسل
ارتماسی

در غسل
تدریجی

جایز است بنا بر اقوی بر چند احوط ترک است و اگر نیت مخصوص غسل استوجب کفایت از او واجب
 مشکل است و اگر نیت واجب نماید کفایت از مستحب میکند و در صورتیکه غسل واجب و جبهه جمع
 و در میان آنها جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافی است از غسلهای دیگر و اگر قصد غیر
 غسل جنابت نماید که آنها همان غسل کنند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت هم بکند و وضو ساقط
 و سایر غسلها بواسطه غسل جنابت پس اگر زن عاقل و بالغ بعد از پاک شدن جنبت شود یا قبل از
 پاک شدن جنبت شود یا آنکه زن جنبت بمورد و عاقل باشد قصد بر وضو غسل نماید در یک غسل
 یا قصد غسل جنابت نماید و وضو را برای غسل حیض ساقط است یعنی وضو میخواهد پس ظاهر
 شده که در داخل غسل احوط قصد بپاشد و رنگ غسل بر چند اقوی کتابیک غسل
 بدون قصد داخل بشیر طبعه قصد رفع حدث اگر بدون تعیین نماید یا آنکه تعیین نکند یا بشیر طبعه
 در بین غسل اعلی نباشد که در این تعیین اعلی کافی است تعیین او نه و با آنکه روز و
 بروزه و جمیعین و کسیکه احرام حج بسته است حرام است بر او که غسل ارتعاسی نماید و
 همچنین صحیح نیست غسل ارتعاسی عدا و عالم از ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتعاسی
 از کسیکه در موضع غسل جمیره داشته باشد که باید عوض شستن مسح نماید پس بر او لازمت
 که غسل ترتیبی کند تا عاقلی اگر غسل ارتعاسی نماید باطل است چه عدا و چه سهوا چه جاهلا
 و اما احکام جنبت پس بدانکه جنبت مرکب هشت چیز نمی شود مگر بعد از غسل اول نماز واجب
 و سنت مگر نماز میت که بر جنبت حرام نیست و اما اجزاء و فراموش شده در نماز پس از حکم نماز است
 همچنین سجده سهو بنا بر احوط نه سجده تلاوت و قرائت نه سجده شکر و نه طواف کعبه چه واجب
 چه مستحب بهتر است کتابت قرآن حتی اعراب آن همچنین مسح آسمان و متبرکه خدا و چهارده مصحوب
 بنا بر احتیاط هر چند دلیل واضحه ندارد چنانکه داخل شدن در سجده که بدین پنج چیز است
 کرون در سایر مساجد بلکه داخل شدن در آنها مگر بجهت گذشتن و مرور نمودن شش خاندان
 چیزی از سوره ای که عزم کرده اتمام آن را در آنجا و تمیز و تمیز و سجده است که حرام است خواندن
 هر یک از آنها بر جنبت حتی آنکه اگر بسم الله بقصد این سوره را بگوید مرکب حرام شده است
 و اگر بخواند یا سجده را تا واجب است که سجده نماید هفتی روزه گرفتن و اما نوشتن جنبت
 قرآن را پس حرام نیست بلکه مکروه است و قول بمرت آن درست نیست و اما شاپر شستن
 و روحنات مطهره ای که پس از دخول جنبت در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط

در جنابت

در جنابت
در جنابت
در جنابت

از نماز و غیره هیچ می باشند و اگر مستحضر کرده و بول نکرده خصوص با امکان بول بر
 اگر بعد از بول یا در حال بول رطوبت مشتبه به بیند که احتمال منی بودن بهر وجه است
 که غسل دیگر نکند و غسل سابق او نیز صحیح است بلکه احوط آنست که جنب ما و امیکه استبرأ و بیو
 نموده و غسل کرده اعاده غسل نماید بجز بول هر چند رطوبت مشتبه ظاهر نشود **فصل دوم**
 در حیض و احکام حایض است بدانکه خون حیض گرم و سیاه و تاز و جهنده و با سوزش
 بیرون می آید در غالب اوقات و گاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه ضعیفه و در مرتبه درده
 ماه پیوسته موافق هم و مثل هم در عدد و وقت خون به بیند و قطع شود صاحب عادت
 عدویه و وقتیه هر دو است و اگر یک دفعه بخیزد و یک دفعه نهفت روز مثلاً در اول ماه بیند
 این صاحب عادت و وقتیه است نه عدویه و اگر یک دفعه اول ماه دو دفعه دوم مثلاً آخر
 ماه به بیند و هر دفعه بخیزد باشد این صاحب عادت عدویه است نه وقتیه و بعضی تفریح
 نموده اند که هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت و دو دفعه مثل هم دید غیر عادت
 اول عادت دوم معتبر است و همچنین اگر غیر عادت اول و ثانیه در مرتبه سیوم و دو دفعه
 مثل هم خون به بیند غیر اول و دوم عادت مستی معتبر است و بکذا و هرگاه ضعیفه
 شک کند که خون از او خارج شده یا نه قرار دهد بر آنکه خارج نشده و شخص نیز لازم نیست
 چه در نماز باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج شود و شک ارد که خلوت یا نه
 تا علم بخون بودن ندارد پاک است مثل بول و منی و سایر نجاسات اما اگر خونی بجای
 خود به بیند و نداند که از حش آید یا از جابه دیگر از بدنش است خون نجس است و غسل
 بر او نیست و اگر خودش مشتبه بنفاس شود مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند که نهفت
 یا بعد انسان یا غیر آن حکم بحیض می شود خصوص اگر صفت حیض در آن باشد و خصوص
 اگر ایام عادت حیض باشد و اگر دختر پیش از نه سالگی خون به بیند حیض نیست بلکه
 استحاضه است و اگر موجب غسل باشد بعد از تکلیف واجب است غسل بجا آورد از برای
 عبادت و همچنین بر خونی که زنهای بعد از سن یاس می بیند حیض نیست بلکه استحاضه است
 و زن یا سه میشو و بعد از پنجاه سال اگر غیر قرشمیه باشد و اگر قرشمیه باشد بعد از شصت
 سال بنا بر شهور و اگر شک در بلوغ و اشتغال باشد و خودش یا صفت حیض باشد
 یا بشرایط حیض است یا نه و همچنین اگر غیر قرشمیه شک در پنجاه سال

داشته باشد و سیده شک در شصت سال داشته باشد و خون به بند و کمتر از سه روز
 زیاده برده روز نباشد حیض است خصوص اگر بصفت حیض باشد و اگر شنبه شود و
 بخون بکارت باید امتحان کند این نحو که پنبه بر دارد و لخته صلیبی کند پس اگر پنبه طوق و آ
 بیرون آید خون بکارت است والا خون حیض است و اگر ممکن نشود که اختیار خود کند
 و شناسد باید بر حالتی که پیش بوده بهمان عمل کند چه استخاضه چه قروح و جروح و چیز
 و اگر حال سابقش معلوم نشود بهتر آنست که با احتیاط عمل کند از ترک حیض و عمل
 استخاضه تا معلوم شود و اما اگر ممکن باشد که خیار خود کند و نکند و نماز کند تا روشن باشد
 احتیاطا اگر چه بعد معلوم شود که حیض هم نبوده بلی اگر ترک اختیار بجهت غفلت یا
 نسیان یا بخوان باشد ضرر ندارد و باید خون حیض در تمام سه روز متصل ستر باشد
 هر چند در باطن رحم باشد که هر وقت پنبه بر دارد و لخته صبر کند و بیرون آورد پنبه خون
 آلوده باشد اگر چه خون خود بخود بیرون نیاید و اگر پنبه پاک بیرون آید و خون آلوده نباشد
 حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتبار نیست و خارج از سه روز است همچنین
 شب یازدهم که استخاضه است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمی شود و استخاضه
 زمان معینی ندارد و هرگاه سه روز متفرق در بین ده روز خون به بند حیض نیست و هرگاه
 در ظاهر مثلاً خون دید و ظاهر شد تا ظهر روز چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت
 اگر پنبه داخل میکرد رنگین بیرون می آمده لیکن بخودی خود ظاهر نشده بجهت کمی آن
 آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است اول آنکه خارج شود هر چند
 بقدر ذره باشد پس اگر خون حیض در رحم سه روز یا بیشتر بماند و لکن هیچ خارج نشود
 حکم حیض بر او جاری نیست دوم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر نجاه سال در غیر
 قرصیه و شصت سال در قرصیه نباشد والا استخاضه است نه حیض پس اما آنکه کمتر از
 سه روز و زیاده برده روز نباشد چهارم آنکه این سه روز متصل بهم باشند چنانچه
 گذشت که سه روز و در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حکم کردن بحیض پنجیم آنکه این
 خون درین سه روز ستر باشد بخو که گذشت بلی استمرار خروج شرط نیست ششم
 آنکه ایلم نلته نام باشند هر چند بخلصیق باشد چنانچه گذشت و هرگاه سه روز ستر خون
 دید و قطع شد پیش از ده روز باز روز و نیم دید و قطع شد تمام حیض است با ایلمیکه خون

صبر

 اگر در این
 وقت حیض
 نباشد

خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون دید و قطع شد باز روز هم دید اما قطع نشد تا
 یازدهم یا دوازدهم خون اول حیض است و دوم استحاضه در غیر ذات العادة و اما ذات العادة
 پس بقدر عادتش حیض است اگر خون با ایام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر میان دو
 خون که بصفت حیض باشد ده روز فاصله نشود با استحاضه یا باکی هر دو خون حیض است و
 صاحب عاده و قیقه در وقتش اگر خون پدید نرک عبادت کند اگر چه بصفت حیض نباشد
 و اگر چه یک روز یا دو روز هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که باید آن
 وقت عبادت را ترک نکند و صاحب عاده عدد و یا اگر خون دید بصفت حیض ترک عبادت
 کند و اگر صفت حیض ندارد قوی نیز ترک عبادت مینماید مگر در ویه پیش از استقرار
 سه روز و لکن اگر ترک کند آنچه را که بر حائض حرام است بجا آورد و آنچه را که بر عاقلین حرام
 هست و بجا آورد آنچه را که بر استحاضه واجب است تا معلوم شود بهتر است و بر طبق حیا
 است اینست تروک حائض و عمل استحاضه بر سبیل اجال و تفصیل در رساله دیگر ذکر شد
 و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خود را حائض بداند
 باکی نیست مخصوص اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید با من تروک حائض و
 اعمال استحاضه بهتر است مخصوص اگر صفت حیض نداشته باشد و بعد از صبر تا ده روز اگر
 بدو ایستاد معلوم می شود که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد پس حکمش می آید و زنیکه عادتش
 قرار گرفته باشد و خونش بصفت حیض نباشد یا آنکه بقیده باشد که تازه خون دیده باشد و
 اول دیدن خون قبل از سه روز اگر احتیاط نماید به تروک حائض و اعمال استحاضه بهتر است
 هر چند اگر خود را حائض بداند باکی نیست و اگر کمتر از سه روز خونش قطع شود بعد از سه روز
 دیگر ستر و بدویم حیض است اول استحاضه اگر چه خون اول در زمان عادتش هم بود
 باشد و اگر ذات العادة در تمام عادتش خون دید و بعد از عادتش هم قطع نشد تا از ده
 گذشت و تمیز هم نباشد با خون ایام عادتش یا آنکه تمیز موافق با عادت باشد همان زمان عادت
 حیض است و زیاده استحاضه و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد و ممکن باشد
 حیض بودن هر دو مثل آنکه تمیز بعد از فصل بدو روز حاصل شد حکم میشود که ایام عادت
 و تمیز هر دو حیض است و هرگاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده
 بگذرد همه حیض است و اگر از ده بگذرد رجوع بر زمان عادت و عدد عادت اولی است

و اگر تمیز
 بعد از فصل
 بدو روز حاصل
 شد حکم میشود
 که ایام عادت
 و تمیز هر دو
 حیض است

از رجوع به تمیز و مبتدئه و مضطر به که عادت برای او مستقر نشده باشد یا آنکه نسیان عادت کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هر چند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان از ده بگذرد عمل به تمیز کنند اگر تمیزی در خون ایشان باشد پس هر چه بصفت حیض است حساب حیض کنند و هر چه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است کمتر از سه روز یا ده برده نبوده باشد و اگر تمیزی یا شریط تمیزی در او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه و زنی که عادت مستقره ندارد بعد دو وقت عادت خویشان خود یا بعد عادت ایشان عمل کنند و اگر مختلف باشد غالب را بگیرد و اگر ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد اگر خون مستحضر تا یکماه نخیر است مابین اینکه سه روز در راهی و ده روز در راه دیگر یا در هر ماه شش روز یا هفت روز یا حیض قرار دهد و هرگاه خونش ستر نشده آنگاه بلکه همان تجاوز از ده نموده یا بخیرا مابین سه وقت و میتواند ده روز یا حیض قرار دهد مگر آنکه یقین کند که حیضش بده روز غیر صد پس در این صورت هر قدر که یقین بخلافش ندارد حیض قرار دهد و اگر این را هم نداند اگر هفت روز قرار دهد بهتر است و باقی را استحاضه و هرگاه صاحب دقتیه خونش از ده روز بگذرد و صفت حیض را ندانسته باشد و بعد از عادتش صفت حیض را دانسته باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش حیض قرار دهد اگر چه صفت حیض را ندانسته باشد و اگر ضعیفه احتمال پاک شدن را بدو واجب است که اختیار باطن کند باین طریق که پنبه بردارد و در ده صبر کند و بعد بر بندد اگر آلوده بخونست پاک نیست و اگر آلوده بخون نیست پاکست و واجب است که غسل کند مگر آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر در حالت پاکی شک دارد که پیش از ده روز باز خون عود میکند یا نه بازو حیض است که غسل کند و عبادت کند و اگر مظنه دارد که عود نمیکند بازو حیض است که غسل کند و عبادت کند بطریق اولی بلکه اگر مظنه دارد که خون عود میکند چنانچه غسل کند و نماز کند هر چند اگر عادت بعود دارد پیش از ده روز غسل نکند و صبر کند تا پاک نیست اگر چه این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است و اگر بعد خون ندیده آلوده روزش گذشت همان غسل کنایت میکند بآنکه حرام است بر حیض و داخل شدن در هر عبادتیکه مشروط بطهارت است و اگر بجا آورد صحیح هم نیست مثل غسل نماز و روزه و حرام است جماع کردن در قبل حیض با علم بحیض و در جواز و طلی و بر حیض اشکال است احوط چنانچه است هر چند جوازش قوی است و در وقتیکه از او بر حیض نه بندد و احوط در صورت حیض و نه

ویدن از دبر اجتناب از وطی قبل نیز می باشد آنکفار و وطی در قبل حیاض اگر زن از او باشد مرد باید
 از او دل حیض بجهت نخورد و در وسط آن نه نخورد و در آخر آن چهار نخورد و نیم طلای مسکوک کفاره بقتل
 و در قیمت طلا را هم اگر بدید کفایت میکند بابر اوقه و قول زن در حیاض بودن و پاک بودنش
 مسووع است و هرگاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باطل یا وسط یا آخر حیض اعتبار کند
 آنچه در واقع بوده نه با اعتقادش و همچنین است گمان حره بودن یا امته بودن بجهت کفاره دادن
 و اگر کسی عاجز از کفاره باشد انتظار وسعه بکشد که بدید و استغفار نیز نماید که در بعضی اخبار است
 که استغفار بدل است از کفاره هر چند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره
 وطی کبیره و حیض تصدق بسه چارک اینگندم یا جو می باشد و بهتر دادن ده چارکست بدست
 و وضو ساختن پیش از غسل حیض و غیر آن از غسل شرط صحت غسل نیست بلکه غسل
 بجهت وضو هم صحیح است بلی نماز نمیتواند بخواند مگر بعد از غسل و وضو جمیع آنچه وضو پیش از غسل
 باشد چه بعد از آن یا در آن است بلی پیش از غسل افضل بلکه احوط است چنانچه گذشت و هرگاه
 زن پاک شده باشد از حیض و لکن هنوز غسل حیض نکرده باشد و وطی با او جایز است با کراهت و اگر
 فرج خود را بشوید کراهتش کمتر میشود و حیاض قضا نمیکند نماز یومیه او احوط قضا نماز نیست
 که بنذر یا شبه نذر یا بکثرت وضو و جب شده و هرگاه از اول وقت بگذرد و بقدر اقل واجب
 از اداء نماز بحسب حالش از کندی و تند و قصر و تمام و جماع شرائط از طهارت و غیر آن
 پس اگر بقدر قصر و ساقط تمام و در غیر ساقط بگذرد و بجا نیامده حیاض شود قضا بر او واجبست
 و اما هرگاه از اول وقت درک کند کمتر از اقل واجب را و واجب نیست بر او قضا نماز هر چند
 در نماز چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز سه رکعتی دو رکعت را درک کند و در نماز دو رکعتی
 یک رکعت تمام را درک کند و اگر از اول وقت بقدر تمام واجب و از آخر وقت بقدر یک رکعت
 درک کند و لکن با تیمم از جهته عدم قدرت بر استعمال آب بجهت نبودن آب یا بجهت خوف ضرر و نحو
 آن از موجبات تیمم غیر ضیق وقت و جب است ادای آن علی الاحوط و اگر در اول وقت
 بجهت عروض حیض و بعد از پاک شدن در آخر وقت ترک کند او را لازم است قضا و علی الاحوط
 و همچنین اگر قبل از وقت با طهارت بوده و بجهت شرائط دیگر جمع نبوده و بجهت شرائط دیگر جمع
 نبوده که وقت داخل شده و آنقدر گذشت که اداء اقل واجب از تمام نماز ممکن بوده که عذر
 مستقط تخلف عارض شده قضا لازم است علی الاحوط هر چند وجوب قضا مشکل است و اما

اگر طهارت اضطراری بجهت عدم وسعت وقت باشد نه بجهت نبودن آب مثلاً در این وقت نه
 او لازم است و نه قضا بر خذا حوط او ایستاده و با عدم او آذوقه نیز احوط است و سنت است
 که حایض در وقت نماز وضو بسازد و در موضع پاکی یا مکان نمازش رو بقبله بنشیند و مشغول
 بتسبیح و تهلیل و حمد خدا و صلوات و تسبیحات اربعه تلاوت قرآن شود اگر چه درین وقت و در
 غیر این وقت در حق حایض تلاوت قرآن کریم است و اگر یعنی در پیش کمره باشد و کمره هست
 حایض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و دست بچاشیه قرآن رسانیدن و در ضمن مالی
 نمودن و از سجده عبور کردن و هرگاه زن جنب حایض شود غسل جنابت نکند که صحیح نیست
 تا پاک شود و بعد از پاکی به نیت هر دو کی غسل کند کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل پنجم
 در احکام استخاضه است باینکه خون استخاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف است
 و بستی و سنگینی خارج می شود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استخاضه محبت و تیکه
 دارند که پنبه را بقدر متعارف بر سیارند و بر روی کهنه میگذارند و می بینند بر روی فرج و
 مطابق فرج میگیرند و مانعی از نفوذ خون نداشته باشند و رنگین نباشد بعد از بستن بقدر
 متعارف که نه بسیار طول دهد و نه بسیار زود بگیرد بر قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما
 قلیله آنست که خون به پنبه برسد و پنبه اسوار رخ نکند که فرورود و متوسطه آنست که خون پنبه
 را اسوار رخ کند و فرورود و کثیره آنست که خون به پنبه فرورود و بگذرد از پنبه و بکهنه برسد
 شرط است در حدوث حدث استخاضه مطلق اینکه خون از باطن خارج شود هر چند بقدر
 باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافی است بعد از خروج بمقدار غمره و جو خون در باطن
 بنحویکه توان بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیاید بالمره هر چند در باطن موجود باشد اثری بر او
 مترتب نمی شود و هرگاه از چشم خون استخاضه آید واجب است که اختیار خود کند که خون او
 چه قسم از استخاضه است اگر معلوم شد که چه قسم از خونت بهان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن
 نباشد تحصیل علم اگر ابتدای خون باشد استخاضه قلیله حساب کند و اگر ابتدای خون نباشد
 عمل بحالت سابقه نماید و حکم استخاضه قلیله آنست که واجب است در صورت متصل بودن
 خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورت رسیدن خون به پنبه و ظاهر فرج را که در وقت
 نشستن برود قدم ظاهر میشود بشوید بلکه قدری از باطن فرج را نیز من باب المقدّم بشوید
 و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بسازد و در حال وضو نماز فرج خود را محکم بنهد

در نماز
در وقت
در وقت
در وقت

پس بنده و بعد از وضو بلافاصله نماز کند و نماز احتیاط و رشک و گداز برای منتهی مثل تشهد و سجده و سوره
حاجت بوضو علیحدہ ندارد بلکه بوضو همان نماز آنها را بجا آورد و بهتر آنست که از برای هر دو رکعت
هم یک وضو بنویسد و در متوسطه بر آنچه که در تعلیل بجا می آورد بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم بر آن
نماز صبح بجا آورد و اگر پیش از صبح خون متوسطه به بند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای
نماز ظهر و عصر غسل کند احتیاطاً و جواباً و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و
عشا یا بعد از نماز عصر متوسطه شود و همچنین در کثرت باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه باستانه تعلیل
بجای آورد از تغییر غلبه بلکه خرقه بشرط وصول نجاست و شستن فرج و وضو بجهت هر نماز واجب
و علاوه بر آن غسل نماید یکی بر آن نماز صبح و یکی بجهت نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا
و هرگاه مستحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود با مره از برای نماز دیگر غسل پاکی کند و جایز
نیست که مستحاضه کثیره زیاد از دو نماز را بیک غسل جمع کند و لکن جایز است از برای هر نماز یک
غسل کند هرگاه فاصله عرفیه نشود میان دو نماز یا آنکه فاصله شود بجهت یک در حکم نماز است و اگر فاصله
عرفیه شود یا فاصله شود بجهت یک در حکم نماز نباشد و جایز است از برای هر نماز غسل کند و هرگاه
بعد از شروع در غسل با وضو خونی از وضعی خارج نشود تاخیر نماز یا بغسل با وضو ضرر ندارد
و اگر بعد از غسل پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود و غسل رفع حدث است و مستحاضه
باید بکشد و بغسل اول گفتا کند چنانچه و اگر در ظاهر تنها قطع شود و زمان گنجایش وضو و غسل
نماز را داشته باشد اعاده طهاره نماید علی الاحوط و اگر وقت تنگ باشد حتی به تیمم بدون همان
غسل نماز کند و اگر وسعت تیمم را داشته باشد و تیمم کند یکی برای وضو و تیمم دیگر برای غسل و غسل
اول بعد از انقطاع در ظاهر به تنهایی بدون دو تیمم گفتا کند احتیاطاً و اگر تنگ و وسعت وقت
برای اعاده غسل یا تیمم داشته باشد گفتا بغسل نماید اگر چه احتمال بدو که در باطن رحم نیز قطع
شده بلی اگر بعد معلوم شود که در باطن رحم قطع شده بود اعاده طهاره نماید بلکه نماز را احتیاطاً
اعاده نماید آنگاه اگر در آنجا نماز خون قطع شود از باطن رحم و علم بوسعت وقت داشته باشد
نماز را قطع کند و اعاده طهارت و نماز نماید و اگر نماز تمام کند و اعاده طهارت و نماز نماید احتیاطاً است
و همچنین است اگر خون از باطن قطع نشده و از ظاهر نیز با مره قطع نشده و لکن سست شود و آرام
گیرد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات خارج نشود و زمان عدم خروج گنجایش نماز
طهارت و وضو یا احدی را داشته باشد و بعد اعاده طهارت و نماز وقت داشته باشد اعاده

کند و اگر خون در آلتی نماز را کم گرفت و نه فهمید که در باطن قطع شده بود بعد فهمید که قطع شده
 اعاده طهارت و نماز نماید و حکم انقطاع کثیره در آلتی غسل حکم انقطاع کثیره در آلتی نماز است
 و اگر زن یقین کند که اگر کم گرفتن خون او در زمانیکه گنجايش طهارت و نماز را دارد و وجب است آن
 آن زمان را با اسکان در نزد بعضی لکن اقوی عدم وجوب استظهار میباشد و هرگاه استحاضه
 متوسطه رود و در دست پیش از نماز مغرب و عشاء تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح
 و وجب است و هرگاه بعد از نماز صبح خون متوسطه ببیند و قطع شود از برای نماز ظهر و عصر غسل
 او وجب است که ضعیفه حفظ کند خود را از خون در طهارت و نماز بقدر اسکان که خون از او
 خارج نشود چنانچه گذشت اگر تقصیر کرده و حفظ کردن خود و خون خارج شود در بین نماز اعاده نماز
 نماید بلکه وضو و غسل را هم اعاده نماید و اگر حفظ کرد و لکن خون خارج شود بجهت غلبه و زیاده
 ضرر ندارد و هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود و نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده
 و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند و هرگاه استحاضه غسل کند و وضو باز و خود را از خون بشوید و تقاضا
 با وضو ندارد و هرگاه استحاضه کثیره پیش از نماز خون او قطع شود باز ببیند شبانه روزی پنج
 غسل بر او واجب میشود بشرط آنکه زمان قطع و سعة اعاده غسل را داشته باشد و اگر در بین
 غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر مثل بول و غیره صادر شود صحت غسل قایل است
 خصوص اگر بغیر خستبار باشد پس میتواند که اکتفا کند با تمام نفسل ایها من غسل و لکن وضو
 باز و هر چند در سابق وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل است و وضو و غسل
 نماز و اگر در بین غسل استحاضه حدث اکبر سرزند و همان حدث باشد که غسل از برای او میکند یا پست
 باشد مثل آنکه متوسطه عارض شود در آلتی غسل کثیره اعاده نکند غسل اگر تقصیر و حفظ خود از
 خون و تقصیر و تعجیل را تمام غسل یا تا خبر در شریع نماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث سرزند و بالا
 از آن باشد مثل آنکه در آلتی غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه سبب آن باشد مثل سببیت یا
 جانب اکتفا بان غسل کند و از برای آن حدث غسل بگیرد بلکه علی الاحوط اعاده غسل اول نیز
 نماید یا آنکه در غسل دیگر قصد داخل نماید فصل چهارم در احکام نفاس است با آنکه ضعیفه
 بعد از وضع لطف یا سقط آن اگر چه مضغه یا علقه باشد اگر خون ببیند و تازه روز قطع شود
 یا کمتر از ده روز یا در طرف ده روز هر چند لمطله باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک در
 ولادت دارد نفاس نیست و محض در تشخیص هم واجب نیست و خون پیش از تولد لطفل حیض

غسل در وقت
 استحاضه کثیره

غسل در وقت
 استحاضه کثیره

حیض نشود و بدو شرط یکی آنکه در سه روز متوالی به بیند و دیگر آنکه تا نفاس ده روز فاصله باشد و الا
 حیض نیست و هرگاه با خروج طفل خون خارج شود نفاس است بنا بر اقوی و تمام طفل که تولد شد
 ابتداء ده روز نفاس است اگر چه بدول انجاسیده باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل
 خون دید و پاک شد و روز دهم باز خون دید و پاک شد تمام ده روز نفاس است و هرگاه بعد از
 تولد طفل خون ندید و روز پنجم دید تا روز دهم قطع شد نفاس شش هفت روز بعد است چنانچه
 اگر در روز دهم مثلا خون دید بمقدار لخته همان لحظه نفاس است و هرگاه بعد از تولد تمام طفل
 خون دید و تا ده روز هر وقت که خون قطع شد نفاس شش هفت روز است و هرگاه خون از ده روز
 تجاوز نکند اگر عاده در حیض ندارد و ده روز را نفاس بگیرد اگر عادت در حیض دارد و عادتش
 نفاس بگیرد و زاید بر عادتش استحا ضمه قرار دهد و احوط آنست که جمع کند باین ترکه نفاس
 و اعمال استحا ضمه و احوط از آن قضا کردن نماز است بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه خون
 نفاس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت و در بین ده روز باز خون
 دید معین است از برای او اظهار کردن خواه صاحب عاده باشد و قبل از انقضای عادت
 باشد یا غیر ذلک عاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضا آنست و همچنین
 حکم نازش و اگر ضعیفه صاحب عاده هفت روز در حیض بوده باشد مثلا بعد از تولد طفل خون
 نبیند تا هشتم و روز هشتم خون به بیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگر چه احوط
 آنست که آنچه نفاس باید ترک کند و آنچه باید عمل کند و این سه روز را روزه بگیرد و بعد قضا روزه
 بگیرد احتیاطا و هرگاه صاحب عاده هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون به بیند و از ده روز
 هفت روز را نفاس قرار دهد و باقی را استحا ضمه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون به بیند
 و از ده روز بگذرد همان روز هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلا خون دید و قطع شد باز روز
 هفتم خون دید و از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی را استحا ضمه و هرگاه روز اول
 خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا آنکه روز هفتم عاده حیض گذشت و روز هشتم دید و قطع شد
 و از ده گذشت همان روز اول نفاس باقی استحا ضمه است و احوط آنست که این سه روز را
 احتیاطا عمل کند که ترک نفاس و عمل استحا ضمه باشد و در جمیع احوال لازم است از برای نفاس
 استبراء احوال انقطاع ما معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و وجوب استعمل غسل از
 برای انقطاع حقیقی نفاس و آنچه بر ما بیض حرام است بر نفاس هم حرام است از مقاربت و

مسکتابت قرآن و غیر آن از عبادت و قرائت سوره های سجده واجب و گشت در ساجد و سجده
 نبودن طلاق و دخول در سجده و گشت در ساجد و غیره و مکروه است بر شوهرش متنع
 بودن مابین ناف تا زانوی او و نضاب و تلاوت قرآن و سنجیدن که نفاس در وقت نماز و وضو
 با زود و مستغول ذکر شود مثل جایض و منہاسه نفاس ده روز است اگر چه اولی رعایت احتیاط
 است تا هجده روز جمیع نمودن احکام استحاضه و نفاس هرگاه ضعیفه و طفل بزرگ یا طفل
 دوم اولی ده روز است پس ممکن میشود که هرگاه زن سه طفل بزرگ یا یک طفل بفاصله ده روز
 نفاس اوست روز باشد و اقل هر میان دو نفاس معتبر نیست و فصل پنجم در غسل میت
 است بدانکه غسل واجب است برای مس بدن میت آدمی غیر شهید بنا بر اقوی هر چند
 معصوم باشد بعد از سر و شدن تمام بدن قبل از تمام غسل صحیح چنانچه بدن با اختیار باشد یا با
 چه با قصد باشد چه به قصد و مس میت بتولد نیز حاصل می شود علی الاحوط پس لازم است
 غسل مس میت برادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج خصوص
 بسبب مس ظاهر فرج و تخوان هر چند مس زبور در جن تولد و خروج آن طفل میت باشد و اما اگر
 بعد از تولد مس حاصل شود هر چند به اختیار و به قصد باشد پس غسل لازم است علی الاحوط
 هر چند مس باطن فرج حاصل شود بلی لازم نیست غسل مس لباس میت و عرق او و خون میت
 و منی او و چرک میت که مانع و حاجب مس بدن شود و همچنین لازم نیست بمس سیکه موت او
 یقین نشده چنانچه لازم نیست غسل مس میت غیر آدمی و همچنین لازم نیست غسل مس سقط
 قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه و همچنین لازم نیست بمس گوشت بدون استخوان یا استخوان
 بگوشت چه از مرده و چه از زنده اگر چه سال برای نگذشته باشد هر چند بهتر آنست که غسل کند
 برای مس استخوان مطلق خصوص اگر استخوان از بیضی باشد که نماند غسل داده اند و خصوص اگر
 سال برای نگذشته باشد چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهت قوه احتمال چنانچه
 گوشت باشد قبل از یک سال پس لازم نیست غسل مس میت بمثل مس دندان جدا شده چه از زنده
 و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هر چند گوشت کمی با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که
 مثل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازم است غسل حتی اگر آن قطعه از زنده جدا شده باشد
 علی الاحوط هر چند آن قطعه هنوز سر و نشده باشد و همچنین لازم نیست غسل بمس شهید
 که غسل از او ساقط است و بمس بدن میت در طالع کرمی اصلی و اما کرمی عرضی مثل جمل و آس

مسکتابت قرآن

مسکتابت قرآن

مسکتابت قرآن

جوابی بسیار گرم و حکم گرم و نگوشت پس تقدیر بقا و حرارت طبعه نویست و حقیقا اولی است
 بغسل کردن و اگر بعضی عضو سرد شود مستلزم آن موجب غسل نمی شود و اگر بعد از تمام شدن
 اغسال غلظه در عضو مس آن عضو نایه غسل واجب است علی الاقوی چنانچه واجب است
 غسل پس میت بعد از تمام شدن و غسل بقای اقوی عدم وجوب غسل است بمس عضو در وقتی
 که میت را غسل داده باشند بغسل اضطرار مثل آنکه میت را غسل دادند به غسل بقرح تنها
 و لکن زیاده و کافور از جهت نبودن آنها یا آنکه بجهت نبودن آب بقدر کفایت اقتضای غسل یا
 یک غسل شد اقوی در این صورت و سایر صورت غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است چنانچه
 احوط غسل نمودن است خصوص در جای که با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسل که منع شده
 است و اما در جای که تیمم داده شود بدل اغسال غلظه پس اقوی وجوب غسل است بمس چنانچه
 نسبت بمس هو داده اند و مثل تیمم است غسل کافر مسلم را در حال اضطرار که مرد مسلم پیدا شود
 و همچنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه آن میت از اهل خلاف باشد اگر غسل
 لازم بدانیم یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق
 لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب مس در حال
 بسیار ضعیف است و فرق نیست در وجوب غسل بمس میان آنکه مس باطن یا بطن میت
 شود یا ظاهر یا ظاهر یا مختلف بلکه احوط آنست که غسل ناید هرگاه مس ناید چیزی را که حجاب
 حیوة نباشد هر چند بخیر و سه باشد که آن نیز صاحب حیوة نباشد خصوص در مثل ناخن نموده
 که کشنده صغیر یا گیر دیوانه یا بیرونش باشد و واجب است که بعد از حال غسل ناید بر چند عدم
 لزوم غسل بر صغیر غیر منکره اگر خارج شود صغیر از فرج مادر مرده خالی از قوت نیست مثل عذر
 لزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود و مس در چین خروج بهمان خروج فرج
 شود نه بعد از خروج تمام یا بعضی آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل است در پرده و فرج میت
 بر صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت بدون مس بدن میت باعث غسل نمی شود و کشنده
 اگر کافر باشد یا آنکه کافر شود یا آنکه اتمیت کافر باشد غسل بمس آن لازم است چنانچه لازم نیست
 غسل بمس کسی که پیش غسل نموده تا آنکه اجزاء و حدیه او نمایند هر چند احوط غسل نمودن مس
 می باشد و با وجود حدث مس میت میتواند که داخل مسجد شود و روزه ندارد و مسوره عزیم
 نخواند پس حکم این حدیث اگر حکم حدث اصغر است مگر آنکه رفع این حدیث محتاج بغسل است

در غسل مس میت
 اگر کافر باشد یا
 اگر کافر شود یا
 اگر کافر باشد یا
 اگر کافر شود یا

در غسل مس میت
 اگر کافر باشد یا
 اگر کافر شود یا
 اگر کافر باشد یا
 اگر کافر شود یا

و بوضوح نمی شود و کیفیت این غسل مثل غسل جنابت است مگر آنکه این غسل محتاج بوضوح نیست
 از برای نماز و نحو آن و اقوی آنست که مسیت ناقض وضو میباشد چنانچه اقوی آنست که مس
 سبت و حال شکلی سبب وجوب مسستن دست و نحو آن نمی شود و در چند احوط است و اگر مس
 کند و شک کند که این مس باعث وجوب غسل می شود یا نه بجهت احتمال آنکه بدن سبت نباشد یا آنکه
 آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید باشد یا آنکه مس بموی یا بر مو و نحو آن حاصل شده باشد
 اگر لازم ندانیم غسل را بجهت چیزی یا بجهت کسی که در او حیوة طول نمی کند یا آنکه در حال سرری
 تمام بدن مس نکرده باشد یا آنکه موت یا سرری در میان افراد بسیار محصوره و غیر محصوره
 مشتمل شود و مسن جمیع افراد نشود یا بجهت آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل
 هرگاه شک در اصل مس نماید که مس کس دم یا نه هر چند مظنه بمس کرده باشد یا آنکه عدل و احد
 یا این خبر بدی اگر عدلین خبر دهند بمس پس واجب است غسل چنانچه احوط در جمیع صور
 هر توم غسل نمودن است مخصوص اگر نداند که مس قبل از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص
 یا اخبار این یا عدل واحد و این غسل واجب است بجهت غیر که نماز و نحو آن باشد و بنفسه واجب
 نیست مثل سایر انفصال که بنفسه واجب نباشد و اگر بعضی از اعضا یا اجزای آن
 جمیع و شک شود و لکن جدا باشد مس آن عضو باعث غسل نمی شود و بر دیگر و بر همان
 شخص نمی شود هر چند بریده شود و حتی اگر مس بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است
 هر یک که از او بریدند و بعد از بریدن مس نموده و بر دیگر هم اگر مس بعد از انفصال حاصل
 شود تغییر عمل که گویا محل و حامل در هر یک نسبت به دیگر قبل از انفصال حدوث مس شد بلکه
 بقاء مس است از چیزی که هنوز منفصل نشده بلی طفل زنده بر روی سینه مادر بمیرد یا کسی است که
 بر مختصر قبل از انفصال دست آن مختصر بمیرد و غسل لازم است چنانچه اگر یکی از دو نفر که با
 هم چسبیده اند و تا که دو نفر اند بمیرد بر دیگر غسل مس بلکه بر شخص دیگر نیز این دو نفر
 بمس مردماند و هم لزوم غسل مشکل است و احتیاط واضح است و طفلی که سقط شده پیش از آنکه
 تمام الحلقه شود و پیش از رسیدن روح از رحم بیرون آید قبل از چهار ماه احوط آنست که
 بمس او غسل کنند هر چند عدم لزوم غسل قوی است چنانچه گذشت و اگر در ثنای صلوٰه
 مس سبت حاصل شود اقوی وجوب غسل و بطلان صلوٰه است و لافیت یک غسل از برای
 مس متعدد در یک سبت فرض شود و بیشتر و اگر در ثنای غسل مس سبت مس سبت

و اگر ناید غسل باطل میشود و لازم است اعماد غسل و اعاده و ضموز لازم است اگر پیش از غسل وضو گرفته باشد و اگر کسی طاع کند مثلاً از روی معصیت زن مرده خود را بعد از سرشودن و قبل از غسل واجب است بر آنکس دو غسل یکی جنابت و یکی غسل مس میت و واجب است بریت هم دو غسل احتیاطاً و لکن با داخل در هر دو یک غسل کافیست و اگر قبل از سرشودن میت جماع کند واجب است یک غسل بر جماع کننده و یک غسل هم بر میت بنابر داخل غسل میت و غسل جنابت که در تخطش و غسل میت بخصوص مرویست و در عمل الشرایع حدیثی مرویست حضرت امام غمار روحی را فرموده اند که وجه عدم وجوب غسل بمس اموات عزیزان از طبع و بهایم و سباع اینست که اینها همه صاحب پردیشم و مو و کرک میباشدند و اینها همه پاک میباشدند چه از مرده و چه از زنده و اگر این علت را بمنی بر غالب ندانیم باید که وجوب غسل را دائر بر نجاست بدانیم و این تمام نیست بجهت آنکه جسد سایر حیوانات نیز نجس است و غسل واجب نیست و بدن معصوم طاهر است و مع ذلک غسل واجب است و در پیش دیگر از همین بزرگوار مرویست و غسل میت و مس میت که این هر دو بجهت اینست که چون روح از بدن خارج شود بیشتر از اوقات در بدنش می ماند پس غسل میدهند میت را بجهت آنکه لطیف و پاک شود و غسل میکنند از جهت مس بدن او بجهت آنکه ممکن نشده رسیده از آفت گو پاک مراد اینست که در بدن میت بجهت خروج روح بالمره و سردی بدن سمیتی و زیری حال که غسل مافع آن می شود و اقله العالم فصل ششمی در بیان غسل میت است و لابد است از ذکر ادب مرض جان کردن و اختصار و شرایط وجوب غسل میت و کیفیت غسل میت و غیر آن در ضمن چند مطلب مطلب اول در بیان آنچه متعلق بر مرض و مرضی است پس بدانکه اجر و ثواب ناخوشی و صبر بر آن بسیار است و منقولست که تب یکشب برابر است با عبادت هفتاد سال بشیر و صبر و شکایت کردن خصوصاً نزد غیر مومن و شکایت انست که گوید بسیار شوم بگویی که هیچکس این بلا مبتلا نشده است و اگر اظهار کند و بگوید یک شب بدار کشیدم یا تب و اشتی و دارم شکایت نیست هر چند گفتن این هم بهتر است و در بعضی از اخبار وارد است که تب یک شب کفار گناهان گذشته و آینده است و وارد شده است که بعضی در حاجت مرضی بیرون میروند و کسی نمیدانند که آن مثل روزی که از مادر مریض شده است تا اگر چه حاجت مرضی برآورده نشود و اخبار بسیار در استحباب عیادت و احوال

مطلب اول در بیان غسل میت است و لابد است از ذکر ادب مرض جان کردن و اختصار و شرایط وجوب غسل میت و کیفیت غسل میت و غیر آن در ضمن چند مطلب

حتی آنکه وارد شده است که در وقت قیامت سلامت میکند خداوند جل و علا بند و نمود که ای بند
من چه شد و است که در وقت ناخوشی من عیادت نکردی مراد آنهم زادی و طعام نداده
بند عرض میکند خداوند تو من را از ناخوشی تشنگی اگر سنگی خداوند کریم هر بان میفرماید
که برادر من تو بعضی بوبر بغرت و جلال خودم قسم که اگر عیادت او میکردی یا آب یا طعام
یا عیادت می مراد نمیدیدی و خود و کفیل حاجات تو می شدم و عیادت از برای هر مرضی تاکید
دارد مگر درد دندان و در چشم و قتل که تاکید ندارد و همچنین از برای زن تاکید ندارد و همچنین
عیادت کردن و در روز متوالی و عیادت مرضی که مرضش طول کشیده باشد تاکید ندارد اگر
چه استحباب بر صبح و مغرب نیز وارد شده است و همراهِ او است برای مرضی در حال مرض
چند چیز اول آنکه بر ناخوشی معابر و شاکر باشد دوم آنکه شکایت نزد کسی نکند خصوصاً بنزد
غیر مومن سیم آنکه تاسه و زور و دشمنی بکنی گویند چنانچه آنکه تعجیل نکند در رجوع باطباء
و اگر مرضی باشد رجوع بکلیکیم بجهت حفظ صحت خالی از مذمت نیست و تنقیه در حال صحت
فصل چهارم و آنکه بیدن اطفال که متعارف است هم اشکال دارد و بجهت آنکه طفل را باطل
بآلود و تب جزئی مبتلا میکند تا آنکه پستان یا دتر و آب یا بیشتر تبلا نشود یا آنکه اصلاً مبتلا نشود و بجهت
اگر دلی طفل صاحب اختیارش مطمئن باشد که این تعجیل در آلود باعث هلاک ای مرض دیگر
نمی شود این وقت و در نیست که جایز باشد و همچنین باید که مرضی بلکه غیر مرضی برهنه نکند
از هر چیزیکه مظنه سلامت و روان داشته باشد چنانچه در حدیث است که چیزی که نفع و ازنده تر
برای بدن نیست از پیر و ترگ کردن چیزی که حاجت آن ندارد و ازین باب است که جایز است فرار
بکنند از مکان و بلد و باد و طاعون و ناخوشیهایی و دیگر که خوف هلاک میرود مثل فرار از طاعون و
و دیوانگی و شیر و درنده بلکه در حدیث وارد است از نومی بن جعفر صلوات الله علیه که
طاعون در بلد می افتد و من از آن بلد میروم به بلد دیگر آیا بروم فرمودند بلی عرض کردم
که در ده می افتد از آن ده بروم فرمودند بلی عرض کردم که در خانه می افتد من از آن خانه بجا
دیگر بروم فرمودند بلی عرض کردم که با رسیدن رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه که فرار از طاعون
مثل فرار از جنگ است حضرت فرمودند که قول حضرت رسول خدا صلوات الله علیه بود که ای اهل سرحد
و در مقابل دشمن بن بودند و فرار میکردند از آن مکان سپس فرار غیر آنها ضرر ندارد بلکه ازین حدیث
مستفاد می شود که بسیار بشود که فرار اهل سرحد نیز جایز است در زمانی که خوف هجوم دشمن

دشمن نباشد بلکه در حق بعضی از اشخاص قرار از او باطلاعون و نهال آن دور نیست که واجب
 باشد بکنی و در دو حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجد افتد قرار از آن نیست
 نیست و دور نیست که این دو حدیث شامل عقیبات و مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریفی
 باشد که قرار از آن مناسب نیست پنجم آنکه در حال مرض تو بیکند و وصیت با محال خبر
 و واجبات کند هشتم آنکه ترک کند راه رفتن را حتی رفتن به بیت الخلا را بجهت بول و
 اما که سبجه آنکه باعث طول مرضی شود هفتم آنکه اعلام کند بعد از سه روز مومنین
 را که تاد حق او دعا کنند هشتم آنکه افزون و بعد از سه روز ایشان را بعیادت و لیکن
 عیادت کننده نخستین نزد مریض را طول نهد مگر آنکه مریض دوست داشته باشد طول
 و اذن را و نخستین نزد مریض احوال پرسیدن شرط عیادت نیست و مستحب است که
 عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه بازو را ناخوش را
 بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادت کننده ببرد با خود تحفه از میوه یا خوشبو آن
 بپس مریض نزد مریض چوب نخورد که اگر بخورد حبط اجر عیادتش می شود و دعا کند
 او را بفرقگی که باشد و بهترین است که بگوید **اللَّهُمَّ اشْفِهِ وَ شِفَاؤُكَ وَ دَاوُؤُهُ**
يَكْفِيكَ وَ غَايُهُ مِنْ بَلَاءِكَ و اگر در صبح عیادت نموده در شام نیز عیادت
 کند زیرا که وارد شده است که سیکه در صبح عیادت کند هفتاد هزار لا اله الا الله تا شام از بر او
 او طلب رحمت میکند و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار لا اله الا الله از بر او
 او طلب رحمت میکند و هفتاد حد این هفت حد یا یک حد بریت شفا می آید و بخواند
 زیرا که وارد شده است که فاتحه سبب شفا می آید هر مرض است مگر اجل حتمی و بعد از فاتحه یکس
 او را بتگانه **مطلب دوم** در بیان اموریکه متعلق است بحالت جان گذن تا زمان
 غسل دادن و آن چند چیز است اول آنکه مریض باید حسن ظن بخداوند منان داشته
 باشد و از رحمت او بایس نباشد بلکه در غیر این حالت باید نیز چنین باشد و بعضی بوجوب
 آن قائلند و رجوع احوال و این احوط است و دوم آنکه رو بقبله بخوابد یا بخوابد
 بطوریکه اگر بنشیند رو بقبله شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و
 قبله ششبه باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد باین مشرق و مغرب را قبله قرار
 دهد و اگر علم بمشرق و مغرب نداشته باشد و ششبه باشد و در دو جهت یا سه جهت و مثلثه باشد

و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار لا اله الا الله از بر او او طلب رحمت میکند و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار لا اله الا الله از بر او او طلب رحمت میکند و اگر در وقت شام عیادت کند تا صبح هفتاد هزار لا اله الا الله از بر او او طلب رحمت میکند

اختیار یکی از جهات مشته را نماید بر جهت دیگر که قطع دارد که قبله نیست و اگر در همه جهات
 باشد و منطقه نباشد ساقط میشود و اگر منطقه باشد عمل منطقه نماید بر چند ضعیف باشد و اگر مرکز
 نباشد و قبله نمودن بر پهلو راست و الا بر پهلو چپ بنحو باشد و اگر در محل یا مکان
 سنگ باشد و قبله نباشد و اگر شفت نموده باشد ساقط است و باید که این امر را
 اقرار و اولیا و محضر مباشرت نمایند یا غیر ایشان لکن باذن ایشان و باید که قبل از مردن
 باشد بعد از آن بشرط آنکه در بعضی حکم و حکم مسلم باشد چه ضعیف باشد چه کبیر بشرط اینکه
 محضر معتقد باشد و جوب یا استجاب استقبال را و الا بر کسی واجب نیست که او را بر قبله
 کند سبی اینکه تعیین کنند محضر را بشهادتین و باقرار یا بمه اثنتی عشر و بکلمات فرج تا
 شیطان او را فریب ندهد و بدعا های وارده مخصوصا عدلیه و بدعای یا من یقبل
 الیسیر و یعقوب عن الکتب قبل من الیسیر و اعف عن الکتب
 و یا اللهم ارحمنا فانک رحیم چه در آنکه سوره یس و الصافات و آیه الکرسی
 و سوره اخرا ب آیة سوره و سه آیه از آخر سوره بقره بر بالین او بخوانند پنجم اینکه او را نقل
 کنند یا اینکه همیشه در آنجا نازیک و با جان کردن بر او آسان شود بشرط اینکه باعث
 ازیت محضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دمان او را بر هم آورند و بر تحت محکم
 و غیر آن پهنند هفتمی آنکه دستهای او را بر پهلوئی او بکشند هشتمی آنکه او را
 بجاو یا بخوان بپوشند نهمی آنکه اگر در شب مرده است چراغی در نزد او روشن کنند
 که در تاریکی نماند بلکه چراغی بهم و منزل او همیشه بجهت اکر ام او روشن کنند دهم اینکه
 اعلام کنند مؤمنین از برای تشییع او یا دهم اینکه بعد از مردن تعجیل کنند و دفنش اگر
 چه شب مرده باشد مگر بجهت انتظار و فن و در مکان خوب یا حضور مؤمنین از برای تشییع
 یا اینکه مردنش محقق نباشد یا اینکه بر او شش کشیده اند و هنوز سه روز نگذشته باشد
 یا اینکه زن حامله است و بچش و شکش زنده است که باید تاخیر شود تا اینکه شکش را از جناب
 چپ بشکافند بچه را زنده بیرون آورند و شکش را بوزند و آذین آنکه تشییع کند
 مشغول بذكر لا اله الا الله و قرآن و دعا باشند و مکر و وسوسه حاضر شدن جناب و غیر
 و نفسانند و محضر میت و آهن بلکه مطلق چیز سنگین بر شکم محضر و میت گذاردن و آنگاه
 گذاشتن میت نیز اگر باعث می شود که شیطان و ریدتش داخل میشود و با او بازی کند

بازی میکند و مکروه است بسیار حرف زدن نزد مختصر و گریه کردن نزد او دوست بر پیش
 مالیدن و واگذاشتن مختصر با زن بدون مرد و حضور زوجه شور و حال مختصر زیر که موثر
 بر حالی و خوف مختصر و پاس اهل عیالش می شود و طلبی در ثواب غسل میت است
 بدانکه ثواب غسل دهنده میت بسیار است و در خبر است که خداوند میثوب دیکه گان آن اورا مثل
 روزیکه از او مرگ شده است و بعد و هر کس از میت ثواب از او کرد و یک سنده در نامه
 عاشقش ثبت میکند و صد وجه و بهشت از برای او بلند میکند بشرط اینکه اگر عیبی در بدن
 میت به بیند مستور کند و بکسی نگوید که این خیانت است و اجرش ضایع میشود و مختصر
 او را و رویا و آخرت رسوا میکند **مطلب چهارم** در مغسول است بدانکه غسل میت
 واجب است و صحیح است بچند شرط **اول** آنکه سرد شده باشد بنا بر احوط هر چند احوط
 جواز غسل است پیش از سرد شدن و دومی آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و ناموسی
 و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بچه مسلم و در حکم مسلم است اگر چه احدی او نبیند
 او کافر باشد و بچه گم شده که در بلد مسلمانان او هر چه باشد نیز در حکم مسلم است و همچنین
 بچه ای که در راه الکفر پیدا شود و در حکم مسلم است بشرط آنکه در راه الکفر مسلم هم باشد و احوط
 تولدش از مسلم نیز بود و کافر هم او عاقلند که این طفل از من است و طفل صغیر که سیر
 شود از کفار تابع اسیر کننده است و در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بچه پدر
 و مادر بلکه بچه جد و جدده اسیر شده باشد و ولد از نامادامیکه صغیر است در حکم مسلم است
 هر چند از کافرن باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است
 و بچه کافر در حکم کافر است و مخالف تازه است در حکم مسلم است پس آنکه شهید بنا
 پیش شهیدیکه در جهاد با کفار باذن امام یا نائب خاص امام و رجاییکه باذن امام شرط
 است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط اینکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از
 لشکر مسلمین و متوکلین حساب شود و در حال جنگ یا مهادن شدن جنگ در جنگ گاه
 کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن ساقط نیست و آنچه واجب است
 دفن شهید است بهمان لباسیکه در آن لباس شهید شد با همان خون و وجوب
 کفن از شهید ساقط است و آنچه حرام است کندن لباس شهید و تبدیل کفن است
 و آنچه حرام است کفن با لباس شهادت پس نمزدن او و شهید را با لباس عادی دفن نکنند

اگر آنکه ماهی را غرضی شود و در هر یک از اینها که باید که بشوید و در وقت دهن چنانکه
 آنکه کشتن و بیعت تصاص و سخاو آن واجب شده باشد پس کسی که میخواهند بشوند و حدیث
 بر او جاری کنند باید وضو بآورد و غسل میت کند بآب سرد و بآب کافور و بآب خالص
 و وضو کند و کفن بپوشد و بعد از آن یک بشوند و دیگر غسل میت از او ساقط است و بدن او
 بموت نجس نمی شود و اگر بعد از غسل و قبل از کشتن حدیث اصغر از او صادر شود همان
 غسل کافیست و اعاده اش لازم نیست بنا بر اقوی و اگر غسل و وضو و کفن را بعمل نیاید و
 او را یک بشوند امور مذکوره ساقط نمی شود پنجم آنکه بغسل بدنش متلاشی نشود که اگر
 بدنش بغسل متلاشی شود درین صورت غسل ساقط است و سه تیمم بدل از سه غسل
 داده میشود و ششم آنکه طفل سقط شده کمتر از چهار ماهه نباشد زیرا که سقط کمتر از چهار
 ماهه غسلش واجب نیست بلکه بکهنه پیچند و دفن میکنند هفتم آنکه غسل نهند
 که شرماء غسل دادن او صحیح باشد یافت شود پس باید مثل میت موجود باشد و همان
 مائل نیز با غسل شود پس مرد را مرد غسل دهد و زن را زن مرد در وضو عیبه خواهد آمد
 و اگر یافت نشود باید دست بر نباشد و بوجوبش ثابت نیست و تیمم نیز وجوب معلوم
 نیست مثل آنکه بر روی صورت یا بر روی بدن یا روی از محارم یافت نشود که اگر غسل
 دهد یا اینکه روی در صورتی بمیرد که روی از محارم یافت نشود که در این وقت
 غسلش ساقطست هشتمی آنکه هر بدن میت یا در حکم آن باشد مثل سینه میت یا کام او
 میت یا قطعه از میت که در گوشت و استخوان باشد پس گوشت تنها یا استخوان تنها
 یا دل تنها از میت باشد یا اینکه این مذکور است از زنده جدا شده باشد غسلش واجبست
 اگر چه احوط است خصوص در مثل دست جدا شده از زنده و اما در مثل دندان جدا شده یا
 گوشت یا بجه گوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست مطلب پنجم در بیان
 موضعی که میتواند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و آن چند موضع است اول زن
 و شوهر که جایز است که هر یک یکدیگر را غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه
 معقوده بعقود و ام باشد یا منقطع اگر چه بهتر آنست که یکدیگر را غسل ندهند و در حال
 اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کند تکلیف و عورتین را و مطلقه رجیمه در
 حکم زوج است که میتواند او را شوهرش یا شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند

گفته اند که زن بعد از عدة وفات می تواند شوهرش را غسل دهد بر فرضی که بدنش متلاشی
 نشده و بی غسل بماند باشد اگر چه شوهر کرده باشد دوم آقا و کینه که جایز است که آقا کینه خود را
 غسل دهد و همچنین کینه آقا بخود را غسل دهد علی الاقوی بشرط اینکه کینه بی شوهر باشد و در عدم
 کسی نباشد و بعضی از آن آزاد نشده باشد و از دین اسلام خارج نشده باشد و خود را از آقا
 منحصریده باشد که در این وقت جایز است باذن وارث سببی اگر غسل دهند و محرم باشد پس
 محرم از مرد و زن میتواند یکدیگر را غسل دهند چه محرمیت نسبی باشد یا رضاعی **چهارم**
 و خمر سه ساله و پسر سه ساله که جایز است مرد بیکانه و دختر سه ساله را و زن بیکانه پسر سه ساله را
 غسل دهد اگر چه دختر یا پسر مکشوف العورة باشند و بعضی پنج ساله و کمتر از سه سال را نیز تجویز
 کرده اند لیکن احوط ترک است بلکه احوط آنست که دختر و پسر کمتر از سه سال باشند و غشی
 شکل اگر کینه یا محرمی دارد غسلش میدهد و الا غسلش ساقط است و همچنین اگر پاره از
 بدن میت باشد که معلوم نباشد و است یا زن **مطلب ششم** در غسلهای میت
 و کیفیت آنست بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی بآب سرد و یکی بآب کافور و یکی بآب
 خالص و ترتیب بین غسل را مراعاة نماید و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است
 اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر پیش از ازاله نجاست غسلش دهند باطل است
 اگر چه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد بلکه احوط آنست که نجسکانت بدن میت را بعد از ازاله
 نجاست و پیش از غسل بچهره ازاله غسلاله و قطرات باقیه اگر چه اقوی اینست که واجب
 نیست و بهتر آنست که نجاست را بالمره از بدن و سوی میت زایل کنند و بعد شروع
 بفصل کنند هر چند اقوی اینست که شرط نیست ازاله نجاست از جمیع اعضاء میت از
 بره شروع بفصل بلکه آنچه شرط است ازاله نجاست است از هر عضو پیش از غسل
 همان عضو و این کافیست دوم نیت قربت بخوکیه در وضو و در سایر غسلها مفصلاً
 ذکر شد پس اگر قصد ریا یا قصد اجرت کند باطلست و اگر ازاله نجاست و سایر چیزها
 خارج است از غسل آنها را بقصد اجرت بعمل آورد ضرر ندارد و در هر غسل یک نیت
 کافی است که نیت کند که غسل میدهم این میت را بآب سرد و آب کافور و آب خالص
 الی الله اگر چه بهتر اینست که از هر یک غسل نیت علیحده کند و همچنین مقتضی استقلال
 این اغسال نیز نشود و جایز است که غسل دهند یک نفر یا متعدد باشند که در جمیع

در غسل میت
 اگر چه جهلاً یا سهواً یا اضطراراً باشد
 باطل است

غسل واجزا و شرک باشد یا هر یک از غسل یا از سه عضو یک نفر غسل دهد که هر یک و
 یک غسل یا یک عضو مستقل باشد پس در صورت شرکت باید همه نیت کنند با این طریق که
 غسل میدهم این میت را قرینه الی الله و در صورت استقلال هر یک باید استقلال نیت کنند
 و اگر غسل فندیه یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگر چه احوط است
 سهیم که مختار باشد نیت بشرع شستن سر چهار وجهی ترتیب در اعضا هست که
 واجب است مثل ترتیب راس که اول غسل آب سرد دهند و بعد غسل آب کافور و بعد
 آب فراح و اگر انکال ترتیب کند باید تلافی نماید و الا غسلش باطلست پنجم جاری کردن
 آب بخوبی شستن بگویند نه مسح کردن ششمی مضاف نبودن آب ز بسبب سرد
 بودن بغیر آن هفتمی بودن سرد و کافور بقدریکه بگویند که آب سرد و آب کافور غسل داده
 پس یا نقد از برگ سرد یا کافور و آب بیندازد که صدق عرفی داشته باشد و استهلاک
 برگها سرد ضرر نیست پس اگر باقی باشند و آب خزر غار و هشت طهارت آب و طهارت
 سرد و کافور است فصل سباح بودن آب و سرد و کافور و سکان و الا قی که در غسل استقلال
 میشود پس هر یک از آنها اگر منصوب باشند و عالم بالانصب عامدا استعمال کرده باشند
 غسل باطل است و اگر جهلا باشد غسل صحیح است و لکن قیمة اشلی یا جرت المثل را باید بقتضا
 برود و هر گاه در حال اختیار بے رخصت اولیاء و صاحب اختیار میت نباشد و
 الا غسلش باطل است یا در هم ترک نظر بعورترین میت زمان غسل که نظر حرام است و لکن
 غسل صحیح است مگر زن و شوهر و کنیز و مولود طفل سه ساله یا پنج ساله و از در هم
 عاشقت که زن رازن و مرد رازم غسل دهد مگر آنجا که نیکو ذکر شد سیف و هم آنکه غسل دهنده عاقل
 و مسلم و سحر و مجیز باشد و اگر بالغ باشد احوط است چهاردهم آنکه غسل دهند کسی
 باشد که عاقل و بالغ و او باشد پس بنده و ابریر خاص نمی توانند بے اذن مولود مستاجر خود
 دهند و اگر بے اذن غسل دهند باطل است مطلب هفتمی اینکه واروده است از حضرت
 ابن عبد الله علیه السلام که هرگاه مرد مسلمان بمیرد و یافت نشود مرد مسلمان و زنیکه حرم او باشد
 از مسلمان و لکن مرد نصاری و زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل
 میکنند مرد نصاری و بعد از غسل میدهند بستر را و همچنین سوال کردند که زن مسلمة مرد مسلمان
 و یافت نمی شود زن مسلمة و مرد محرمی از مسلمان و لکن یافت نمی شود زن نصرانیة و

مطلب هفتمی
 در غسل
 باطل است
 اگر چه
 غسل دهنده
 عاقل و مسلم
 باشد و او
 باشد که عاقل
 و بالغ باشد

و مومن محرم از مسلمان باز حضرت و رجواب فرمودند که غسل میکنند زن نصرانی و بعد از آن
 غسل میدهند زن مسلمان را و قریب بهین مضمون خبر بخوی نیز وارد شده است در جواز
 غسل دادن اهل کتاب و این دو صورت و عمل با بن اخبار ضرر ندارد بلکه منسوبست به پیشوایان
 و لکن بهتر آنست که مسلمانی که حاضر است نیت غسل کند و نگذارد که دست کافر در حال
 رطوبت بآب و بدن میت برسد و بعد از آن طاعت را تیمم دهند و بعد اگر مسلمان نماز کند
 پیدا شود غسل را عاده کنند و اگر مومن کسی که مثل میت باشد یافت نشود و لکن از مخالفین موجود
 باشد در این وقت همان مخالف غسل میدهند و دیگر حاجت بغسل کردن مخالف پیش از
 غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل تعرض و جوب و ندب و نیت قطع وضایم سبب
 و راجح و شستن محورت و طرفین و از الیه چرک و موانع پس همه را باید مراعات نمایند
 مانند غسل جنابت و حاجت بزرگ آنها علیحدہ نیست و مطالب شتی و اداب متعلقه بغسل
 میت است بدانکه ادای استحباب آن بسیار است اول آنکه در وقت گذندن پیراهن
 را به پهلوی نگردانند بلکه بچپان حال کشیک بپشت خوابید و از طرف پایرون آورند اگر چه پیراهن
 بپاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث بالغ و عاقل داشته باشد
 یا کسی بوصیت میت مالک جامه شده باشد احوط این است که باذن ایشان جامه را
 بپاره نکنند و بهتر آنست که بهین جامه را سائر عورت میت کنند در حال غسل و
 اینجا انگشتان و مناصل او را ببالند و نرم کنند و سوهانیکه میت را در حال غسل
 مثل حال احتضار و قبله بخوابانند چپها را هم آنیکه میت را وضو دهند پیش از غسل
 یا بعد از آن بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مباح بودن کفن و نماز
 میت و دفن یا کمال شدن اینها نماید و در دو دست میت را بشویند و سر و پا
 میت را مسح نمایند و احوط ترک سجا آوردن این تجویبست پنجم آنکه از برای غسل
 غسل کوه دالی علیحدہ بکنند که غسل را آن جمع شود و ششم آنکه در وقت غسل
 حایل می میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه و شبه آن هفتم آنیکه غسل
 دهند و در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم آنیکه دو دست خود
 پیش از غسل را مرقع بشویند و نهم آنیکه بدست چپ خود عورتین میت را سه مرتبه بشویند
 و سده یکبف سعد بشوید و در غسل بآب کافور و در غسل بآب خالص نیز عورتین را سه مرتبه

پیش از غسل بشوید و همچنین دو دست میت را پیش از هر یک از غسل از انگشتان بپوشانید
 ز راع سه مرتبه بشوید که هر یک سه مرتبه را یکف سندی یا خطمی پیش از غسل خوب بشوید
 و بنیالغنه نماید در شستن دکن بنج که آب بسوید و گوش و دماغ میت زود یا زده هم اینک
 در غسل اول دو دست بشوید که میت نرمی و آب استگی بکشد مگر اینکه میت زن حامله باشد که
 خوف سقط ولد شستن باشد و آفرید هم اینک میت را بر روی بلند می یا منجبه از ساج و سخوان
 غسل دهند و بعضی گفته اند که ساجه نخه ایست و از زود چهار گوشه که از درخت بزرگی است
 که در هند روئیده می شود و بعضی گفته اند که شاید آن آب نوس اصلی باشد که از هند می آورند
 سین و هم اینک جانب پای میت پست تر باشد که غسل با سانی جدا شود چنانچه در هم
 آنکه بعد از غسل بدن میت را بخشکاند که کفن زود پوشیده نشود و پانزدهم اینک غسل
 دهنده در وقت از ازاله نجاست در وقت شستن عورتین میت خرقه در دست کند و آب
 می شود که بسبب حرمت مس عورتین و احتیاج دست رسانیدن به عورتین از جهت غسل و آب
 می شود که خرقه در دست نماید شستن هم اینک در وقت غسل داون بگوید و کت عفو
 عَفْوُکَ یا بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ هَذَا بَدَنُ عَبْدِکَ الْمُؤْمِنِ وَ قَدْ اَخْرَجْتَ
 رُوحَهُ مِنْ بَدَنِیْ وَ قَرَأْتَ بَيْنَهُمَا عَفْوًا عَفْوًا هفتم
 آنکه چون شستن کمر میت برسد آب را زیاد تر بریزد و هیچگاه آنکه قطع آب نکند تا بیک
 تمام شود خوف در هر اینک که بشوید و یکی آب بریزد بقیست تمام آنکه نرمی و آب استگی بشوید
 بقیست یکی اینک دست بهمه اعضا میت باله مگر اینکه بزرگد که خیز از بدن میت
 ساقط شود پس در صورت استحباب اگر بقیست دوم آنکه عورت میت را بشوید
 چه فکر کردنش حرام باشد یا حلال بقیست سوم هم اینک غسل دهنده دو دست خود را
 تا مرقق بکشد و دوش بعد از غسل سه دفعه بشوید بقیست چهارم اینک آب غسل بقدر شستن
 چنگ باشد بقیست پنجم اینک عیبهای بدن میت را بشوید و کسی خبر نداند بقیست
 ششم اینک میت برهنه و پوشیده عورت باشد بقیست هفتم اینک در هر سه غسل از
 بنای است سر میت شروع نماید بقیست هشتم آنکه در هر سه غسل از ان غسل هر یک
 از جنب سرد جانب است و چپ را سه نوبت بشوید و اما کمر و هات غسل پس از نیم بسیار
 است اول نشاندن میت در حال غسل دوم او را در میان دو پای خود گرفتن سیوا

سیسی شش را در پشت زمارش را تراشیدن چکها هر موی زیر بغلش را کندن پنجم
شارب و مطلق مویش را چیدن شش شش ناخن او اگر قرن هفتی پاک کردن زیر ناخن
او را باطل بلکه سزاوار است که از الچه چک زیر ناخنها را بچوب نرم نمایند بلکه اگر به پنبه روکش
کنند و بعد از آن از الچه چک نمایند بهتر است هشتی ریش مویش را شانه کردن نهم
گرم کردن آب غسل با آب تس و بغیر آن که بدن میت آب گرم سست می شود و هر چه بخت
سخت شدن بدن میت میشود بهتر است تا از چیزی که باعث سست شدن آن می شود
مگرد و تر و حاجت و ضرورت مثل سر اسه شددیده همی کام زدن بر میت مطمئنا
در حال غسل یا زده همی بختن آب غسل او بر بیت الحلا و یا در بالوعه خصوصا اگر بالوعه کبر
باشد و آذده هم دست بالیدن بر شکم زن عالمه هر چند نیمی باشد و اما چیزی که حرام است
پس سه چیز است اول ختنه کردن میت ختنه نموده را دو صر غسل دادن بکافور
کسی را که در حرام حج یا عمره مرده باشد سیسی حوط کردن محرم مذکور را بکافور مطلق
در حوط است بدانکه واجبست بعد از غسل حوط کردن میت و آنرا بالیدن کافور است بر
پیشانی و کف دستها و زانو و دو انگشت بزرگ پا و در غیر این هفت موضع که
مواضع سجود است و جنبیت و شرط است در وجوب حوط چند چیز اول آنکه میت
مؤمن یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین و و حرام نیکه محرم نباشد سیسی
اینکه محل حوط باقی باشد چکها و حرام نیکه کافور بوسی دار موجود باشد و اینکه اصل نباشد
یا اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه میت مالک کافور یا مالک مالی باشد که خریدن
بآن ممکن باشد یا اینکه متبرعی محاسب باشد و الا وجوب حوط ساقط است و صحت حوط مشروط
است بچند شرط اول آنکه محرم نباشد و حرام نیکه با امکان باذن ولی باشد و اگر
اذن ولی ممکن نباشد اذن گرفتن ساقطست سیسی اینکه بعد از غسل باشد ولی اگر غسل
یا تیمم ممکن نباشد حوط را ترک نکند چکها دم اینکه بکافور باشد بغیر آن پنجم اینکه کافور
نرم یا سست باشد که بالیدن به سست نرم شود و اگر نرم نشود کفایت نمیکند ششم
اینکه نجس نباشد ولی نجس شدن بسبب مل ضرر ندارد هفتی اینکه عصبی نباشد پس
اگر کافور بهر نزد مگر عصبی حوط ساقطست هشتم اینکه بسیار کهنه نباشد که نجس
شده باشد و حوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست و در مباشر و سکا

کافور کافوریت و مستحب است که کافور خلط کثرت از یک مشتقال شرعی باشد و بقدر هفت مشتقال صیرف
 افضل است و اینکه کافور را کف دست نرم کنند بجاون و غیر این و اینکه سبزی و سینه کف پاها و
 سر گردن و دوش و ریش و جبهه و مغلل بنده بخلین و جاکه دست و بوی و فوج را خلط نمایند
 لکن غیر زن و شوهر خلط را بر فوج بپاشند و ایشان بمانند و اینکه ابتدا خلط پستانی کنند و اگر
 کافور کم باشد که کفایت غسل و خلط برود را نکند غسل کافور بقدیم است و خلط با ساقط است و اگر
 کافور خلط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تاخیر باقی میماند است و خلط
 کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه خلط نکند کافور خلط قدری از
 ترتیب جناب سید الشهدا روحی له الفداء را و لکن باید در محلی که منافعی احترام باشد نگذارد
 مثل فسیح و انگشت پاها و غیر آن و مخلوط کردن خلط را پیشک و غیر اینها از بوی خوش
 کرم است و مستحب است جریتمین یعنی دو چوب بنزد زلزاع از درخت خرمایا سدر یا سدر یا
 سایر درختان سبز را بکند و چوبیت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یک را بطرف
 راست میان پیراهن و بدن میت و دیگری را در طرف چپ میان پیراهن و لافان بگذارد و فضل
 انیت که مانند کفن کم است و شهدا و متین و اقارب بائمه عم را تفصیلاً یا اجمالاً بر جریتمین یا ترتیب بنهند
 قهقهه در میان چند امر است اول اینکه جایز است که میت را غسل از تاسی بدین بیان
 بخاک اول قدری سدر و آب کثیر بریزند و میت را در آن غسل دهند و بعد کافور را در
 آب کثیر بکشد آب سدر در آن نباشد بریزند و غسل آب کافور دهند و بعد و آب کثیر که
 آب کافور در آن نباشد آب خالص غسلش دهند اگر چه این غسل از تاسی جایز است و
 لکن ترتیبی احوط و افضل است دوم آنکه اگر سدر و کافور ممکن باشد و لکن آب ممکن نشود
 اگر برای یک غسل یا دو غسل واجب است و لا محاله ترتیب پس آن آب را اول صرف نمایند
 در غسل آب سدر در فرض اول یا آب سدر و کافور در فرض ثانی و آن برائے باقی مانده از
 غسل آب کافور و آب خالص در فرض اول یا آب خالص در فرض ثانی تیمم بدینند پس
 اگر دو غسل باقی بماند دو تیمم دهند و اگر یکی باقی بماند یک تیمم بدینند و اگر سدر ممکن نشود و کافور
 ممکن باشد و آب غسل تیمم نباشد مگر بمقدار یک غسل صرف نمایند آن آب را در عوض
 غسل سدر بنا بر اقوی و برائے غسل کافور و آب خالص دو تیمم بدینند و اگر سدر و کافور
 ممکن نشود و آب تیمم نباشد مگر بمقدار دو غسل صرف نمایند آن آب را در عوض غسل سدر و

کافور
 کافوریت

کافور و برای غسل آب خالص تیمم بدیند زیرا که ترتیب در این سه غسل واجب است مگر
 بهتر نیست که در این صورت یک تیمم دیگر هم بدل از هر سه غسل بدیند و اگر بعد از این آب یافت نشود
 پس اگر پیش از دفن است غسل لازم است و الا ساقط است و اگر قبل از دفن و بعد از نماز
 آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی المأخوطة سوم آنکه شرط آنست که سید تارود
 و بولش باقی باشد و در وزن و تحدید از دلیل معتبره ندیدم و لکن اگر بقدریک رطل عرصة که
 شصت و هشت مثقال و ربع مثقال و صرانی باشد بگردد اگر یک رطل نیم باشد چنانچه بعضی
 گفته اند ضرر ندارد اگر آب مصاف نشود چهارم آنکه اگر سرد و کافور بسیار باشد که صدق
 عرفی نداشته باشد داخل کردن آنها در آب غسل واجب نیست لیکن احوط است
 پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد بجهت نبودن آب یا بجهت خوف پاشیدن
 بدن میت تکلیف تیمم دادن میت است به سه تیمم بدل از آب سرد و آب کافور
 و آب خالص و بهتر آنست که تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموعاً بدیند و باید که تیمم
 بدینده دست خود را با خاک بزند و به پیشانی میت بکشد و بعد به پشت دست
 راست و بعد به پشت دست چپ میت مسح کند و بهتر این است که از بر آستین
 مسح و ستیا یک ضربت دیگر بزند و جمیع این احوال مثل حالت غسل دادن رومی
 به قبله باشد ششم آنکه اگر بدن میت غسل یا در حال غسل
 یا بعد از غسل قبل از دفن نجس شود از الاش واجب است بلی اگر در اشیا
 غسل بولی یا غایط یا منی یا خون حیض و استخا صبر و ناید غسلش باطل نمیشود و
 اعاده اش لازم آنست اگر چه احوط بعد از ازاله اعاده غسل است نه اعاده وضو بشر
 از غسل و اگر بعد از گذاردن میت در قبر بدنش نجس شود از الاش واجب است مگر آنکه
 ممکن نباشد یا آنکه عسر و حرج باشد یا آنکه قبر را بر کرده باشد که تطهیر مستلزم نشستن قبر و انهدار
 میت شود هر چند محتاج باخراج بدن میت نشود یا آنکه مستلزم تنگ حرمت میت شود و بجهت
 عدم امکان تطهیر به آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهنی بیرون دیگر گردانند یا بر زمین بزنند
 و بسبب آن تنگ حرمت شود هر چند قبر را بر نکرده باشند پس ازاله اش در این چهار صورت
 واجب نیست هفتم آنکه اگر میت مسلمان مشبه شود بمیت کافر یک یا بیشتر نجس شود مخصوصاً غیر
 محصو لازم است از جهات احترام مسلم همه غسل دهند و غسل کنند و اگر در کفن و دفن کنند بجز اگر تنگ
 محصو لازم است از جهات احترام مسلم همه غسل دهند و غسل کنند و اگر در کفن و دفن کنند بجز اگر تنگ

م باشد نجس که در این تیمم واجب است و آنست

بنحونه و حیوانات از علامات اسلام که موجب یقین نشود نمایند زیرا که بعضی از اهل کتاب نیز
 بنحونه می نمایند بلی در خصوص دفع و اروده است در جهاد که هر که در کشش کو چکست و دشمن
 نمایند **مطلب دهم** در کفن میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر همه مکلفین
 و اگر کسی بعمل آورد از دیگران سابق عمل شود مثل غسل میت و واجب از کفن سه وسیله است
 اول لنگ و دندان از ناف است تا تا نو از همه اطراف و بهتر اینست که سینه و هر دو سینه
 بله زو و پارچه پوشانند و واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ پوشانند
 اندوز یافته را بر فرض عدم وصیت نافذ باید از ورثه کبار یا از ورثه کهار و طلب کاران
 اذن گرفت **دوم** پیراهن و قد و جب آن بقدر صدق عرفی است و لکن بهترین
 که از حد شانه تا نصف ساق بلکه هر دو پارچه پوشانند از همه اطراف و از ازار قد و جب
 بر فرض عدم وصیت نافذ مثل قد را یا لنگ نیاید پوشانند و از ورثه کبار و
 طلب کاران سیم تا سیر که نافذ است باید همه بدن میت را پوشانند از طول و
 و احوال این است که بجه باشد که از لنگ سر و پای میت بتواند گرفته نشود و هر چه
 بجه باشد که دو جانب آن بر سر هم نیفتد و در شیب پوشانیدن این سه پارچه بهین
 خاصست که ذکر شد و اگر یافت نشود و اگر چیزی که کفایت یکم نکند نافذ را بر سر هم
 بدارد و اگر کفایت نمیکند لنگ یا پیراهن را پیراهن مقدم است هر چند مقدم لنگ
 مالی از قوت نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است بر دبر
 و در این سه پارچه چند چیز شرط است اول اینکه نازک نباشد که بدن ناما باشد و اگر
 پارچه کلفت تر یافت نشود پارچه نازک ساد و لا و سه لاکند تا ستر بدن شود و اگر کفا
 به حاصل از مجموع خالی از قوت نیست و دوما اینکه مباح باشد نه غصبی سیمی نیکی
 حریر عرض نباشد چرمیت زن باشد چنانچه اینک طلا باف نباشد اگر چه میت زن
 باشد پنجم آنکه پاک باشد ششمی آنکه از پوست و سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم
 نباشد هفتمی آنکه از قبیل نباتات مثل زنبیل و حصیر نباشد مگر در حال ضرورت
 هشتمی آنکه از بشم و مو و کرک حیوان مذکی ماکول اللحم نیز علی الاحوط نباشد پس در
 حال اختیار مثل پوست و شال نرمه و عبا و نحو آنها کفن کردن خلاف احتیاط است و
 مناسب این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورت و انحصار جایز است کفن

در کفن میت
 از ازار قد و جب
 از لنگ و دندان

از پیراهن و قد
 از سیم تا سیر

در کفن میت

کردن میت بر پوست حیوان بشرط آنکه از مرده نباشد و پوست ماکول اللحم را مقدم بپارند
 بر غیر ماکول اللحم که تذکیر شده باشد و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بحسب
 شخص خصوص در زن و طفل و هم چنین جایز است در حال ضرورت و انحصار کفن بجامه متجسس خصوص
 اگر نجاست کم باشد و بدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا بافت و
 حریر و طلا بافت مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم و متجسس است بر حریر و طلا بافت و موسی
 غیر ماکول اللحم مقدم است بر پوست آن دویم آنکه کفن واجب از اصل تر که است و مقدم
 است بر وصیت و دین و حق و من پس اگر میت نداشته باشد مگر یک کفن بایق بجا باشد
 آنهم پس باشد و چیزی نداشته باشد که از ربات بیرون آورند پس بهمان کفن باید کفنش
 کنند اگر چه من کفن را ضعیف نباشد علی بار ضاعی مرتین بهتر است و اگر زیاد باشد از حال میت
 بدون رضاعی مرتین در قفسه و زیاده جایز نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در
 بلندی و پستی پس اقتضای کفن در کفن بختی که باعث ذلت و خواری میت باشد
 مگر آنکه شخص غنی خودش کفن بست و میت کرده باشد و در حکم کفن بست آب غسل و دست
 و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که در واجب آنها باید از اصل ترک اخراج
 شود و سایر حقوق مقدم است مثل کفن نیکو همچنین است بویکه ظالم بجهت دفن مسکین و ظالم
 کرده را مکن مشرف و متعارف است که از برای هر مکانی مقداری را معین کرده اند بفقرا
 پس اگر دفن و مکان باطل قیمت مناسب حال میت است بر نحو که اگر غیر آن مکان مناسب
 دفن کنند ذلت و خواری میت باشد تا بجای دفن میکنند و از اصل ترک برسد اندک مگر آنکه
 خودش بکمال قوت و قیمت و میت کرده باشد و اگر مکانی باطل قیمت باشد مناسب تر
 بحال میت باشد و لکن دفن و غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد
 و اینوقت اگر زمین مناسب را معین کرده اند بزمین و وقف دفن آنها نمودند که پول
 نیکو در دفن و زمین کنند و اگر دفن در زمین مناسب تر خواهند گفتند که محتاج است بعضی
 مصرف خاصی در اینوقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم
 محتاج مصرفی باشد و مناسب تر محتاج بمصرف زیاد تر باشد در اینوقت اگر اختیار
 زمین تر کرده اند و آن را از ثلث حساب کنند اگر وصیت ثبت کرده باشد و مصرف
 خاصی معین کرده باشد صوم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال چاش

نفسه

مهیکنند و همچنین سدر و کافور و اسطوخودوس و گلاب و صندل و مشک و زعفران و اینها را در کفن کردن نیت قربت
بلکه بوی خوش و عطر و اسام و ایوان هم شرط نیست اگر چه بهتر است بپوشانند آنکه مستحب است که مرده
عاشق در آن بوی خوش و زین مقتدر پستان بند بکشد و خود را بکشد و ششتم اگر کفن زن و جمیع اینها را
از سدر و کافور و غیر آن بر شوهرش واجب است هر چند زن صاحب مال باشد و هر چند
شوهرش ضعیف یا بخون یا غائب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا بکیره که نیز باشد یا از او طلع
باشد یا نامشروع و یا یمید باشد یا منقطع یا معتد و جمیع و لکن وجوب کفن بر شوهر شرط است
یا سلام زن و یا اینکه شوهر زایه بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستقنات
وین چیز است از ملل داشته باشد که متعلق حق دیان و حق برانیت و حق جنایت و نحو آن نباشد
و این که زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت کفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه
زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را برود و کفن باقی بماند و کفن بشوهر برگردد
و کفن کردن از کفنش بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد از کفن میت
را آب بر او غسلا و کفن بماند بمرده کفن برگردد و اگر کسی دفعه کفن کرده اند میت را و لکن کفن بر او باشد
نحو که میت محتاج کفن دیگر شد اقسا نیست که دوباره لازم نیست بر شوهر بالنسبت بن
دو بارش بالنسبت است که دوباره کفن پوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند حیاط
در کفن دوباره و سه باره است تا هر چه حاجت شود بلکه مالی از قوت نیست نظیر دفن که
اگر کبریه دفن شده و بگو سطل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نیز دفن لازم نیست و هفتم
آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن از لاش واجب است اگر تمییل کنند و اگر بعد از گذشتن
در قبر نجس شود یا انکاد از لاش شستن یا بمقراض کردن یا تبدیل کردن مستحب است لکن
باید نجس باشد بمقراض کردن از کفن عریض بیرون نرود و به تبدیل امانتی میت نشود و هشتم
آنکه تکفین کسی که در احرام مرده مثل تکفین دیگر است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات
کفن بسیار است اول آنکه کفن میت خود باشد موسی بن جعفر روحم الله الفکار کفن نموده اند
به گفته که دو هزار یا صد اشرفی تمام شده بود و بیع قرآن بر او نوشته بود و دوم آنکه
نبویسند بر حاشیه یا حجاب و استی آن حتی حمامه اعظم میت و پدر میت و شهداد این
و اقربا یا نه اشعی عشره تفصیلاً یا اجلاً و اقرباً بحیث بدست و صراط و میزان و ثواب
و عقاب و حشمت و امارت بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و حدیث یا

نفسه

نفسه

و چنانکه انشراح زویه شود و هرگاه بعد از نماز باشد تا آنکه میت را بقبول سازند و بپوشانند
 هر قدر میسر برسد از ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وار شده است این
 بزرگوار که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نمیکند مگر آنکه بهشت را خدا واجب بر او مگر آنکه منافق باشد
 یا آنکه عاقل و الدین باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید خنجر کرده باشد یا نباشد
 مدیون باشد یا نه عاقل باشد یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است **فصل اول** در بیان
 کسی است که نماز بر جنازه او واجب است آن شرط است بچند شرط **اول** و **دوم** و **سوم**
 اینکه میت مسلم و مؤمن و شش سالش تمام شده باشد مگر آنکه بر هر طفلیک زنده متولد شود و کمتر
 از شش سال باشد و بیرون است و واجب چهارم آنکه میت تمام باشد یا بعضی از آن
 بخواید موجب غسل شود پس قصد نماز بر این بعضی را میکند که اگر بعضی دیگر از این میت پیدا
 شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و دست رس باشد ششم آنکه معلوم آید که
 والا یان بظاهر شرع باشد و اگر میت شنبه شود بغیر این عشری بهمه نماز باید کرد و چنانچه در
 غسل گذشت هفتم آنکه نماز کردن با قلع واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد
 هشتم آنکه پیش از دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش
 باشد که اگر نماز نگذرد و دفن شده است نماز بر قبرش واجب است و او ایستاده بر سرش تلاشی و
 خاک نشده باشد علی الاقوی **فصل دوم** در بیان این که نماز کننده بر میت است یا آنکه نماز
 کنند باید مسلم و مؤمن باشد و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل ممیز اگر چه صحیح است
 علی الاقوی بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعات احتیاط اولی آنست
 که اگر کتب نماز طفل ممیز نگذرد و چنانچه صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده دلی میت
 یا ماذون از ولی میت باشد یا پس بر آنکه شوهر او لی است بجز خود و ولایت مخصوص اوست
 و مقدم است بر همه ورنه و ارحام و بعد از و پدر مقدم است بر همه ارحام حتی بر جد و احوط آنست
 که از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر ولد ذکور بالغ عاقل
 نیز داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوص اگر ولد اگر باشد و بعد از او اولاد و او
 اولاد میت است که اولی میباشد و برادر و خواهر میت و از عموم و سایر ارحام و لکن طبقه او
 از اولاد مقدم است بر اولاد او و بعد از او اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر آنکه
 پس از آنکه همه ذکور باشند و در این وقت اذن بگیرند و اگر همه نر باشند

و اگر میت مسلمان و مؤمن باشد و شش سالش تمام شده باشد و بیرون است و قصد نماز بر این بعضی را میکند که اگر بعضی دیگر از این میت پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و دست رس باشد ششم آنکه معلوم آید که والا یان بظاهر شرع باشد و اگر میت شنبه شود بغیر این عشری بهمه نماز باید کرد و چنانچه در غسل گذشت هفتم آنکه نماز کردن با قلع واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم آنکه پیش از دفن باشد پس اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدنش باشد که اگر نماز نگذرد و دفن شده است نماز بر قبرش واجب است و او ایستاده بر سرش تلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی

اذن همه متسبی است و اگر مختلف باشند در ذکورت و انوثیت و کور مقدم است و احوط
استندان از اثبات همه باشد بعد از طبقه ولاد و اجداد و برادران و خواهران که طبقه ثانی
میباشند مقدم اند بر عمه و اعمام که طبقه ثالثی میباشند و بعد بر پدری و مقدم است بر جد
مادر و بر برادر پدری و بر برادر مادر و بر برادر پدری و بر برادر مادر و بر برادر پدری و بر برادر مادر
هر دو باشند مقدم است بر پدری و بر مادر و بر برادر پدری و بر برادر مادر و بر برادر پدری و بر برادر مادر
میت اولی است از آن که مورد تر است و وارث مقدم است بر غیر وارث و اگر ارثش
بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارثه که ولی میت است
محمود شود و اگر ارثش مثل آنکه پدر پدر ارثش یا آنکه پدر میت مسلم کافر باشد
یا آنکه آزاد باشد یا بنوع ساقط میشود ولیست آن وارث و اما میت مقدم است
بر همه طبقات وارث بلکه اقامه مقدم است بر شوهر کنیز هر چند شوهر آزاد باشد بل اذن هر دو
بهتر است پس محلول و لیش مالک است و اگر واریخته اولی الارحام نباشد ولیش کسی است
که او را آزاد کرده باشد و اگر بولاست متعلق نباشد ولیش صاحب جریره است و اگر این هم
نباشد ولیش حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد ولیش عدل مؤمنین است و چون تشخیص
ولی بحسب دلیل مشکل است احتیاط اوست بر رجوع بحکم شرعی یا عدل مؤمنین
و بر احتمال اولویت او بر دو مورد تر و فقها و اگر ولی میت صغیرا و دیوانه یا غایب شد اختیار با او
انها است اگر میت وصیت کرده که نمازش یا شخص معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کرد لازم
است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی میت تواند خلاف وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار
با ولی است نه با وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن میدهد دیگر کسی که نماز کند و اگر او را
ذکورت و انوثیت و در سن و در علم و سیادت برابر باشند از همه اذن محال کنند و با وجود همه اولیا
اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه اگر ولی هیچ از اذن نماید شروع بکار کنند
یا قطع نماز کند و اگر امام مازون ندولی در اثنا نماز بمیرد یا مومنین اقتدا بیاورند دیگر کنند و اذن میدهند
و اگر ولی ندن باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد بر یا ندن یا امامت یا فقها و اگر ندن امامت
کنند باید که زنها با اقتدا کنند نه مرد و باید که مقدم بر زنان شود بلکه در صف ایشان بایستد و باید که
که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر شرایط امامت و از وجوب
ستائیت و تکیهات و در احوال و دعا و پیش از نظم گفتن عتقه آنکه بعضی گفته اند که اگر کسی

اولویت

۲
ام

از تکبیرات را پیش از امام بگوید گنگار است و اگر امام با سوم شک در عدد تکبیرات کند باید
 که رجوع کند بخلاف خطا بجز که یقین دارد و شک ندارد مثل نماز یومیه و اگر میت را با سوم یا با
 معین کند میان او و میت مانع و حاجب نباشد و مکان او و میت زیاده است و بلند نباشد و اینکه
 سر میت در جانب راست نماز کننده باشد و رویش جانب استخوان بعد از غسل میت یا تیمم
 و بعد از گرفتن و خطوط باشد و اینکه میان او و میت بسیار دور باشد و نماز کننده رو به قبل
 باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان لباس نماز کننده مبلح باشد و حریر و طلا
 یافت نباشد و اینکه تکبیرات را کم نکند و سر بی بگوید و اولی آنست که جمیع شرایط نماز یومیه
 و حوائج آنرا درین نماز با امکان ملاحظه نمایند فصل سوم در بیان کیفیت نماز میت است
 و طریق آن آنست که اول نیت کند که نماز برین میت حاضر میکنم از جهت آنکه واجب است
 تقربته الی الله و تکبیر بگوید و گوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
 پس تکبیر بگوید و گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر سوم را بگوید و گوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
 منات پس تکبیر چهارم را بگوید و گوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم را بگوید و بخانه
 را برآورد و بهتر آنست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان لا اله الا الله
 له الملو احداً احداً صمداً قوماً دائماً ابداً لم یتحدا حاجه و لا ولداً و
 اشهد ان محمدا عبده و رسوله المرسل بالصدق و الوین الحق لیظهر علی الدین کلمه
 ولو کره المشرکون پس تکبیر دوم را بگوید و گوید اللهم صل علی محمد و آل
 محمد و فصل ما صلّیت و بارکت و ترخمت علی ابراهیم و آل ابراهیم
 انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس تکبیر سوم را بگوید و
 بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
 و الاحیاء منهم و الاموات تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انک علی کل
 شیء قدير پس تکبیر چهارم را بگوید و گوید اللهم ان هذا
 المسبح قد امن باعبداک و ابن عبدک و ابن امتک نزل
 بک و انت خیر منزول به اللهم انک قد مضت روحک الیک
 وقد احتاج الی رحمتک و انت غنی عذابها به اللهم انا لا نعلم من
 الا خیر و انت اعلم به منا اللهم انک انما کانت محسناً فزنی احساناً و انک انما کانت

فصل سوم
 در بیان کیفیت نماز میت

و صلوات الله و اقامه و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر
 و دعائے توبه بقصد مصلوبه در این نماز بدعت و حرام است **فصل پنجم در بیان**
 نماز بر مصلوب است بدان که کسی را بحکم شرع او را بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز و او را
 انداز بریزد و در غنچه بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر او درشتش بپوش باشند و پیش از سه روز
 که بردار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار کشیده اند در این وقت مطلقاً
 بر او نماز نگذارند تا او را بریزد و اگر بعد از یاس بجهت نقد یا قصر **فصل ششم** بشماره یک
 اگر در اثنائے نماز بر میت دیگر حاضر کنند مخیر است نماز کنند میان آنکه نماز بر میت
 اول را تمام کند و بعد از آن نماز بر میت دوم کند و آنکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر میت دیگر
 کند و در جائیکه قطع نماز موجب تأخیر کیست مستلزم فساد جنازه اول باشد نشود و آنکه نماز بر میت
 اول را قطع کنند بلکه شریک کنند میت دوم را و تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعائے
 مخصوص بتکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر سیوم جنازه اول جنازه دوم را حاضر نمودند
 تکبیر سیوم را بقصد تکبیر سیوم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دوم بگوید و دعائے **اللهم**
اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد میت دوم بخواند و هم چنین در
 تکبیر چهارم دعائے هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخریت اول و
 بقصد سیوم میت دوم بخواند و بعد از آن دعائے مخصوص میت دوم را بخواند و بعد
 از تکبیر چهارم مختص میت دوم را با دعائش بخواند و بعد از تکبیر پنجم مختص میت دوم را میگوید و
 جنازه را بر میدارند و اگر در اثنائے نماز امام کسی بخواند اقامه کند با امام تکبیر بگوید و
 همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعائے مخصوص تکبیر اول را بخواند و همچنین در تکبیرات
 باقیه متابعت امام کند و دعائے مخصوص تکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات
 خودش را با دعائے مختص مخفف بخواند یا عدم احتمال شرایط و عدم حصول مناسفه
 و یا احتمال شرایط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن مصلی از آن
 تکبیرات باقیه را بے دعایه در پله در همان مکانیکه ایستاده است بگوید و بدانکه مکروه است
 دوباره نماز کردن شخص بر میت بقراوی یا بجاعت مگر آنکه میت از اهل شرف و علم و تقوی
 باشند و کسیکه نماز نکرده است که است ندارد که بجاعت یا قراوی نماز کند و اگر کسی باشد
 روز از دفنش گذشته باشد بهتر نیست که دوباره بر قبرش نماز کنند و بدانکه تأخیر نماز

مکروه

جائز

مکروه

میت عمد جائز نیست تا آنکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و بزرگ نماز پیش از دفن نماز
 ساقط نمی شود بلکه باید بعد از دفن با جسدش ایستاد در قبر نماز سنس را بکنند و لکن هر
 قدر که مبادرت و تعجیل کند بهتر است و بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهت ندارد
 بلکه بر فرضیه موسعه مقدم است و اگر زمان فرضیه مضیق باشد و نماز بر میت نیز مضیق
 باشد بسبب خوف فساد بر میت نماز یومیة را مقدم دارند و میت را دفن میکنند و نماز
 بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بزرگ نماز یومیة هر چند با امکان
 اگر در حال دفن نماز فرضیه را با یاء و اشاره بجا آورده و بعد از دفن فرضیه را اعاده نماید
 و نماز میت را بعد از دفن فرضیه را اعاده نماید و نماز میت را بعد از دفن نیز بجا آورد و بهتر است
 و بدانکه جائز نیست نماز بر جنازه در اشکاء نماز یومیة و غیر آن از فرضیه اگر چه محو
 صورت فرضیه نشود و بدانکه جائز است تیمم برای نماز جنازه اگر چه مانع از استعمال
 آب نباشد و اگر چه محدث بحدث جنابت باشد و در این تیمم قصد بطلان از وضو یا غسل
 لازم نیست و لکن بهتر اینست که تا خوف فوت نماز میت نباشد با تمکن از استعمال آب
 تیمم نکند چنانچه می آید **مطلب پنجم** در بیان دفن میت است که در ضمن چند
 فصل بیان می شود **فصل اول** در کیفیت وجوب دفن و وجبات آنست بدان
 دفن میت واجب کفائی است چنانکه سابقا ذکر شد و شرط نیست در آن نیت و
 بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود که عاقل بالغ ناظر باشد که روست
 بقبله و باداب شرعیة دفن شود کافی است و بدانکه واجبات دفن اینست که باذن
 ولی میت را بعد از غسل و خنجر و کفن نماز در زمین مباح دفن کند پس جائز نیست در
 وزرین غصبی یا در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و درسه بنایا احتیاط و یا
 قبر کیده را دفن شده باشد میت دیگر بطریق شرع و باید اینکه بجانب راست نه بطریق مختص
 میت را روست بقبله و در قبر بخوابد بلی اگر میت نشود و بقبله نمودن بعلت اشتباه
 قبله و عدم تمیز مغرب از مشرق و عدم نظنه یا بعلت دیگر مثل خوف فساد و در بدن میت
 با شکار علم بقبله ساقط می شود و بقبله نمودن واجب است که آن قدر زمین
 را بکنند که میت از جانوران محفوظ بماند و بوی بد از قبر بیرون نیاید و اگر دفن مختصر
 باشد به زنی که جسد میت بسبب کثرت جانوران آن زمین در زیر زمین محفوظ

درین وقت نماز یومیة را ترک کند و در مقدم بجا آورد و در نماز میت و بر نماز میت

زمین محفوظ نماند باید قبرش را بقبر یا گنج و آجر محکم نمایند و باید و فن در مکانی باشد که تنگ
 حرمت نیست نشو و مثل بیت الخلا و بالوعه و دفن در بقا بر غیر اهل ایمان در غیر ضرورت و خلوت
 میت که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود و اگر
 پشت و دو نفر بهم پیچیده باشد از هر یک جدا نمایند بلکه یکی را روی بقبله و فن کنند و از دیگری
 ساقطست و اگر زن و میت که از سلم حمل داشته باشد بمیرد پشت آن زن را بجانب
 قبله کنند تا روی طفل بجانب قبله شود و اگر قبله شده باشد و منطقه قبله در هیچ طرف نباشد
 و صبر و انتظار شخصی قبله موجب سر بر بیاثرین شود در این فرض بی طرفی که بخواهند
 دفن نمایند بلی عمل بقبر و تحصیل قبله بد نیست در اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در دریا
 بمیرد پس بعد از غسل و کفن جنوب و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسانند که و قش نمایند و آب
 است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل خشک متعذر باشد بسبب خوف از دشمن
 یا دزد یا فساد میت و بخوان پس در این صورت واجب است که در دریا یا غار یا بنای مخفی
 که در خره سیگینی گذارند و قش را محکم کنند یا انیکه سنگ یا آهنی بپایش بزنند
 و روی بقبله و در ریابیند از دزد و رستگانی که خوف جانوران در ریابیند یا کمتر باشد
 تا انیکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان **فصل دویسم** در بیان آداب دفن
 است و آن بسیار است اول آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر این که ترجیحی در مقبره
 دور باشد مثل انیکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا انیکه زیارت اهل قبور در آنجا بیشتر شود
 و در هیچ انیکه جنازه را بقدر دو ذراع یا سه ذراع یا بیشتر نزدیک بقبر گذارند و در وقت
 گذاردن و در قبر و دفعه جنازه را نقل کنند و دفعه قدری ترویکتر بقبر نمایند و لحه صبر نمایند و
 در دفعه سیوم آهسته داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله گذارند
 و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد سر او را در جانب پای قبر گذارند و از جانب پا داخل
 قبر کنند و مرد را از سرش داخل قبر نمایند و زن را عرضا داخل قبر کنند و پرده بر سر
 قبرش بکشند سیقم انیکه باشد و فن با وضو و سرپایش برهنه باشد
چهارم انیکه باشد و فن زن شوهر یا یکی از محارمین باشد و اگر محارم نباشد
 بیگانه ضرر ندارد و لکن بهتر اینست که از صلحا باشد و در دفن مرد بیگانه بهتر از محارم است
 انیکه وقت برداشتن از تابوت بگوید **بسم الله و بالله و علی امته و رسول الله**

اللَّهُمَّ اِنِّي رَجَعْتُكَ لَا اِلَى عَذَابِكَ اللَّهُمَّ اَسْجَلُكَ فِي قَبْرِهِ وَكَفَرْتَهُ
 فِي حَجَّتِهِ وَتَبَّتَ بِاَقْوَلِ التَّابِ وَقِفَا وَاَنَا عَذَابُ الْقَبْرِ وَدُرُوتِ
 دِينِ قَبْرِ بَكْوَيْدِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مَرُوضَةً مِنْ مَرَايِصِ الْجَنَّةِ وَلَا تَجْعَلْهُ حَقِيرَةً
 مِنْ جَهَنَّمَ النَّاصِرِ وَدُرُوتِ لِحْدِ كَذَارِونَ بَكْوَيْدِ اللَّهُمَّ عِنْدَكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ
 اَمْتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَبَعْدَ اَرْكَازِ شَتْنِ دَرْقِ بَكْوَيْدِ
 اللَّهُمَّ خَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنَّتِهِ وَصَاعِدَ عَمَلِهِ وَلَقَدْ مِنْكَ مَرْضَاؤُنَا
 شَلْمَا اَيْلَهُ كُودِي قَبْرِ تَاخِيهِ وَكَرْدَنِ يَابَقْدَرِ قَامَتِ مَعَارِفِ بَاشَدِ هَفْتَمِ
 اَيْلَهُ دَرْزَمِ مَحْتِ لِحْدِي اِزْجَانِبِ بَشِشِ رُويِشِ سَرْمِيتِ رُويِ بَقْبَلِهِ بَشْكَافِ رُكَمِ
 مِيتِ رَا دِرَانِ بَخْوَابَانِزِ وَدَرْزَمِ سِتِ كِهْ خُوفِ خَرَابِ شَدْنِ وَرِیْخْتَنِ قَبْرِ بَاشَدِ
 دُرُوسَطِ مِثْلِ نَهْرِ كَبَنْدِ وَاَكْرَ لِحْدِ سَ بَسَا زَنْدِ دَرْزَمِ سِتِ عَوْضِ شْكَافْتَنِ وَسَطِ قَبْرِ
 شَايِدِ بَدَنْ بَاشَدِ هَشْتَمِ اَكْلَهُ لِحْدِ رَا كَشَادَهْ وَبَلَنْدِ قَرَارِ دِهَنْدِ بَقْدَرِ كِهْ جَوَانِ دِرْآنِ لَنْفِشْتِ
 نَهْمِ اَكْلَهُ بَعْدَ اَرْكَازِ دَرْزَمِ مِيتِ دَرْقَبْرِ كَرِهْ كَفْنِ رَا اِزْجَانِبِ سَرِوَايْ كَبَنْدِ مِيتِ رُويِشِ
 دَا بَا كَرِشْتَنِزِ وَبِرْخَاكِ بَكْدَارِ نَزْدِ وَاَكْرَ خَاكِ كَرِیْلَا بَاشَدِ اَفْضَلِ اَسْتِ وَاَكْرَ خُوفِ لُوثِ شَدْنِ
 تَرْتِ بَاشَدِ دَرْزَمِ سَرِشِ يَا مَعَابِلِ رُويِشِ بَكْدَارِ نَزْدِ مِثْلِ خَشْتِ اِزْ تَرْتِ وَاَمَانْدِ آن
 وَرُويِشِ شَدَهْ اَسْتِ كِهْ زَنْبِ زَمَانِ مِیدَارِ وَاَوَلَادِ زَنَارَا بَعْدَ اِزْ زَانِیْدَنِ مِیسُوزَانِیْدَنِ جَهَنَّمَ
 اِزْ اِلْ خُودِ وَبِرْ حَالِ اَوْ كَسِیْ مَطْلَحِ بُوْدَهْ مَكْرَمَادِشِ یَسِیْ چُونِ مَرْدِ وَدَفْنِشِ كَرْدَنِ یَسِیْ قَبْرِ
 اَوْ رَا بَرِوَنِ اِنْدَا خْتِ وَقَبُولِ نَكْرَهْ یَسِیْ نَقْلِ بَحَا سَ دِیْكَرِ كَرْدَنِ بَا زَانِ قَبْرِ اَوْ رَا قَبُولِ نَكْرَهْ دِیْكَرِ
 اِلَیْشِ اَمْدَنِ خَدَمْتِ حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ ع رُوحِیْ لِهْ اَلْفَا وَاَحْكَایِثِ رَا نَقْلِ كَرْدَنِ یَسِیْ حَضْرَتِ
 اِزْ مَادِشِ پَرِیْدَنِ كِهْ اِیْنِ زَنْ دِهْوَهْ خُودِ یَسِیْ كَرْدَنِ مَادِشِ قَصْرِ رَا نَقْلِ نَمُودَهْ حَضْرَتِ
 فَرْمُودَنِ كِهْ زَمِیْنِ قَبُولِ نَمِیْكَنَدِ رَجَبَتِ اَيْلَهُ عَذَابِ مِیْكَرَدِ خَلْقِ خُودَا رَا بَعْدَابِ خُودَا دَرْ قَبْرِ اَوْ اِزْ
 تَرْتِ حَسَنِ صَلَوَاتِ اَللّٰهِ عَلَیْهِ بَكْدَارِ یَسِیْ سَتَرِ كَرْدَنِ اِیْنِ زَنْ رَا دِهْمِ اَكْلَهُ خَاكِ زَمِیْرِ
 سَرِشِ رَا مَانْدِ بَالِشِ بَلَنْدِ كَنْدَنِ یَا زْدِهْمِ اَكْلَهُ خَشْتِ یَا كَلُخُوخِ دَرْ پِشْتِ مِيتِ بَكْدَارِ
 اَنَا اَيْلَهُ بَاشْتِ نِیْقَدِ دَوَا زْدِهْمِ اَكْلَهُ وِلِیْ یَا مَادُوزَنْ اَزْ دَمَانِ خُودَا نَزْدِ یَكِ گُوشِ
 مِيتِ بَرِوَشَانِهْ رَا سَلَشِ رَا بَدِستِ رَا سَتِ وَشَانِهْ عِیْشِ رَا بَدِستِ حَبِ بَكْوِیْ وَ حَرَكِ
 دِرُوْ تَلْقِیْنِ كَنْدِ اَوْ رَا بِاَعْتِقَادَاتِ حَقِّ كَمِ تَبَهْ یَا دُورِ تَبَهْ یَا سَهْ مَرْتَبَهْ بَخُوكِ دَرْ كَتَبِ مِیْشَبَهْ

نَزْدِ
 یَكِ گُوشِ

معتبره مذکور است و بهتر آنست که بعد از آن تلقین بفرمایند که دست راست نیز تلقین نمایند که جمیع
 کردن باین تلقین عملی و تلقین کردن بغت و زبان خود میت نباید ولی باشد سبب هم
 آنکه بعد از نجست و نحو آن بپوشند که خاک بر میت نریزد و از جانب سر ابتدا بپوشانند و بعد
 کند و در وقت پوشانیدن بگویند در وقت پوشانیدن بگویند یا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى حَقِّهِ
 وَ اَلْشَّيْءِ وَ خَسِّنْهُ مِنَ الْمَنِّ وَ عَنِّكَ وَ اسْكِنِ الْيَتِيمَ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ حَمْدَهُ
 وَ تَغْنِيهِ بِمَا عَنِ حَمِيمٍ مِنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ لَطَائِفَ الْبَيْنِ
 و اگر میت زن باشد ضمیر را مومنش آورد و چنانچه در وقت بیرون آمدن از قبر
 از جانب پا بیرون نباید بجهت احترام و یا بجهت آنکه بر آب هر چیز در میا باشد و در قبر طرف
 پامی باشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگویند یا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رُجُوعِ الْكَلْبِ وَ اَلْشَّيْءِ وَ خَسِّنْهُ مِنَ الْمَنِّ وَ عَنِّكَ
 وَ تَغْنِيهِ بِمَا عَنِ حَمِيمٍ مِنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ لَطَائِفَ الْبَيْنِ
 وَ حَسْبُكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ بآنچه هم آنکه حاضران غیر قوام میت خاک را
 پشت دست و در قبر بریزند نشان دهد هم آنکه در وقت خاک ریختن یا وقت دست از
 خاک تکان دادن بگویند یا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رُجُوعِ الْكَلْبِ وَ اَلْشَّيْءِ وَ خَسِّنْهُ مِنَ الْمَنِّ وَ عَنِّكَ
 عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید یا
 اَيُّهَا نَائِلُكَ وَ قَصْدُكَ يَقْبَلُكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ سُرُّوْكَ وَ صَدَقَ
 اللَّهُ وَ سُرُّوْكَ ع نوید خداوند بهر فرجه هفتاد هم آنکه قبر را از زمین بلند
 کنند تا آنکه قبرش معلوم باشد و قصد زیارت او کنند و نبش نکنند هجده هم آنکه بلند
 قبر بقدر چهار انگشت بهم آورده یا از یکدیگر دور شده قرار دهند و فرموده هم آنکه بر روی
 قبر یک سبغ بریزند بلیست آنکه نشانه بر سر قبرست بگذارند بلیست و یکی
 آنکه آب بر روی قبر بریزند و آب را باین طریق بریزند که از سر گرفته بجانب پای آیند و از
 جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آب بماند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن
 تا چهل روز بلکه تا چهل ماه نیز از احادیث برمی آید بلیست و در هر آنکه آب را قطع
 و متصل بهم بریزند تا آخر بلیست و هم آنکه در وقت آب ریختن رو بقبله باشد بلیست
 و چنانکه آنکه بعد از ریختن آب حاضران دست بکف دست بکف برود و دست
 بر قبر گذارند که نشانه آنست که بکف دست تمام دست در قبر بماند مخصوص بر آسمانی

و برای سیکه بر میت نماز کرده و استحباب اثر دست در خاک ماندن در حال اول دفن است
 است و در غیر محال هم محتمل است و ضرر ندارد بیکسبت و پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن
 رو بقبله باشد بیکسبت ششمی آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخواند
 بعد از آن بهای لحد پوشاندن یا مثل آنرا بخواند بیکسبت هفتم آنکه ولی میت یا شخصی از
 حاضران بر خست ولی بعد از دفن حاضران و برگردن قبر با وضو بیکسبت هفتم میت نمایند که در
 خجاست که این تلقین باعث این میشود که نیکوین داخل در قبرش نمی شوند و از او
 سوال نمیکند و یکی دیگر میگویی که تلقین میت کفایت کرد اما از سوال او و از بعضی
 ظاهر می شود که تلقین مستحب است و چهار حالت حال اختصار و بعد از دفن و در قبر پیش از
 برگردن و دفن مرسوم در این ضرر ندارد بیکسبت ششمی آنکه در حال تلقین رو بقبله
 باشد بیکسبت هفتم آنکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق
 قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد آیه الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و مسلمات نیز فهرست است ام آنکه اسم میت را بگوید
 قبر را روحی بنویسد و در میان قبر را در محاذی سر قبر نصب کند سی و یکم آنکه قبر را چار
 گوشه نمایند سوّم آنکه قبر را پس نمایند که باران رحمت قرار گیرد و سی و دوم آنکه
 اکثر عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله یا الله یا الله الله بقی و
 محمد نبی و سماء آئینه باشد فصل سی و سوم در امور مکروه است و آن چند چیز است
 اول آنکه دو میت را در حال اختیار و در یک خانه گذارند و دیگر دفن نمایند بلکه بعضی ظاهر
 میشود که مرد اجنبی زن اجنبیه را با هم دفن کردن حرام میباشد و اگر چه ضرورت و وجوب
 را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند و فصل امّدهم بدارند و یکی آنکه زمین قبر را با حبه
 و سنگ و خجّان فرش نمایند سوّم خویش و ندان میت خاک بر قبر بریزند که باعث
 قساوت و دل سختی است چنانچه کرده است برای خویش و ندان نزول در قبر هر چند
 مجلسی اعلی الله مقامه کرامت نزول در قبر را مخصوص و لحد قرار داده است چنانچه آنکه
 خاک غیر آن قبر که کرده اند در آن قبر کار کنند یا بریزند در وقت دفن بلکه مطلق که بر میت
 از است و از بعضی ظاهر میشود توهم اختصاص کرامت بر خنق نه طکاری کردن چنانچه
 از بعضی اختصاص کرامت بوقت دفن ظاهر می شود و نه بعد از آن پنجم

۴ و بعد از برگردن

آنکه قبر را مایه پشت قرار بدهند ششش آنکه قبر را بعد از شستن بکشند که خداوند عالم دوست
 میدارد و دل شکسته و قبر شکسته را بلی قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهادت القبر کردن مستحب است
 بلکه مایه شود که واجب شود و هفت تن آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و نخوان
 نیز و حکم آنست که در قبور ائمه و صلحا هشت تن آنکه قبر را گل کاری کنند اگر چه بجاک همان قبر
 باشد یا کج کار کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن اگر جهت ضرورت مثل الحاق بقبر و نخوان
 هم که در قبور انبیا و اولیا و ائمه مدعی آنهم آنکه در سر قبر غریز انبیا و ائمه مدعی بکشت نمایند مگر در
 غرض صحیح مثل تلاوت قرآن و هم آنکه بر سر قبر بنهند که در حدیث است که اگر بالای
 آتش بنشینم که جامه بسوزد خوشتر است مرا که بالای قبر بنشینم یا فدی هم آنکه قبر را
 مسح قرار دهند که نماز بالای آن بکنند یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای
 قبر و پهلو و سر قبر سجد درست کنند که نماز جاعت یا فرادی نمایند و لکن در پهلو و سر
 امام و نخوان سجد ضرر ندارد و آذر هم آنکه بالای قبر راه بروند بدون غرض و داعی پس
 اگر زیارة اهل قبور موقوف باشد بکام نهادن ضرر ندارد و در حدیث است که وقتی که در محل
 قبرستان می شوی گام نبه بر قبر اهل بالای ایشان راه برو که هر که مؤمن است از راه
 رخصت رحمت می یابد و هر که منافق است دردناک میگردد پس نیز هم آنکه بالای قبر بلکه در
 مقبره بول و غایط بکنند چهارم هم آنکه سر قبر بلکه در مقبره خند بکنند یا تزد هم آنکه
 از گمانیکه فوت شده قبل از دفن بکمان دیگر بکنند مگر بشا بدشرف و امكنه تبرک و نقل
 از عرفات بحرم که در حدیث است بلکه از حدیث مرقوم و غیره استفاده رجحان نقل از
 مشایخ و مشایخ دیگر بر پیروی بعضی از خواص فضیلت میشود هر چند خصوص نقل از مشایخ
 دیگر خالی از رکاکت نیست و فی الجمله بی احترامی می باشد و بعضی از بزرگان علما مثل
 صاحب مقام اعلی الله مقامه ذکر کرده اند که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن
 در کربلا و لکن گمان حقیر آنست که دفن در کربلا بهتر است از دفن در جمیع مشایخ شریف
 و مقابر ائمه و امكنه تبرک حتی که مدینه و نجف اشرف الله العالم شاکر هم آنکه قبر را
 و خانه قرار دهند که باعث وحشت اهل خانه می شود و نزول رحمت در او کمتر می باشد
 از قبر و سالان هفت هم آنکه قبر را آلوده نجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شود
 نمایند فصل چهارم در احکام بعد از دفن و آنچه حرام است از تحباب آن و آن چند چیز است

م شریف باشد

چیز است که قبور نبش قبر یا نکه حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام
 علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا جایز نیست و همچنین نبش قبر مومن هر چند طفل و دیوانه
 باشد مگر در صورتی که قبور آنها مشروط بچند شرط است اول آنکه میت خاک نشده باشد
 بلکه پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند که اگر دفن
 در زمین و قف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک شده باشد واجب است که
 قبر را خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند و یا زمین ساوی کنند تا اینکه صحرایی خواهد
 است خود را در ایجاد دفن کند و وجوب خراب کردن و صورت قبر را باقی نگذاشتن هر چند
 ضعیف است مخصوص در وقتیکه حاجت بآن قبر معلوم نباشد مگر جوازش عیب
 ندارد و بے مضایقه است در غیر علماء و صلحا و شهداء و اولاد ائمه علیهم السلام و اما اگر جسدش خاک
 شده باشد و استخوانش باقی باشد پس اگر استخوان چنان حسنت شده باشد که باندک
 حد در زیره خاک شود پس آنهم جایز است و اما اگر سخت و صلب باشد خلاف است اتوی جواز است
 و احوط ترک است حتی آنکه اگر با اعتقاد خاک شدن میت نبش قبر نمود و بعد معلوم شد که خاک
 نشده و استخوانش باقی است احوط آنست که دوباره بپر کنند قبر را و بدانکه مشروط جواز نبش
 در این صورت آنست که یقین بنجاک شدن حاصل شود و اما اگر نظنه بنجاک شدن حاصل
 باشد یقین هر چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بمظنه است و بدانکه این مشروط
 در حق قبور انبیا و ائمه معصومین بلکه علماء و کاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان
 نمی پوسد و زمین و هوا تصرف در باران ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز میدمی باشند و این
 خصوص چنانچه شهید اول اعلی الله مقامه در ذکر نقلی نماید از طرق عامه و خاصه
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از بزرگوار فرمودند و زنگنه منسوب است برای شما و مرد
 من نیز خوبست برای شما عرض کردند ای رسول الله این چگونه میشود و فرمودند اما حیوة
 من خیر است بجهت آنکه خداوند عالم فرمود در قرآن حمید که نیست خداوند متعال که عذاب کند
 ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما متعارفت من از شما پس بدستیکه اعمال
 شما عرض شود بر من در هر روز پس آنچه خوبست از خداوند متعال طلب یافتمی میکنم و آنچه
 بدست از خدا طلب مغفرت میکنم عرض کردند چگونه میشود و حالا آنکه شما خاک شده اید حضرت
 فرمودند حاشا و کلام بدستیکه خداوند جل و علا حرام نموده است گوشه تها می مارا بر زمین اینک

نخورد از و غیره را و جسد صد و قرار دهنی و دیدن بکلی معروف است که اگر کسی غسل ببرد
را عادت کند بدش نمی شود دوم آنکه جسد میت را بیرون آورد یا آنکه ظاهر کند یا نه
محرّم است پس اگر میت ظاهر نشود اصلاً مثل آنکه میت را با صندوق یا با تابوت بیرون
آورند ضرر ندارد و سوم آنکه مثل سر و پا و نخوتان نباشد که در مثل سر و پا و نخوتان بیرون
آوردن میت حرام است نه آنکه سر و پا را بازن کنند که میت دیگر را در و بگذارد و اگر این غرض
بنش محرم نیست چهارم آنکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریت بگذارد در زمین مباح یا غیر
غیر یا زن مالک یا اجاره بقصد امانت یا نگاه و نخوتان آنکه نقل کنند جایز است و بهتر آن
است که در این وقت طوره بگذارد که صدق دفن کنند چنانکه در زمین تمام از این بهتر
آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن شود یا بجای دیگر یا به غیر میتش قبر حرام و غیر
بسیک حرمت بشود و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرت یا بقصد امانت یا قیمت
فر و دفن هر چند داشته باشد یا به بخت از بیایند و اگر بیایند به قیمت بگذرد
هر مومن قبول اجرت و قیمت می باشد و اگر از زمین داده باشد و میت را در
قبر نه گذاشته یا آنکه گذاشته و قبر را برنگرداند آن شخص رجوع از آن خود نموده یا آنکه مرده
است و بخواهد انتقال شده است یا آنکه دیگر فوت شده است پس اگر با احتمال رجوع
از آن جدید دفن خود جایز است بنش قبر و اگر بعد از بیرون قبر رجوع نموده یا آنکه بیوش شده
یا آنکه مرده یا آنکه دیگر فوت شده در این وقت جایز نیست برای هیچیک بنش و لازم است
که میت در آن مکان باقی باشد تا آنکه خاک شود و ششم آنکه بکفن غصبی یا غیر جایز نشل
حریر علی الاقرع دفن نشده باشد که در این وقت جایز است بنش و واجب نیست
قبول قیمت ثوب چنانچه گذشت و هفتم آنکه در دفن در مکان مناسب شده باشد پس اگر در غیر
یهود یا در بزرگ یا در مکان غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبرش نجاسته حاصل شود که بشک
حرمت میت بشود یا آنکه با او دشمن وین خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا آنکه در
سرایه مسلمانان دفن شود که ضرر بر باره شود یا آنکه بیگ حرمت میت بشود و بیگ حرمت
مرور در این وقت بنش قبر جایز است هشتم آنکه خوف نباشد بر بدن میت
از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی که در این وقت جایز است بنش یا کلبه
سگ شود که واجب میشود نفهم آنکه جهت نقل میت به مشرفه و قرب و جوار او و لیا و علی

و علما و سرکارانیکر جواز ثواب در بیشتر و امن از عذاب در عذر یا تر باشد نباید و الا جایز است
 بلکه بعضی گفته اند نه جایز است بر چند تن که حرم میت شود بلکه بعضی گفته اند که هر چند مستلزم
 پاره پاره شدن میت شود و این حکم خالی از قوت نیست حتی در شهید هر چند در شهید
 بلکه مطلقا احوط ترک است و دهیم آنکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی نمانده باشد چه از خودش
 باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن یا او نکرده باشد
 که در این وقت جایز است بنش یا در دهیم آنکه بجهت اثبات حق و شهادت بر عیین
 او باشد پس اگر بنش کنند بجهت ارث یا بجهت عده زن یا بجهت جانی که بر میت شده
 یا از میت شده جایز است بنش بشرط جواز بقوت حق بنش پس اگر جواز نباشد بجهت تغییر
 صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست بنش در او و دهیم آنکه دفن بشرعی شده
 باشد پس اگر در گوریه که یک قبر رسیده دفن یا آنکه در قبور دفن شده یا آنکه از دست
 چپ رو قبله دفن شده یا آنکه بے غسل و بے کفن و بے ضوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده
 و دفن او یا در آن نموده دفن نموده در این وقت جایز است بنش علی الاقوی و هم چنین
 اگر نفس مرده شود که حیة را دفن نموده و هنوز پوسیده نشده یا آنکه بنش قبر او جایز نشد با این
 حال بنش قبر او نموده وصیت دیگر را در آن قبر دفن نمود و حال اگر نخواهند که این قبر را بنش کنند
 بجهت دفن میت ثانیه مثلا پس باید در جواز بنش ملاحظه میت اول را نمایند دوم
 آنکه اگر استخوان جسد اول باقی است بنش بر قوم حرام است هر چند نفس مرده شود
 که استخوان جسد میت دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده
 جایز است علی الاقوی بنش بر قوم هر چند استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده
 باشد بے احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهت آنکه هر چند حدوث دفن در حال تحريم
 بوده و لکن بقا او بر وجه حرام نموده و دفن بر قوم دشمن یا زین قبیل باشد و دفن اموات
 متعدد در شاخه شتر که غالباً مستلزم بنش است و علما منعش میکنند بجهت این احتمال یا
 از جهت احتمال وجود محمل صحیح دیگر یا از جهت اینکه علم بر بنش در چنین دفن ندارد تعیین مکان را
 بگردن مفار میکنند از دو صحن بر امثلاً شبهه محصوره نمیدانند و بر نفسی که بدانتفاع و
 شبهه محصوره معارضه با عمل فعل مسلم بر صحت میکنند یا از جهت اینکه علماء در بیعت نیستند
 بلکه جواز بنش قبر و قتی که خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا متک حرم

شده

حرمت میت نباشد برای تدارک اصل غسل که تمام اغسال نشد یا بعضی آن داده نشده باشد
 اصلاً هر چند بجهت عذر باشد یا بجهت غسل فاسد یا بجهت اصل کفن یا اتمام کفن یا وصاف
 کفن بلکه برای سایر واجبات دفن بلکه برای تدارک نماز خالی از قوت نیست هر چند برای تدارک
 نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهت امکان نماز کردن بر قبر سمیع و هم آنکه بجهت ادخال بعضی
 اند اجزاء آن میت نباشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بدن طحی بدیش کنسند ضرر ندارد
 هر چند مستلزم نبش قبر ظاهر است چنانکه میت شود علی الاقوی و لکن جایز است که در یهودیت
 بخوبی و دفن نمایند که مستلزم ظهور جسد میت نباشد چهارم آنکه مظنه زنده شدن میت
 و رتبه نباشد پس اگر احتمال عقلاست بر او که میت زنده شده در قبر و این وقت نبش جایز
 است یا نه و هم آنکه نبش از روی احتیاط باشد نماز و سه چیز و ترس شان و هم
 آنکه نبش قیاساً بجهت اصلاح مشایخه آن میت را در آنجا دفن کرده اند یا نباشد و الا
 جایز است بلکه بعضی ذکر کرده اند که جایز است نبش اگر چه بجهت اصلاح محل دفن مقبره باشد
 یا گفتند آنکه جایز نیست نبش اگر چه از روی ضرورت تعمیر خانه موقوف باشد نبش
 مثل آنکه از جهت اضطرار یا بر بطل قبر را چاه قرار دهند یا آنکه میان دیواری قرار دهند
 و بعد از آن میت بر فرض نبش قبر چه مسلم باشد چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر
 که نبش کرده اند دفن کنند بلکه اولیای میت یا دیگران یا ذن اولیای میت چنانکه خواهند دفن کنند
 و بعضی از بزرگان این کسبیکه عداست را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او جسد
 نه دیگران فرموده اند که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این در صورتی است که
 کاین شخص را ندانند ولی را در عیس مکان او کف و قف شده و الا لزوم اعاده در همان مکان
 اول مشکل است پس دارد دفن بعد از نبش در حق همه مردمان اذن اولیای میت باشد
 علی الاحوط حتی در جائی که استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش استخوان را در همان مکان
 دفن کنند یا جائی که ولی اذن بدو هر چه احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت استخوان شده
 یا متلاشی شده خالی از قوت نیست ولیکن احتیاط اولی است دوم و سوم و چهارم
 از محرمات سیل بر وزن و رو خراشیدن و گیسو بریدن بلکه چنانچه ذکر کرده اند که مسلم
 است و بریدن گریبان و پاره کردن جامه از برای غیر بد و برادر و اما در حق پدر و برادر
 جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر نیز بمقتضای بعضی از اخبار دور نیست که

که مستحب باشد و فریاد خارج از استغاف را نیز بعضی حرام دانسته اند و خود که مستحب دروغ و کذب و
و پاک باشد نیز حرام دانسته اند و اما نوعی بی شکر و بی غیرت و غیره نذر دیگر جایز است که
نوعی گفته اند و دیگر در روح سرانی چنانچه وقف بر نوعی گفته اند و بصیبت بر ایشان نیز
جایز است بلی نوعی در شب را کرده و دانسته اند که اگر مطلق جایز است و اگر است
نذر و حرمت نیز ندارد مگر اگر متعلق بر جسم است و بلی صبری و عدم رضا بقضا و خداوند باشد
که در آنوقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و بعضی کرده و دانسته اند که نشستن از برای تعزیر یا
زیاده بر یک روز یا دو روز بلکه از بعضی حرمت است عقاده می شود و حرمت و اگر است هر دو معینه
است بلی معنی انقیاد است که است نشستن زیاده بر یک روز یا ناست با قطع نظر از قصد دیگر مثل آنکه
تقصیر نماید در نشستن زیاده بر یک روز زیاده شدن قرات قرآن و دعا و نماز و غیره جایز است
و اما این که از برای صیبت وضع شدت و سختی شود و لیکن حرمت این عملیات و اگر است
در حق غیر از اولیا الله باشد است و اما در حق اولیا الله از تبعیض و ایما اطهار و غایب و غیره
بلکه علماء و محدثین هر شش کل اشکال است چنانچه استجابش نیز ثابت نیست البته بنحوی
آنچه آن بزرگوار صیغه سید الشهدا در حق و روح ائمه ائمه فدای حق کرده اهل بیت ظاهر و
از ان مثل در خاشیدن و صد بلند کردن بلکه سیله بر زدن بلکه مطلق طایفه زدن چه
بر صبر و بر و بلکه دست بر زدن که در بعضی آن احادیثی است که مورث بیست و پنج
و ثواب است هر چند آنچه داخل در تقصیر داری و صیبت شعایر اعدا باشد و حرمت
آن محسوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی متحده بر گناه نیست جاهل باشد و غیره
آنکه شکر برده باشد و علم بر و نش حاصل شده باشد پس اگر غرض در دادن طفل و شکم بای زن
عالم باشد و نش ضرر ندارد و اگر خوف باشد یا کار کاسه بکنند که آن طفل از شکم بیرون نیاید
نحو که ممکن باشد و عیال را که میسر شود و لکن مقدم بدانند آنچه را که حال طفل و مادر آن است و طفل
است هر چند باین نحو که دست داخل در فرج زن نمایند و طفل را بیاورند
یا به نامی و بیرون آورند از جهت خطا و در و با مشورت این امر او که
شود و هر چند نادر باشد با مکان و یا عدم امکان مرد و اینکه محرم باشند
از پدر و برادر و پسر و یا عدم امکان مرد و آن بیکانه و اگر حاضر
بسیار و بجهت نذر باشد پس اگر ممکن باشد بیرون آوردن چه در آن

در تقصیر

اگر در شکم بیست همان متعین است و بعد از امکان پهلوی چپ آبشکا قند و بچه را بیرون آورند
و بعد از آن بدو زن بر خند قطع نداشته باشند بزرگانی بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته
باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد بود و باز لازم است اخراج طفل بلکه کافی است در این
اخراج طفل اینکه اگر در شکم باشد و دفن کنند و در تر خواهد بود و اگر موت و حیوة طفل معلوم
نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد و لکن خوف فوت در
حق مادر و بچه برود باشد و این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند **خاتمه**
در بیان اغسال استحبابات بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که
زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شر و عیب و سبب استحباب آن شده
و آن بسیار است **اول** غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن
ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده
هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحبابات سایر استحبابات و بدو
اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد
نماز جمعه را یا بجای آورد بلکه برای طفل بمیزینه مستحب است علی الاقوی و احادیث
فصیله این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و
روحی له الفدا که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناه نیست که واقع میشود از
جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روحی له الفدا در مقام سلامت بعضی از
اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است
که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است
که ناکر غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید دیگر
غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث
است که اگر کسی غسل جمعه را بجا آورد و وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم
از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای
طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست
که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست
مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

در بیان اغسال استحبابات بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شر و عیب و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحبابات و بدو اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد نماز جمعه را یا بجای آورد بلکه برای طفل بمیزینه مستحب است علی الاقوی و احادیث فصیله این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفدا که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناه نیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روحی له الفدا در مقام سلامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که ناکر غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید دیگر غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که اگر کسی غسل جمعه را بجا آورد و وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

در بیان اغسال استحبابات بدانکه مجموع اغسال استحبابی بر چند قسم است اول آنست که زمان خاص از جهت شرافت آن یا حکمت دیگر باعث شر و عیب و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر چند تا کید و در حق مردان بیشتر است و همچنین آزاد و بنده هر چند بنده باید اذن از مولی بگیرد و در بجا آوردن این استحبابات و بدو اذن صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسبکه بجا آورد نماز جمعه را یا بجای آورد بلکه برای طفل بمیزینه مستحب است علی الاقوی و احادیث فصیله این غسل بسیار است از آنچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفدا که غسل جمعه پاک کننده از گناهان و کفاره گناه نیست که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روحی له الفدا در مقام سلامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسیکه ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که ناکر غسل جمعه همیشه مهوم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغت و زیاده روی تا کید دیگر غسل جمعه عذر آنست که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که اگر کسی غسل جمعه را بجا آورد و وقت نماز غسل کند و نماز را عاده کند بلکه بلا خطه علم از اخباری که گفته اند ترک غسل جمعه نیز معلوم می شود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح معادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضای شود هر چند احوط آنست که تا زمانیکه وقت نماز جمعه باقی است بلکه تا غروب قصد ادا و قضای نماید و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در یوم نخستین خوف داشته باشد از نبودن آب در روز

جمعه در وقت ادا غسل برای خود غسل نه برای ستمیات و منکرات آن که در این وقت
جائز است که در روز پنجشنبه مقدم دارد غسل جمعه را و غسل نماید به نیت تقدیم خصوص
اگر خوف نبودن قبه و وقت قضایز باشد بلکه با حق تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضای
و انسته اند و تصریح با فضیلت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح کرده اند که درین حکم بابت
تقدیم بر قضا مخالفی ندیدیم بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند بر روز پنجشنبه
و در جواز تقدیم غسل جمعه بر خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر از استعمال
آب یا دشواری آن را باعث تقدیم غسل جمعه انسته اند هر چند بسبب بولی باشد
بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف
عدم تکلیف از استعمال آب یا نبودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تکلیف آن
در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه در همچنین با یوم شنبه نیز محمل است
و بهتر آنست که اگر عدم تکلیف از استعمال آب منقطع شود بخیریدن یا قبول نمودن
مالی بخیر که خیر سبب باشد و یا تعذر تقدیم غسل جمعه قرار نگیرد بلی اگر مستلزم
شود استعمال آب در روز جمعه منتهی که اگر لایقی بودن نباشد این وقت مضایقه
از تقدیم جمعه در یوم پنجشنبه نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه
یا در وقت غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن غسل بقصد مرقوم شروع
نیست و ظاهراً نیست که حدیث چیست نتوان بلکه خیانت مانع از شروع غسل
جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تعقیب وضو و شستن و صحبت غسل جمعه نیست علی الا قوی چنانچه
حدیث بعد از غسل جمعه یا نوم و خواب آن از سبکات وضو سبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی
ذکر کرده اند که حدیث واقع در اینحال زمانیه مطلقاً ضرر ندارد بلکه بعضی ذکر کرده اند که هرگاه
کسی غسل جمعه بکند با اعتقاد اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شود که پنجشنبه بوده و آب
نیز در جمعه نبوده یا اگر شنبه بوده یا با اعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا با اعتقاد شنبه
از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه بود در هر دو فرض غسل صحیح است
و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از تناسل زمانیه را قصد نموده و بعد معلوم
شد که کمتر از آن مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا اگر قصد جمعه نموده و بعد معلوم شد
که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی جمعه که در آن غسل مستحب است در این وقت

در وقت آن غسل فاسد است و لکن محبت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست
و وقت قضاء مستداست از ظهر روز جمعه تا غروب روز شنبه بلکه استداد وقت قضا
یا جمعه دیگر نیز خالی از قوت نیست چنانچه در حدیث نیز وارد است و لکن چون خلاف
شبهه است اقتضای اینست که قضا همان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه
نیز قضا کند که در بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه
و بعضی شرط کرده اند شتر و محبت قضا ممکن از ادا و ترک نمودن آنرا عدا یا سهوا
یا جهلا که اگر ترک نموده از جهت عدم ممکن از استعمال آب در وقت ادا و شتر و محبت
قضا ثابت نیست و لکن شتر و عیبه قضا حتی با عدم ممکن از ادا و خالی از قوه نیست
خصوص اگر ترک کرده باشد غسل جمعه را و ترک نموده عدا یا سهوا هر چند در عمد کفار
و باید بدید بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را به جهت خوف نبودن آب در وقت ادا
و لکن بعد از این ممکن از ادا و اعادة نماید آن غسل را و روز جمعه هر چند بعضی
اعاده را مشروع ندانند بلکه اگر در روز جمعه اعاده نموده قضا نماید یکی اگر ممکن
از ادا نشده قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل و عیبه ممکن
از ادا میباشد و اگر ممکن از قضا باشد نه ادا اعاده بخوبی قضا مشروع نیست و لکن
مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه نداریم بجهت احتمال مطلوبیه و اتمه العالم و در آخر
وقت ادا افضل است از اول وقت و اول وقت قضا هر چه نزدیکتر به ادا میباشد
افضل است از آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وجهی که الفا
منقولست که هر که غسل جمعه بکند و بگوید اللهم ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
که و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و اجعلنی من المتقین و اجعلنی من المصلحین پس آن غسل
و دعا پاک میکند او را تا جمعه دیگر و یکی از غسال زانیه غسل در راه مبارک
رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعاً غسل استحباب است و در عشر آخر نیز جمیعاً
غسل استحباب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در هر
شب از ده هزار بار که در رمضان میان مغرب و عشاء غسل میکنند و در شب
بیست و سوم مخصوصه و غسل استحباب است یکی در اول شب و یکی در آخر شب

غسل استحباب است

بیعت نماز شب یا وقتی از آخر شب که در آن نماز شب می نمایند و جایز است که اقتصار
 نماید بغسل اول شب چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز است که
 بلاخطه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا مطلق شب رمضان المبارک اگر غسل اول
 شب استنوده یک غسل در وسط شب یک غسل در آخر شب نماید پس غسل در
 وسط شب سبب عدم مشروعیه غسل آخر شب نمیشود چنانچه مشروعیه غسل مخصوص
 باول شب سبب عدم مشروعیه مطلق غسل نخواهند شد بلی اگر غسل مخصوص باول
 شب را بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بیعت فوت احتمال تا دخل تهر
 هر چند بعضی از بزرگواران فرموده اند که اگر نیمه شب غسل نموده ترک نماید غسل
 در آخر شب را بیعت احتمال بدخلیه فصل مخصوص در مشروعیه غسل آخر شب و این
 سخن خالی از دقت نیست هر چند خالی از مناقشه نیز نیست و در شب اول
 غسل در زهر جاریست و استحباب است که سی کف آب بر سر بریزد که باعث
 رفع خارش از بدن می شود و ظاهر غسل در زهر آنست که در او غسل کنند چه با رتاس
 و چه به ترتیب و لکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده اند که اگر آب را بیرون بپزند بجا
 دیگر غسل کنند در جای دیگر چه در روچه نزدیک عمل بحديث کرده است و شرط
 نیست بودن در زهر و این هر چند محل مناقشه است و لکن مجرد فتوی ایشان کافیت
 و بخیر است که این سی کف آب بعد از غسل بر سر بریزد یا قبل از آن و ظاهر اینست
 که این سی کف عمل مستقل میباشد نه جز غسل میباشد و نه شرط آن بلکه ظاهر آنست
 که در اول هر سال حتی محرم نیز این غسل مستحب میباشد چنانچه استحباب این غسل
 مخصوص به شب نیست بلکه غسل و سی کف آب بسره و نیت در اول روز سال از
 محرم یا ماه مبارک نیز مستحب میباشد که هر دو اول سال میباشد بلکه مجلسی اعلی الله
 مقامه در زاد المعاد میفرماید که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است
 و لکن روایت صحیحی که ظاهره الدلالة باشد بر نخوردیم بلکه بر فرض دلالت استحباب
 غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهره الدلالة بر استحباب غسل در جمیع
 اجزای شب نیز بر نخوردیم بلکه در خصوص بین العشاءین وارد شده است و لکن مجرب
 فرمایش این بزرگوار کافیت در استحباب غسل مرقوم در هر جزئی از اجزای شبها

شبهای ماه رمضان که باشد بنا برین حد و غسل لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر
 انباری و دو غسل خواهد بود و جایز است که غسل شبهای ماه مبارک را در حال سقوط
 فرض شمس و حال غروب آن بجا آورد و چنانچه در حدیث است مستحب غسل شب
 عید فطر و عید قربان که در جمیع اخباری این دو شب ظاهر نیست که غسل مستحب باشد
 هر وقت از شب که باشد و لکن در بعضی از روایات است که غسل این شب را بعد از غروب
 آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل
 از غروب بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چنانچه غسل در روز عید فطر
 و عید قربان بلکه بعضی این دو غسل واجب است و البته در حدیث است که اگر کسی
 غسل عیدین را فراموش نموده و در وقت متذکر شده باشد و وقت باقی باشد غسل
 کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که غسل عید قربان واجب است مگر در
 منی و محم است بر عدم تأکید استحباب بجهت کمی آب یا ضیق وقت و این دو غسل را از
 طلوع فجر بجا آورد تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آوردنش
 نه بقصد قضاء و نه بقصد ادا و ضرر ندارد و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهج جاری نماید
 و هرگاه نهج جاری نباشد خود بنفسه از جاه و سخوان تحصیل آب نماید از روی شوق و فروتنی
 و باید غسل را در زیر سقف یا دیوار نماید و مبالغه در تر نماید و در وقت اداء غسل در
 روز عید فطر گوید **اللَّهُمَّ اِنِّمَانَا بِكَ وَتَصَدَّقْ بِقَالَكَ وَاتَّبِعْ سُنَّتَكَ**
 پس از آن بسم الله گوید و غسل کند و بعد از غسل گوید **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ كَقَاتِلِ الْفُلْقِ**
وَطَيْهَرٍ بِبَيْنِ اللَّهِ اَذْهَبْ عَنِّي الدَّيْسَ چنانچه در یوم عید فطر وارد است
 و در یوم عید اضحی نیز اگر باین طریق عمل نماید شاید بد نباشد پنجم غسل در روز ترویج
 که هشتم شهری حجه باشد ششم غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد
 هفتم غسل در روز عید غدیر که یوم ششم شهری حجه باشد پیش از زوال یا هر وقت
 یا هر وقت که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر است هشتم غسل
 روز بیابله که بنا بر شهر بیت چهارم و یحجه میباشد بلکه اگر غسل بیابله را در بیت و کم یا
 بیت و پنجم یا بیت و نهم بلکه در همه این ایام نیز نماید با حال آنکه روز بیابله باشد
 شاید بد نباشد و بعضی گفته اند که این غسل هکته عمل بیابله یا هر دشمن دین یا هر بطل

می باشد تا آنکه سبخت روز مستحب باشد و مضایقه ازین نیست هرگاه بباله با مطلق خصم را
 در این اعصار شروع بدانیم فقه غسل شب نیمه رجب و شب نیمه شعبان در هفتم
 غسل روز بیعت که بیست و نهم شهر رجب است یا آن در هفتم غسل روز مولود که هفتادم
 ربیع الاول می باشد و اگر در روز دهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد با احتمال
 آنکه روز ولادت آن بزرگوار این روز باشد شاید بد نباشد و آن در هفتم غسل نهم
 ربیع الاول است و هفتم غسل روز نوروز و در تعیین آن اختلاف عظیم می باشد
 مگر اگر در روز اول ارسال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد
 غسل نماید بلکه هر روز که احتمال برود که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بد نباشد
 چنانچه هفتم غسل در شب جمعه یا آن در هفتم غسل روز نیمه رجب المرجب چنانچه
 بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی روایات استغفار و استحباب غسل در روز اول رجب و
 روز آخر آن نیز میشود و شاید آن در هفتم غسل روز وحوالارض که روز پنهان شدن زینب
 که روز بیست و نهم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما نقل میشود که غسل شب
 است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف و دیگر از غسل استحباب غسل
 مکانی میباشد که شرافت مکان باعث شروعات و سبب استحباب آن شده است
 مثل دخول که مدینه و دخول حرم که مدینه و غسل دخول خصوص خانه کعبه و غسل دخول
 مسجد الحرام و مسجد النبی و غسل براس دخول مشاهد شرف و تدخل غسال اربعه
 از دخول حرم که دخول خود که دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و غسل ثلاثه
 در حرم مدینه و خود مدینه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بلا حمله غسل زیارت
 حضرت رسول الله داخل غسال اربعه نیز جایز است و اگر مکرر دخل شود و غسل را هر
 چند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد پس بی از غسال استحباب غسال فعلیه
 می باشد که بعد از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن و زرع که
 جلیا سه باشد که از زیارتی ثواب کشتن او و ثفال بخروج از گنا مان و شکر از این نعمت
 غسل مستحب است بلکه این غسل منزله غسل توبه میباشد بلکه در حدیث است که هر که او کشت
 مثل انبست که شیطان را کشته باشد و بیک ضربت کشتن ثوابش بیش از دو ضربت
 کشتن است و بگذارد کشتن بیک ضربت دلیل بر کمال ایمان است و بی

غسل یک مرتبه است نماید بعد از آنکه غسل داده شد آن میت سیم غسل مولود که استحباب
 غسل طفل بعد از ولادت و از بعضی محدثین غسل بیک روز یا دو روز شده باشد و استدلال
 تا روز هفتم نیز معتدل است و اولی عدم تحدید مرتبه است بلی بعضی گفته اند که غسل مولود
 باید آنقدر طول نکشد بنحویکه غسل مولود صادق نباشد و بعضی غسل را تا سی روز غسل
 مولود جایز دانسته اند چه تمام غسل توبه از معاصی خصوص کبیره و خصوص توبه از
 کفر اصلی یا ارتدادی پنج غسل برای کسیکه برود بر سر و دیدن سلمی که او را برادر کشیده
 اند مرده باشد یا نه مرده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد از ابتدای برادر کشیدنش
 و از روز مردنش بشرط آنکه نظر نیز متحقق شود بعد از سه روز اگر بخی برادر کشیده باشند
 همچون زیاده برتره روز حرام است باقی گذشته مصلوب را برادر پس غسل نماید بجهت
 عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب باطل باشد در روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی
 علماء نقل شده است که حرام است رفتن بسوی مصلوب زلمین بعد از سه روز بقصد
 آنکه نگاه کند او را بعد از سه روز بلکه غسل را واجب است و واجب دانسته توبه از اول
 بلکه گفته که غسل شرط صحت توبه می باشد و در حدیث است که هر که برود بسوی
 کسیکه برادر کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و
 بعضی شرط کرده اند که تطرو سعی باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز
 باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد از سه روز باشد غسل نیست و نیز شرط
 کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نه نظر اجباری و شرط کرده اند
 که نظر برای غرض هیچ مثل ارشادات یا تحمل شهادت بر عین او نباشد شش غسل
 کسیکه تقریظ نموده است در بجا آوردن نماز کسوف خسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته
 باشد و قتال دارد که این غسل بر چه قضای این نماز باشد که بعد بجا می آورد و هفتم
 غسل برای کسیکه شکسته اند اگر کسیکه موجب غسل باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده
 یا نه در این وقت بلا حظه احتیاط مستحب است که بر آن امر غسل نماید هشتم
 غسل برای کسیکه بر آب بظنون النجاسة ریخته شده باشد تمام برای مجنونیکه از دیوانگی
 خوب شده باشد و همی برای کسیکه غسل ناقصی بجا آورده از جهت حذر شستن بیره و
 غسل دادن دیگرے او را از جهت ضرورت و مجز و نحو آن که مستحب است که غسل را

بعد از زوال عذر اعاده نماید یا در هر غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی پدید و
شرعاً معلوم نشود که از کیست و در هر غسل از برای کسیکه قبل از مردن جنب شده
بود یا آنکه مطلق سبب غسل را رفع حدث اکبر بر او حاصل شده پس غسل دهند
میت را برای آن سبب پیش از غسل میت پسین و هم غسل از برای ظهور آثار مساوی
چهار و هم غسل از برای زنی که خود را خشو کند از برای غیر شوهر خود که در حدیث
است که قبول نمی شود از و نماز مگر آنکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از
جنابت و شاید مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن طیب
باشد نه غسل کردن از جهت آن باینکه در هم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد
نکات در هم غسل از برای کسیکه شراب خورده باشد و بنحو بد و شرب مرویت که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس
شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب گردد بر او که غسل جنابت کند بماء
آنکه شیطان بوجاع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نماید چنانچه گفته اند از و نه توبه
را و نه کار خوب را که بعد از او کند و غیر شراب از سایر سکران را نیز حدیث شامل است
چهار و هم از غسل مستحبه غسل فعلیه می باشد که غسل برای او قبل از فعل
مستحب است و آن نیز بسیار است اول و در هر از برای و قوف بعرفات
و قوف بمشعر نسیم و چهارم از برای طواف زیاده و طواف نسایم پنجم
و ششم احرام حج و عمره چنانچه انتم تم بتفصیل می آید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه
برائی و حضرت فاطمه و اوصیا و انبیاء و صلوات الله علیهم بلکه بعضی ملحق کردند زیارت
اسوات مؤمنین را بلکه جایز است از این هر چند در هر دو مایل است و استحباب غسل زیارت
ائمه چنانچه ثابت است در حال مات ایشان همچنین ثابت است در حال حیات ایشان
بلکه زنی در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تقشیر است به غسل مرز و
ملاقات هر اهلیم بلکه فرق نیست استحباب غسل میان زیارت و ورود نزدیک هضم
از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز هضمی برای طلب باران نهی
از برای نماز طلب باران یا استجاره و عانیه یا تالیه بلکه برای خود استجاره نیز مستحب است
چه تالیه و چه دعا و هم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجای می آورند و در زاد اعیان

و در زاولها و تفصیل مرقوم است یا در هر یک از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده
 عود بجماع را داشته باشد و بعضی از ساله و بیبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام
 فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون و لد میشود و آفریده هم و بپزد هم
 غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چنانچه در هر غسل برای
 اخذ تربت طاهره جناب حضرت سید الشهدا و روحی له الفدا تفصیلی که در کتاب تحفه الزائرین
 و غیره مذکور است شأ نزده هم غسل بر کسیکه اراده سفر و ارض و خصوص سفر زیارت
 حضرت سید الشهدا و روحی له الفدا هفت غسل از برای کسیکه بخوابد حضرت ائمه
 پس صلوات الله علیهم را در خواب ببیند در حدیث است که هر که را حاجتی باشد بخدا
 و اراده داشته باشد که ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقدار خود را در پیش او و محفل است
 که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سه غسل نماید که در این سه شب مناجات
 بنمایند بدستیکه خواهد دید ما را و آمرزیده خواهد شد بواسطه ما تجدید هم اعاده غسل احرام
 از برای کسیکه بخورد یا پیوشد چیزی را که جایز نیست از برای محرم فوزه هم اعاده
 غسل احرام از برای نام و محدث بیکستم اعاده غسل لمبدین و حرمین و مسجدین و
 زیارت از برای محدث بعد از غسل بیکستم یک غسل برای نماز شب بیکسست
 و ده و بی غسل منطلو میگوید نظم کند یعنی منطلو میگوید بخوابد در نزد خداوند متعال شکایت
 کند از آن ظالم و نماز کند پس غسل میکنند و دو رکعت نماز میکنند در زیر آسمان پس بگوید
 مرویت بخواند و ان ایست اللهم ان فلاحین فلاحه ظلمه و لیس لی
 احد اصول به علیه غلب فاستوف لی ظلامه الساعة الساعة
 بالاسم الذی اذ استلک به المضطرب جبهه فکشف ما به من
 و مکت له فی الارض جعله خلیفتک علی خلقک فاستلک ان
 فصلی علی محمد و آل محمد و ان فتون فی ظلامه الساعة الساعة و در
 جائے ظلان بن ظلان اسم ظالم و پدر انرا ذکر میکنند و اگر بزبان خودش هم نظم نماید
 خوب است خصوص اگر غصبون دعا باشد که بهتر است بیکسست فی سیم غسل نماز
 برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل میکنند و دو رکعت نماز سجایه آورده و دو
 زانوئی خود را برهنه میکنند و نزدیک مصلائی خود قرار میدهند پس صد مرتبه گویند

یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیت فصل
 علی محمد و آل محمد و ان تطفئ ان تغلب و ان تمکدر و ان تخرج و ان
 و ان تکید و ان تکفیه مؤخره و ان فی ان بلا مؤخره و در جای فلان
 فلان اسم شخص و بران را سه برو ظاهر است که دو یا بعد ازین و غسل شرط صحت
 نمی باشد بقیست و چهارم غسل از برای دفع یا رفع نازله از بلا یا بنحو که سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم بار و زهره بار و در وقت زوال روز یا تروهم غسل نماید بقیست
 و پنجم غسل بقصد تجدید نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هر چند خالی از
 اشکال نیست بقیست ششمی بر آنست که تقرب جویند بخدا بسبب آن فعل بقیست
 و هفتم غسل از برای جهات هر چند بعضی روایت وارده را بلفظ جمعه خوانده اند نه تحت
 بقیست و هشتم و نهم و سیام و سی و یکم از برای دفع و مخرو
 خلق و رمی چارسی ویم غسل از برای ناز طلب باران هر چند ظاهر بعضی استجاب
 غسل است از برای خود طلب باران بلکه آنکه لازم است تنبیه بر چند امر اول آنکه اگر
 غسل نموده بر آن زیارت یا علی در اول روز یا بقیست غسل و تا تمام روز چنانچه اگر غسل
 نمود برای زیارت شلا در اول شب یا قی است غسل و تا تمام شب بلکه اگر در اول روز
 غسل نموده یا بقیست غسل و تا آخر شب یا از آن روز چنانچه اگر در اول شب غسل
 نموده یا بقیست غسل و تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط روز یا شب شلا غسل نموده یا
 تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس غسل فعلیه که قبل از فعل سجای آوردن یکروز یا یکشب
 بلکه یک روز و شب بلکه روز و شبی که بقدر بقیست و چهار ساعت باشد می باشد و دیگر
 آنکه نواقض وضو می بطل اغسال فعلیه نمی شود پس غسل ضروری باقی است بر آن
 فعلیه که برای او غسل نموده اگر چه خوابیده باشد یا حدشته از وضو در شده باشد و همچنین
 و غسل احرام و سایر افعالیکه غسل برای او مستحب باشد می اعاده مستحب است هر گاه
 صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص شایب و خصوص اگر نواقض وضو را ثانی غسل
 مستحب صادر شود پس آنکه غسل زمانیه از قبیل غسل روز عید فطر و لیالی رمضان
 و نحو آن از حیث آنکه مخصوصه قضای برای آن وارد نشده جایز است قضا نمودن خصوص
 اگر باجمال مطلوبه باشد هر چند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و غیره

غیر غسل و شبها می تقدیم آنرا بر بعضی تقدیم غسل زمانه را بحسب طلب هر اوله با اختیار شروع
 زمانه اندا در غسل جمیع از برای کسی که خوف نبودن آب ادا شده باشد و محتمل است
 که این حکم را جاری بدانیم در سایر غسل زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال
 آب را در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در فرض مرقوم با احتمال مشروط تقدیم
 می شود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر می شود که غسل با قطع نظر
 از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر می باشد مثل نماز و روزه و این محل تا مل
 می باشد هر چند مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه غسل تخلیه گدشت که
 بر دو قسم اند یک قسم آنکه فعل یا امری سبب شروعیست غسل شده که استحباب غسل
 بعد از حصول آن امر می باشد مثل تفسیر و سجا آوردن نماز که خوف یا سعی یا بیعت
 و یدون برادر کشیده یا بیعت کشیدن چنانچه قسم دیگر آنکه عرض غایت آن غسل فعل
 باشد اما غسالیکه فعل سبب شروعی است آن شود غسل را مؤخر میدارند و ممتداست
 وقت آن باشد و عمر بدون آنکه موقت بوقت خاصی باشد هر چند فوراً میباشد
 چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسالیکه غایت آن فعل باشد مقدم میدارند غسل را و لکن
 با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تاخیر ننهند و آن عمل را که بر آن غسل کرده
 هر چند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه غسل استجه مکانیه و زمانیه و فعلیه هیچ
 یک رافع حدث نیست پس محتاج میباشد در دفع حدث اصغر و بوضوح قبل از آن چه بعد
 از آن و وجه وراثتی آن هشتی آنکه اگر غسل اجبه سبب و جواب آن مستحق نشود
 مثل دخول وقت نماز یا پوشیدن نماز قضا یا خواندن و لکن سببش موجود شده باشد
 استحباب است سجا آوردن آن یا استحباب نفسی چنانچه بامی شود که مستحب نیز
 میشود با استحباب غیر برای مثل یارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نه آنکه غسال
 زمانیه را با اختیار جایز نیست که مقدم بدارند بر آن زمان مگر غسل لیاالی قدر را بلکه
 غسل شبهای ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه
 بعضی از علما روایت کرده اند چنانچه گذشت و احوط با اختیار عدم تقدیم غسل زمانیه
 است مطلقاً و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آن مکان باشد هر چند
 چنانچه غسل بعد از دخول در آن مکان نیز خالی از قوت نیست و هر آنکه اگر کسی غسل

جنون شود باعث تیمم می شود سببی نرسیدن آب بسبب زمین گیر بودن که تیمم
 خود را آب برساند یا آنکه ناخوش است و کسی نیست که باو آب برساند یا میترسند
 رفتن بجایه و نرسیدن آلات آب کشیدن هر چند به نبودن جامه و شال و کلاه و عمامه و نحو آن که
 بیکدیگر به بندند و هر چند به پاره کردن عمامه باشد یا برسانیدن جامه بآب که جذب آب
 کند و از آن وضوء سازد و اما اینکه متضرر نشود به پاره کردن بضرر که تحدید آن می آید یا آنکه
 باعث تسفیة عقل گردد چنانکه خوف ضرر در استعمال آب باشد بحدی که بحدی شدن
 مرض یا زیاد شدن آن یا طول کشیدن مرض هر چند شک داشته باشد بخوبی که باعث
 صدق خوف شود اگر شکش از وضوء پس نباشد و قول طیب اگر باعث مظنه یا شک
 شود مقبر است الامارات مظنه خود نماید هر چند از زن پیر حاصل شود یا آنکه بسبب غایب
 احوال خود و تجربه سابقه و اگر مرض حسرتی و سببیکم باشد که عقلا اعتنا بآن نمی
 کنند باعث تیمم نمی شود و اگر مرض در محلی باشد که شستن آن من باب المقدّمه واجب
 باشد احوط آنست که جمع کند میان وضوء بمقدّمه علیه و تیمم چنانچه اگر در مرض سبب
 متضاد داشته باشد که علاج یکی منحصر باستعمال نکردن آب باشد و علاج دیگر منحصر با
 آب باشد و تحمل یکی از آنها اصعب یا خوف یا طول از دیگری نباشد بلکه هر دو مرض
 از جمیع جهات مساوی باشند جمیع نماید میان تیمم و وضوء با غسل هر چند در هر دو فرض
 طهاره مائیه قوی می باشد و اگر تیمم نمود با اعتقاد اینکه وضوء یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
 آن معلوم شود ضرر ندارد چنانچه اگر استعمال آب کند بجان اینکه ضرر ندارد و خلاف آن
 معلوم شود ضرر بوضوء یا غسل ندارد علی الاقوال و اگر چنانچه جنب شود عدا با وجود آنکه
 بماند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر بغسل می شود جایز است جنب شدن با حلال خود
 و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نازبان صحیح است و قول بوجوب غسل
 با فرض ضرر ضعیف است بچشم میترسند بودن آب بجهت آنکه آب است کسی است که
 نمیدهد کسی نمیفرشد یا آنکه میفرشد بچیزی که نیست اصلا یا آنکه بجهتی میگیرد که میسر
 نیست قیمت آن هر چند بجهت این باشد که صاحب آب زیاد رود و در قیمت می نماید
 بعدیکه دادن آن قیمت ضرر بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمال مثل مسافر که برسد
 بسبب خریدن آب کمی نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در سفر نیز نباشد و ضرر

اگر ضربه باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بے غذائی یا بے لباسی
 او در آن روز شود پس مجرور یا دتی از شمن شل که معناد آن مکان و زمان باشد باعث تعلم
 نمی شود و هر چند باضعاف مضاعف زیاده برستعارف باشد و بمقدار خوارشرفی یا زیاده تر
 باشد و در حق بعضی از اشخاص حتی اگر بذل قیمت مجبور بر ربحال او داشته باشد و رایت
 لازم نیست اگر بخوبی باشد که مذکور شد یا آنکه مثلاً او را از اعتیاد و مایه بنید از دوازده
 ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت نیز از افراد ضرورت است و ضرورت باعث جواز تیمم
 است مثل آنکه هنرم کش یا قاصد یا صیاد که صید کند بجهت تجارت نه بجهت اهو و لعب
 اگر برگردد بجهت تحصیل آب مطلوب بشن دست می رود و این هر چند خالی از قوت نیست و لکن
 احوط با امکان در حق هنرم کش بر شستن است مگر آنکه بر شستن سبب فوت شوق او شود و ششم
 خوف تشنگی بر خود یا غیر خود از ایشان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه
 کمال الظم باشد یا نه و معناد باشد کشتن یا نخپون و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا آنکه معناد
 نباشد کشتن آن هر چند احوط حیوان ملوک که در بخش ضرری باو نرسد و سج نمودن است
 بلی شرط است که آن حیوان یا انسان محترم باشد و خون او پیر نیابد مثل انسانیکه
 بجهت کفر یا غیر آن خوشش مباح شود و مثل سگ که زنده که سگ خانه و باغ و کلبه و سحر آن نباشد
 و از نبودنش متضرر نشود و عطش بخوی بوده که خوف هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدید
 یا ضعف زیاده شود و آنقدر از آب نداشته باشد که کفایت ضرورت او بکند از خوردن بقیه
 ضرورت و طبع بقدر ضرورت یا مان بچتن بقدر ضرورت چه ضرورت بالفعل باشد یا بالمال
 و با خوف تشنگی اگر وضو بآرد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است هفتی آنکه
 در سه حال آب در دستیدی عارض شود که بحسب عادت میتوان استعمال آن شد یا آنکه گرسنه
 مفطر یا سردی مفطر باشد که چاره در آن نباشد که معتدل شود یا آنکه خائف باشد با این
 سردی و گرمی زیاده از حد از عروض مرض حکم مرضی بلی مجرور در دستیدی بالفعل که خوف
 سوء عاقبت در او و عادت تحمل او ممکن باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه مجرور سردی
 و گرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او و عادت
 همچنین لازم است تیمم اگر استعمال آب بسبب ترکیدن پوست دست و خارج شدن
 خون شود یا بسبب درشت شدن آن بخو که قبیح المنظر شود که بآید او میر از دیدن آن

آن هستی آنکه بید کردن آب محتاج باشد بذلت و غلظت که مناسب حال شخص باشد
 پس میشود که خواستن آب ببول یا قبول یا هبه آن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و بدل
 مقدمات تحصیل آب از ریسان و دولو و خوان بکاریه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول امور
 در قریه مطلبه منت نیز محل اهل است هر چند احوط قبول است مطلقا و اما میگوید دولت
 خواری مؤمن در قبول نباشد علاوه بر ائمه انفس قبول بلکه احتیاط آنست که ما و امیکه
 آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم نماید حتی در فرض استلزام قبول
 آب و لذت و عمارت را بلکه صبر نماید تا آنکه وقت مضیق شود از استعمال آب بنیم آنکه وقت
 گنجایش وضو یا غسل را نداشته باشد هر چند بمقدار یک گت باشد بیعت و در بودن
 آب بمسافتی که اگر تا بنجارد و بیعت آب وقت نماز خارج شود و بمقدار یک گت از وقت
 را در نیاید خواه عدا تا خیر نماید تحصیل آب را تا آنوقت یا اضطراب را و همچنین اگر آب موجود
 باشد و لکن وقت و سعت وضو یا غسل را نداشته باشد مثل اینکه از خواب بیدار شود
 در غمی که اگر وضو بگیرد یا غسل کند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع داشته باشد
 که در آنوقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است
 باین ادوات تیمم و قضا با وضو یا غسل اگر ترک تیمم نماید و ترکیب وضو و غسل شود بیعت
 پس نماز یا غیر آن از غایبات دیگر احوط حکم بطلان است باشد خصوص در وقتیکه از بر سر
 همین نماز وضو یا غسل بعمل آورد هر چند صحت وضو و غسل خالی از قوت نیست خصوص
 وضو یا غسل را بر این نماز از غایبات دیگر بعمل آورد و اگر کسی بر نماز جمعه حاضر شده
 باشد و حدیثی از او صادر شود و از دو حام ناس برای جمعه زیاده باشد که اگر بیرون رود و وضو
 پس از نماز جمعه از او فوت می شود تیمم کند و نماز جمعه را بجا آورد و احوط آنست که نماز
 نیز بکند با وضو هم آنکه بدن یا جامه نجس شود بنجاستیکه معفو نیست و آب کفایت از غسل
 یا وضو و از آنکه نجاست برود و نکندم خد جمیع قطرات غسل و وضو و غسل باشد و لکن کفایت
 از آنکه تنها را بکند و پیشتر داشته باشد که تیمم آن ناید و در اینوقت لازم است که نجاست
 بشوید و بر وضو یا غسل تیمم ناید و اگر پیشتر نداشته باشد که تیمم آن نماید استعمال آب را وضو
 یا غسل ناید و نماز را بنجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا لباس اگر از آب کفایت وضو
 نقطه را بکند نه از آنکه یا عکس آن پس مقدم بدارد آنچه را که تمام کفایت را بر میکند و اگر تیمم کند

را تمامه کفایت نمکد تخفیف نجاست بآن احوط است یا نه هر گاه آب موجود است و
 لکن قاهر و جابر یا غیر آن مانع شود از استعمال آب و نگذارد که وضو یا غسل کند
 بر چند بعنوان قهر و غلبه نباشد و افزون بر آنکه محتاج شود یا خوف اشتیاج داشته باشد
 مثل شرب بول و سایر چیزهاییکه شربش حرام است اگر صرف کذب آب را در طهارت پس
 در این وقت تیمم کند پس اگر آب کمی داشته باشد که اگر صرف کند در طهارت خوف مبتلا شدن
 بشرب حرام داشته باشد و جوب طهارت بآب عاقط است و اگر گیسو موضع غسل با وضو
 اسم خدا شلا یا قرین نقش کرده باشد معین باشد و حق و اینکه وضو بگیرد
 یا غسل نماید که محتاج بمسح آن نقش نشود بر چند بوضو یا تماسی یا غسل ارتماسی باشد
 یا آنکه محو آن نقش نماید با امکان و اگر بیچک ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد
 که محتاج بمعاون باشد و اجراء آب بآن نقش و چیز باکی غیر از دست نباشد که باو استغنا
 در اجراء ایصال آب بآن نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد بخوبی متین
 و این وقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف بعبادت یا
 محرم باشد تیمم نماید بنا بر این اگر آن نقش در موضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط می شود و فاقده
 الطهورین می شود و لکن احوط آنست که با تیمم وضو نیز با وضو یا غسل کند و لکن مستحب است
 بمسح در ایصال آب بآن نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا مسح آن عضو اگر
 آن نقش در موضع مسح وضو یا تیمم باشد و معذک وضو یا غسل یا تیمم جبره نیز نماید
 که چیزی بر بالای آن نقش نگذارد و مسح نماید و با عدم امکان وضو مسح اقتصار
 کند بشتن یا مسح نمودن با عدا یا آن نقش در طهارت مایه یا اقتصار کند بمسح عدا
 آن نقش در طهارت ترا بید و اگر معذک نیز وضو یا غسل نماید یا تیمم نماید یا مسح
 آن عضو که این اضطرار را مجوز می دانیم نه مجوز تیمم چنانچه از شهید و غیر آن ظاهر میشود
 و جایکه امر دائر شود میان طهارت مایه و شرب آب نجس شاید بد نباشد و اگر آب کفایت
 تمام وضو نکند حتی بجمع غساله و قطرات باید غسل کردن مضاف علی الاحوط که باعث سلب
 طلاق نشود یا بشتن بر زمین نمناک یا بر تر کردن اعضا وضو بمضاف و نحو آن از
 تدبیراتی که باعث کفایت آب کند لازم است تیمم و اگر کعبه آب داشته باشد و عمد آنرا پیش از
 وقت یا بعد از وقت تلف کند یا بر بخت دیگری یا صرف در مصرف دیگر کند یا آنکه بداند که

که در وقت ناز آب نخواهد داشت یا آنکه با طهارت بوده و بعد از طهارت خود را باطل کند یا آنکه
 آب برسد و بعد از وضوئی سائر از آب بایست از تحصیل آب در آن وقت تمتش بعد از بایست
 است هر چند در بعضی صور بایست آن محصیت کرده باشد و اگر با طهارت باشد و بداند که اگر وضو
 بشکند ممکن از وضو برای ناز و وقت نخواهد شد البته شکند وضوئی خود را باطل کند مگر اینست
 و ضرر در بعضی محل و غایب نباشد بلکه غذا سبزی یا چیزیست خورد که محتاج تجدید وضو
 شود و بداند که اگر وضو غسل هر دو واجب شود بر تکلف و آب کفایت وضوئی تنهایی
 یا غسل به تنهایی نماید همان بهترینست و عوض دیگر تیمم نماید و اگر آب بقصد یکی از آنها باشد
 که با وضو بگیرد یا غسل به تنهایی بکند غیر اینست باین وضو که احتیاج به غسل کردن هر چند
 احتیاج غسل اولی است خصوصاً بالتیمم غیر که محتاج به غسل تنهایی باشد چون کثرت دست
 و قراة سوره عزیم و اگر از بر سر بپسکند ام آب نباشد اصلاً یا بقصد کفایت یکی از این دو و در
 تیمم کند علی الاحوط و آنچه متیقن است اینست که یک تیمم برای وضوای متعدد یا برای
 غسل متعدد کافیست و اما کفایت یک تیمم برای چیزیکه محتاج به وضو و غسل هر دو
 می باشد پس محل اشکال است هر چند که تکفای یک تیمم بقصد تداخل محل وضو و غسل خالص
 از قوت نیست و بداند که اگر کسی آب مذشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت ناز آب
 بدست نماند یا هر چند فحش کند را بنوعی واجب فحش ساقط است و اگر آب
 مذشته باشد و بداند که در فلان مکان آب هست باید برو و آب بردارد بشرط بقا
 وقت ناز و عدم خوف و عدم ضرر بسیار و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار
 باشد تا موضع آب و زیاده بر مقدار مسافت رفتن تیر بر تاب باشد و اگر نداند که آب در
 فلان موضع است و احتمال دهد در هر چهار سمت که اگر نفحص کند آب بدست او می آید یا بقاء
 وقت باید که در زمین همواره بلند و پستی و بلندی اش چهار جانب بقدر مسافت و تیر
 بر تاب متعارف از جهت تیر انداز و تیر و هوا سایر جهات که در خلعت در تیر اندازی دارد و بقدر
 یک تیر بر تاب در زمین سنگلاخ و ناهمواری و پستی و بلندی و با شجار طلب آب نماید
 و اگر محل رفتن خود را مثل مرکز دایره قرار دهد و از چهار سمت مثل دایره فحش نماید ضرر
 ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از یک سمت همواره و بعضی ناهموار باشد احتیاجاً
 مطلق نماید هر را بر زمین همواره این تمدید در مثل همواره نیست بلکه در مثل بیابان میباشد

و اندازه برای طلب آب در غیر بیا بآن نیست بلکه هر جا که احتمال دهد وجود آب را در او باید محض
 نماید هر چند در میان محله و قاعده و جماعت باشد چنانچه از برای طلب خاک در حکم خاک بر آب
 تیمم اندازه بلکه باید با بقا و وقت و عدم خوف نقصانی وقت این قدر طلب کند تا آنکه پاک شود
 شود با آنکه خوف فوت وقت حاصل شود و بایس از وجود آب یا تحصیل آن طلب است
 چه بایس در همه جهات داشته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم بایس محض
 نماید هر چند عدلین خبر دهند که آب نیست اگر از خبر عدلین بایس حاصل نشود بلی اقوی سقوط
 وجوب محض می باشد در خبر عدلین بر نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط
 بلکه اقوی عدم سقوط وجوب محض است یا اخبار عدل واحد اگر باعث بایس نشود و اگر ممکن
 نشود که خود طلب آب نماید و جب است که من باب المقدّمه نایب بگیرد با جرت یا تبرع بشرط
 آنکه بدل اجرت بخوبی باشد که در بابی ذکر شده و احوط آنست که نایب محل اعتقاد باشد
 بطوریکه از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل را نایب بگیرد و الا یک عادل
 را و الا این را و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدم بر او آنکس که اهل یدان باو بشتر حال
 باشد و وقت طلب آب بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت
 قبل از شروع نماز یا بعد از یکس از محض نموده دوباره محض نمودن لازم نیست مجتهدان
 از برای نماز مانع گرانگه احتمال تجدید آب را بدو علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال
 آب طلب آب نماید و تیمم کند تیممش باطل است هر چند بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل
 آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جمع شود میت و کسی که میمیه وضو باشد و کسی که جنب باشد و آب یکجا
 هر سه را نکند هر چند جمیع غسلها وضو بر غسل جنب و غسله جنب بر غسل میت به جهت
 آنکه غسله غسل ظاهر و مطهر است علی الاقوی پس اگر آب ملک یکی از اینها باشد لازم است
 که صرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب ملک غیر باشد اختیار با مالک است بهر که
 بخواهد میدهد الا اینکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو پیش چنانچه در بعضی
 از اخبار است قطریه باینکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل
 میت که وجب است و از انسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و جنیده است و در قرآن ذکر
 نشده است و در بعضی از اخبار است که میت را بآن غسل دهند و بدانکه تیمم بدل می شود
 از برای غسل و وضو می که رفع حدث کند یا میباید غسل وضو می متخاصه غسل

او در سلسل بول و المنی غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و کث در آن و دست
کردن خط قران و نحو آن از هر چیز یا نیکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب او می باشد پس
جایز است یا نبودن آب مثلاً تیمم برای داخل شدن در مسجد و کث در آن و دست کردن
خط قران و غیر آن هر چند ضرورت در ارتکاب این امور نباشد پس واجب میشود بر کسی هر چه
که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده
برای رفع حدث حتی وضو تجددیکه که وضوی تجدیدی بالذات رفع حدث میکند حتی آنکه گذشت
که اقوی آنست که وضوی بقصد تجدید بر فرض عدم صحت وضوی اول رفع حدث می باشد
و همچنین وضو قبل از وقت یحتمل آنکه وضو شدن برای نماز در اول وقت هرگاه فرض شود
که مکلف بدانکه از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بدون انقضای مقدار تکلیف از
طهارت عذر مسقط تکلیف حاصل می شود از جنون یا حیض و نحو آن که در این وقت هر چند
لازم نیست تحصیل طهارت قبل از وقت بلکه اگر با طهارت هم بوده و وجوب اقدام بنا بر وقت
محل تأمل است لکن ظاهر اینست که مشروعیت اقدام بنا بر فوراً با طهارت اختیار می یغنی غسل
در حال اختیار و با تیمم در حال اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و تسلیک رفع حدث نمی کند و هیچ
صلوة هم نیست مثل وضوی یا حیض و وضو جنب و غسل جمعه و غسل حرام و غسل نیت
پس بدل شدن تیمم برای آنها خالی از قوت نیست ان شاء الله تعالی و ضرر ندارد و بدانکه هرگاه
بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت مائیه به نذر یا عهد یا استیجار اگر خصوص طهارت
قابل اختیار باشد و ممکن از آن نشود تیمم بدل آن نمی شود و همچنین اگر تدر مطلق طهارت
کنند بلی اگر نذر را متعلق بخصوص طهارت ترا بیه ناید و در تمامیکه طهارت ترا بیه مشروع
باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزی که بشروط طهارت مائیه باشد یا امکان در این وقت
تیمم مشروع است تیمم بدل می شود در غسل نذر و نحو آن و اما در استیجار صلوة و نحو آن که مشروع
بیطهارت مائیه باشد و متعذر شود پس مشروعیت تیمم در اینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و واجبات قیم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانیکه و مکانیکه که در آن خاکست
و اباحه فضائی که در آن فضاء دست را میزند یا مسح می نماید که خصوص اگر محل تیمم کسند
و مفران غصبت باشد ضرر پیش ندارد علی الاقوی و هیچ خاک بودن یا آنچه در حکم آنست
مثل سنگ و احوط اقتصار بر خاکست چه سفید باشد چه سبز چه زرد و هر چند اقوی در حال

اختیار جواز نیم است بر زمین حتی زمین کج و کله قبل از بخت شدن چنانچه اقوی جواز
 تیم بر خاک قبر و خاک سطل و زمین و سنگریزه است حتی جواز تیم بر سخال و آجر و کج و کله
 بخت خالی از قوه نیست و لکن محال است که تیم تا بدو اگر سخال نمودند قضا را نیز بر
 سخال بجا نیاورند و همچنین از خاک ستر از چوب سوخته و سخال آن نه از خاک سوخته بلکه از
 خاک ستر مطلقا حرام نماند علی الاحوط و اگر زمین و آنچه در حکم زمین است ممکن نشود تیم نماید
 به پیوسته که صاحب غبار باشد مثل غبار و لیل حیوان و درخت و سخال و مقدم بدو آنچه را که غبار
 و بیشتر است و تیم غبار بدو نخورده شود اول آنست که بدست تکان بدو این شئی صاحب
 غبار را تا اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیم نماید و سخال که بر همان صاحب غبار که غبارش را
 جمع کرده و تکان داده دست بزند و تیم نماید و این نیز واجب است هر چند اول بهتر است
 از دوم بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با اسکان اول و در تیم غبار قسم سیسی فرغ نمیشود
 و آن آنست که ثوب و نهد و سخال از آنقدر بجا نماند که بر رو او از کثرت اجتماع غبار خاک جمع شود
 بنحویکه خاک بگویند نه غبار در اینوقت این قسم با امکان مقدم است بر دو قسم اول و در حال
 اضطرار اگر آنقدر خاک نداشته باشد که تمام کف دست را بگوید و کف دست را بگوید و کف دست را بگوید
 سنگ یا غبار و تیم دیگر نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر آن چیز که با آن
 تیم میکنند خاص باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست که کف دست و هر دو دست که کف دست
 زدن هر دو دست را بر او بر احاطه سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بآن ضرر ندارد
 و لکن نماز نیز قضا نماید چنانچه در حال اضطرار اگر تیم بر کج بخت و کله بخت و خاک ستر نماید
 نیز ضرر ندارد و لکن بعد از آن نماز را قضا کند و در حال اضطرار اگر ممکن از گل شود تیم بآن
 جایز است بشرطیکه قدرت بر خشک کردن آن بخت نباشد یا بدست آلوده کردن و بهم
 مالیدن تا آنکه خشک شود و خاک شود و سخال نداشته باشد بجهت ضیق وقت و یا از جهت
 دیگر چنانچه در حال اضطرار از تیم بر برف نیز بعضی گفته اند و تیم زمین کل مقدم است بر خود
 کل چنانچه کل از خاک مقدم است بر کل از غیر خاک و تا ممکن است دست زدند مقدم
 بر او و بدو دست گذاشتن بعد از دست زدن هر دو دست را بهم باله و تیم را تمام نمایند
 هر چند لازم نیست که هر دو دست را بهم باله و اما برف و یخ پس اگر ممکن است گرم کرد
 این باب تحصیل نمودن از آن بقدریکه کسی ضل و نام شستن صادق شود پس همان مقدم

مقدم است و الا پس اگر باند او را اولاً بموضع وضو بمشعل و ثانیاً بموضع تیمم و ثالثاً بمشعل خاک بر او دست زندش بدیهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلثه بی معنی است خصوصاً اخیر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و نحو آن می باشد پس اقامه بآنها نکند و بعد از آن نماز را قضا کند و لازم نیست بودن مثل خاک و نحو آن در زمین پس جایز است تیمم بر برف و خاک مجتمع در بدن بخوبی که دست تمام آنرا از نو گیرد سیوحر آنکه آنچه نیز یک بر او تیمم میکنند ظاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفو و با عدم قدرت بر تحصیل خاک ظاهر تیمم ساقطست چنانکه آن خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید بر خاک غضب عداوت بسیار از چند جا بطل بطله باشد تیمم باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد بخوبی که چوب یا آن معذور باشد مثل آنکه جا بطل باصل غضبیت خاک یا جا بطل بحکم غضب بوده یا بعلیه که معذور بوده پس تیمم آن صحیح است و اگر قیمتی یا اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کند و او را آن پاک خاک و میو پس در مکان غضب میتواند که تیمم کند در هر دو غضب و زمین غضب و خاک غضب بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و اگر است از مالک ظاهر نباشد و ضرر نیز بر مالک نرسد از تیمم بر او پنجه آنکه خالص باشد عفا از چیزیکه تیمم بر آن جایز نیست هر چند کم باشد علی الاحوط مادامیکه ستهلک نباشد ششتم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و مسح کردن همه ظاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفو و در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار و لیکن بهتر است که هرگاه آب موجود باشد بقدر ازاله نجاست اول ازاله نجاست از بدنه نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن نباشد ازاله همه یا بعضی آن تیمم کند با نجاست بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه گذارد که تعدی کند و اگر چنانچه تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید بر پشت دست و اگر آلتهم ممکن نباشد احوط آنست که تیمم با بطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع مسح نجاست متعدیه باشد و ممکن نباشد تطهیر یا خشکانیدن ساقطست تیمم هفتم نیت قربت و مقارن بودن نیت بزدن کف دست که زدن دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثنی بعد از زدن دست عارض شود باطل میشود تیمم

پس لازم است تعارضت نیست بزود با تعیین بلیت غسل یا وضو در صورت تعدد بلیت
 علی الاحوط و نیت رفع حدث کند بلکه نیت اقامه صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل وضو
 یا غسل معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را بلی اعاده نماید تیمم
 بدل غسل را مثل اینکه تیمم نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل
 مس میت یا غیر آن شده هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه
 تیمم کند برای عبادت بر عزم و جوب آن و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه
 بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز نبوده عدم عادت تیمم ثبوتی است و احوط اعاده است
 و هرگاه تیمم نموده برای وضو یا مسغره یا غسل متعده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها
 نبوده تیمم صحیح است و هرگاه باند که یک تیمم ورزیده دارد و لکن زانده بدل وضو میباشد
 یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد تیمم به از جهت اینکه غسل
 غیر جنابت ورزیده داشته باشد در این وقت و تیمم نماید و اگر مضطر شود به تیمم غیر مشروع
 از جهت ترس و نحو آن و آن تیمم مشتمل باشد بر شروع و زاید بر آن واجب نیست تخصیص
 دادن خصوص مشتمل بر نیت و خارج نمودن زاید را در مقام نیت هر چند احوط است
 هستی و در کردن چنین که مانع باشد در موضع تیمم حتی مثل انگشت و نحو آن علی الاقوی
 و اگر حالتی غیر از بیهوشی میان مسح کننده و خاک یا مسح باشد و ملن نباشد رفع آن احوط
 است که تیمم نماید یا آن مانع نماز کند و قضای هم بکند و بوسی و موی و موضع مسح مانع
 نیست بلکه اگر مسح بجهیه یا موی چیه یا پشت دست نماید و در آئین تیمم بجهیه برداشته
 شود یا آنکه موی تراشیده شود ضرر به پیش ندارد هر چند احوط اعاده است چنانچه اگر تیمم
 نماید در تیمم مطلقا تیمم بدل غسل یا بلیت مسح نماید شاید بهتر باشد فقه
 تیمم کننده بنصف هر دو دست خود را بر خاک شدت بخوبی که اسم زدن صادق نباشد یا آنکه
 محل شک باشد و آنکه مباحه و انراق در زدن نماید و اگر در زدن بهر دو دست جمعا احتیاج
 بمعین شود لازم است اخذ معین بتبرع یا اجرت بخوبی که در سایر سابقه گذشت و اگر
 زدن هر دو دست جمعا ملن نباشد حتی با معین اقتضا کند بزدن یکی و دیگری را بر زمین
 بگذارد و اگر قادر بر زدن بهیچ یک از دست نباشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن هر
 دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود گذاشتن بآنکه نائب هر دو دست مرضی را

باشد عذقه آنکه است و سوار بگذارد
 هر اسم نعوذ صادق

مریض بزند و اگر از زدن دودست حتی با عانت و همچنین از گذشتن دودست مایوس
 باشد در اینوقت نائب هر دودست خود را بر خاک بپاشد بزند و تیمم میدهد مریض را و ظاهر آنست
 که اگر تعارض شود باین مرتبه اول از واجب لکن نه بمباشرة و استقلال و مرتبه بعد از آن
 لکن از خود تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است و لکن احوط جمع است مطه و یک
 ضرب کافی است در مطه تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است حتی در
 بدل وضو و احوط از آن سه مرتبه است یکی برای چپ و دیگری برای راست دست و دیگری
 برای دست چپ و احوط بجهت خوف فوت مولات آنست که سه تیمم نماید حتی در بدل وضو
 یکی بیک ضربت و دیگری بدو ضربت و دیگری بسبب ضربت و حاجت تعیین ضرب بر آن
 عضو خاص نیست که هر مسح تمام چپه بلکه قلیله زیاد تر از هر چهار جهت من باب المقدرة
 باطن هر دو دست در یک دفعه نه یک دست نه هر دو دست متعاقب هم از دستگاری
 موی با لاس و داغ از سمت سر بلکه تا مسح تمام حاجین من باب الاحتیاط و ابتدا با علی نماید
 و تیمم با مراعات الاعلی فالاعلی نه بطوریکه در وضو گذشت بلکه بمراعاة الاعلی فالاعلی
 بالنسبة بجمیع اجزاء چپه نه بالنسبة باعلی و سمت خود که مراعات الاعلی فالاعلی در کیفیت
 کفایت میگرد و وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل و داغ و سر بینه بهتر است و در
 کردن تمام چنین مسح احوط است و گذشت که لازم نیست مسح کردن زیر موی حتی
 در مثل یک موی سر او به پستانی رسیده هر چند آن تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهت اضطراب
 بسبب ترس و جبر مبتلا شود یا نیکه نماید ننگو یا یا آنکه جمیع اعضا را غسل و جمیع مواضع وضو
 را در وضو مسح بجا نماید ضرر ندارد و این تیمم نیز صحیح است یا در هر مسح ظاهر تمام
 پشت دست است از بند دست بلکه قلیله بالاتر من باب المقدرة باطن دست
 چپ مسح ظاهر تمام دست چپ از بند دست و قلیله بالاتر و مسح باین انگشتان و طرف
 ناخن و زیر ناخن و زیاد وقت نمودن لازم نیست حتی آنکه اگر استیجاب حقیقی در مسح
 حاصل نشود که مقدار بسیار کمی بماند که مسح نشود ضرر ندارد و آنرا هم آنکه
 زدن بر خاک و مثل آن باطن هر دو دست با هم باشد بیک دفعه با عدم جیره و با یک
 و اگر زدن باطن ممکن نشود اصلاً کفایت کند بزدن ظاهر کفین یا ظاهر کفیه و باطن کفیه
 و اگر زدن تمام باطن در ضرب یک دست یا هر دو دست ممکن نشود و لکن در بعضی کفایت

یا بعض هر دو دست ممکن شود جمع احوط است پس نسبت محل امکان ضرب ضرب نماید
 و نسبت محل عذر وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی است و اگر امر دائر شود باین زدن
 باطن دست بر زمین یا جیره و گذشتن بر زمین بی جیره جمع احوط است چنانچه اگر امر دایره
 شود باین زدن پشت دست و گذشتن باطن دست نیز جمع احوط است هر چند در اول
 قوی است که زدن دست با جیره باشد و قوی تخیر است و در ثانی ثانی قوی است که گذشتن
 باطن دست باشد پس اگر زدن باطن ممکن نشود اکتفا نماید بجمع گذشتن باطن و اگر آنهم
 ممکن نشود اکتفا نماید بر زدن پشت دست و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا بگذشتن پشت دست
 نماید و باید مسح بخیر بشود که ضرب با و شده پس اگر پشت دست ضرب نموده به این مسح
 نماید آنکه مسح باطن نماید و اگر دستها بر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط
 است و در زرع خود بر زمین بزند و چهره را با مسح کند با امکان و الا نائب بگیرد بلکه احوط
 است که خود نیز پیشانی را بخاک یا دیوار بکشد و اکتفا به نائب نکند چنانچه اگر نائب ممکن نشود
 پیشانی را بخاک یا دیوار بکشد یا بر اعات الا علی فالاعلی آنکه بزند و اگر یک دست را از باطن
 مفصل بریزد بدست دیگر تمیم نماید که بزند دست و ذراع را بخاک و چهره را بدست تنها
 یا بعض ذراع علی الاحوط مسح نماید و پشت دست دیگر را بذراع مسح نماید پس در همه
 آنکه افعال تمیم را بجا آورد چنانچه اشاره شد و با عدم امکان نائب بگیرد هر چند با اجرت
 باشد و لکن بخوبی که در سایل سابقه گذشت چنانچه در هر ترتیب که اول دو دست را
 بر زمین بزند و بعد مسح چهره نماید و بعد مسح پشت دست راست و بعد مسح پشت دست
 چپ نماید و اگر خلاف ترتیب بپاید عدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا یا بدو و بمقدم نماید بر هر
 عدم اخلال بمولات یا عاده تمیم نماید بر فرض اخلال بمولات یا فساده هم مولات هر چند
 تمیم بدل غسل باشد و لکن بعضی آنکه افعال را بپای هم بجا آورد که فصل عرضی حاصل نشود ولی
 مانع کم ضرر ندارد و شایسته هم آنکه چیزی که بر او تمیم میکند از خاکی و زمین و غبار مثلا مطلق
 باشد نظیر آب مطلق که اسم آنها بدون التزام باضافه بر آنها صادق باشد مثلا خاک طلا
 و خاکه شکر و غبار آرد و خوان یا باشد چنانچه اشاره شد هفتاد و یک آنکه دست را مسح
 چهره قرار دهد نه آنکه چهره را مسح دست قرار دهد یا آنکه مسح نماید و همچنین باطن یک
 دست را مسح پشت دست قرار دهد نه آنکه پشت دست را مسح باطن دست قرار دهد

و بعد از آنکه پنج ناسح باشد همچنان هم آنکه مسح میباید بطول و در سینه و طولی چپیه باشد بر
 چنانچه در مسح پشت دست عرض مسح باید ملاحتله شود و طول مسح پس آخر دو کف را
 متصل بر اول رستگاه موی چپه بگذارد و بکشد تا ابرو و در مسح دست بگذارد و دست
 دیگر را عرض از اول بند قلیله بالاتر من باب القدره و بکشد در طول پشت دست دیگر
 و احوط آنست که چپیز که باو تیمم میکنند از قبیل زمین و کلوخ سطح اوستوی باشد و ناچوب
 نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط آنست که مسح را تمام کف
 و باطن انگشتها هر دو قرار دهد آنکه اقتضا کند بکف دستها و باطن انگشتها و لازم
 نیست که چیز از خاک بدست بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنست که قدری
 بچسبد که آن مسح کند هر چند مکان داون دستها نیز مستحب است که زیاده اتی آن خاک
 بریزد و چنانچه مستحب است که در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه
 مستحب است که بر سر هر نماز تیمم ملحه نماید و در اول تیمم بسم الله گوید و سواک نماید بر سر
 تیمم و دست از مسح عضو بر ندارد تا مسح آن عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید
 و بعد از آن محدث بحدث اصغر شود یک تیمم نماید بدل غسل و حاجت نیست بغسل و وضو اگر
 بقدر وضو داشته باشد یا بغسل تیمم بدل وضو اگر آب نداشته باشد هر چند وضو وضو به تیمم بدل
 غسل با امکان آب تیمم و دیگر بدل وضو با عدم امکان آب احوط می باشد و تیمم برای نماز
 پیش از دخول وقت آن نماز نماید مگر آنکه بداند یا مظنه داشته باشد که بعد از دخول
 وقت و انقضای چهار رکعت عذر حاصل می شود که مسقط تکلیف نماز است مثل محض
 که در این وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنست که تیمم نماید بر سر
 چیز دیگر و بان تیمم نماز کند در اول وقت و همچنین باید بعد از دخول وقت نیز تیمم نماید
 تا اینکه وقت مضیق شود عر فالج اگر با اعتقاد مضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم
 شود وسعت وقت احوط اعاده نماز است پس احوط ترک تیمم است با وسعت وقت
 هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یاس تا آخر وقت و در صورت رجاء زوال عذر
 و وسعت وقت نماز جایز است که در اول وقت نماز یا قبل از نماز برای غایات دیگر تیمم نماید
 و بان تیمم نماز کند مثل آنکه قصد کند در تیمم قراة قرآن یا نماز مستحبه را بلکه نوافل یوسیه را در
 اول وقت یا غیر آن نماز چیز را بیکباره آنجا تیمم جایز است و موقت بوقتی نیست و

کسیکه نماز قضا در دارد همیشه می تواند تیمم نماید بقصد وجوب هر چند قصد کوفی او باشد
 باشد و تیمم برای نماز خسوف و کسوف اول وقت اگر حق است قبل از شروع با بخله علی الا
 و اگر مطمئن باشد بوسعت وقت تاخیر نماید تیمم را تا آنکه خوف شروع با بخله حاصل شود بر
 نماز و تیمم و احوط در تیمم برای نماز استسقاء آنست که وقت شروع امام بنماز بجل آوردن وقت
 اجتماع خلق در محراب و نه وقت بیرون رفتن بصراوت و نه وقت طلوع آفتاب روز سیم و بدانکه
 هر چه وضو و غسل می شکند تیمم را نیز می شکند چنانچه علاوه بر آنکه ممکن از استعمال آب
 نیز تیمم را می شکند بلکه اگر جمعی بابتیم باشند و آب بباح بقدر یک وضو برای یک نفر غیر
 معین حاصل شود تیمم همه باطل می شود بلی مجز و وجود آب ناقص تیمم نیست پس اگر تیمم
 نمود و آب پیدا شد بقدر یک وضو و غسل بآن ممکن بوده و آن قدر از زمان هم گذشته که
 می توانست در آن مقدار از زمان وضو یا غسل نماید تیمم او باطل می شود هر چند آب بعد از آن
 بریزد بخلاف آنکه اگر آب بریزد پیش از آنکه بگذرد زمانه که در آن بتواند وضو یا غسل
 بجا آورد همیشه شکسته نمی شود و بدانکه غالباً شرط وضو و غسل و تیمم شل هم میباشد
 و از شرط غسل وضو شرط تیمم نیز معلوم می شود حتی در زیادتى دست و گشت و
 جبهه و پشت دست در رجوع بمعارف ناس غیر آن از شک و تیمم بعد از فراغ یا در اصل
 تیمم بلی اگر شک کند و اثنای تیمم بعد از مسح جبهه شلاد در سیه که آیا دست بر زمین زده
 یا نه و همچنین اگر بعد از مسح دست است شک نمود که آیا مسح جبهه نموده یا نه باید برگرد
 پس تیمم در این حکم ملحق بوضو می باشد هر چند بدل از غسل باشد یا اینکه شک در تیمم
 غسل مثل شک در آنکه وضو یا تیمم را از جهت حیاط و بدانکه اگر شخص بابتیم متکثر
 از استعمال آب شود و بخواهد پیش از شروع وضو یا تیمم باطل می شود تیمم و اگر پیش از
 رکوع رکعت اول و بعد از شروع نماز متکثر از استعمال آب شود باطل می شود تیمم
 و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل نمی شود تیمم و لکن احوط اعاده نماز است با وضو
 در وسعت وقت و قضای آنست با خروج وقت و در زمانه نیز مطاع اعاده و قضای
 احوط است چنانچه احوط اعاده و قضا است هرگاه کسی بابت تیمم از مرض و خوابان در نماز
 فارغ شود هر چند در رکعت آخر باشد بلی احوط عدم لزوم اعاده و قضا است و
 همچنین اگر در اثنای نماز متنی که آن نیست را عوض غسل تیمم داده اند بعد غسل میت آب

آب پیدا شود احوط آنست که نماز میت را عاده نمایند بعد از غسل دادن میت چنانچه
 گذشت بدانکه دو تیمم است که مشروط به نبودن آب نیست آنگاه تیمم بجهت نماز بخار
 بر چند خوف فوت نماز جایزه داشته باشد چه جنب باشد یا نه و در بعضی بجهت خواب چه
 روز باشد چه شب چه جنب باشد چه غیر جنب و از پوشش کرده باشد و ضو را تا اینکه غسل
 رخت خواب شده باشد یا نه چه آب نزدیک رخت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن
 داشته باشد یا نه چه عازم بر نوم باشد یا نه هر چند حدیث شامل همه صور مزبوره نیست لکن
 باین دو تیمم سایر غایات مباح نمی شود و قصد بدلیت و ضو غسل هم اگر درین تیمم نکند
 نیز ضرر ندارد و از بعضی از اجلا و ظاهر می شود که این تیمم افضل از وضو میباشد و بدانکه
 مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک بلندیا و کنار راهها و نیز
 مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشه ط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست
 و همچنین مکروه است بر مطلق ریگ یا بر خصوص یک بسیار نرم و بدانکه اگر کسی در مسجد ط را
 یا مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و متحمل شد در خواب و جب است که بعد از بیدار
 شدن فوراً تیمم کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد از
 تمام تیمم و این حکم مخصوص مسجدین میباشد نه سایر اجد و الحاق مطلق جنب در این دو
 مسجد متحمل بعد نیست مثل الحاق زن بر و مثل الحاق حیض و نفسا و بعد از آب
 شدن و احوط آنست که درین تیمم قصد کند مباح بودن خروج را و این را غایت تیمم
 قرار دهد و احوط آنست که اختیار نماید راهی را که نزدیکتر به بیرون رفتن باشد بلکه بعضی
 تصریح بوجوب آن کرده اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مساعت نماید بلکه بهتر آنست
 که مستحبات تیمم را نیز ترک نکند اگر موجب زیادتى مکت باشد و بعضی گفته اند که اگر زن را
 در این دو مسجد حیض یا نفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از
 اشکال نیست بلی اگر در حین خروج که مستلزم مکت نباشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر
 ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج در وقتی لازم است که بدانند که در بیرون
 از مسجد متکثر استعمال آب میباشد و الا حکم بوجوب خروج مشکل است بلکه جایز است
 که تیمم نماید بجهت اباح مکت و خارج نشود بلی احوط خروج است مطلقاً و قصد مکت
 در اقسام آنهاست و آن نه قسم است اول آب جاری و آن عبارتست از آبیکه

از زمین بخود روان شود اگر چه در زیر زمین باشد مثل قنات و آن نجس می شود بملاقات
 نجاست هر چند که کمتر از یک باشد یا برافروزی و نجس می شود بتغییر و لیک بعد از زوال تغییر پاک
 میشود و در حکم جاری است حوضها را که چک حمام که متصل بخزینه باشد و همچنین حوضها
 که چک یک آب حمام از ساقیه و راه رنجیه شود و همچنین چشمه ایستاده اگر چه جاری نشود و کمتر از یک باشد
 بملاقات نجاست نجس نمی شود بلکه اگر نجس شود بسبب تغییر پاک می شود بزوال تغییر و قنات
 بکم کردن آب مثل چاه و جوش خوردن آب تازه آب سابق نیست هر چند احوط است بلکه
 احوط ملاحظه اشراط کریم است در چشمه و همی آب ایستاده پس اگر بقدر که باشد نجس
 شود مگر بتغییر رنگ یا بو یا طعم بشرط آنکه بعین نجاست باشد نه به متنجس مگر آنکه بعد از خلوط
 متنجس آن تغییر از او صاف نجاست باشد مثل آب خون که رنگ آب خارج شود نه مثل آب
 دود که سفید شود و بشرط آنکه تغییر بالفعل باشد نه بتقدیر یا بنحو که اگر این نجاست رنگ
 یا بو یا طعم میداشت یا آنکه این آب اگر گوارا می بود یا نمی بود یا شیرین می بود یا نمی بود
 یا آینه باین قدر از نجاست یا باین نجس متغیر می شد بلی کفایت میکند تغییر بالفعل هر چند
 نجس ظاهر معلوم نشود و ظاهر نشود بسبب موافقت صفات آب با نجاست بشرط آنکه
 بدانیم که واقعا تغییر در آب حاصل شده هر چند نجس تمیز در همه بلی بشرط است که تغییر بملاقات
 باشد نه بجاورت چنانچه بشرط است که نجس متقل در تغییر آب باشد نه آنکه بانضمام چیز
 دیگر تغییر آب حاصل شود آب نجس اگر جمع شود و پس حدیث برسد پاک نمی شود هر چند
 هزار که را بقدر دریا شود و همچنین اگر آب نجس را که کمتر از یک باشد بواسطه ریختن آب طاهر
 بقدر که نماند باز نجاست خود باقی است چنانچه اگر آب طاهر کمتر از یک را بقدر که نماند بواسطه
 ریختن بول باز که نخواهد شد هر چند بول استحیل آب شود بلکه نجس می شود و اگر زوال
 تغییر شود پاک نمی شود مگر آنکه مطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر او را پاک کند
 بمجوزات یا رسیدن یا متصل شدن و بشرط نیست مزوج نمودن بلی احوط است
 حتی در باران و بشرط نیست در کر ریختن یک دفعه چنانچه بشرط نیست که زوال تغییر
 بخصوص از کر با جاری یا چشمه شود اگر آب طویل و ریختن آن زوال تغییر شود و بعد از آن
 متصل بر کر شود پاک می شود بلی بشرط است که مطهر متغیر نشود و مقدار که بحسب
 مساحت واجب و غیر است در طول و عرض و عمق بوجب متعارف که مجموع آن

آن چهل سه وجب لائمن و جب می شود و بحسب وزن سنگ من تریزه اگر شش صد
 و چهل مثقال صیرغی باشد صد و بیست و هشت من الالمیت مثقال صیرغی میباشد و اگر
 ششک در کوزه آب نماید پس رجوع بحالت سابقه آب نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد علم
 قلیل ابرو جاری کنند علی الاحوط و اگر قطع سجد و کوزه ملاقات نجاست هر دو حاصل
 باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان حدوث کوزه مقدم باشد و زمان ملاقات نجاست
 مؤخر حکمش واضح است که پاکست چنانچه در عکس حکمش واضح است که نجس است و همچنین
 اگر تاریخ حدوث کوزه معلوم باشد و زمان ملاقات نجاست مجهول آن آب پاکست چنانچه در عکس
 آن آب نجس است و اگر قطع تقارن باشد و تقدم و تاخر با تقارن هر دو باشد اقوی
 طهارت و احوط احتیاطی است این شش قسم در جائز بود که آب بسوق بعد مکرر بوده و در
 آب بسوق بکرر بوده و قطع بکشدن آب از کوزه نیز حاصل شده باشد و قطع ملاقات
 نجاست نیز حاصل شده باشد پس آن نیز چند قسم است اول اینکه معلوم باشد تقارن
 نقص کوزه و زمان ملاقات و در این قسم آن آب محکوم نجاست است و دوم آنکه تاریخ
 بسویک معلوم نباشد و در این قسم نیز احوط حکم نجاست است هر چند حکم بطهارت نیز
 از قوت نیست بشرط آنکه عین نجاست در او موجود نباشد و صراحتا آنکه تاریخ ملاقات
 معلوم نباشد و تاریخ نقص معلوم باشد و در این قسم نیز احوط حکم نجاست است هر چند
 حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست بشرط آنکه صراحتا عکس این فرض است و در این
 قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جای که عین نجاست در حال نقص موجود باشد
 پنجم آنکه تاریخ نقص مقدم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر در این قسم حکم نجاست میشود
 ششم عکس این قسم میباشد و در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست
 باقی باشد تا حال نقص سیم آب چاه و آن نجس می شود مگر آنکه رنگ یا بوی
 آن بواسطه نجاست متغیر شود و رنگ یا بوی آنزه نجاست در او حاصل شود که در وقت
 نجس می شود و اگر آنقدر آب بکشد که تغیر از او زایل شود پاک میشود و حاجت کشیدن
 مجموع آب با سنگان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنضه بدون بنرخ یا
 بدون مطهر دیگر پاک می شود و حاجت بنرخ یا مطهر دیگر نیست هر چند احوط است
 که آنقدر آب بکشد که اگر تغیر بود زایل می شد بلکه احوط آنست که مرعاه مقدار

این نجس نیز نمایند اگر زوال تغییر بکند حاصل شود و مجرد زوال تغییر فعلی یا نقدی نمی آید
 کند و مستحب است کشیدن آب جبهه برای چسبیدن فقه و اگر کتب خود ذکر نموده اند
 و چون واجب نبود ذکر آن نمودیم و اگر بخوانند که نرخ آن مقدار نمایند و رجوع بکتب
 فقها نمایند ضرر ندارد چنانکه آب مضاف مثل آب غوره و آب لیمو و کلاب که بدون
 اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگر چه یک دریا باشد بلا قات نجاست
 نجس می شود هر چند یک سر آن در شرق باشد و یک سر آن در مغرب و هر چند آن نجاست
 بقصد غرض باشد بلکه همان آنیکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن
 در سمت شرق نیز نجس می شود با اتصال و لیک نجاست تاثیر از این باب لا
 نمیکند در غیر سه شیب مثل کلاب که در دست یهود می ریزند یا نقطه که در ظرف نجس
 می ریزند یا در وعه که چوبان و شبان از چنگ و نحو آن می ریزند و در زمین نجس یا هنگام
 ریختن آن سگ از آن می خورد یا آب شسته می ریزد که در مکان نجس می ریزند پس همان
 جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل به جزء متصل به نجس است نجس نمی
 شود بجهت آنکه بر نفس آن مانع است از تاثیر نجاست در ابلاقی اگر آب مضاف است
 باشد نجاست از این تاثیر میکند یا لا و آب مضاف می آید و شایسته که روان می باشد
 از غیر آب و غیر مضاف مثل عرق و شیر و بول شتر و نحو آن رخصه و خبث نمی کند
 و اگر نجس شود پاک نمی شود و قابل پاکی نیست مگر اینکه از اضافه و آن اسم خارج شود
 و منقلب بحد قابل تطهیر شود یا منقلب آب شود که در این وقت قابل تطهیر آب
 می باشد پس اگر خیر روان نجس شود و او را بعد از آن کردن یا قبل از آن خشک کرد
 و آب جاری و کر بگذارد تا آب در او نفوذ نماید پاک می شود و همچنین شیر نجس شده
 اگر غیر نمایند و بعد از آن قدری خشک نمایند که آب که جاری در او نفوذ نماید پاک
 می شود و اگر آب در او نفوذ نماید صلا مثل روغن پاک نمی شود هر چند جامه شود بلی طلاء
 و مس آب شده اگر نجس شوند بعد از جمود ظاهرش قابل تطهیر آب می باشد و آب
 مضاف بالذات ظاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز نجس است مگر اینکه بطریق
 گرفته باشند و لکن هیچ اقسامش مطهر حدث و خبث نیست نه در حال اختیار و نه در
 حال اضطرار و اگر شک کند در اطلاق و اضافه رجوع بحالت سابقه کند و اگر حالت

فقهی است
 نظریه است
 می باشد

حالت سابقه معلوم نباشد پس قلیل بماء حکم مضاف را بر او جاری کنند و او را نه
 رافع حدث بدانند و نه رافع خبیث و اگر کر یا قلیل ذی الماده باشد او باطلاقات نجاست نجس
 نداند و لکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبیث نداند که مظنه باطلاق یا اضافت اعتبار
 نکند هر چند و نظرو فی باشد که ماده بر آب مطلق یا آب مضاف باشد مگر آنکه حکم عاود
 باحد بها حاصل شود پنجم آب استنجاء حکم آن گذشت ششم آنیکه استحصال در
 از آن نجاست شود پس اگر غسله غسلیه باشد نه مطهره که تطهیر آن حاصل نشود نجس است
 مثل آنیکه از المین نجاست بآن شود ولیکن طهارت حاصل نشود سیمه عدم شرط
 تطهیر از او رد شدن نجاست بر آب اگر شرط بدانیم چنانچه می آید یا سیمه کم بودن آب
 و بخوان و اگر غسله غسلیه باشد که طهارت بآن حاصل شود پس اگر آن از آب کر
 یا جاری یا باران باشد چون حق ایست که در اینها و مرتبه شستن ضرورت نیست پس
 اینها غسله ندانند و غسله که در بدن مثلا باقی می ماند از آب کر و جاری و باران حیاتی باشد
 و آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود و لکن عین نجاست در او باقی باشد
 و در زمین قرار گرفته باشد یا تغییر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و تغییر نشده
 باشد عین نجاست هم در او نباشد حکم نجاست فی کتم بلکه قول بطهارت قوی است
 خصوص در مثل چیز آنیکه بر فرض نجاست غسله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجا رسد یا
 که یا آفتاب مثل زمین و طاق و پنجه و آجر که فرش کرده اند و غالباً عس و حرج است
 است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غسله است خصوص در مثل جایه و دست
 و بخوان از چیز آنیکه غالباً محل استعمال مردم می باشد همچنین احتیاط نمایند از غسله
 نجاستی که در بدن میت باشد که پیش از غسل میت از آنکه کنند و همچنین از غسله
 غسل میت مخصوص غسل اول و اگر بخوانند که در تطهیر نجاست غسله از
 غسله عظم است یا که کنند باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات بیک دفعه آنرا بکشند
 در دفعه اول قطراتیکه همچون سپیده که بیک جهان دادن زایل میشود جدا نمایند
 و لکن از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نمایند که طافی آن رطوبت و طاقی آن محل
 را در حال رطوبت نجس بداند چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه
 دوم اگر بمثل کر و جاری و پنجه و باران تطهیر نمایند حاجت بگسله گرفتن ندارد و اگر

آب طایل تطهیر کنند و در مرتبه دوم نیز احتراز کنند از آبیکه بغیر آن یا خود بخود جدا شده
 و همچنین از قطراتیکه بچل چسبیده که بیک کان دادن زایل می شود و از زباده بر آن
 احتراز لازم نیست که مرکز کان به بند که هیچ رطوبت نماند که آن رطوبت باقیه پاکست
 و اقوی آنست که اگر زمین سخت و فرسش سنگی و آجری و نحو آن نجس شود و بشوینند
 از آنجوخیکه صدق شستن شود که آب غساله را نخورد و آب غساله در جای دیگر جمع
 شود و آنرا بجایه پاکند یا بنیبه یا ظرف بگیرند زمین نجس و موضع غساله هر دو پاک می شود
 بشرط وحدت مکان و محل عرفا نظیر حوض و ظروف منصوبه بلکه اقوی آنست که اگر
 زمین نجس سخت گوید که غساله اشن بجای دیگر زود غساله شستن بجای دیگر نزد
 غساله اش را بگیرند هر چند بسو را رخ کردن زمین باشد آن زمین نیز پاک میشود و نجس
 غساله نظیر ظرف که کردن ظرف نجس شود و غساله او در ظرف با نماند و الله اعلم
 و آقا اصلی الله مقامه در مقام سوال کردند که خانه که آفتاب در آن نیفتد بآب
 طایل تطهیر میتوان نمود جواب فرمودند بعد از زوال عین نجاست هر گاه آب
 بر زمین بچسبیده که مستولی شود بر موضع نجس خشک گردد پاک میشود علی الاقوی تمام
 شد کلام آن بزرگوار و محقق در زمینیکه آب خورد داشته باشد بخوکیه غساله از او جدا نشود
 یا آنکه خاک بسیار نرم داشته باشد یا آنکه ریگ بسیار نرم داشته باشد و درشت چون
 و صدق غسل شستن نه الحمله اشکال بوده لهذا احتیاطا مقید کردیم زمین سخت
 و الله العالم هفتم آبیکه از قطرات وضو یا غسل جمع شده است آن نیز پاک و
 پاک کننده است پس اگر کسی وضو بگیرد یا غسل کند و دیگر کسی یا خود شش قطرات
 وضو یا غسلش را جمع کند و وضو بگیرد یا غسل کند ضرر ندارد الا اینکه در خصوص قطرات
 غسل احتیاط کنند و وضو بازند بآن و نه غسل کنند حتی آب نیمخورد و آن
 پاکت از جمیع حیوانات الا از نجس العین مثل سنگ و خوک و کافرتهم آب مشقه بغصب
 یا به نجس یا به مضاف اما اول پس جایز نیست استعمال آن ولیک اگر از آن نجاست
 بآن نموده پاک میشود و اگر قیمتی داشته باشد قیمتش را باید بدو اگر وضو غسل
 نموده وضو غسل باطل است اگر عمد او غصب باشد و اما دویم پس آفتاب از هر
 دو لازم است و اگر قطره یکی از آنها لم یاس یا بدن بچکد و عیش باقی باشد بآن

بآن قطره ناز کند و آن قطره را نیز نیاشد و لکن بعد از خشک شدن ضرر ندارد نماز کردن
 بآن لباس و بدن و طافی بهر دو نجس است بخلاف طافی یکی از آنها و همچنین است حال
 در هر شبهه محصوره و وضو و غسل نیز بآن جایز نیست لکن از آنکه نجاست جایز است بحدی که
 بهر دو باشد بیک پس اگر نجس را بهر دو بشویند پاک میشود و اگر طاهر را بهر دو بشویند
 نجس میشود و اما سبب است استعمال آن ضرر ندارد و لکن در وضو و غسل و از آنکه
 نجاست مشروط است باینکه از بهر دو باشد و استعمال یک در وضو و غسل و از آنکه
 نجاست کافی نیست مقصد پنجیم در ظاهر است آن نیست چیز است
 اقل آب و آن پاک میکند حتی خودش اگر نجس شود پس اگر آب نجس شده
 باشد پاک می شود آب زنجیر آب و نه آب قلیل بلکه آب که بعضی ملاقات نجاست
 نجس نشود مثل گرد جاری و چشمه و چاه و باران بشرط حصول عاجزیت و اتحاد علی
 الاحوط حتی در تطهیر آب باران که چنان نماند که آب باران و بخوان آب نجس مزوج
 شود و هر چه باقی می ماند شستن با آن نجاست می باشد بلکه بهر دو طهرین باران یا اتصال
 گرد و جاری و چشمه و غیر آن پاک میشود و چنانکه گذشت در قسم آب و قیاس آفتاب
 که پاک میکند زمین و خاک زمین و دیوار و عمارت و در و پنجره و هر چه چاه که غسل در محسوب است
 و هر چه را که در زمین فرس نماند از قیر و آجر و سنگ و از یک از زمین جدا شده باشد
 و یا آنکه جدا شده باشد و لکن از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین
 و همچنین درخت و برگ متصل بدریخت و سیوه متصل بدریخت و گیاهها و زراعتها
 زمین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل ریگ آتش بزمی و حمزه و مثال آنها که بزمین
 نصب باشند و پاک میکنند از منقولات مخصوص بویا بلکه حصیر را و نخ حصیر نیز تابع
 است و کشتی و طراوه و ظرف بسیار بزرگ داخل در غیر منقول می باشد اما خر
 گندم و نخوان پس احوط عدم الحاق آنست بغير منقول هر چند در خرمن بسیار
 بزرگ آن خالی از قوت نیست بشرط تطهیر با قناب چند چیز است اول آنکه
 عین جسم نجاست ذایل شده باشد و قیاس آنکه آن محل رطوبتی داشته باشد
 که صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید دوباره تر نماید
 هر چند آب نجس را بر بول باشد در غیر سجد و حال اختیار سیم آنکه تاباش و

و در این باب
 هر چه باقی می ماند
 شستن با آن نجاست
 می باشد بلکه بهر دو
 طهرین باران یا اتصال

شعاع آفتاب باشد نگرمی هوا و نه بوزیرین باد و اگر باد و هوای الجبله معین آفتاب باشد
 خزنه دارد و اگر اول اشعاع شمس به الجبله رطوبت کم شود و بعد از آن باد یا بگرے آفتاب
 بدون شعاع تا خشکے حاصل شود پاک نمیشود بخلاف عکس و اگر نجاست بباطن نیز
 رسیده شل نمین پس شرط است لهارت باطن بومول جفاف بباطن پس اگر
 بعد از تابش آفتاب جفاف بباطن نرسیده همان ظاهر تنها پاکست و باطن برنجاست
 خود باقی است و اگر رسیده هر دو پاکست بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن با شراق واحد
 باشد پس اگر جفاف ظاهر شد و بعد از آن با شراق دیگر یا بغیر شراق جفاف بباطن
 حاصل شود طهارت حاصل نمی شود علی الاحوط هر چند اقوی کفایت وصول جفاف
 است بباطن بطم چنانچه احوط در شل میوه و حصیر و دیوار ذی وجهین یا وجوه شتر
 اشراق بهر دو رویه باشد اگر چه ششی واحد حساب می شود چنانچه اگر دو رویه یا مثلا
 بر روی هم باشند نجس شوند پاک شدن فوقانی تحتانی پاک نمی شود پس اگر کل
 نجس ساخته شود بتابش ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن هر دو پاک میشود نه رویه
 دیگر که تابش یافته علی الاحوط و اگر باطن دیوار مستقلا نجس شود بتابش بدون که
 نجس شده و خشک شدن اندرون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار ذی وجهین یا وجوه
 هر طرف آن نجاست مستقلا نجس شود و نجاست نفوذ نکرده باشد از طرفی بطرف
 دیگر و بهم متصل شده باشد پس پاک شدن یک طرف باعث پاک شدن طرف دیگر نمی
 شود و هرگاه چسبیده منقولی نجس شود و بعد از آن بهمان نجاست قسمی بماند که داخل در
 غیر منقول شود مثل اینکه تخمه نجس را بهمان نجاست در بازند متصل نمایند یا آنکه
 جزء دیوار نمایند بواسطه تابش آفتاب پاک می شود پس اگر کل نجس با کاه و نخوان یا کج
 نجس را بنجین و نخوان اندود نمایند یا آنکه بعد از اندود نمودن نجس شود پاک می شود
 بتابش آفتاب بلکه اگر کاغذ یا ماهوت یا حیث و نخوان را به دیوار یا زمین یا پله و نخوان
 بچسباند که جز آن شود و در نیست که بتابش آفتاب پاک شود چنانچه اگر غیر منقول
 منقول شود پاک نمی شود بتابش آفتاب و هرگاه شک در اصل جفاف یا سبب
 جفاف نماید که این جفاف بواسطه تابش آفتاب شده یا بغیر آن محکوم نجاست است
 سیحی زمین و آن پاک میکند و قدم و تیفش و فعلین را بچند شتر و اول آنکه عین

عین نجاست زایل شود هر چند زوال عین برادر رقت حاصل شود پس اگر نجاست زایل
 باشد براه رقت بر زمین یا بالیدن آن هرگاه رطوبت باقی نماند پاک می شود و قهراً آن
 زمین پاک باشد نه نجس علی الاحوط مگر آنکه آن زمین خشک باشد یا آنکه رطوبت متعین
 نداشته باشد چنانکه آنکه موضع نجس از زمین یا سنگ یا خاک یا لکه آنکه سنگ یا
 از خاک را بموضع نجس یا لکه علی الاحوط پنجشنبه آنکه مسح و در حال رطوبت مسح از فعلین و
 قدم و شال آن باشد علی الاحوط هر چند اقوی عدم اثر است شششنبه آنکه حصول
 موضع نجس بر زمین از جهت راه رقت یا مسح و خوان باشد پس اگر کفای مسح نماید
 علی الاحوط هر چند اقوی اگر کفای مجرد ماست می باشد و اگر چنانچه نجاست زایل شده باشد
 این قدر راه رود که اگر نجاست باقی می بود هر آینه زایل می شد بلکه بعضی در زمین تر
 اگر کفای بجای نقدیری کرده اند که اگر تر کفش که نجس شده مثلاً بیول هرگاه خواهند
 بر زمین تر راه روند پاک شود مثل اوقات باران و خوان پس باید که انقدر راه بروند
 که اگر در زمین خشک راه میرفت تر کفش خشکیده بود و این حکم خالی از اشکال نیست
 مثل اعتبار نقدیر جفاف در تطهیر نجس و بهتر آنست که بمقدار پانزده ذراع راه رود
 اگر چنانچه نجاست کمتر ازین زایل شده باشد و ظاهر آنست که حاشیه و اطراف قدم
 که نزدیک باطن است در حکم باطن می باشد چنانکه ایشان و جانیکیه بر زمین نمیدارند
 غالباً پاک نمی شود مگر باب چنانچه ظاهر آنست که تر عصا که اعرج و قطع و زانو
 زمین گیر یا کعب آن و تر عصا و نیزه و عراره نیز پاک میشود هر چند احوط عدم تعدی از
 شتارف می باشد و احوط از آن اقتصار بقدم و تر فعلین و تر کفش می باشد و باطن
 طبقات نعل بلکه طبقات کل تر کفش و نجف اگر سرایت کند نجاست ظاهر با و نیز باطن
 ظاهر است و ظاهر می شود بشرط زوال رطوبت از ظاهر و هرگاه باقی باشد رطوبت
 باطن ظاهر تنها پاک می شود و باطن و در پیچیدگی و در تطهیر باب محتاج بتعدد غسل
 میباشد مثل بول در تطهیر بر زمین محتاج بتکرار نیست و ضرر ندارد باقی ماندن آن
 بسیار نیز و نیز نجف و نعل مثل باقی ماندن اجزای صغار و دستنجا با حجار و در مثل
 جوارب و سایر چیزها نیکی متعارف نیست پاک کردن آن و راه رقت آن احتیاط
 اولی است و اما نعل و آب پس آن تابع بدن حیوانست و حصول طهارت بزوال

زمین هر چند بغیر زمین باشد و مثل نقش و رخ موزه که در تر موزه واقع شده است تابع تر
 موزه می باشد و ظاهر نیست که رنگ زمین و سنگ زمین و فرش آجر و کج و ساروج
 و خوان و حکم زمین می باشد و حوط آنست که اقصا کنند در زمین بر مینی که اسم زمین بر او
 صادق باشد بدون احتیاج بقید پس زمین معدن که بواسطه اشغال بر خاصیت زاید
 از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و قیر و کبریت و فیروزه و عقیق و مرجان
 مطهر نخواهد بود چنانچه تراجم زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل علف و گیاه زمین و چوب
 و تخم که بر زمین فرش باشد نیز مطهر نخواهد بود و هر چند اکتفا به همه اینها خالی از وجه نیست
 چنانکه در بعضی و شش استحال و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی
 الحقیقت باینست که حقیقت نجس العین مبدل شود بحقیقت طاهر العین مثل نقطه
 که حیوان شود و نجاست که خاکستر یابد و شود بشرط آنکه علم بخلاف اجزای و منفی عرفیه
 یابد و نباشد و نجس العین که در ملک زار افتد و نیک شود یا آنکه نجاست کرم یا خاک
 شود و آب نجس که حیوان ماکول اللحم بخورد و بپزد شود یا اینکه نجس را بخورد که شمشیر
 یا سرکین او شود و همچنین است بخار و عرق حاصل از نجس یا تنجس هر گاه به تمام
 عین نجس یا تنجس در بخار و عرق حاصل نشود و همچنین اگر شراب یا عصیر نجس منقلب
 شود هر چند عصیر انگور ترش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود یا ترشی سابق او باینکه
 منقلب بر کرده و بعضی گفته اند که اگر عصیر نجس قبل از ذاب ثلثین شیره شود و نیز
 پاک میشود و حصول انقلاب باین قسم مشکل است و مثل اینکه خون آدمی و غیره بشکم
 پشه یا پیش یا غیر آن رود بشرطیکه آن حیوان خون جهده نداشته باشد و احوط
 آنست که در مثل خون پشه و زرد و اول کیدن او و قطاب نماند و اگر سفلی عصیر
 یعنی را بعد از نجس و قوام قبل از ذاب ثلثین بطرف دیگر بریزد و باند تا آنکه شربت
 شود و بعد از آن سرکه شود یا آنکه ابتدا سرکه شود پاک می شود و آن عصیر با انقلاب
 و سفلی عصیر نیز تبعیت و لکن بنا بر حیاط شرط حصول طهارت باستحاله و انقلاب
 آنست که نجاست دیگر عارض نشده باشد مگر در صورتیکه متنجس آن نجس یا حکم آن نجس
 منقلب بآن نجس یا حکم آن نجس شود و بعد منقلب بظاهر شود مثل آنکه انگور نجس
 شراب یا بصیر عینی قبل از ذاب ثلثین شراب شود و بعد از آن سرکه شود

شود و بعد از آن سرکه شود پاک می شود آن شراب با انقلاب و سفلی انگور نیز بجیت یا
 آنکه آن انگور نجس شراب یا بعصیر عنبی را قبل از ذاب تلشین بغیرند و عصیرش را
 بچوستانند و قبل از ذاب تلشین سرکه شود پاک میشود بخلاف آنکه اگر ذاب تلشین
 شود که در این صورت پاک نمی شود و ذاب تلشین اثر ندارد و بخلاف آنکه آن انگور نجس
 بر شراب یا بعصیر عنبی قبل از ذاب تلشین ابتدا سرکه شود یا آنکه آن انگور نجس بیول
 یا خون شراب شود و بعد سرکه شود یا آنکه عصیر شود و ذاب تلشین نشده سرکه شود یا ذاب
 تلشین شود پاک نمی شود و نجاست عرضیه محل نجس از همان نجس مانع طهارت است
 والا سنگ و زنگنه که نمک می شود و شرابیکه سرکه میشود باید پاک نشود بجیت بخلاف
 محل و آماهرگاه هیزم نجس آتش باشد و فعال شود و شیر نجس باست شود و گندم نجس آرد شود
 یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاست خود باقی میباشد مانند
 بول یا آب نجس که نجس شود و فرق نیست در طهارت باستحاله با این نجس و متنجس گرند
 استحاله و متنجس غالباً متیقن نمی شود مثلاً اگر چوب نجس فعال شود استحاله آتش محل
 قابل است بخلاف آنکه خاک تر شود چنانچه فرق نیست در انقلاب شراب بر سرکه و طاهر نشدن
 آن میان آنکه بنفشه متعذب بر سرکه شود یا بعلاج مثل نمک و آهن غیر آن و خواه عینکه باو
 علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج یا آنکه ستهل شده باشد و بعضی آتش بر مظهر
 دانسته اند و حق آنست که مظهر نیست مادامیکه استحاله حاصل نشده باشد و بعد از استحاله
 فرق نیست در میان آنکه از آتش حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین یا نمک و نجس
 آن پس هرگاه کل نجس را آجر یا سفال نمایند یا چوب نجس را بر بنزد یا آنکه در حال نجس
 شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه تنور نجس را آتش سنج کنند پاک نمی شود و هفتم
 اسلام و آن پاک میکند کافر اصلی را از نجاست کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد را بر حین
 فطری باشد علی الاقوی پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک میشود بدن او علی الاحوط
 بر چند سائر احکام نسبت باو باقی است مثل لزوم قتل در مرتد فطری و بیعت زوجه او و عده
 وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال او بین ورثه او پس ساقط نمی شود حد او مال او
 باو بر نمیگردد و اگر تمکین جدید و زوجه او نیز باو بر نمیگردد و هر چند جایز است که زن مسلم و دیگر
 بگیرد یا همان زن را بعد از عده عقد جدید نماید هفتم نقصی نقصی آن کم شدن و دولت

از آب انگور است بعد از جو شیدن و قوام گرفتن که کم شدن دو ثلث آن لطافت باقی
 حاصل می شود هر چند آبغاب و سخو آن باشد و بهتر آنست که ز آب دو قسمت آنرا بمحسب کیل
 و وزن هر دو ملاطفه نمایند هر چند اقوی آنست که یک از اینها می باشد و احوط الحاق مویر و غر
 با انگور می باشد و ز آب ثلثین هر چند اقوی عدم الحاق است و اگر شک در صیل جوش آمدن
 نماید باقی است بر طهارت و طلیت چنانچه اگر شک در ز آب ثلثین نماید باقی است بر حر
 و نجاست و اگر شک نماید که این عصیر از انگور می باشد یا از غوره یا از غیر آن محکوم است بطهارت
 و طلیت و محض هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشرت اخبار کند بجوش آمدن
 یا اینکه این عصیر از غناب است یا آنکه ز آب ثلثین شده اخبارش حجت است بلکه اکل او و با
 او در شروط بطهارت نیز ذلیل بر طهارت و طلیت اومی باشد و اگر ترسد در آب انگور و مویر که
 از ز آب ثلثین تلفخ شود یا بسوزد و مقابل آن آب داخل کنند و بعد از آن بز آب ثلثین
 شستنی می شود مثلاً سه من آب انگور یا مویر شستن من آب داخل کنند و بعد از آن اگر
 شستن من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ز آب ثلثین بجای می آید بلکه خشک
 شود یا ز آب ثلثین از آن قطره شود پاک می شود هر چند در لباس غیر مباشر باشد و هر چند
 هنوز ز آب ثلثین از آنچو در یک است نشده باشد و اگر آن قطره بجال خود باقی باشد
 و خشک نشده باشد و ز آب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس بدن مباشر
 لطیف باشد و ز آب ثلثین اصل نیز بشود این قطره نیز پاک میشود تبعیت و اگر در لباس
 غیر مباشر باشد یا آنکه در لباس مباشر باشد و لکن هنوز ز آب ثلثین از اصل نشده آن قطره
 نجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل از ز آب ثلثین چسبیده در او بریزند
 پاک میشود آن چسبیده تبعیت مثل نشاسته در باسلق و مریات و سخو آن بشرط آنکه در آب
 ثلثین بشوید اما اگر خشود پاک نمی شود مگر آنکه قبل از جو شیدن آنقدر نشاسته وارد و غیر
 آن در او بریزند که از اسم عصیر بیرون برود هر چند اسم باسلق یا حلوسه دیگر بر او
 نیاید و بدانکه شستن در حرمت یا نجاست عصیر ضعیفی است و جوش او از غلیان آتش
 باشد علی الاحوط هر چند اختصاص حرمت و نجاست با آتش قوی است چنانچه احوط است
 که دو ثلث آن نیز با آتش کمی شود نه بغیر آن و بدانکه اگر من آب انگور بجوشد و سه من ناقص
 شود و شستن من باقی بماند و بعد از آن من دیگر ریخته شود باید از مجموع باقی و لاحق

لاحق که بازده من باشد و ثلث او که ده من باشد برود و پنج من بماند تا آنکه طحال و پاک
 شوند و این که دوازده من که طشتین بدنه من سابق و لاحق است بسوزد و شش من این
 بازده من بماند و همچنین اگر درین فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد همین
 دیگر و شش کند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند تا آنکه شش من
 ازین دوازده من بسوزد و شش من بماند و هم آلات استنجا از پنبه سنگ و امثال آن
 که مطهر خسر ج غایط اند بنویسد که در شد هم زوال عین نجاست و جفاف رطوبت آن
 از بدن حیوان و توابع آن مثل نعل حیوان و مثل لجام و رکاب و نخوت آن هر چند احتمال
 تطهیر پاک نرود و باطن دهن چشم و بینی و امثال آن از این مسلم پس در مثل کوسه
 و بزره و کمره است و نخوت حاجت بتطهیر پاک نیست بلکه بزوال عین نجاست میسید
 مادر و نخوت پاک میشود هر چند نجاست از خارج بخیون رسیده باشد یا از ولادت
 و خون نقاسر حاصل شده باشد و همچنین بسمان حیوان اگر نجس شود بکشدن بچه
 و نخوت پاک می شود بلکه در مثل کبیدن بلکه میسیدن حاجت بجفاف نیست در فوی که
 رطوبت از باطن دهن بآن محل برسد که رطوبت دهن نجس نمی شود تا آنکه صخر
 محل شود بلی رطوبت سابقه از محل نجس که از عین نجاست یا از تنجین باشد یا خشک
 شود که جفاف آن شرط حصول تطهیر است یا زده همی تبعیت و آن بر چند قسم است
 اول تبعیت در اسلام که فی الحقیقت هر شش مطهر بودن اسلام است چه اصلی چنانچه
 ذکر شد چه تبعی مثل طفل صغیر کافر که مسیلم شود بچه پدر و مادر و بچه جد و جده و مثل
 طفل صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر
 یا مادر یا جد یا جده میباشد همچنین کفار از اینها سمان شود و اولاد صغیر اینها نیز محکوم به اسلام
 میشوند و پاک میشوند قهرآم هر چند با تمیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند
 بلی اطفال مرد بطهارت خود با تمیزی باشند هر چند پدرشان نجس باشد یا در آلود باشد و مثل
 طفل که شده و در اسلام بلکه در دار کفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط
 احتمال تولد آن طفل از آن مسلم و بشرط عدم ادعا کافر که این طفل کم شده از من است
 که با این بشرط طفل صغیر و تبعیت دار محکوم به اسلام است قسم دوم طهر تبعیت
 در اسلام و مکن بشرط اتصال نه مطهر پاک شدن با اسلام عرق و آب و صحن و آب بیخه

به که اگر سفید و آرد
 بفرستد و در چشم نماند
 که خرد آب و آرد
 در آن

و سایر رطوبات حتی از غیر که موجود باشد در بدن کافر حین اسلام و مثل نجاسات دیگر که در بدن کافر موجود می باشد از فضلات او از سایر نجاسات بشرط زوال عین پیش از اسلام مثل محل استنجا و نحو آن بلکه اگر کافر در دست خود آب بگرفته باشد یا انگه در دهن خود آب براری مضمضه و نحو آن نگاه داشته باشد و مسلمان شود طهارت آن آب بلکه طهارت نیاید که در بدن کافر حین اسلام موجود باشد و متنجس نجاست کفر شده باشد نیز خالی از قوت نیست بلی اگر عرق جنب از حرام را نجس دانیم و کافر یک جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد در حین جنابت یا بعد از آن و عرق نیز خشک شده باشد و مسلمان شود آن عرق مشکل است که به تبعیت اسلام پاک شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که نجس است قسمی به تبعیت در سایر طهارات مثل طریقی که شراب در آن سرکه شود و همچنین آلائی که استعمال در شیره انگور شود و باید اوان آلات نقص حاصل شود هر چند آلات نبوت استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتضای آلات و سبب شرب است که تطهیر آن حاصل شود و همچنین رخت و لباس یک سبب متوجه این علم است که در خصوص آن عمل استنجا شود تا فارغ شود هر چند به نبوت باشد و همچنین چیزی را یک در میان شراب و آب انگور بریزند مثل بر پوست هندوانه و غیر آن که بعد از انقلاب و نقص اینها نیز به تبعیت آن پاک می شوند چه از قسمی باشد که عصیر داخل آن بخیزد و قبل از ذهاب نشین مثل کر دو و بام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه در عصیر خیسیده شود و یک سبب طهارت بزرگ شود مثل نخود و گندم و از بعضی ظاهر میشود که شرط است در طهارت قسمی اینکه باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیر یک داخل آن شده نیز کم شده و کم شدن دو ثلث عصیر یک در دیگر است کفایت نمیکند در حلیت و طهارت آن بخلاف قسم ثانیه و قسمیکه نه آنیکه جذب رطوبت نموده یا آنکه عصیر در او داخل شده که درین دو قسم اکتفا می شود در طهارت آن کم شدن دو ثلث عصیر که در دیگر است و این فرق ضعیف است بجهت آنکه تمام قطره چکیده لباس با شرط طبع عصیر و نحو آن بعد از آنیکه پاک شود به تبعیت پاک شدن اینها حتی قسم اول بطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و همچنین ظرف شراب پاک می شود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب در وقت سرکه شدن پر از شراب نباشد و حاجت بسوایح کردن ظرف یا شکستن آن نیست

نیست پس نجاست بالای ظرف که بشراب نجس شده نیز پاک میشود مثل نجاست دیگر شیر
 پزی که تمام آن یک پاک می شود هر چند شیر باقی مانده در تره طرف باشد و دلت او
 رفته باشد و همچنین خون جنین با مملو که کتفا میشود در سرج او و سرج آنجنون که در شکم او است
 نیز پاک می شود به تبعیت آن حیوان مگر در وقتیکه خون متخلف در شکم گوشت و عروق او
 پاک شود هر چند احوط احتیاج است بجهت آنکه بعضی تابع مذلت اند و همچنین روی تخم که
 است را بان غسل دهند که بعد از غسل به تبعیت پاک می شود و همچنین گفته که بر عورت یا بدن
 میت گذارند و همچنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه غسله این خرقه و جامه نیز پاکست
 و همچنین بریزه ورق سدر و نحو آن از لوازم عادی که در ریش میت یا بوی سر زن یا بدن
 میت باقی ماند و همچنین دست و لباس سال هر چند متعدد باشند و بنوبت غسل دهند و
 احوط اقتضای طهارت بنوبت اغیره می باشد و همچنین پاک میشود غسله دست استجا
 کننده به تبعیت محل استجا چنانچه پاک می شود چرک دندان و آب دندان و آب دهان
 بزوال عین نجاست از دهان بلکه بقیه غذا درین دندان نیز پاک می شود بزوال عین
 نجاست از دهان هر چند احوط مضغه بکریا باشد و تطهیر آن یا مضغه تقبیل بلکه
 طهارت چرک ناخن و طهارت دست نیز خالی از قوت نیست و همچنین پاک میشود ولو
 ریمان و اطراف حایه و دست آگش و لباس آن هر چند نجاستش تغیر باشد و لکن احوط
 عدم اکتفا به تبعیت است در طهارت مطهر که لیلیش خالی از مناقشه نیست و آنرا هم
 فایده بدن و آن مطهر است بدن مسلم و طفل ممیز اگر اهل بیت از اله را داشته باشند و همچنین
 خشت و ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم او نجاست و نقض از دانسته که احتمال طهارت
 یا تطهیر از آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و احوط آنست که علم حاصل شود
 که آن مسلم یا نجس است یا احتمال نموده و چیزی که شر و طه طهارت میباشد و احوط
 از آن آنست که علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال سایه و خاقل و مجبور نبوده
 بلکه استعمال در آن از روی اختیار و اکتفا بوده که ظاهر حال مسلم در خیال آنست
 که آن مسلم استعمال نمیکند آن چیست اگر بعد از پاک شدن و این فی الحقیقت مطهر نیست
 بلکه مقصود نیست که در این فرض باقی و مرقوم نجاست سابقه را عینا گنجد و حکام طهارت
 را جاری کند و ظاهر آنست که محذور نیست با علم نجاست و احتمال طهارت کافی می باشد

در حکم بطهارت سینه هم زایل شدن تغییر نجاست از آنیکه با آره باشد مثل آب جاری و آب
چاه و آب حوضها که کوچک حمام که متصل است بحدی بزرگ یا متصل است بخزان حمام
بسیاقیه و غیر این هر چند اعتبار متراج با ده بعد از زوال تغیر و غیر جاریه احوط است چهارده
استبراکرون بعد از بول که مطهر رطوبت شسته است که بعد از بول می آید یا تود همی استبراک
چون آنیکه نجاست خوار باشد که این استبراک پاک میکند بول و سرگین آنرا که قبل از استبراک
نجس بوده و استبراک عبارت از آنست که آن حیوان را علف پاک بدهند تا ازین اسم و
حالت بیرون رود مثل آنیکه شتر را در چهل روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را به
بیت روز و گوسفند را بده روز مرغ آبے وارد کرد را پنج روز و مرغ خانگی را بده روز و
ماهی را یک شب و روز شتر تود هم غسل سیت که مطهر بدن مرده غیر بنی و امام میباشد
و مطهر بودن تیمم بدل غسل در وقت نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه
تو سیت مثل غسل آب خالص در حال نبودن سدر و کافور که این غسل هم مطهر است
و لکن ظاهر آنست که تیمم مسیح و دفن و کفن و نماز باشد نه مطهر و غسل هم نرخ مقدر چاه اگر
چاه را بحدی ملاقات نجس بدانیم یا آنکه در تغیر و تحیر که از برای او مقدر باشد زوال
تغیر بدون استیفاء مقدر کافی ندانیم هجده هم جدا شدن غسل که پاک می شود بسبب
اورطوبت باقیه و مغسول و همچنین پاک می شود آبے که در مغسول با نذر فشردن آن
مغسول بخو متعارف که اگر دوباره بنفسه یا بعلاج و نحو آن آبے منفصل شود پاکست
و همچنین پاک می شود اجزای طاهره مغسول بعد از نجس شدن آن بر و آب غسله بآن
صعود او نزول آنکه لازم عادی غسل است خصوص در آب قلیل با انفصال غسله و جدا شدن
آن اگر چه بکیر نبه باشد هر چند آن نجاست مثل بول یا دلوغ محتاج بتعدو باشد و همچنین پاک
میشود اجزای مغسول بعد از عود آب غسله بآن جزو مغسول و انفصال از آن جزو
بخیزد و بکیر هر چند غسله از تمام مغسول جدا نشود و انفصال غسله از جزو طاهره طاقی نجسا
در حین تطهیر بنا بر نجاست غسله مطهر آن جزو طاهره ملاقات کرده بگسله نیز می باشد
هرگاه آن جزو از اجزاء و قعیه عقلیه یا عادی یا جعلیه آن مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیا
مختلفه یا اعضا متعدده مثل اصابع یا غیر آنرا یک مغسول قرار دهد که مرور نماید بگسله
نجس بجمع و در این هنگام نیز انفصال غسله آن مجموع باعث طهارت مجموع میباشد

می باشد پس در مثل انگشتان یا سر یک یا سایر اعضا و آن هرگاه یکی از اعضا یا یکی از
 انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید انگشت نجس را با بر
 انگشتان پاک یا آنکه سر نجس شده را خم نموده تطهیر نماید غسله سر نجس که سایر اعضای دیگر
 بر خورده سایر اعضا حاجت بغسل جداگانه ندارد بخلاف آنکه اگر انگشت نجس را مستقلاً بشوید
 و یا آنکه سر را خم کند و هیچ مستن اگر غسله او بجای دیگر ملاقات نماید آن موضع را جدا
 باید بشوید و الله العالم فوفی هم بیرون آمدن خون از محل ذبح یا محل خمر که بسبب آن
 پاک می شود و خون متخلف در مذبح یا منخوری بشرط خروج دم متعارف و بشرط عدم دخول
 دم مسفوح ثانیاً بشکستن نجس با آنکه در زمین سرشپ ذبح شود و شش در
 بلندی باشد و بشرط آنکه لکول اللحم باشد و بشرط آنکه خون باقی مانده در عضای ماکوله
 باشد نه مثل سپر و امثال آن که در اینوقت خون متخلف در گوشت و شکم و عروق
 پاکست و اقوی عدم اشتراط دو شرط اخیر است بلیستی آب باران بعد از صدق
 اسم عرفا و ترویج او از آسمان و همچنین از ناودان یا برگ درخت و نحو آن بشرط عدم
 قطع باران که پاک میکند نجس را بدون عصر و بدون حاجت بتعدد بلکه آب قلیل را در سیکه
 یا ران بر او میریزد ملاقات نجاست نجس نمی شود و در حکم باران است بلکه اگر باران بر زمین
 نجس بر خورده و برخت یا بچیز دیگر ترشح نماید پاکست بلکه اگر با عیان نجسه بر خورده و ترشح
 نماید بجای دیگر نیز پاکست بشرط عدم تغییر و بشرط نیست در تطهیر یا ران جریان از
 ناودان بلی احوط آنست که باران بحدی باشد که اگر بر سنگ و نحو آن بار و جاری
 شود و مقصد شستن را تمام نجاسات است و آن ده چیز است اول و در نجس
 بول و غایط حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از
 رگ بیرون آید چه از پرنده باشد مثل شب پره و غیر آن یا غیر پرنده باشد یا حرام گوشت
 بالعرض مثل حیوان حلال گوشت که موطوء آن شود و مثل حیوان حلال گوشت
 که غالباً غذای او غایط آن شود و بخوکی در عرف او را نجاست خوار گویند گوشت او
 حرام می شود و بول و غایط او نیز نجس است مگر آنیکه استبرأ شود چنانچه گذشت سیم
 منی چونیکه صاحب خون جهنده باشد هر چند حلال گوشت باشد مثل گوسفند و
 مرغ خانگی چه دم خون حیوانیکه صاحب رگ باشد که خون جهنده از او ظاهر شود

سنگ و نوک دریایی پس گشت هفتم مینته حیوانی که صاحب خون چنده باشد مگر بنی و
 امام و شهید و معصوم غیر امام نیز در حکم امام است پس حیوانیکه خون چنده ندارد مانند گوس
 ماهی و عقرب و مار و خرچک و سنگ پشت مرده اش پاک است هر چند بهتر آنست که از
 مرده با احتیاط کنند و همچنین از مرده نهنگ اما اجزای مینته زبوره پس نجس است اگر اجزای
 باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در او حلول نکرده باشد مثل
 مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاک است و تخمیکه در شکم مرغ مرده باشد پاک است بشطرنج
 پوست سخت و کلفت بسته باشد و لکن بشویند پوست او را و اگر ورقه نازک بسته باشد
 و کلفت نشده باشد احتیاط نمایند و باینکه اگر از شکم برده و بر خاک مرده بیرون می آورند پیش
 از آنکه علف نخوریشود پاک است چنانچه شیرانش نیز پاک است علی الاقوی هر چند احوط بهتر است
 از شیردان می باشد بلکه بعضی گفته اند که شیر یک از پستان مرده طاهر العین بیرون می آید
 پاک است اگر چه حرام گوشت باشد و حدیث هم وارد شده است و این خصوص و لکن احتیاط
 اولی است و نافه مشک نیز پاک است خون در او که مستحیل بمشک شده نیز پاک است اگر از
 مسلمانان خریده شود یا از کافری خریده باشد که باینکه آنکار نافه را از سلم گرفت بلکه اقوی که بر مسلم
 پاک است هر چند از دست کافر گرفته باشد که نافه از مینته و زنده هر دو مستثنی است و حاجت بتنه
 ندارد هر چند احوط اجتناب از نافه است مطم چه از مرده جدا کنند یا از زنده بجهت خلاف
 قائل نیستند مگر در صورتیکه ثابت شود شرعاً که از ایهوی مذکی آن نافه بریده شده یا از سلم
 خریده شده و اگر از زنده جدا کنند احتیاطش کمتر است بجهت خلاف علامه که فرو گذاشت
 باین جدا شده از ایهوی مرده که نجس نیست و جدا شده از ایهوی زنده که پاک است هر چند
 اقوی طهارت است مطم چنانچه گذاشت هم از جهت جلد نافه و هم از جهت خون در او که مشک
 شده و تفصیل اهل اصلا ندارد و سلیت نمیکند نجاست مرده چه آدمی و چه غیر آن مگر بطوری
 پس با خشکی نجاست تقدی و تاثیر نمی کند و پوستهای صغاری که از بدن انسان جدا می شود
 اگر چه بکندن آن متاد می شود و اطر طهارت و آنچه از زنده بریده شود چه از انسان و چه از
 حیوان نجس است بحد شرط آنکه حیوة در او طول کرده باشد و ویکی آنکه جدا
 شود و آنکه متصل باشد به پوست و سخنان هر چند از ایشان باشد و اتصال ضعیف داشته
 باشد مگر آنکه از قبیل پوست باشند یا و سخنان باشد که از اجزاء مرده نشود چنانچه

آنکه بسیار نیز نباشد مثل پوست لب بدن که از قطعه خارج باشد پنجم آنکه مقدار الاتصال
 نباشد چنانچه در ناف آن وصل شده و همچنین پوست مار هر چند مرده مار را نجس بدانیم ششم
 آنکه قطع و انفصال مرده شود پس اگر در حال اتصال خشک شده و مرده بود و بعد از آن
 منقطع شد نجاست آن خلاف ظاهر از اخبار است و خالی از اشکال نیست بلکه طهارت آن عام
 از وجه نیست از طفل سقط شده که مرده بیرون آمده و همچنین جو جهای مرده هر چند روح
 بانهما متعلق نشده باشد و نقاب بچه که پرده نازکیست که بر روی بچه کشیده شده و گوشتها بیکه
 اینچه خارج می شود و همچنین از مضغه اجتناب کند هشتی کافر چه حربی باشد و چه نباشد
 و اولاد کفار پیش از بلوغ و حکم والدین خود می باشد پس ایشان نیز نجس اند اگر هر دو کافر
 باشند و اگر یکی از والدین همان باشد بچه تابع آن می باشد چنانچه گذشت و لباس و قورش
 و ظرف کفار پاکست مادامیکه علم بمباشرت بر طوبت حاصل نشود پس جایز است شیر
 و ماست و غیره و روغن شیر و غیره از کفار گرفتن مادامیکه علم بمباشرت حاصل نشود بلی
 چیزیکه محتاج تبدکیه می باشد مثل گوشت و پیر و جلد مثل پوستین کوفتن و کربند و جلد غایت
 و سوزان نمی توان که از کفار گرفت و شمع مادامیکه علم حاصل نشود که از پیه میباشد گرفتن آن از کفار
 ضرر ندارد و هم شراب هر سکر که بلا اتصال روان باشد و آب انگور علی الاحوط در حکم است
 اگر بچو شد و قوام آید و ذائب نمیشود و آب آب مویز و کشمش و خود مویز و کشمش و ربیان
 خورش طعم پس پاک حلال است و همچنین خربالای حنطا اولی است پس حرمت بلکه
 نجاست نیز علی الاحوط مخصوص آب انگور است هر گاه بچو شد و قوام بهرساند هر چند بجا شتر
 دلیل واضح ندارد و آنچه ظاهر است حرمت عصیر عنبی است قبل از ذائب نمیشدن بعد از آن که
 بچو شد هر چند قوام نیابد و دهی قفاح است و آن از جوعل می آید و اما عرق جنب از ضرا
 و عرق شتر نجاست خوار پس قوی طهارت هر دو است هر چند احوط اجتناب است خصوص
 و عرق جنب از حرکم که حنطا در او شدید تر است بدانکه شرط نجس شدن اینست که علم غایت
 در ظاهر حاصل شود پس اگر شک در ملاقات داشته باشد ضرر ندارد و اگر سوزن بر بدن فرو
 رود یا چاقو بر و خون بیرون بیاید سر آن سوزن و دم آن چاقو پاکست و نجس نیست گر
 اینکه آن سوزن و چاقو خون آلوده شود و ملاقات نجاست در باطن ضرر ندارد پس آب
 اما که بر سبک دو اگر با نجاست می باشد نجس است و الا پاکست بجهت اینکه اولاً علم ملاقات

ملاقات نجاست حاصل نیست و ثانیاً آنکه بر فرض علم ملاقات ملاقات در باطن باعث نجاست
 نمی شود بلی اگر از خارج چنین ملاقات نجاست نماید در باطن بر می مثل باطن و همین در باطن
 چشم و باطن بینایی پس از او قیاط نماید هر چند بعد از بیرون آوردن آن عین نجاست در او
 نباشد و همچنین بشرط است که نجس تا اثر در ملاقی نماید و علم تاثیر حاصل شود پس ملاقات
 خشک ظاهر خشک نجس باعث نجاست نمی شود اگر چه رطوبت فی الجمله و رطوبت باشد
 بشرط آنکه علم تاثیر حاصل نشود پس حیوه و مس که خسته و طلا و نقره که خسته در حال گذارند
 در پوسته نجس و اینو نجس دست که نجس می شود و لکن احتیاط اولی است و ثابت نمی شود
 نجاست بمطنه هر چند در صحن حمام و غسله حمام و طین طریق باشد بلی نجاست ثابت میشود
 بشهات و دو عادل و حکم حکم و با جبار کسی نجاست چیزی که در دست او باشد حتی طباخ
 یا نسیم یا طنج و وایر یا ناله سینه یا طفل چه عادل باشد چه فاسق حتی اگر در و بعد از سرت
 و غاصب بعد از غضب خبر بد به نجاست چیزی که در دهن رد کردن یا پیش از رد کردن
 بشوید او را بلی اگر ذوالید و متصرف در چیزی خبر بد به نجاست آن چیز بعد از آن که
 تخمیر از دست او بیرون رفت این وقت توشش معتبر نیست در نجاست هر چند احوط
 اعتبار است بدانکه طهارت از نجاست شرط صحت صلوٰه و طواف است چه واجب و چه
 مندوب و شرط جو از اکل و شرب می باشد و مانع بودن نجاست از صحت صلوٰه مختصراً
 بجال اختیاری و علم پس غیر قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاست اصل آن معذور است
 اگر چه اصل ستم باشد از اول نماز آن تا آخر و جاهل ببقاء نجاست و حکم نجاست از بطلان نماز
 و وجوب ازاله آن معذور نیست چنانچه ناسی اکل نجاست فاسی و وجوب ازاله آن معذور
 نیست چه متذکر شود بان بعد از نماز یاد اشتهای نماز و حرام است نجس کردن محترقات
 اسلامیه که در دین اسلام محترم می باشد مثل مسجد و قرآن و رسم خدا و کعبه و روضه نبی
 صلوات الله علیه و همچنین محترقات ایمانیه مثل مشاهد مشرفه و حقیقه سجادیه و تربت
 مقدسه حسینیّه و همچنین است ازاله کردن نجاست از اینها و لکن احوال نجاست یا شخص
 که خشک باشد و سیرایت مسجد یا بقران و سخنان کند ضرر ندارد اگر چه موجب تهکیم است
 شود مثل گذاشتن نجاست خشک بالای قوان و اگر کسی ترک ازاله نجاست از مسجد
 سایر محترقات نموده بالاتفاق نجاست و قدرت بر ازاله نماز یا سایر عبادات را بجا آورد

حیوه و مس که خسته
 سبب نجاست نیست

اصل

اقوی صحت است و همچنین است ترک هر واجب فوری مثل امر معروف نهی از منکر و تعلیم
 جاهل و ادای خمس و زکوة و در نظام علی الاحوط و همچنین ادای دین با قدرت بر اداء و مطالبه
 صاحبین هر چند احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوص در ترک
 ادای دین و بدانکه جایز نیست منتقم شدن باعیان نجس مگر در بعضی از موارد و مثل گرم کردن
 آب حمام بسوزاندن آن در زیر پوسته خربزه و سخا آن و همچنین جایز نیست انتفاع
 بتمجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر روغن نجس بچهار سوختن آن در زیر آسمان علی الاحوط
 بلکه مطهر علی الاقوی و مگر آب نیل صباغین اگر نجس شود که جایز است انتفاع بآن و همچنین
 سایر چیزهاییکه سیر مستمره بر جواز انتفاع بآن باشد **مقصد هفتم** در بیان
 کیفیت تطهیر است بدانکه اگر دستمال یا چیزی دیگر از قبیل رخت و غیره نجس شود و در میان
 طرف بآب قلیل بخواهند بشویند که طرف دوست غسل و رخت پر سه پاک شود و در
 نحوی شود آنگاه آنکه جامه نجس را در طرف بگذارند و بعد از آن آب بر او بریزند و بشویند
 و فشار دهند اگر بول باشد بدو مرتبه و لکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای دیگر نزنند
 و اگر غیر بول باشد یک مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند
 علی الاحوط و وقتی آنکه آب را بریزند در طرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند
 و بشویند و غسل را بریزند و دو مرتبه ببول و یک مرتبه در غیر بول علی الاقوی و چهار مرتبه
 از شستن بقیه شستن اولی است و طرف نیز به تبعیت آنچه در طرف است یک دفعه
 یا دو دفعه پاک می شود هر چند در طرف سه مرتبه شستن لازم بمانیم پس اگر گوشت نجس
 بغیر بول یا برنج نجس بغیر بول را در طرف آب کشند و بیک دفعه اکتفا کنند و در بول
 بدو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر برنج نجس یا گوشت
 نجس را در کیسه یا دستمال تطهیر کنند حاجت برفتن آن کیسه و دستمال نیست بلکه آن
 کیسه و دستمال نیز به تبعیت پاک میشود اما کیفیت تطهیر طرف در دلوغ و کلبه است
 بدانکه اگر ظرف را سگ آلوده کرده باشد و بخواهند آب قلیل طهارت دهند باید اول
 مرتبه در آن ظرف خاک پاک برسانند یا بالند و بهتر آنست که نجاک مزوج بآب نیز بشویند
 و بعد از آن دو نوبت بآب بشویند و بهتر آنست که اگر خاک نیز در ظرف آلوده
 باشد همین عمل نمایند بلکه بهتر آنست که اگر ظرف نجس شود بمیدن سگ یا بریدن

برسیدن نیم خورده سنگ یا بضو سنگ بین عمل را نمایند هر چند اکتفا به مرتبه شستن بدون
 خاک قوی است و در خاک و شراب بلکه هر سنگ کهنه که روان باشد مثل شراب اگر گرفت
 آن طرف شسته شود بهتر است هر چند قوی اکتفا به مرتبه است و در نجاست مروه و شستن
 و شستن بزرگ مخصوص نرد در ظرف هفت فعه یا سه دفعه بهتر است اگر آب قلیل بشویند
 و آن آب کثیر پس بگیرد و فرو بردن کافی است بهر نجاستیکه نجس شود حتی از بول و لوع
 سنگ خاک هر چند حقیقا طشاید نیست که خاک مالی را ترک کنند و در لوع کلب هر چند در
 و جاری و باران باشد و کافیهست در تطهیر حوض و ظرفیکه نصب باشد و زمین مثل
 نم رنگیزی و نخوان یا آنکه نصب باشد و یک در اطراف آن طرف آب بریزند و آبیکه در ته
 آن جمع شده است از خورده و پنبه پاک امثال آن بردارند و مرتبه دوم و سوم نیز چنین کنند
 که در این وقت آن طرف پاک میشود لکن بآن کهنه و پنبه که آب جمع شده در طرف برداشتنند
 و مرتبه دوم و سوم بر دارند مگر آنکه آن کهنه و پنبه را در هر مرتبه از مراتب شسته پاک کنند
 و هر مرتبه از مراتب عود و غسلات شسته که تطهیر آن حاجت نیست هر چند احوط است و
 فرق نیست در تطهیر کور آب قلیل که ابتدا با بالای طرف یا حوض نمایند و ختم کنند
 با پنبه یا نه جهان آب یا آب دیگر بلکه اگر آب کمی بریزند در ته طرف نجس بدست و مثل آن
 حرکت و دور دهند آن آب که بهر جای طرف رسد و آن آب بریزند آن طرف پاک
 میشود اگر دفعه آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است برای تطهیر که سه دفعه
 نجس آب بپرسند و بریزند بلکه قوی اکتفا بیک دفعه میباشد هر چند حقیقا شدید دفعه
 میباشد بلکه قوی آنست که زمین سخت و فرش سنگی و اجری و نخوان اگر نجس شود و
 بشویند آنرا بخوبی صدق شستن شود که آب غسل را بخورد و آب غسل در جای دیگر
 از لوازم عادی غسل آنکان باشد جمع شود و آن آب غسل را بجامه یا کهنه یا پنبه یا طرف بگیرند
 زمین نجس و موضع غسل هر دو پاک می شود مثل حوض ظروف منصوبه چنانچه گذشت در تطهیر
 آب قلیل در اقسام آبها بلکه قوی آنست که اگر غسل از زمین سخت که در جای دیگر نرود و غسل
 را بخورد یا بخورد و لکن بخوبی باشد که صدق شستن کند آن غسل را از ایل کنند هر چند
 کردن آن زمین باشد یا بدست و کهنه بردارند آن زمین نیز پاک می شود بخروج غسل نظیر
 به طرف شیشه کردن آن نجس باشد بلکه زراعی رحله و جمعی دیگر گفته اند که هرگاه زمین

بخش شود پاک میشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل بر آن تا از آله عین نجاست بشود و
 و غسل آن نیز پاکست بلکه اتومی نیست که درین هم در حکم ظرفست که اگر چیزی در او نجس شده
 باشد و آب پاک مضمضه کند آن چیز نجس در دهن است پاک میشود بشرط آنکه نجاست
 باطن او رسیده باشد بلی خود دهن و همچنین آب برین بعضی زوال عین نجاست پاک میشود
 و بهتر سه مرتبه مضمضه کردنت اگر نجاست در باطن ظرف رسیده باشد ظاهرش پاک میشود
 و نجاست باطن سرت بطاهر نمیکند و اگر نجس باشد باطن هم پاک شود باید آنطرف خشک
 گشت و در آب کربا جاری بگذارد تا آب کربا جاری بمقتی آنطرف برود و پاک شود بدانکه
 غیر آب کربا نجس شود پاک می شود و آب حتی با قلیل و لکن بحد شرط اول زوال عین
 نجاست پس اگر بغسله واحد از آله و تطهیر نمود و حاصل شود کافیت لکن بشرطیکه باطل
 خود باقی بماند و بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود یا آنکه متغیر شود
 بعد از خروج و انفصال بهمان یک دفعه اکتفا کنند اگر غیر بول باشد و اگر پیش از تحقق غسل
 متغیر شود یا مضاف شود لازم است که دفعه دیگر بشویند که غسله اولی نیز پاک شود و غسل
 بر یک مرتبه شود و یکی نفوذ و وصول آب بموضع نجس بمقتی انفصال آب غسله
 از نجس غالب است و مثل ظرف سخوان پس اگر آن نجس آب غسله را بخورد و آب غسله
 از او جدا نشود نجس متعارف بنفسه یا بفتل پاک نمی شود و اکتفا کنند بسیار آب بخورند
 بنحویکه آب اول بیرون برود که هر چه بر نرزد بر او از آب قلیل همه بصورت آب موجود در دهان
 چیزی می شود بلی اگر غسله قلیل را پاک بدانیم و انفصال غسله را بشرط صدق غسل
 بدانیم حاجت بانفصال آب غسله نیست چنانکه مورو و آب بر نجس مورو و نجس آب
 و نجس توار و بر یکدیگر هر چند در مثل ثوب سخوان که تطهیر کنند و طشت و سخوان اتومی
 نیست که شرط نیست و رو و آب بر نجس چنانچه گذشت هر چند احوط اشتراط ورود آب
 مطهر و بدانکه اگر کسی تمام دستش را مرفق مثلا نجس باشد بجهت اراده طعام خوردن یا نحو
 آن می تواند تا بند دست را بشوید حتی با قلیل و باقی بر نجاست خود باقی باشد و میراث
 نمیکند نجاست موضع نجس بموضع پاک و اگر لباس سخوان ببول طفل شیر خوار نجس شود
 ببول و نجس آب که فرا گیرد محل نجس پاک می شود و حاجت بشستن و شستن ندارد بلکه اگر اتفاقا
 آن آب محل نجس بجای دیگر رود آن نیز پاکست بگسله بول طفل شیر خوار مزبور پاکست

پاکست پس غساله بول طفل شیرخوار و بزرگ است چنانچه غساله خرقة که بر عورت
 میت میگذارند نیز پاکست علی الاقوی هر چند احوط اجتناب از جمیع است چنانچه گذشت و
 لکن این حکم در بول طفل شرط است باینکه آن طفل سر باشد و خمر و نه خفته شکل
 که ندانیم و خمر است یا پیر شرط است باینکه کمتر از دو سال باشد و غذا نخورده شود و در
 بول غیر طفل مذکور و نوته شستن آن از آب قلیل لازم است در جامه و بدن و هر
 نوبت فشار دهد و و غیر بول یک مرتبه شستن یا فشار کافی است اما در آب که در جاب
 و باران چه نجاست بول باشد و غیر آن یک مرتبه کفایت میکند و شستن لازم نیست و اگر
 سوراخها در قطره نجاسات و اغساله مطم اجتناب کنند گذشت که باین نحو عمل کنند که
 مطلق نجاسات بیک دفعه کفایت کنند بلکه در غیر ظرف هم دو دفعه بشویند و در دفعه اول
 از جمیع رطوبات آن موضع اجتناب نماید چه رطوبات جدا شده و یا باقی مانده هر چند لازم
 نیست مبالغه و اخراج رطوبت انفصال آن و لکن اگر اتفاقا چیزی ملاقات آن
 رطوبت باقی نموده آنچه را بشویند چنانچه آن رطوبت باقی مانده اگر ارجح است منفعیل
 شده آنرا نجس مانند مثل محل و در دفعه دیگر اگر بمثل کر و جاری چشمه و باران نظیر
 کنند حاجت باینکه اگر قرن ندارد و اگر آب قلیل قطره است و در مرتبه دوم احتراز کنند
 از آبیکه بقیه در آن یا خود بخود جدا شده و همچنین از قطراتیکه بمحل چسبیده که بیک مکان
 زایل می شود و از زیاده بر آن احتراز لازم نیست که هر چنانچه در هندی که هیچ رطوبت محصل
 نمائند که منجر بوسوس می شود و اگر آن چیز نجس محتاج به فشار باشد و مرتبه فشار دهند و در
 آب که غساله شش نجس نباشد و بعد از اخراج از آب نیز فشار دهند احتیاطا و اگر آب قلیل
 قطره است یا آنکه فشار در بالای آب هندی غساله غسل خرازا نمایند و دست مالیدن و
 هیچ نجاستی واجب نیست مگر آنکه نجاست عینی باشد که زایل نشود الا بدست مالیدن
 پس مثل آب نجس که خشک شده باشد و در بدن و در غالب افراد بول بی نذی و نجس
 حاجت بدست مالیدن نیست هر چند خشک شده باشد و اگر خشک کرده که نجاست را زایل
 نموده یا نه باید زایل سازد تا یقین بر و ال حاصل شود بشرط آنکه وسوسه نباشد که یقین
 حق و وسوسه شیطانیست بعد از آنکه نجس متعارف ناس بشوید و در آن نجاست زایل
 عین عرفا نیست در حکم عین است لزوم غلبه و غلبه و اگر رنگ یا طعم یا بو باقی ماند

ضرر ندارد و در حصول طهارت هر چند بجای دیگر اثر کند مجاورت و اما سایه گمار نخس مثل چربی
و نحو آن پس لازم نیست از آله آن بشرط آنکه ذات آن نخس چرب نباشد مثل روغن و پیه
سبک و خوک و میت و پیش از غسل که در نیوقت از آله آن چربی نماند که احتیاط شدنی و در
از آله آنست اما اگر محل نخس چرب شد یا آنکه جسم چرب نخس شد پس آن پاک میشود مثل
و دونه که نخس شود و دست چرب که نخس شود مگر آنکه چربی زیاد باشد که پرنده و دست
و مانع رسیدن آب شود بلی احتیاط در از آله مطلق چربی مطلوب است و جامه و کرباس
اگر رنگ آب متنجس کرده باشند یا آنکه با عیان نجسه رنگ کرده باشند یا آنکه رنگ داشته
باشد و نخس شود بفروردن آب کثیر پاک می شود و اما اگر در آب قلیل بنجاست تطهیر کنند پس
اگر غسل با تغییر بیرون نیاید آب نیز مضاف نشود پاک می شود و اما اگر بعد از انفصال
آب مضاف شود ضرر ندارد و اگر بعضی نخس آب یا در حال فشار دادن آن آب مضاف شود
مثل لقمه قلند و نحو آن پاک نمی شود و اگر غسل در حال تغییر بیرون رود و لکن آب مجرد
ورود یا در حال استیلا یا در حال فشار مضاف نشود و احتیاط از آن جامه است خصوصاً
اگر متنجس بعین نخس باشد متنجس لکن اقوی نیست که اطلاق آب و مضاف نشدن کاف
و تطهیر خروج غسل متغیر در حال انفصال ضرر ندارد و جامه پاک می شود بلی اگر آب بخس
ورود یا در حال فرو گرفتن یا در حال فشردن متغیر شود نجاست اقوی اجتناب است بلی
اگر آب بشردن متغیر شود ضرر ندارد و اگر شک کند در صیقل اضافه یا زان اضافه و همچنین
در صیقل تغییر یا زان تغییر اعتبار بشک خود کند و جامه پاک یابد و همچنین است آب کثیر
و چهاره و شش و اگر جامه رنگ از نخس را در آب کرب و نحو آن بنجاست تطهیر کنند و بنجاست
و بنده بهتر آنست که در زیر آب فشار دهند که مانع شک را اضافه و تغییر میشود غالباً بدانکه اگر
طرف طلا و نقره خالص مخلوط حرام است و نگاه داشتن و ساختن و فرو دادن و فرو گرفتن
و بقصد استعمال نیز حرام است هر چند مثل تریاک دان و سرمد دان و شمع دان و زیر قنجان
و چو مانی و سر پوش و سوار و کشکول و سر شطب و قاب ساعه باشد بشرط آنکه
قاب ساعه جدا باشند متصل و همچنین قلدان و عاشق قلدان و دواة مرکب و نحو آن
از چیزیکه طرف بر آن صلب آید بدقت علی الاحوط مگر لوله نقره بجهت حرز جواد یا بجهت
مطلق دعا یا قرآن چنانچه از بعضی ظاهر میشود و خالی از وجه نیست زیرا که طرف بر این صق

گشت

صدق نمیکند هر چند بدقت باشد بلکه احوط احتیاط است از مثل کجاوه و گهواره و کشتی و قنبره
 و آقا استحاذ و ظروف طلا و نقره برای مجرد نگاه داشتن یا بجهت مجرد زینت نه استعمال
 آن پس محل خلاف است و احتیاط اولی است چنانچه از بیع و شری و اخذ اجرت و رساندن
 برای مجرد نگاه داشتن یا بجهت مجرد نیز احتیاط اولی است هر چند بامی شود که اینها
 جایز می شود بجهت ضرورت یا معاوضه یا ترس و اگر ندانیم که بجهت قصد می سازد یا می خرد
 ممکن است حمل بجهت پس شستن آن نیز بدون اذن مالک و بعضی از تنویر احتیاط
 اولی است و اگر ظرفی مشتبیه باشد که از نقره یا طلا یا غیر آن میباشد احتراز لازم نیست مگر
 باخبار عدلین یا باخبار مالک یا باخبار عدل واحد یا باخبار اهل خبره عدول بلکه غیر عدول
 علی الاحوط و از طرف مرکب از طلا و نقره احتیاط نمایند بخلاف مرکب از نقره یا طلا و مس
 که بعضی از طرف نقره یا طلا باشد و بعضی دیگر مس یا چیز دیگر و اگر ظرف مس و نحاس را بپوشانند
 طلا یا نقره خالص یا طلای خالص بخو که یک ظرف حساب شود ضرر ندارد علی الاقوی
 هر چند احتیاط اولی است بجهت خلاف بعضی از اعظم خصوص اگر نجوی باشد که آن کار
 ظرف بعد از انفصال ظرف مستقل حساب شود و استعمال مجرد طلا و نقره خالص از
 مالک یا استعیر بجا ضرر کردن آن در مجلس و سوزاندن بوی خوش در آن حرام است
 و همچنین شمعان و پیر سوز و سوار و غوره و قند دان و نخوان و آقا اهل مجلس
 با امکان نیز جناب نمایند بجهت آنکه مجلس معصیت است و یا آنکه در حق آنها نیز
 استعمال حساب می شود بجهت آنکه استعمال هر شیء بحسب آنشی است و همچنین
 احتیاط نماید از تزیین لباس است و نخوان طلا و نقره و در حدیث نهی از زکوب آن
 وارد است اگر نجوی باشد که قدرت بر کردن آن داشته باشد و قلیان اگر بر سرش
 طلا یا نقره خالص باشد تا با بخیثیکه جایی آتش و تنباکو هم طلا یا نقره خالص باشد متنبأ
 کنند و همچنین آب گیر قلیان اگر تا طلا یا نقره باشد نیز جناب کنند و اما اگر سیاه قلیان
 و فی قلیان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و همچنین با دیگران و اگر طلا و نقره مزوج باشد
 بغیر خود شش ضرر ندارد هر چند تشخیص مزج بنظر اهل خبره باشد مثل حریر مزوج با دایک
 مستهکک نباشد و اگر سیاه قلیان نقره نماید ظرف نقره ناهشته باشد یا در مجلس آتش
 باشد و نکند و حمل بر صحت نماید مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است و هر سفید

ضرر نیست

وزر در طلا و نقره خالص نداند و اما نقره کوب و طلا کوب پس عیب ندارد و همچنین مضمض
و مطا اگر آنیکه احوط آنست که لب بموضع نقره بگذارد طلا نیز رساند و اما فرشی طلا و گشت
طلا برای خیاط و آئینه طلا یا نقره و حلقه طلا و نقره و آئینه یا ظروف غیر از طلا و نقره و دست
لحنا در تنگ علاف شمیر و بندها و همچنین تریین سقف بطلا و نقره و تریین قشیر
و شاد شرفه و ساجد بطلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است
تریین تروست و در لباس یا بدن بطلای خالص یا نقره خالص و نه زن و نه طفل و نه
خفشی و نه تریین مرد و غیر لباس یا بدن بطلای خالص مثل زنجیر طلا برای ساعت نه
لباس مرد و در مثل کمر بند طلا و کمر طلا و نعل طلا احتیاط نمایند و نقره ضرر ندارد و بلی و
مثل دندان از طلا یا چیزیکه دندان را به بندند از طلا یا آنکه بجای عضو بریده از دماغ و گشت
و نحو آن از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد **کتاب الصلوة** و در آن
یک مقدمه و چند مقصد است **مقدمه** در عدد نمازهای واجب است بدانکه
نماز و جیشش قسم است اول نماز یومیه که از جمله آن نماز جمعه است و هر نماز عیدین
سیم نماز آیات چهارم نماز طواف پنجشنبه نماز یک و جب شود و بار خارج مثل
تدر و عهد و استیجار و نماز پدر و نماز احتیاط بیست ششم نماز میت و بدانکه نماز
یومیه هفده رکعت است در حضور و در خوف ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت و غیر
سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط
می شود **مقصد اول** در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتدای وقت نماز
ظهر و اذان آفتاب است از اویره نصف النهار و وقتش مختد است تا آنیکه باقی بماند
بمغرب مقدار او اگر در نماز عصر و از اول وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود
مختص نظر است همچنانکه از آخر وقت بمقدار او اگر در نماز عصر بحسب حال خود مختص
بنماز عصر است و باقی اوقات شکرست میان ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت باقی نماند
باشد که مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضاست بجز اگر یک رکعت
از آخر وقت زاول وقت را در کند آن نماز ادای باشد چنانچه اگر بالنسبه شخص نماز
از آخر وقت بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد او ادا آورد
و اگر شخص نماز را بقدر سه رکعت از آخر وقت را در یابد هر دو نماز را بجا آورد بقصد

بقصد ادا و هرگاه با اعتقاد بقاء پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و
عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشت مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید
قضا کند علی الاحوط و هرگاه با اعتقاد اختصاص وقت نماز دوم شروع نماز دوم کرده
و در آن نای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند نماز سابق و اگر بعد از نماز
معلوم شد عدم اختصاص وقت و آنیکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا مغرب را در
وقت مختص کند و متعرض ادا و قضا نشود هر چند ادا بودن خالی از قوت نیست و اگر
با اعتقاد دخول وقت شروع نماز نموده و در آن نای نماز معلوم شده که در اول شروع
نماز وقت داخل شده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است
و همچنین نمازش صحیح است اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شده که وقت داخل شده بود
در نماز هر چند دخول وقت نماز در حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از
غروب واقعی آفتاب است و شماخته می شود و غروب واقعی بزوال حره از سمت
مشرق تا حد بالای سر و تبدیل شدن حره آن سمت بسوای که در این وقت یقین بغروب
واقعی حاصل می شود و اگر پیش ازین هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافیست نظیر طلوع
آفتاب که در آن حیرت یقین است و آخرش آنست که باقی بماند نصف شب بمقدار
کردن نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادا نماز مغرب تمته می باشد تا نصف شب
هر چند چه مضطر به جهت خواب یا فراموشی یا عذر دیگر پس اگر نصف شب گذشت و حشا
مضطر نیز قضا است و لکن بهتر آنست که متعرض ادا و قضا بعد از نصف شب نشود
اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز صبح از وقت ظاهر شدن سفیدیت
مثل نه در افق آسمان از جانب شرق است و آن طلوع آفتاب است و منظره در
دخول شدن وقت کفایت نمیکند بدون عذر و شهادت دو عادل کفایت میکند
در دخول وقت نه عادل واحد یکی مطلق منظره کفایت میکند و حال عذر خصوص اگر
بشهادت یک عادل و اذان معتدی باشد مثل روز بار و مجوس و شب هتاب و حشا
و در وقت فریضه و اشتغال و در آن جایز است نافله گذاردن هر چند نافله غیر یومی باشد
مقصود از هر دو قبله است بدانکه واجب است استقبال خانه کعبه و قضا آنیکه
در آن خانه کعبه است از آنها عذین تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانی که می بینند

خانه کعبه را و کسانیکه نمی بینند خانه کعبه را قبله آنها جهت کعبه است یعنی جایی که خانه کعبه در آن
 نه به آنجا تکیه بلکه مقدار از آنجا می باشد که اگر خطی از مصلی خارج شود بسوی آن از اجزاء خانه کعبه
 بخورد و آن شناخته می شود بعلامات ستار و قبور مسلمانان و ساجد و تحصیل علم لازم است
 با آنکه آن مخصوص ستاره جد که بخلف منکب امین واقع شود تا بخاوی گوش راست بر آن
 اهل عراق عرب مثل کوفه و خوان بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم کفایت میکند در آن
 منطقه هر چند حاصل شود بقبول فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت به قبله بوده
 است اعاده و وقت لازم است و قضا در غیر وقت لازم نیست و لکن قضا احوط است
 و همچنین اگر معلوم شد که انحراف از قبله نمود بخود و بمن و پسرا اعاده لازم است و قضا ندارد
 و اگر میان بین و قبله و یار و قبله واقع شود بر او چپ نیست و استقبال بقبله در
 نوافلیکه و چپ باشد نه نذر و شب آن و چپست و شرط هم نیست اگر در غیر حال
 استقرار بجا آورد و آحاد حال استقرار پس احتیاط نماید و استقبال بقبله را ترک نکند هر چند
 قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیه آن در نوافل مطلقا از قوت نیست و در
 و استقبال بقبله باینست که عرفا بگویند و بقبله شده هر چند احوط اعتبار جمیع تفاوتیم بنا
 می باشد حتی گشتان پا چلی و در حق بیار و خوابیده به پهلو قبله او بخوبیست که در قبر میخوابند
 او را و اگر به پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر باشد و اگر ممکن نباشد استقبال
 بقبله در جمیع احوال اقتضای نماید هر قدر که ممکن است و بدانکه در پشت موضع استقبال
 بقبله باید نمود اول نماز و رضیه چنانچه گذشت و در نماز نافله در حال استقرار
 علی الاحوط چنانچه گذشت پس سجده و علی الاحوط چهار رکعت احتضار علی الاحوط
 پنج نماز چهار رکعتی من است هفت من است هفت من است هفت من است هفت من است هفت من است
 و انوش کرده و بدانکه هرگاه قبله شبته شود چهار طرف نماز کند و اگر وقت وسعت
 نداشته باشد آنکه نماید بقدریکه وقت وسعت دارد و بهتر آنست که در دو نماز مثل
 ظهر و عصر اول نماز ظهر را در چهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعل آورد هر چند که
 جایز است در هر سمت نماز ظهر و عصر را در همان سمت بجا آورد بلی جایز نیست که
 ظهر را در سمتی بجا آورد و عصر را در سمت دیگر لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار
 سمت اینکلا ابتدا کند بعصر از همان سمتی که در ظهر ابتدا با و نموده بود بلکه مختار است که

هر کس از چهار سمت ابتدا کند و قول اهل خانه در اصل قبله و تیان و تیان از جهت است اگر
 ممکن نباشد علم اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بنا خیر نماز از اول وقت و بدون عسر و حرج
 مثل نیکه جدی را می شناسد و جدی نیز طاعت پس در وقت احوط عدم اکتفاء یا آن
 می باشد هر چند جزا اکتفاء این فرض نیز خالی از قوت نیست و محاریبی که معصوم را در
 نماز کرده یا قهر معصوم یا دیگر ظاهرش او است کرده مفید علم است هر چند در محراب
 احتمال تیان تیان نیز می رود و ساقط می شود و طاعت اشتباه و جوب استقبال در
 جمله از موارد مثل بیج و محروم و نقصان و در قن چنانچه گذشت مقصد هشتم در مکان
 مصلی است و در آن دو امر واجب است اول اباحه مکان باین معنی که نماز کردن
 در این مکان جایز باشد و آن حاصل نمی شود با ملک بودن خود آن مکان عیناً از جهت خریدن
 آن مثلاً یا منفعتم از جهت اجاره مثلاً یا انتفاعاً از جهت عاریت مثلاً یا باذن مالک هر چند
 برای نماز باشد پس باید مکان غصبی نباشد و حق غیر از جهت رهن و غیره باو تعلق نگرفته باشد
 و اگر غصبی باشد یا آنکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد باذن مالک و صاحب حق لازم است
 و کفایت میکند در آن اذن فحوی مثل نیکه بگوید ارضیم که جامه را بسوزانی یا تلف نمائی
 پس نماز کردن را بطریق اولی اذن داده است و همچنین اذن شاهد حال مثل همان که
 اگر بخوابد نماز کند اذن صریح لازم نیست و مثل دخول در حمام و قن که درش باز باشد
 و چراغ روشن باشد و خواندن از قرائن دخول بر می عسل کردن که اذن صریح نمی خواهد پس
 و مثل حمام و کاروانسرا و امثال آنکه بسیار می شود که نماز نیز جایز است باذن شاهد حال و مجرد
 دخول بلکه اقوی جواز صلوٰه است در مثل صحاری و سیعه هر چند مالک صغیر یا مجنون باشد
 بلکه اقوی جواز صلوٰه است در مثل صحاری متسعه از برای قافله و مترو دین اگر چنانچه
 از آن مکان سر و حرج باشد هر چند مالک ارضی نباشد و نماز در روضات مطهره که محاذی
 یا مقدم بر خرابی مقدسه معصومین علیهم السلام شود حرام نیست و باطل هم نیست بجز
 بی ادبانه است و بعضی از صور مثل نیکه در نزد یک صریح مبارک پشت بصریح مبارک
 کند و نماز کند بلی بلا حظه اخبار او با نیست که عقب تر از قبر شریف بایستد بخوید پیچ جز
 از مصلی محاذی با جسد شریف نشود حتی سر مصلی و حال سجود و همچنین اقوی آنست
 که صریح است نماز در وزن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هر چند کرده است و با

شدید تر کش می باشد حتی در محارم بلکه احوط اجتناب از محاذات است مطلقاً و در اثنا می نماز
پس بر و اعاده نمایند هر چند محاذات در اثنا می نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز
می نهد و از موضع نماز مرد بنحوی که موضع سجود زن نیز محاذی موضع قیام مرد نباشد بلکه
مخصوص است که است باینکه مرد مشغول نماز باشد پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند
یا عکس پس تقدم زن یا محاذات آن ضرر ندارد چنانچه اقوی آنست که اگر هست و احتیاط مخصوص
بمقارن یا مؤخر است و اقامه مقدم پس نماز او صحیح است مگر چه مرد باشد چه زن
پس اگر زن و مرد با هم شروع نماز کنند آنکه تکبیر او زودتر تمام شده است نماز او صحیح است
و اگر است و احتیاط در نماز مؤخر است و بدانکه اگر است و احتیاط رفع می شود بجا می آید
پرده و در و دیوار و به دوری ده ذراع و با اختلاف زن و مرد در محاذات به بلند می و پستی
کو و مثلاً در پشت بام نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هر چند دوری بکمر از ده ذراع
باشد و یکسایه خالی بودن مکان مصلی است از نجاستی که تعدی نماید به لباس
بدن مصلی شرط آنکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است
پس صحیح نیست سجده بر مکان نجس هر چند نجاست غیر تعدیه باشد و هر چند نجاست
معفوّه باشد علی الاحوط و کفایت میکند در طهارت موضع سجود مقدار یک سیم سجده
با و حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزی که بعضی نجس باشد و بعضی او طاهر سجده
کردن بر او جایز است هر چند محل مسی طاهر متفرق باشد بشرطیکه آن نجاست تعدی
نکند و لکن بر مسی طاهر متفرق احتیاط نماید پس معلوم شد که نجاست جبهه چهار
قسم است اول نجاستی که عفو از آن نشده باشد در این قسم اختیار و مکان پاک
کردن نماز جایز نیست چه سرایت نکند و چه سرایت نکند و وجهی آنست که نجس
نجاستی که عفو از آن شده باشد و یک سرایت موضع سجده از قبیل مصروفیه نکند
این قسم از نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است مسی آنست که همین نجاست
معفوّه سرایت نکند بموضع سجود و تقسیمی که قدر مسی سجود باقی نماند هر چند متفرق باشد
این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چنانکه تمام آنکه همین نجاست معفوّه
سرایت نکند و یک سرایت مسی سجود باقی نماند هر چند متفرق باشد این قسم جایز است
و اما مکان مصلی غیر موضع سجود پس نجاستش ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا

یا عفو می تواند نماز بخواند حتی آنکه اگر بالای مهر نجس چیزی را بر سر بگذارد مثل آنکه مهر طاهر
و دیگر بالای مهر نجس بگذارد جایز است نماز بگذارد پس مکانی مصلی غیر موضع سجود و نجاست
سه قسم است اول آنکه ساریت نکند نه بدن و نه لباس این قسم ضرر ندارد و همی
آنکه ساریت نکند لکن معفو باشد اینهم ضرر ندارد سومی آنکه غیر معفو و ساریت نکند باشد
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مگر بشرط
عدم بقا سومی اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و خواندن چیز یا نیکه بر روی آب
متعارف است مثل طراده و کرجی غیره که مصلی بحرکت او بالعرض متحرک می شود پس
با اضطراب و تعذر بجا آوردن نماز در زمین و عدم امکان خروج هر چند جهت تنگی وقت
باشد جایز است قطعاً چه کشتی ایستاده باشد یا رونده چه مضطرب باشد یا نه و لکن اگر
ممکن است واجب است رعایت استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن نباشد
استقبال قبله جمیع اقتضای کند با تقدیر که ممکن است هر چند به استقبال تکبیر الاحرام
باشد و اما در حال اختیار و امکان خروج و عدم اضطراب حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکت مصلی مستقلاً نیز نباشد و بالجمله نماز واجب در کشتی
بطوری فرض شود که تقصیر در او نباشد الا اینکه باعث حرکت تبعیث مصلی شود پس
حوط ترک است و لکن اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات
فاحشه داشته باشد بلی و جب است بر او مراعات شرایط نماز از استقبال و قیام و
طایفه با امکان مراعاة پس هر وقت که سفینه از قبله برگردد و در آنجا نماز او تمام برگردد
و هر وقت حرکات فاحشه نماید و بسیار نماز صبر کند اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و
اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود همان حالت نماز کند و اگر در میان نماز ننهد
بایستد بنشیند و حکم کشتی است تحت روان و چیزی را نیکه بر سر زمین متعارفست سیر این
مثل کاری و واپور متعارف شده است اما بجا آوردن نماز واجب در بالای حیوان نیکه راه را
و نتواند که شرط صلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال اختیار بلی جایز است
در حال اضطراب و عدم امکان بجا آوردن نماز در زمین یا بیجهت آنکه نتواند که از اسب فرو
آید بیجهت خوف و خواندن چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد و لکن در جب
است استقبال قبله بقدر امکان هر چند در تکبیر الاحرام باشد و احوط آنست که نماز را در

تأخیر بیند از نماز وقت مخصوص اگر بدانند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن می شود و همچنین
 اگر امید امکان را داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب در ایام حیوانیکه استاده باشد
 و اطمینان بوقوف آن نیز باشد یا بر سختی که انسان حامل آن شود و همچنین بالای چسبیری که
 میان دو درخت یا درخت و دیوار بسته اند پس جایز است با اطمینان بعد حرکت چنانچه
 جایز است نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه میرود و مقصد چنانچه در لباس
 مصطفی است بدانکه واجب است بر مرد و حال اختیار پوشانیدن بشرة عورتیکه در محبت
 تنگی گذشت بخوبی که در عرف پوشانیدن بر او صادق آید و در جمیع نمازهای واجب چه
 یومیة چه غیر یومیة و در اجزای نماز که قضا میکنند و همچنین نافله و نماز سبیت علی الاحوط هر چند
 و ظلمت و تاریکی باشد یا آنکه ناظر محرم نباشد بلکه احوط پوشانیدن حجم عورتین نیز می باشد
 و عورت زن در حال صلوة جمیع بدن او می باشد و همچنین سر و مو خودش و وجه و دین
 و قدین نمازندین و ساقین چه طاهر آنها و چه باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدین است
 چنانچه احوط از آن ستر جمیع بدن است غیر از موضع سجود مخصوص در حال سجود و بدانکه غیر
 یا از آن فرق ندارد مگر در سبب که کثیرا لازم نیست سر خود را تا گوشش را پوشاند و همچنین دست
 نابالغ و اگر در آشنای نماز بالغ شود نماز را از سر گیرد و اگر کثیرا آشنای نماز آزاد شود فوراً
 سر را بپوشاند و کثیرا که بعضی از آن شد در حکم آزادی می باشد و لازم نیست بر زن پوشاند
 آنچه از بدن حساب می شود مثل زبان و دندان و همچنین از زینت رو و دست و آبرو و
 حساب حق موسی عاریه که بموی خود وصل کند هر چند نامحرم موجود باشد و بدانکه اگر
 خلال ستر عورت نماید یا از جهت جمل حکم نماز او باطل است و اگر به اختیار از جهت باد یا
 از جهت غفلت یا از جهت جمل موضوع که اعتقاد نموده که ستر نموده یا اینکه این لباس
 ساتراست و بعد خلافتش ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در آشنای نماز کشف عورت
 شد و فوراً ستر نموده ضرر ندارد و اگر فراموش نموده ستر کردن را در آشنای نماز یا اول امر
 احوط اعاده است و بدانکه در لباس مصطفی پنج امر واجب است اول آنکه غضبی نباشد
 بطریقیکه در مکان مصلی مذکور شد و محمول غضبی اگر به سبب ایجاد افعال و اقوال صلوة
 تصرف دیگر در آن نشود ضرر ندارد و اگر بشود مثل اینکه بسبب خم شدن بی جهت رکوع
 یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن بر رکعت ثانیة مثلاً نشود

بخشی غصبی نیز متحرک شود هر چند لباس و خفته شده باشد را بنیوقت اجتناب اولی است بلکه
 بعضی حکم بطلان نماز کرده و خالی از قوت نیست و جاهل بحرمت غصب یا معطل بودن نماز
 معذور نیست چنانچه ناسی حکم غصب نیز معذور نیست مگر آنکه در این جهل یا نسیان
 تقصیر کرده باشد و معذور باشد بقی جاهل باصل غصب ناسی اصل غصب هر دو معذور
 و یکی آنکه در محض نداشتن برای ورود حال اختیار و آموختن حال ضرورت مثل سر اجابت
 چنانچه برای زن جایز است نماز او وسط حتی در حال اختیار بنا بر اقوی و جاهل بحرمت
 و ناسی بحرمت حریر معذور نیست مگر جاهل باصل حرک و سکنه و نسیان حکم آن معذور باشد و جاهل
 بحریر بودن و ناسی حریر بودن هر دو معذور می باشند بنا بر اقوی و احوط اعاده است
 مطلقا و اما اگر بجزیرت عورت کند و غیر حریر پوشیده باشد بدانکه پوشیدن حریر
 خالص از برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت و دفع سبش و در حال حرمت آنچه حرام
 می توان پوشید است نه عرق و نه آن از لحاظ حریر و پیچیدن حریر بر خود و پوشیدن
 چنانچه جایز است محل حریر و استعمال حریر و اولی اجتناب است از عامه و کلاه حریر و عرقین
 حریر و جوراب حریر و بند زیر و کلاه حریر و غیره حالت نماز و همچنین از کربند حریر و شال
 حریر و غیره حالت نماز و حالت نماز هم هر چند اقویست بجا ز همه است در هر دو حالت حتی حالت
 نماز با کراهت بلکه اولی اجتناب از بند زیر جامه الیت که سرش را بر شیم یا بنجیا طه حریر پوشیده
 باشند و اما سنجاف حریر پس آن جایز است و لکن احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت
 مضبوط نباشد و احوط بعد از آنست که زیاده بر چهار انگشت مضبوط نباشد هر چند اقویست
 بپایز سنجافست مگر هر چند زیاده بر چهار انگشت مضبوط یا سنجاف باشد بشرط آنکه از اسم
 سنجاف بیرون نرود و داخل نشود و جایز است استعمال حریر مخلوط بنخ و غیر آن
 مادامیکه نخ و غیر آن مستهکک نباشد و نخ مثلا در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر
 نصف ثوب را مثلا حریر محض بیافند و نصف دیگر را بنخ بیافند یا آنکه دامن ثوب را مثلا حریر
 قرار دهند و باقی را غیر حریر یا آنکه پارچه حریر در وسط ثوب که بین استر و ابره قرار دهند
 بجای پنبه پس احتیاط نمایند بقی اگر بجای پنبه و رسیان استر و ابره ثوب بر شیم و کج
 و پنبه بگذارند ظاهر آنست که جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکند و اگر نخ ثوب
 با استعمال یا غیر آن زایل شود و جمیع ثوب یا بعضی آن مثل آستین و نخ و آن و ابر شیم

آن باند پس اجتناب از اول لازم است و از دوم احوط است و یقیناً آنکه طلاق نباشد
که نماز مرد و آن باطل است هر چند انگشت و نحو آن باشد بنا بر احوط و حرام نیست با خود و
طلا چه مسکوک باشد چه نباشد بلی حرام است انگشت طلا بلکه تزیین بطلا هر چند انگشت نباشد
برای مردان و همچنین احوط اجتناب است از انگشت مطلقاً یا انگشتی که بعضی آن طلا باشد و
ندارد داشتن شمشیر و نیز مطلقاً یا دسته طلا و مثل آن از اسلحه و حال نماز و همچنین داشتن عت
نیز بجز طلا و قلاب طلا که متصل باشد و نحو آن از چیزهائی که نمیگویند که شخص مکلف تزیین بطلا
نموده و از قبایلی که این مفتول طلا باشد یا نه بجز طلا یا پولک طلا داشته باشد اجتناب نماید
و اما عباى مطلا و قباى مطلا و نحو آن که عین طلا دارند نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس احوط
است که ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب است حتی از بند زیر جامه که در او طلا بتون زر
بکار برود و نقره و طلا بتون نقره و بچکام در حق مردان ضرر ندارد چنانچه آنکه ظاهر باشد مگر از
نجاستیکه معفوّه است و آن چند چیز است اول خون قروح و جروح و مادایک خوب
نشده باشد چه از بوالهین باشد مثل بواسیر یا بواسیر هر چند اختصاص بطلع اعرابین اولی
چه مشقت درازا له آن باشد بالنسبه بخود این شخص یا غالب مردم یا نه چه در بدن باشد
یا در لباس تعدی از آن محل کرده باشد یا نه هر چند تعدی بجای نماند که متعارف نباشد و صواب
نجاست آن مکان و عرق متنجس از آن نیز معفوّه است علی الاقوی بلکه مطلق متنجس از آن
و بدانکه حضور خون قروح و جروح نسبت بخود صاحب قروح و جروح است و نسبت بغير
معفو نیست مگر کمتر از در هم باشد و هیچ نجاستیکه درازا له آن مشقت شدید و عسر و ج
باشد و همچنین نجاست لباسیکه کندن آن باعث از سر و امثال آن باشد پس
بول در لباس مرتبه طفل چه پسر باشد چه دختر بشر اینکه شبانه روزی یک مرتبه ظاهر
و لباسش بگرفته باشد و غیره است و غسل ثوب میان روز و شب و لکن شستن را
اوقات نماز و پیش از نماز و در و اگر احوط غسل ثوب نموده همه نمازها را اعاده نماید خصوصاً
آن نماز آخر که غسل ثوب در آن واجبین شده چنانچه خون کمتر از در هم چه از خود
چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول
اللحم غیر آن احتیاط اولی است و آن تحدید شده است بقدر اجتناب و بقدر بند بالاس
بگشت بزرگ و بقدر کودکی کف دست و اگر قبا هر یک خوب است و لکن تحدید یا خیر اولی

است بشرط آنکه از نجسین که سگ و خوک و کاز است نباشد و همچنین از مردار نیز نباید باحوط مگر
 خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از
 درهم باشد نیز عفو است علی الاقوی پنج حصه جل نجس یا نجسین بر چند سائر عورت باشد نباید بر
 اقوی و لکن احوط اجتناب است و در جل نجس خصوص میته و همچنین از جل متنجس خصوص باجم
 به الصلوة شش حصه نجاست هر لباسیکه سائر عورتین نباشد هر چند در غیر محاش باشد
 مثل دسالم کوچک و جراب نعلین و نحو آنها مگر جل مرده و سگ و خوک که آنها نماز نکند هر چند
 ملائم به الصلوة باشد و اما عامه مثال مگر که بلا خطه شکل و هیئت سائر عورتین نیستند پس
 با آنها نماز نکند اگر نجس باشند مگر آنکه بنفسهم سائر عورتین نباشند پنجم آنکه پوست حیوان
 غیر کول اللحم و سائر اجزای آن نباشد چه حیوة و را و حلول کرده باشد و چه مرده باشد و چه سائر
 عورتین باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی آن جایز است بشرطیکه حال
 گوشت باشد و همچنین جایز است نماز و پوست خرد و سنجاب لباسی هم مجهول الحال
 بشرطیکه از دست مسلم بگیرد یا آنکه خود مسلم نماز کند و آن و یا آنکه ذوالبید مسلم اذن در
 نماز بدو یا آنکه بگوید نماز در آن جایز است یا آنکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای
 آن از ضرر ندارد بشرطیکه ظاهر باشد مثل موه و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین
 ضرر ندارد موم غسل و خود غسل و خون پشه و کبک مثال آن و بعضی خشکات الارض نیز ضرر
 ندارد اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو آن ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده
 نباشد ضرر ندارد مثل دست چاقو که در میان دندان نه باشد یا در میان جیب بشرط آنکه
 در قوی پاک بکشد باشد و اجزای که معلوم نیست که از غیر کول اللحم میباشد نیز ضرر ندارد و چه
 ببدن یا لباس نماز گذار چسبیده نباشد بلی اگر لباس درست کنند از پوست و نحو آن
 که نه اینم از کول اللحم است یا غیر آن در این وقت نماز در آن لباس کنند و اما در مثل ماهوت
 و نحو آن که مسلمان استعمال میکند پس احتمالی غیر کول اللحم یا نجس العین بودن آن
 از سو اسل است هر چند اجتناب بهتر است از هر چیز که احتمال بطلان نماز در او میرود
 اگر نمیرسد سو اسل نشود خاتمه در بیان چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزی که
 ستر تمام پشت پاکند و لکن کوتاه باشد تقسیمیکه چیزی از ساق را بنوشانند هر چند احوط
 ترک است و آخر ساق عبارت از قوزک پا و دهی آنکه نماز در صدف و مرادید جایز است

علی الاقوی سببی آنکه هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و بداند یکی نجس است و یکی طاهر و با هم
 مشتبّه شوند عاریا نماز نکنند بلکه در هر یک علیحده نماز بخواند پس در مثل نماز صبح و نماز بخواند
 و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء بهتر آنست که اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر را بعمل
 آورد و بعد از آن شروع در نماز عصر و در هر یک دو جامه نماز نماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه
 نماید و عصر را نیز در همان جامه نماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز نماید یکی ظهر را
 در جامه و عصر را جامه دیگر نماید و اگر یک جامه پاک شتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه نجس
 یا زیاد باید در سه این جامه ها نماز بخواند و اگر یک جامه نجس شتبه شود در میان دو جامه یا
 سه جامه پاک و زیاد کافی است نماز در دو جامه چه جامه آنکه حکم تطهیر تحصیل لباس بجهت
 نماز از جهت خریدن و قبول عاریت همه خود لباس و ثمن آن مثل تحصیل آب خاکست برآ
 وضو غسل و تیمم و در بحث تیمم گذشت پس لباسی شود که لباس را باید خرید یا از توان
 و بخوان و در حق بعضی از اشخاص تجبم آنکه ستر عورت بجهت نماز از طرف ثوب غالباً
 لازم نیست مگر آنکه بعضی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که این از نظر کردن
 نباشد ثوب ششم آنکه اگر در آید شود در میان خریدن آب بجهت وضو یا غسل یا بودن
 خاک خریدن ستر عورت بجهت نماز تحصیل ستر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود و در
 میان تحصیل خاک ستر عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی بر سینه نباشد
 و بتکلن ستر ستر عورت نباشد حتی جلف برگ و گل و خوان بر سینه ناز کند و لکن اگر ناظر
 محترم موجود باشد نماز نشسته بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما بسبر نماید و ایما بسجود را
 بخصف از ایما بر رکوع وارد بدو از بعضی ظاهر میشود که گذشتن و کف دست و دراز
 و دو سر انگشت یا بر زمین نیز لازم است و ایما بسجده بلکه از بعضی ظاهر میشود و بجهت
 بلند کردن محل سجود را و گذشتن چپه ابرو یا آنکه بدست دیگر بلند کند یا بفتح السجود را
 و نگه دارد و چپه خود را بر او بگذارد و بجهت ایچیک از اینها ثابت نیست و اگر ناظر خری
 موجود نباشد ایما داده نماز بخواند و بجهت رکوع و سجود ایما نماید و لکن تشهد و سلام
 را نشسته بخواند هشتمی آنکه ستر عورت در نماز خود و مصلی لازم نیست بلکه لزوم ستر
 نسبت بغیر لازم است مقصد پنجم در وجبات خود نماز است که مقارنات
 گویند و آن دوازده چیز است اقل قیام و قیام نیست سببی تکبیر الاحرام

نمون بجهت از نقد که بجهت
 باشد از آن تریه

تکبیر الاحرام چهل مرتبه و بعد پنج قراة سورة ششم رکوع هفتم سجده
هشتمی و در نهمی ترتیب که هم موالات یا در هم تشهد دو آیه هم سلام و در نهمین
پنج است اول تکبیر الاحرام و بعد قیام و حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقامت و
طهانت و نحو آن بنا بر احوط بی قیامیکه متصل بر رکوع می نامند چهل رکوع پنجم
سجده و بدانکه مراد از رکوع نماز نیست که عمد و سهواً ترکش باعث بطلان نماز است و اما
و جب غیر رکوع پس نیست که اگر عمد ترک کند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد
مثل قراة حمد و سورة و ذکر رکوع و ذکر سجده و یک سجده و تشهد که آنها را ترک نیستند پس درین
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در اذان و اقامه است و این هر دو
مستحب کذب برای نماز یومیه مطمئن علی الاقوی چه ادا چه قضا چه در جماعه چه در فرادی
چه مرد چه زن چه نماز جهری چه اخفائی و اقامه تاکید در او بیشتر است و در حدیث است
از حضرت امام بحق مطلق مولانا جعفر صادق علیه الصلوٰة و السلام که اگر اذان و اقامت گوی
نماز کند و عقب نهد و صفی لا اله الا الله که یکسری مشرق باشد و سه و دیگرش مغرب باشد و اگر
اقامت تنها بگوید یا نه میگوید و عقب تو یک صف لا اله الا الله که آن صف از مشرق باشد تا مغرب
و ثواب آن با انواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر تکبیل در شهر
از شهر اذان بگوید مثل کرامت کردن علی چهل صدیق که اعمال آن نیکو و مقبول باشد
اگر چهل سال اذان بگوید و راه خدا برای یکس از روی ایمان و حساب و تقرب
بسوی خدا آمرزیده می شود و گناهای آن گذشت او دست میگذارد خداوند بر او بصحت
در باقی عمرش محسوس میشود باشد و در بهشت مثل آنکه اگر کسی مباشر اذان مسجد
شود بیعت خدا علی میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر مثل آنکه از حضرت رسول
ص روایت کرد که سیکه اذان بگوید و مقصود او از اذان نباشد مگر رضا الهی عطا فرماید خدا
با ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و در خلعه شود بسبب شفاعت او چهل تن
گناهکار در بهشت و همینکه مؤمن با معرفت بگوید یا الله که لا اله الا الله
و عاود استغفار میکند و حق او بفساد نماز را که در روز قیامت در سایه عرش الهی است
تا آنکه خداوند از حساب خلاصت فارغ و می نویسد چهل هزار را که در نامه عمل او ثوابی که
مترتب می شود بر گفتن این شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست

هم که بان رکوع می کنند که قیام

و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید

شود

هر کس بیاثر از آن سجده از مساجد خدا شود و اذان در او بگوید و حال آنکه مقصود او از
 اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل با و ثواب چهل هزار نبی و چهل هزار مزار
 صدیق و چهل هزار شهید و داخل میکند خداوند در شفاعت او چهل هزار مزار است
 که در است چهل هزار مزار مرد باشد و بوده باشد نوری او در هر شتی از بهشت چهل هزار
 هزار مدینه که در هر مدینه چهل هزار مزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار مزار تخت باشد که در هر
 تختی زنی از خور العین باشد که وسعت هر ام طاقی چهل هزار مزار مقابل دنیا باشد و پیش
 روی هر خنی چهل هزار مزار غلام و چهل هزار مزار کنیز باشد و در هر ام طاقی چهل هزار مزار مایه
 باشد و در هر مایه چهل هزار مزار از کا باشد و در هر کاسه چهل هزار مزار رنگ از طعام باشد
 و هرگاه نازل شود بر او همه جن و انس هر آینه میخواند و خل کند در پست ترین الطافه
 از لطایفهای خود که از برای ایشان باشد و آن طاق آنچه را که بخواند از طعام و شرب
 و بوی خوش لباس و میوه و انواع و اقسام از تخم تازه و از زیور و اویاسها که صهر
 طاقی از آن طاقها انکسار کرده میشود و آنچه در اوست از طاقها دیگر پس وقتیکه
 سوزن بگوید **اشهد ان لا اله الا الله** احاطه میکند و از چهل هزار ملک
 همه صلوة میفرستند بر او و استغفار نمایند برای او و در سایه عرش الهی قرار گیرد تا اینکه
 از حساب فارغ شود و می نویسد ثواب او را چهل هزار مزار ملک بن لایم و در بوی خداوند
 عز و جل و در حدیث است که بلال اول کسی است که پیشی میگردد بهشت چهرت شکیه
 اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان مجده می باشد چهار تکبیر بلفظ **الله**
 و در شهادت **اشهد ان لا اله الا الله** و در شهادت بر رسالت
 بلفظ **اشهد ان محمدا رسول الله** و دو **حی علی الصلوة** و دو **حی علی الفلاح**
 و دو **حی علی خیر الهمم** و دو **الله اکبر** و **لا اله الا الله** و اقامت مثل اذان
 است مگر آنکه کبیر از او شنیده و تا است و تهلل از آخرش یک است و زیاده می شود
 بعد از **حی علی خیر الهمم** و قد قامت **الصلوة** پس عدد فصول اقامت هفده
 می باشد و شهادت بر امامت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه خردا
 و اقامت نیست نه بخیر و مقوم و نه جزو مکمل و قصد خبریت نیز نکنند و گوید بقصد
 استحباب آن نه نفس مخصوص بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند که

ملاحظه کنید که در هر چهل هزار مزار طاقی باشد
 که در هر طاقی چهل هزار مزار تخت باشد

که اگر یک دفعه بگوید بهتر است بجهت آنکه شائبه جزئیت در آن کمتر است بلکه اگر در اول نیست
 اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذان
 بلا باطلست بلکه بعضی حکم بطلان اذان نمودند و وقتی که قصد جزئیت نماید هر چند قصد
 جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل از آن نماید در اول اذان و مخصوص است استحباب
 اذان و اقامت بیومی و جمعه و برای غیر یومی و جمعه شروع نیست چه واجب باشد و
 چه مستحب و لکن مستحب است در سایر نمازها نیز یکجا بجاقت شود یا مطلق نماز حق بفرار
 و خصوص نماز عیدین و آیات و طلب اذان و نماز میت اینکه سه دفعه قبل از شروع نماز
 بگوید الصلوة برفع هر سه یا بصدای سه یا بوقت هر سه یا مختلف یا با خطبه سقا طهره
 وصل و حال صل و با هزار از وقف بکثرت توقف بهتر است و بدانکه اذان حق و بقیه
 بر دو قسم است اول اذان اعلامیه مقصود از او مجروح اعلام بدخول وقت نماز می باشد
 نه ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت اگر چه
 و خصوص نماز صبح شخصیت داده شده بتقدیم اذان و غیره مبارک رمضان یا مدغم
 بجهت بیدار شدن خفگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از وقت
 مستحب است دوباره اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه این اذان
 صبح نباشد خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی می باشد و بعضی این قسم اذان را داخل عبادت
 محصنه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجز از یاد حق و نقیصه در فقرات آن و تبدیل فقرات
 و غلط خواندن و جواز اخراج آن و این حکم خالی از اشکال نیست و هیچ اذان بر آن
 نماز یومی پس مقصود با اصاله از اذان و چیزی است یکی اعلام بدخول وقت و دیگر
 ادای نماز بر وجه کمال و این هر دو عبادت است حتی قسم اول علی الاحوط لایستیکه مقصود
 از قسم اول حاصل است با اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخراج
 حق با اذان اعلامی علی الاحوط و مشروط است در صحت اذان و اقامت و اکتفا با آن
 در جماعت و فردا چند چیز است اول نیست قربت و استقامت و تعیین در فضول
 مشترکه بلکه تعیین نماز در جایی که در نصف از نماز در وقت باشد بلکه اگر تعیین کرده
 و لکن عدول از آن نماز نماز دیگر کرده یا آنکه برای نماز گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده
 و اراده غیر از آن نماز نموده یا عاده نماید علی الاحوط پس اگر در وقت از اذان و اقامت نماز

معین نگرد و بعد از آن معین کند خلاف احتیاط است قصد اجرت در اذان برای نماز در مسجد
و جامع و نحو آن سبب بطلان اذانست همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح است
اذان و اقامت سکران و هر کسیکه بجهت قصد باشد و قصد ریاضت و در اذان و اقامت
نیز باعث بطلان میشود بلکه موجب اعاده می شود و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که ریاضت
در آن فقره نموده بخلاف مجرد قصد قطع اذان و اقامت ضرر ندارد و اینکه فقرات اذان
و اقامت را بقصد قطع گفته که خالی از قصد اذان و اقامت نگفته باشد و اگر در اذان یا اقامت
و اقامت مرتد شود و بعد از آن رجوع کند بجهت حق احوط استیفاء اتوی عدم استیفاء
می باشد و نوم و غناء و سکوت و تکلم در اذان یا اقامت نیز ضرر ندارد مگر از جهت قصد موالاة
و نحو آن همچنین در اقامت اگر در نوم و غناء بالنسبة باقامت که محل بطهارة معتبره و در
اقامت است و شرط بودن طهارت در خصوص اقامت احوط است چنانچه می آید از
و بلوغ شرط نیست در اذان بلکه تمیز شرط است پس اذان میسر صحیح است حتی برای جماعت
در یک عقیق در حق اذان و اذان اعلامی بجهت اسلام و توهم شرط نبودن اسلام
در اذان بجهت حصول اسلام بشهادتین منعیست زیرا که مجرد گفتن شهادتین
بعد از قصد شهادت سبب حکم باسلام نمی شود مثل نماز و شهادت نماز یا اینکه بعد از فراغ از
شهادتین حکم باسلام می شود نه بجز شروع چنانچه بیان حق در اذان اعلامی
علی الاحوط پس اگر اقامت کند از جهت خوف بیکدیگر قابل اقامت نیست بجهت فقدان
و نحو آن باید اذان و اقامت اخذ بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقامت او نرسیدن بوقت
در نماز داشته باشد اقتصار کند بر دو کسیر و قد قامت الصلوة پنجم موالات که فصل
زیادی باین فقرات اذان و اقامت حاصل نشود بطوریکه باعث محو صورت اذان یا اقامت
شود ششمی ترتیب میان اذان و اقامت و فصول هر یک و اگر خلاف ترتیب یاد
عنوانید بخوبی ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامت را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تهنئه را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامت مگر بافقد موالاة که منشأ اعاده همه
میشود و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان یا اقامت
بوقتی که آن شود بطریق اولی هفتگی آنکه گویند اذان و اقامه مرد باشد نه زن اگر
مرد قضی بخواند باذان و اقامت او کفایت کند پس اذان و اقامه زن باعث سقوط

ترتیب
بر اقامت

در اذان و اقامت ترتیب
و با تمام اجزای آن
اقامت

سقوط اذان و اقامه مرد نمی شود مگر آنکه از نماز محارم باشد بلی اذان زن برای زن صحیح است
 صورتش او را اذان و اقامه مرد نامحرم نشود بلکه اگر هم بشنود ضرر ندارد علی الاقوی مخصوص
 اگر زن علم بوجود جنبی نداشته باشد و مخصوص اگر زن پریا باشد که از سماع صوت اولت
 حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد شنوایان با جنبی هم بگوید علی الاقوی
 بلی اگر بقصد شنوایان باشد از اجنبی بگوید در این وقت آن اذان صحیح نیست بلکه حرام است
 هر چند برای جماعت زن باشد و لکن احوط عدم اکتفا با اذان و اقامه زن است مطلقا در حق غیر زن
 هشتم آنکه برای نماز یا اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروط
 مثل اذان و عقبه مسافر یا اذان در گوشه است و اقامت در گوشه چپ مولود تازه
 یا در گوشه یک چهل و گذشت و گوشت نخورده یا در گوشه یک سو و خلق پیدا کرده
 یک سیکه و ریاضت هولناک آه را گم کرده که درین موارد برای نماز یومیه باین اذان و اقامت
 اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نه هم آنکه وقت و ساعت نماز یا اذان
 و اقامه را داشته باشد و الا حرام است یکبار اگر تعارض کند اذان و اقامت با سایر
 محبات داخله و نماز مثل قنوت و خوان و تکبیر و نیست ترجیح اذان و اقامت بر آنها
 و هم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صحیح چنانچه گذشت و مگر بالنسبه نماز یک
 پیش از وقت باعتبار دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ اذان وقت نماز داخل
 شده یا از دهی آنکه برای نماز یومیه باشد حتی جمعه پس بلی غیر یومیه حتی عیدین و
 نافله هر چند واجب شده باشد بنذر و خوان حرام و باطل است که از دهی آنکه
 بقراءت صحیح و قواعد عربیه باشد حتی الف الله اکبر را قطع نماید و وصل نکند و اطلاق این
 شرط محل اطل است بالنسبه یکبار که قادر بر آراء حروف آن خارج نباشد پس اذان
 غیر قادر بر آراء حروف از خارج صحیح است و کافیت مخصوص در اذان اعلامی چنانچه در
 حدیث است که سین بلال عند الله شین و همچنین محل اطل است عدم جواز حذف الف
 الله اکبر و حال وصل خصوص ترکیب است بعد از تکبیر اول سین و هم عاتقون که عتاد و عتاد
 نیز است از عتاد و غیر عبادات چنانچه دهی متصل ساختن اذان و اقامت اینها را
 عرضه در اذان و اقامت نماز بخلاف اذان اعلامی شیخ استاد صاحب جواهر الکلام علی
 مقامه و دیگران شرط کرده اند و اذان اعلامی عدم تاخیر از اول وقت بخلاف اذان

برای نماز که مؤخر میشود و تاخیر در آن نماز دین هم محل تامل است بجهت آنکه انقوی جمله تاخیر اذان
اعلامی است بر فرض احتیاج با اعلام مثل روزی برای آنکه همه خوابیده بودند و مطلع نشدند و از بد
وقت بآلوه لای عوا تاخیر از احتیاج اذان اعلامی با عدم احتیاج بآلوه بآلوه اذان گفتن مقصد
اعلام محل اشکال است بر چند حکم بعد از این نیز مشکل است بجهت عدم انحصار حکمت اذان اعلام
بر خصوص اعلام والا و محدود بودن اذان ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و محلی
اطالب میسر بعد بقیه المتیقن میفرماید تا وقت دخول نشود اذان نگویید و در وقت فضیلت
اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدرود احوط است که اذان اعلامی را نگویید بلکه
اذان خود را نیز نگویید و اگر با قیامت کند و بهتر آنست که اذان را در اول وقت بگوید تمام
شد کلام آن بزرگوار را بآنچه هم آنکه تمام اذان و همچنین تمام اقامه را یک نفس بگوید و تمام کند
و تر و اسل که بعضی از فقهاء آنرا کیسه بگوید و بعضی دیگر راکسه دیگر بگوید حرام است علی الاحوط
بر چند حکم بحکم آن خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است و هرگاه اشخاص
ششده از اهل جامعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جامعیت و احده احوط است
که بطریق احتیاج بگویند و بطریق تعاقب تا اینکه امام حاضر شود و ضرر ندارد هر چند بجزایر
جامع نیز قویست و در عکسیر بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنست که هرگاه شخص احد
اذان گفته است بجهت جامعیتی با اذان صحیح و باره همان مؤذن با عدم عروض مبطل بجهت
حضور امام جامعیت اذان نگویید بلکه دیگر اذان بگوید بلکه بهتر آنست که این مؤذن ثانیه
یا ثالث احتیاج فصول اذان سابقا تموده باشد بلکه بعضی از اهل علم و سادات اعلی الله مقامه
تقریر فرموده اند که اذان متعدد از مؤذن واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل آنکه مؤذن
اذان گفت با اذان صحیح و ثانی یا همان مؤذن بدون عروض امریکه مبطل آن اذان بوده
باشد یا ثانی یا اذان نماید مثل آنکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر کنند همان مؤذن شروع
نماید با اذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر آنست که جایز نبوده باشد لکن هرگاه مقتضای عاده عاری
شود آن از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جامعیت اذان یا قیامت گفت و امام عیبت
نشد امام جامعیت اکتفا بآن اذان یا قیامت نکند بلکه باید خود امام بجهت ادراک فضیلت
اذان یا اقامه بگوید یا آنکه دیگر را امر کند با اذان یا اقامه بلکه اکتفا کردن اهل جامعیت با اذان
مؤذن و اقامه آن بشرط است علی الاحوط که آن مؤذن و مقیم مرید نماز در همان مکان

مکان باشد بلکه باید مرد جماعت نیز باشد بلکه مرد میان جماعت باشد نه جماعت دیگر بلکه سبب
 است برای مقیم جماعت آنکه در اقامت گفتن اذان امام بگوید و خودش را قامت گوید و بخلاف
 اذان که حاجت باذن امام ندارد و شرط است در خصوص اقامت علاوه بر مذکور است
 اینکه اقامت بعد از اذان بگوید و با طهارت از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد
 و در حال اقامت رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار نیست که جمیع
 شرایط و موافق نماز را قامت ملاحظه نماید که وارد است که الاقامه من الصلوة و لکن در غیر
 ترتیب از شرطی که مذکور شد کامل است و عدم شرط اقوی است پس اگر در اثنای
 اقامت یا در اثنای نماز حدثه صادر شده باطل نمی شود اقامه تمام میکند اقامه بعد از وضو
 یا غسل اگر آنکه موالاة بهم خورده باشد و همچنین باطل نمیشود و بی حکم بلکه مکروه است حکم مگر
 بجهت اصل نماز یا بجهت صفی شخص امام و ترجیح آن و شهید اول ایضا است
 بعد از اقامت مثل تکلم نیست و حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیث است بدانکه تکلم بعد از
 فراغ از اذان و قبل از شروع با اقامت مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهت تکلم
 بعد از اقامت مخصوص مقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعت باشد
 و بدانکه حکم در اذان باعث استحباب اعاده آن نمی شود و بدانکه استجابات اذان بسیار
 است اولی در اول وقت اذان گفتن و بقیه در وقت اذان گفتن و بقیه واجب
 دانسته اند پس باید گفتن در حق مرد و هرسته در حق زن چنانکه کشیدن آواز هر
 قدر که تعب نبیند و بجز در خانه ایستاده اذان گفتن که باعث رفع نفوذ و رفع دعا
 اولاد بسیار میباشد شش با طهارت بودن هفتی ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب
 دانسته اند هشتی بنیاد بودن نهم و چاکلند ایستادن دهم و نگشت و دگوش
 گذاشتن یازدهم حرف آخر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر فصل
 سکوت قلیل نمودن سیزدهم وقت بشناختن چهاردهم خوش آواز و عادل
 و عارف بسائل اذان بودن پانزدهم محل و ثوق و اطمینان بودن شانزدهم
 صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن هم پیغمبر و بعضی واجب دانسته اند
 سیم و اقوی استحباب آنست هفدهم اظهار نمودن حرفهای ورامند و شهید اول صلوة
 و اظهار داد و فلاح هجدهم حکایت اذان را آهسته آهسته نمودن هر چند بیت الحلا باشد

در این کتاب
مجموعه کتب
مکتوبه

بدون تبدیل حیلات بلا حول الا بقوه العالی العظیم هر چند در نماز باشد و لکن با تبدیل
به وقت مرقوم هر چند احوط ترک حکایت است مخصوص در نماز و جب مخصوص در اثنای
قراءت و از بعضی ظاهر میشود و جواز قطع نماز و قطع قراءت بجهت حکایت اذان و احوط عدم
ارتکاب قطع است مطلقا قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط است
باینکه اذان بر وجه شروع باشد نه حرام و اینکه فاصله زیاد نشود و این حکایت حکایت کنند
و اذان مؤذن یا قامت و بهتر آنست که بعد از فراغ مؤذن از فقرات حکایت کند نه با او
هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است حتی در اذان و حتی
در اقامه هر چند غلط گفته شوند و در بعضی عاده اذان صبح چنانچه گذشت بتیسیم
بعد از فراغ از هر یک حی علی الصلوة و حی علی الافلاح که بعد از احوط و الا با الله
بتیسیم یکم بعد از فراغ از حی علی خیر العمل که بعد از آل محمد خیر البریه بتیسیم و یکم
بنامی و آرام اذان گفتن بخلاف قامت که تعجیل در او مستحب است بدانکه این سخبات هر چند
راجح مؤذن می باشد و لکن مقصود وقوع اذان است بر وجه کمال و سیکله تعیین مؤذن
می نماید نیز فراغات جمله ازین سخبات را نماید مثل عادل و عارف و بصیر باوقات هر چند ظاهر
آنست که در حق کور و کر یا الصوت نیز استحباب گفتن اذان و اکتفا بان حتی در جماعت
ضرر ندارد و کلمات اذان بسیار است اقل حرف زدن در اثنای اذان و قیام
سکوت طویل نمودن بنحویکه موالات بهم نخورد یا بخورد و تسبیح در اثنای اذان التفات
براست و جب نمودن تمام بدن بلکه بوجه تنهایی علی الاحوط چنانکه زیاد برود و مرتبه
گفتن شهادتین بجهت تنبیه و اعلام مصلحتین و همچنین است زیاد نمودن سایر فقرات
از این قصید چنانکه گفتن اذان در راه رفتن ششم سوره اذان گفتن و بدانکه
مستحب است که باین اذان و اقامت فاصله قرار دهد بدو رکعت نماز یا یک سجده یا یک
نشستن یا یک ایستادن بسوی قبله یا گفتن سبحان الله یا الحمد لله یا ایه و بعضی
در اذان و اقامه غیار مغرب فصل بدو رکعت و سجده راست نه نشستن بلکه مخصوص
بکام بر پشت و نفس کشیدن را در این است و بعضی نشستن سنت دانسته اند و در حدیث
است که ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که بخون خود
تعطیه شود باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه تنها یا هر دو و در حدیث

در اقامه اذان

موضع اقل آنکه از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تمام یا آنکه حکایت کرده باشد
چه اذان اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چه از امام شنیده باشد یا از مأموم یا از
مفرد چه از یک نفر چه از متعدد چه بنحوی سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند آنکه
سماع اذان و اقامه عازم نماز اول باشد آنکه تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده اند
که بجهان و صف که از اول یاوی بوده باقی بوده باشد و عدول نکند از آن قصد گر آنکه
عدول کند از قوی باضعف که عدول کند از طاعت بفرادی نه عکس آن بلکه شرط کرده
است که سماع اذان یا مؤذن برای نماز متحد القصد باشد نه آنکه مثلاً اذان برای نماز
ظهر باشد و آنکس آن کند و نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز
تضانی بوده باشد و مراعات این شرط و احتوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن
نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال سقوط و سماع اذان زن نامحرم و همچنین حکایت
آن نیز خالی از قوت نیست خصوص آنکه در صوتش لذتی نباشد بلی سماع و استماع و
حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط نمی شود و علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمی شود و اگر سماع بعضی
از فقرات یا حکایت آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط
و شرط است علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل غرضی مابین سماع اذان و اقامت
و نماز متعین چنانچه شرط است که آن اذان سموع برای غیر اعلامی و نماز نباشد مثل اذان
در پشت سر ساز و در گوشه و در میان ده و غیره اذان عصر در یوم جمعه هر چند نماز
جمعه را در یوم جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد پس اذان عصر در یوم عرفة از برای حاج
یا عمر چه تمام اذان عشا از برای حاج و در وقت پنجشنبه اذان برای نماز ثانی از هر که جمع
کند یا استحباب جمع در یوم عرفة و در وقت و جمعه مثل استحاضه و سکس یا با عدم استحباب
جمع هر جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا نه و ظاهر آنست که تعقیب قصیر مثل
تسبیح فاطمه بر اسم منافعی صدق جمع نیست بخلاف نافله حتی دو رکعت آنکه منافعی
صدق جمع است از قرآن بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از اتم نیست و ظاهر آنست
که آنرا آنکه در حال جمع میگوید یا برای نماز اول است چه جمع در وقت نماز اول باشد
یا نه و از بعضی ظاهر می شود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول است و اگر

وقت نماز ثانی باشد اذان نیاز ثانی است و مستند این معلوم نیست و بهتر آنست که
 در اذان قصد واقع نماید ششمی از برای نماز قضا بالنسبه بیکه اراده قضا نمودن
 نمازهای خود داشته باشد و مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
 و برای نماز بعد با قامة نهما اقتضار میکند و سورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد این حکم
 خالی از اشکال نیست خصوص اگر قوت از غیر بخوبی نباشد هر چند الحاق توفیت هفتم
 از یکیکه در مکانی شده که در او نماز جماعت اقامت شده و همچنین از یکیکه حاضر بوده
 و آن مکان و لکن اقتضا ننموده که در آنجا اذان و اقامت از هر دو ساقط است چه عجات
 بکند یا بفراوی بچند شرط اول آنکه آن نماز و آن جماعت معلوم الفساد نباشد بل کافی است
 محل بر صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد با اعتقاد آن شخص که وارد
 بر آن جماعت شد و لکن احتمال بدیده که اهل آن جماعت با اعتقاد عدالت اقتدا کردند اعتبار
 بر آن جماعت کند و سقوط اذان و اقامت در یکی آنکه معلوم نباشد و جماعت او
 ترک اذان و اقامت یکی مجر و احتمال گفتن اذان و اقامت کافیست پس جماعت
 ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره باعث سقوط اذان و اقامه ثالثه و رابعه نخواهد
 شد سببی آنکه آن جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد این حکم ثابت نیست هر چند محل
 الحاق نمودن غیر مسجد است مسجد چهارم آنکه دو مکان نباشد پس دو مسجد
 یا دو مکان عرفا این حکم جاری نمی شود هر چند صدای مؤذن بآن مکان برسد و حرم و مسجد
 هر چند یک مکان حساب می شود عرفا و لکن در پشت بام مسجد بالنسبه به صحن آن و
 حرم بسیار بزرگ مثل حرم حضرت سید الشهدا و روحی له الفداء بالنسبه بیالای سرو این
 پاویست سرو و همچنین مسجد بزرگ که صفه آن یا صحن آن که محاریر شده و دشته
 داشته باشد وحدت مکان محل تامل است پنجم آنکه در آن مسجد یا آن مکان ائمه
 متعدد و رواتب نباشند که یک بعد از دیگر مجتمعاً نماز بخوانند و الا سقوط بالنسبه
 به جماعت ثانیه مثلاً محل اشکال است پس سقوط درین فرض مخصوص است بفراوی
 یا از جماعتیکه واقع شود بر سبیل اتفاق ششمی آنکه آن جماعت در نماز واجب شده
 باشد پس جماعت در مثل حلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاه
 یا فراوی هر چند حکم بالحاق خالی از قوت نیست هفتم آنکه معلوم باشد که آن نماز یومی

آن

یومیه می باشد پس اگر معلوم باشد که آنجا جماعت غیر یومیه می باشد مثل کسوف و خسوف یا
 آنکه مجهول الحال باشد که نماند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمی شود پس
 مجرد ورود بر جماعت باعث سقوط نمی شود بلکه باید علم یومیه بودن نیز داشته باشد
 حتی آنکه متحد باشند و را بودن پس قضا بالتبیه یا دایا بعکس یا قضا بقضا
 خصوص اگر قضا بجهت غیر باشد حکم بسقوط محل تامل است بلکه اشراط اتحاد و را احاطه
 از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تامل است
 نهی آنکه اذان و اقامت بنزد و بخوان لازم شده باشد و الا سقوط محل تامل است
 و هم آنکه اهل آنجا متفرق شده باشند یا آنکه در حکم متفرق شده باشند که شسته
 باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند یا تعقیب بلد اگر یک نفر و صف باقی باشد
 مشغول بتعقیب باشد کافیست در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نمازگاه
 و شط نیست تفرق از مسجد یا از هر چه بقا و اهل صف بخو متعارف باشد پس اگر
 اهل آنجا جماعت یا بعض آن باشند در مکان صلوة زاید بر متعارف ساقط نمی شود
 اذان و اقامه هر چند مشغول بتعقیب باشند و اذان و اقامه شروع بجماعت
 کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلکه احوط است که بعد از تمام شدن اذان و اقامت
 هر چند شروع بجماعت نکرده باشند اذان و اقامه نگویید بلکه اگر از اذان تنها فارغ
 شده باشند اقامه همان اذان را نگویید علی الاحوط سیزدهی آنکه امام جماعت
 مرد باشد زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان ساقط نمی شود
 هر چند بفرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و مومنین همه زنان باشند
 مرد و نه ملحق سقوط محل تامل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند و چنانکه
 جماعت اولی هم زن باشند نیز محل تامل است چنانچه هم آنکه معلوم نباشد فساد اذان
 و اقامه جماعت اولی یا ثانیه همی آنکه فصل عرفی حاصل شده باشد در بین اذان و
 اقامه و جماعت یقیناً یکبار گویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده
 که در اینوقت ساقط نمی شود و هفتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتدار کردن
 یا مایک مشغول بجماعت می باشد که در اینوقت ماموم اکتفا باذان و اقامه جماعت حتی
 در غیر مسجد می نماید و هم مسافر و مستحجری که بگفتن اذان و اقامه خوف فوت

آن امر را داشته باشد و گن سقوط و زیند و مورد شبهه نخواست اقل آنکه هر دو را بگوید و لکن فقهاء
 نایب و جمیع فصول اذان و اقامه یکی از فصول هر دو پس در اینجا سقوط بعضی از اجزای هر دو می
 باشد و یکی آنکه اذان را باره ترک کند و اقامه را بطریق متعارف بگوید سببی عکس
 دویم و لکن بهتر است از اول و سیوم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه دارد بر
 جماعت بشود بشرط مرتومه بنحو غریمیت می باشد که مشروع نیست و باره اذان و اقامه
 گفتن و قول بجز آن قوی می باشد چنانچه سقوط در حق سافر و مستعجل از باب نصبت
 می باشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر موارد پس حرجش معلوم است
 و لکن احوط ترک است و بدانکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را و داخل نماز شده باشد
 مستحب است که نماز را قطع نماید و حاجت بعدول نباشد یا فرضیه فائده ندارد و لکن قطع شرط
 است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید مخصوص اقامه علی الاحوط هر چند ترک اقامه
 بتنهائی ظاهر نیست که مثل ترک هر دو می باشد و دوم آنکه ترک هر دو یا اقامه به تنهایی
 از روی سهو باشد نه عمد سببی آنکه تذکر سهو و کبریت اولی باشد نه بعد از آن چنانچه
 آنکه بکلیع نرفته باشد بچند آنکه قطع نماز و تدارک اذان و اقامت مستلزم از کتاب
 محترم نباشد مثل فوة وقت نماز قطع و اعاده یا ترک شدن محرم از جهت عدم اقامه مکان نماز
 یا لباس یا اعتبار عدم خضت و نماز بعد از آن نماز شش شی آنکه در نماز منفرد باشد نه جماعت
 هفتم آنکه بعد از تذکره نماز را قطع نماید و اگر چنانچه بعد از تذکره شود و در قطع نماز یا عازم نماز
 قطع شود و بعد پشیمان شود و بگذرد و زانیکه منافعی تعجیل باشد در این وقت قطع نماید
 هر چند اشراط باند و شرط محل مایل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامت
 باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرط این
 نماید پس بجز قطع بپایان مرتوم مایل است و بهتر آنست که قبل از قطع نماز بگوید
 السَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهَا و اما اعاده نماز بر
 ترک اذان و اقامه پس آن محل اشکالست و احوط ترک است هر چند بجز اعاده خالی از
 قوت نیست در این مورد بلکه در هر مورد یک اعاده نماز بجهت تدارک غفالت و ادا
 آن بوجه محال شود و الله العالم فصل اقل در قیام است و مراد از قیام ایستادن
 عرفی است و شرط است در حصول قیام مطلوب در صلوٰة چند چیز اول آنکه قیام

قیام بخواب اعتدال باشد که گاهی در جانبین پشت سایر اعضا حاصل نشود یکی گنج نمون
 گردن و سر نیز از احتیاج ضرر ندارد پس معتبر در قیام قیام تمام است و معظم اعضا و ذوی
 استقلال یعنی تکلیف بر پیشتر کنند بحیثیتیکه اگر بر داشته شود میقتد و برای مرض غیر از
 بر قیام بالمره تکلیف کردن مقدم است بر شستن راست شستن مقدم است بر خرم بودن
 در حال شستن و اگر از مطلق شستن عاجز باشد بخوابد پهلوی راست و در صورت عجز
 از این پهلوی به پهلوی چپ اگر از این هم عاجز باشد بر پشت بخوابد مثل خوابیدن مختصر که کف
 هر دو پا بر او و قبلیه باشد سببی بر دو پا ایستادن بطریق متعارف نه پاشنه پایا
 را گسترش مان و خوان آن بی شتر نیست که اعتماد بر تمام باطن قدین نماید بلکه جایز است
 که اعتماد به یک پا کند و آنچه لازم است و قوف بقدمین است نه اعتماد بر دو پا با تسویه یا علی
 الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن تسویه بر دو پا است در القاء سنگینه بدن
 و اعتماد بان خصوص رنماز که قیامش طولانی نباشد چه تمام آنکه قدمها را بسیار دور نگذارد
 که از ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که راه زود شستن می طمانینه که معظم
 اجزای بدن حرکت نکند بلکه هرگاه متعذر شود قیام تمام در جمیع احوال نماز آنکه فاکند
 بقیامیکه بصورت رکوع باشد و اگر اینهم ممکن نشود هر چند به تکلیف دادن باشد در این وقت
 نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد قیام در بعضی از احوال نماز نه همه آن ترک نکند آنرا
 حتی آنکه اگر نشسته نماز بخواند از جهت مرض و خوان و لکن در خصوص قنوت و سوره مثل
 یا بعضی آن یا قبل از رکوع قنوت بر قیام شود و حباب است قیام و اگر امر و اثر شود باین قیام
 در نماز بایستد استقرار نشسته نماز خواندن یا استقرار ظاهر نیست که نشسته مقدم است
فصل دوم در نیت است بدانکه نیت عبارتست از ادعای باعث و محرک
 عمل که و امیدارد آن را بکردن آن عمل لازم نیست بدل گذاردن یا بربان آوردن
 این و لازم است در آن تعیین فعل اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد
 وجوب در واجب استحب و استحباب و ادا و وقت و قضاء و خارج وقت و غیر اینها
 از چیزهاییکه تعیین فعل موقوف بان نباشد ضروریست هر چند احوط است و قصد قصر
 یا تمام نیز ضروریست هر چند در جائی باشد که مختار است میان قصر و تمام بلکه همین قدر
 اگر تعیین کند که نماز هر سیگزارم کافیست و بشهاد اول که رسید اگر میخواهد که قصر نماید

سلام گوید و اگر نمیخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند می تواند که عدد دل
 کند و تمام کند یا بالعکس بلکه اگر قصد قصر کرد و سهوا تمام کرد یا بالعکس ضرر ندارد بلکه همچنین
 حکم دارد و رکعت آخر که خیر است باین تسبیحات اربعه و حمد که اگر قصد حمد را داشت و سهوا
 تسبیح اربعه خواند یا بالعکس ضرر ندارد و نیت شرط حاجت نه بخردن خل فصل سیم
 و تکیه الاحرام است آن واجب رکن است و هشت مردان واجب است اول
 بمقطعه عربی گفتن و یکی متعارف نیست گفتن تسبیح لفظ الله کبریا ترتیب مذکور با
 مولایه گفتن که در میان حروف کلمات فاصله قرار ندهند چه تمام نموده اکر او صل نکند
 و همچنین نموده الله را احتیاطا پنجم خواندن اگر چه خوب نشود و همچنین گوید که خود نیز
 نشود که از تکلم خارج شود ششمی حروفش را از مخارج او اگر در هفتم خصوصا
 الله کبر گفتن عوض از الله اعظم مثلا گفتن هشتمی جمع خواندن بخوبی در قرائت
 حمد می آید فصل چهارم در قرائت است بدانکه واجب خواندن حمد و سوره تمام با
 بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و در یک رکعت آخر مغرب
 و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مختار است در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن
 تسبیح اربعه بکن خواندن تسبیحات افضل است نظم و تسبیحات بکرتبه واجب است
 و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه
 نه بقصد وجوب صورت تسبیحات اربعه واجب نیست سبحان الله و الحمد لله
 ولا اله الا الله و الله اکبر و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو آن
 بخواند بلکه بعضی واجب آنست که از حفظ بخواند نه از قرآن و آن ضعیف است هر چند
 احوط است و وجبات قرائت نیز چند چیز است اول عربی خواندن که ویم ادا
 حروف از مخارج بطوریکه تمیز باین حروف در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این
 لازم نیست سببی صحت الفاظ و اعراب که غلط خواندن بحسب علم لغت و نحو صرف
 و متابعت قرائت سبعة مراعاة قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر آنچه که بحسب علوم
 ظاهر متقدمه غلط باشد بلکه استحسان قواعد قرائت در همه جا بدیهه طور معلوم نیست و
 لکن اگر بقواعد قرائت بخواند جایز است چه احوط ترتیب این حمد و سوره و آیات
 و کلمات آن پنج مولایه عرفیه و الفاظ و آیات باین معنی که فاصله زیاد در میان

میان حروف و کلمات آیات مذکور رشته و نظم قرائت بهم بخورد شش تعیین سور قبل
 از شروع هر جمله اگر مژده شود که کدام سوره را بخواند و عادت بمنزله تعیین است بلکه در لازم
 بودن تعیین سوره تأمل است لکن احوط تعیین است هفتم هر دو نماز صبح و دو رکعت
 اول نماز مغرب و عشاء و خفات در اسو آن اگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر
 در یوم جمعه که چهار و در اضطرار و بلکه مستحب است هر چند احوط خفات است چنانچه احوط
 خفات است در سبب الله و رکعت سیوم مغرب و رکعت سیوم و چهارم عشاء و تنبیه بخواب
 عوض سجرات حمد بخواند و محل چهار خفات حمد و سوره است و در باقی اقوال چهار و
 خفات لازم نیست بلی و خصوصاً سبب الله هر چند در نماز خفاتی باشد و در
 غیر یومیه مثل خسوف و کسوف غیر آن هیچیک از چهار خفات لازم نیست اگر چه در
 و سوره باشد و کمتر ترتیب چهار است که سبب الله که شش کر باشد و در پهلوی نماز گذار باشد
 جوهر صد و او پیش از بلکه حق و چهار خفات نیست که عرف رجوع شود که بگویند آهسته
 یا بلند بخواند و بخیر است زن در تمام چهار بین چهار خفات اگر صدای او را نامحرم
 نشنود و بدانکه جایز است ترک سوره و در چند مواضع اول در نافله صلاه حتی نوافل
 یومیه از نماز شب غیره بلی و در بعضی از نوافل که سوره خاصه دارد شده ترک سوره
 تأیید و حکم در فرضیه از برای مریض و سقیم کسیکه خوف خروج وقت را داشته
 باشد بشرط آنکه وجوب از مستقر شده باشد توضیح آن است که حالت نماز گذار از سببه
 با در آن وقت نماز بر چند قسم است اول آنست که تعیین میداند که وقت آنقدر و
 دارد که تمام اجزاء نماز و رکعات آنرا در وقت بخواند چه عالم بزیادتی وقت نیز باشد
 یا نه و در این وقت مریض نیست و ترک سوره اختیار بدون سبب دیگر و یکی آنست که
 وجوب نماز مستقر شده باشد که مکلف از اول امر بداند که از اول وقت مقدار چهار رکعت
 را در کمری نماید و لکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانی یا هر دو و بعد از سقط تکلیف
 مثل جنون یا حیض یا موت یا عتاء عارض می شود و در این وقت اداء نماز و قضای
 آن بر فرض فوت اداء هیچیک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد
 وجوب شروع نیست بلی مضایقه از اداء نماز یا قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت
 ندایم سببی آنست که وجوب نماز نیز مستقر شده که مکلف جامع اثر و تکلیف

نموده و نشکرده و وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت و رک تموده مگر مقدار رک که کفایت
 یک رکعت با نماز بخند بدون سوره می نماید در این قسم بعضی از اعیان علماء اوصاف فرموده اند که ظاهراً
 نیست که این مقدار کفایت میکند و حکم ثبوت تکلیف بنماز پس لازم است که ائیمان بنماز نماید
 با اقتضای آن سجد و ترک سوره جایز بلکه متعین است و لکن ثبوت وجوب نماز باین مقدار اگر
 تامل می باشد بلکه شریعت او یا اقتضای فرض فوت نماز بقصد وجوب نیز محل اشکال
 می باشد بلی مضائقه نیست از او یا اقتضای قصد احتیاط چنانچه مثل سیوم می باشد
 مگر وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد و چنین حال جایز است
 اقتضای سجد و جمال تعین وجوب قرائت سوره نیز می رود بجهت ملاحظه اینکه در یک رکعت
 از نماز بمنزله رک تمام نماز می باشد چنانچه جمال تعین سقوط قرائت سوره نیز می رود بجهت
 ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزاء نماز در خارج وقت واقع می شود و ائیمان
 سایر اجزاء در وقت اهم می باشد از وقوع سوره در وقت و لکن اقوی جواز ترک قرائت سوره
 می باشد نه حرمت قرائت آن و نه وجوب قرائت آن و همچنین اگر بدانند که وقت باقی وسعت
 پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت را داشته باشد پنجم آنست که وجوب نماز مستقر
 شده است و لکن غفلة یا بسبب اعتماد بر وسعت وقت تاخیر نموده و قتیکه ملتفت شد ظاهر
 شد بر مکلف که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد و اینجاست بعضی از اعیان علماء
 مائل قسم سیوم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت بدون
 سوره نماید ائیمان بنماز با اقتضای سجد جایز بل متعین است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت
 ثانیه پس اقتضای سجد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از آن تا آخر وقت واجب است و اگر وقت باقی
 کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنست که اقتضای سجد و ترک سوره در هر دو رکعت
 جایز نبوده باشد و لکن مختار نیز بلاحظه حکم سیوم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیوم
 محل تامل است و در چهارم حکم مجوز ترک سوره مسلم است و حکم قسم پنجم نیز مجوز ترک سوره است
 در هر دو فرض چه وقت باقی وسعت یک رکعت به نهائی رداشته باشد یا زیاده بر آن
 داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه شمی آنکه عمدتاً تاخیر نماز
 نموده تا سجد نکند و در این صورت همان برگردان نیز فرموده اند که ظاهر نیست که در تاخیر اقامه قضا
 سجد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا

قضا است تا رک آن باجمد و سوره در کعبه بن بطا و نه توبه لازمست و لکن مختار نیست که اگر عذر تاخیر
 نماز نمود تا اینکه از وقت بمقدار یک رکعت بے سوره را درک نموده در این وقت اقوی آنست
 که نماز قضا شد و لکن احوط آنست که بقصد قربت مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا
 آورد و اما اگر در یک رکعت یا سوره یا دو رکعت را نموده نماز را قضا نمی شود و اگر تاخیر نماید
 گناه کار خواهد بود بلکه اگر خلاف احتیاط بنویسد میگفتم که تاخیر نماز عذر تا باین حد جایز است و در این
 تاخیر نیز اثم نیست بلی در این فرض که در یک رکعت یا سوره را نموده مختار است که سوره را
 بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم نیست **تخصیصی** آنست که وجوب نماز مستقر شده
 و تاخیر هم شده لکن یقین نداشته باشد بخرج وقت و لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت
 سوره نماید وقت ضایعتر از یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که چهار رکعت باشد از دست
 برود باین معنی که اگر فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد که وقت نماز بپایه
 از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه یا هر دو
 خوف این دارد که اجزاء دیگر نماز مثل رکوع و سجود و تکبیر رکوع و سجود و تشهد و در خارج
 وقت واقع شود اقوی نیز در این قسم جواز ترک سوره است حتی در رکعت ثانیه بلکه اگر قرائت
 سوره ترسد که بعضی از اجزاء نماز عمر در خارج وقت واقع شود باین جایز باشد که ترک سوره
 نماید بقدریکه باعث خوف است و در محلیکه باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو
 و ظاهر آنست که ترک سوره کلا یا بعضی از اینصورت لازم نباشد بلکه مفضل است در ترک سوره
 کلا یا بعضی از آنجانبی که ترک سوره واجب باشد آن وقت قرائت بعض سوره حرام میباشد
 چه تمام از مواضع ترک سوره اینست که شخص تعجل داشته باشد چند مجلس بپول و نماید
 باشد پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف ترسد که اگر سوره را قرائت نماید
 حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از
 شروع نماز نشنیده باشد که مأموم ترسد که اگر قرائت سوره نماید یا قرائت سوره را تمام
 نماید یا هم رفع پس اندر رکوع نماید که در اینوقت جایز است ترک سوره یا قطع آن **هفتم**
 از مواضع ترک سوره جایز است آنست که مکلف گنگ لال باشد که جایز است ترک
 سوره در حق گنگ لال یا که جایز است قرائت سوره و نماز اگر سوره که بسبب قرائت
 او فوت وقت شود یا آنکه سوره غایم باشد یا آنکه در بعضی یا الم تشریح یا الم تشریح

یا آلف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی آن میباشند بلی جایز است قرائت مجموع
 هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک خواندن است
 بلکه که هیچیک انتخاب نکند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره غزیم را بقصد سوره ناز
 پس اگر بعد از قرائت کند بدون سبب نمازش باطل می شود و اگر از جهت فراموشی قرائت
 نماید و یا سجده نرسیده که شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت
 آن سجده متذکر شود نماز را تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط است که در نماز بر
 سجده و سجده تلاوت ایام نماید و احوط اعاده اصل نماز است و همچنین اگر استماع آن سجده
 نماید در نماز که در این وقت بعد از فراغ از نماز سجده کند و در ثنای نماز ایام نماید و اگر سهواً
 قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
 و بدل کند بسوره که فوت وقت باطل نشود هر چند از نصف گذشته باشد اگر وقت سعت
 سوره کوچک باشد و شسته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند
 سوره طویل را و نماز را تمام کند و اگر در نافله قرائت سوره غزیم نماید ضرر ندارد و لیکن واجب است
 که فوراً سجده نماید و در ثنای نماز بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنزد و خوان احوط
 است که حکم فرضیه ابرو جاری کند و احوط جتناب نمودن است از قرائت دو سوره تا
 یک سوره تمامه بعضی سوره دیگر بقصد خبریت نه بقصد عدول و گاهی واجب شود
 عدول بسبب فراموشی نمودن بعضی از سوره که شروع بآن نموده و جایز است عدول
 از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف آن مگر سوره قل هو الله احد و قل یا ایها
 که عدول از این دو سوره در نماز فرضیه یومیه جایز نیست هر چند بنصف نرسیده باشد
 بلکه بحد و شروع لازمست که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است عدول کند از این دو سوره
 بسوره جمعه منافعین بطوریکه در زنیته لهو مفصلاً ایراد کردیم بدانکه او غام باغنه و بجه
 غنه در وقت رسیدن تنوین یا فون کانه بحرف میون ویریلون هیچکدام لازم نیست
 و همچنین قلب خوان باز قواعد قرائت تمام اربعه وقف همه جایز است و صحیح است حتی
 آنکه وقف قبیح پیش از نشان صحیح است علی الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد
 و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و او غام باغنه و بجه غنه و وقف بدانکه
 قطع نموده و در یک حرکت که جایز است چنانکه حرکت و هند انکلیه را تا وقف بحرکت شود

شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بکون شود هر چند اجتناب از وقف بحکمت بهتر است
 و اگر قطع نفس نکند از ترافصل می نامند و این در کلمه که آخرش ساکن باشد بی اشکال است
 چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد و حرکت بدو و ارباب اگر کلمه
 بعد از همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحکمت بشرط آنکه همزه وصل را حذف نمایند
 مثل الحمد لله الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف نمایند پس اگر فاصله فی الجمله شده است
 باز هم ضرر ندارد و اگر فاصله نشده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید
 و کلمه پیش از او اعاده ندارد هر چند احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهد و تخیل فصل بشود
 هر دو کلمه صحیح است و اگر تخیل فصل نشود اقوی نیز صحت هر دو می باشد و احوط اعاده
 هر دو کلمه می باشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد پس اگر وصل نماید بحکمت بی
 اشکال ضرر ندارد و اگر وصل نماید بکون در کلمه متحرک مثل انیکه تعجیل بگوید سبحان الله
 سبحان الله بکون کلمه لا در آن اشکال است اقوی جواز است و احوط ترک است
 فصل پنجم در رکوع است و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن
 بنحویکه ممکن باشد رسیدن جزوی از باطن انگشتان برانود حق مردان و احوط آنست
 که کف دست برانویسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان برانومی باشد
 و دست برانو گذاشتن واجب نیست مطلق و غیر مستحب الحلقه که دستش بسیار دراز
 یا بسیار کوتاه باشد و خم شدن رجوع بستن الحلقه نماید و اگر نتواند که کعبه شود بمقدار
 زانو خم شود بمقدار یک مکن می باشد و اگر نه هیچ مکن نشود یا کند بسره و اگر ممکن نشود ایضا
 کند چشم و ظاهر اینست که بدل رکن نیز در حکم رکن است در نماز پس هرگاه خلا
 بیاورد بسره نموده و تمام رکوع سهوا بعد از دخول دو سجود یا بدل او نماز باطل می شود
 و عود بمناسبت نمی تواند نماید و اگر کسی بحسب ظن یا بیجهت مرض یا بیجهت پیری منحنی
 شده باشد پس اگر اختار او کمتر از حد رکوع شرعی باشد بلای رکوع منحنی شود تا بعد
 رکوع شرعی باشد برای رکوع منحنی شود تا بعد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی
 باشد و تمکن باشد از آنکه خارج شود از حد رکوع شرعی که تمکن باشد از کم کردن اختار
 بنحویکه از رکوع شرعی خارج نشود و میل بقیام نماید یا آنکه خارج نشده میل بقیام نماید
 در اینوقت این تعلیل انحلال لازم است و اگر تمکن ازین نبوده باشد و لکن تمکن از

انحاء زیادتر بوده باشد از است که انحاء از جهت رکوع را زیادتر نماید و آنرا رکوع قرار دهد
 و اما اگر ممکن از تقلیل انحاء و کثیر انحاء را بهیچ وجه نباشد پس اوی آنست که گفتا کند در تفسیر
 قیام و رکوع بقصد و احوط آنست که نماز دیگر بخواند شتمین برای ابراهیم رکوع و پیش از آن
 و انحصار می شود بگفتن یک سیم گیری که سبحان بی العظیم باشد و احوط زیاد نمودن
 و سجده است یا سه صغری در حال اختیار و یک صغری در حال اضطرار و احوط بقصد اربع
 سبحان الله میباشد ششم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از خارج نمودن چهار
 کث نمودن و آرام گرفتن از حین شروع ذکر تا تمام نمودن ذکر واجب پنجم هر برداشتن
 ششم است ایستادن هفتم کث نمودن و آرام گرفتن بعد از است شدن
 فصل ششم در سجده است بدانکه در هر رکعت دو سجده واجب است و هر دو با هم
 رکن می باشند یکی تنها و واجب است در سجده بین چند چیز اقل هفت اعضا از پیش
 گذاردن و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو انگشت بزرگ با بیاض
 بقدر شش کفایت میکند پیشانی نیز بنا بر قوی هر چند بقدر هر احوط و فصل
 و هر طرف از دو انگشت تا که بزرگ بگذارد و کفایت هر چند که شش انگشت با هم احوط
 است و پیشانی بکلی جسم از همه اعضا انداختن هر چند تفاوت باشد سهومی آنکه
 آنقدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاد بر چهار انگشت
 مخصوص باشد تر نباشد زمین غیر سر اشید علی الاحوط و همچنین در بنوطه مخصوص رقع
 و بلند و پستی مواضع پنجگانه دیگر ضرر ندارد و احوط ملاحظه این شرط است در اول صلوة
 و احوط از آن ملاحظه این شرط است با النسبة بهر دو پا پس گفتا کند بمسایدی بودن موضع
 سجود با یک پا چه سادگی ذکر کردن بیک تنه سبحان ربی الاعلی باز یادتی و سجده
 علی الاحوط یا سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و یک مرتبه در حال اضطرار بخوبی در رکوع
 گذشت پنجم آرام گرفتن از حین شروع ذکر تا تمام کردن آن ششمی گذشتن
 پیشانی بر خاک یا چیزی که از خاک روئیده باشد و سخیل معدن نشده باشد و خوردنی
 و پوشیدنی نباشد تفصیله که می آید آن هفتمی هر برداشتن و راست نشستن و درنگ
 کردن در نشستن در میان دو سجده هشتمی صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از خارج
 نمودن بدانکه اگر کسی از در چشم و غیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین و یا صحیح سجود

و همچنین در هر رکعت

یصح سجود علیها قطعی شود از اذخم شدن بقدر مقدور و بلند کردن موضع سجود را تا اینکه
 پیشانی را بران بگذارد با اعتماد و بسیار آنچه واجب است در سجود از طمانینه در حال ذکر و
 گذاشتن باقی مساجد را بر زمین و اگر ممکن نشود از خم شدن بالمره اشاره کند بسیار چه سجود
 و بهتر آنست که ترتیب یا نحو آن از یصح سجود علیه یا بر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته اند هر چه
 قابل است چنانچه گذشت و اگر ممکن از اشاره بسیار نیاشد اشاره کند بر چشم و بدانکه سجده
 تلاوت قرآن واجب است و از هر سوره اقرار و فصلت در ترویج و نود و در آخر سوره و نهم
 و در آیه تزلزل تروایست که بر زمین و در غیر این مواضع واجب نیست و وجوب آن فوریت
 بر تازی و برستمح بر سامع احوط است بشرط آنکه تمام آیه را شنیده باشد یا قرائت تمام آیه
 را کرده باشد و احوط در مواضع سجده مبلوّه است هر چند اقوی عدم اشتراط قبله و عدم
 اشتراط یصح سجود علیه میباشد بلکه اقوی آنست که مواضع هفت گانه دیگر را نیز لازم است
 که بر زمین بگذارد و غیر چه و اگر در اشنا ساز سجده یا سجده را تلاوت نمود سهوا یا
 آنکه استماع نموده سجده نماید و در واجب سجده کند و بعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت
 و اگر مکرر شود سبب سجده را نیز کر نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دتل یا زخم دیگر
 و اشت باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد پس اگر دتل جمیع پیشانی را فرو
 گرفته باشد بر زمین را که دکن و پیشانی را در او بگذارد تا آنیکه بقیه پیشانی بر زمین
 واقع شود و اگر تمام پیشانی را دتل فرو گرفته باشد ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی
 بر زمین هر چند با اعتماد و سنگینی نباشد اگر تهاجیر و وضع نماید و اگر اینهم ممکن نباشد بچین
 خود سجده نماید و احوط آنست که با امکان سجده بر چین راست نماید و چین راست
 مقدم بر چپ است اگر ممکن نشود سجده بر چین است بر چین چپ سجده نماید و اگر
 سجده بر چین ممکن نباشد سجده بر دقن نماید نه بر کف و نه بر انف و بهتر آنست که در دقن
 سجده سوی دقن را جدا نماید تا آنیکه بشره دقن بر زمین واقع شود و اگر بعد از سجده بر چین
 یا بر دقن غرض رفع شود و اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که تدارک نماید سجده بر چپ
 و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات آن بد نیست که
 تدارک نماید سجده بر چپ و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات
 آن بد نیست هرگاه تدارک بخیر باشد نه برفع و اگر سجده بر دقن نیز ممکن نباشد بعضی گفته اند

باشد که مایض السجود باشد و اگر از مالا یصح السجود باشد و احاطه بجا نموده باشد و حایل
 بوده باشد پس جایز نیست سجده بر او و بدانکه با امکان سجده بر سه چیز که زمین یا روییده
 شده از زمین و کاغذ باشد سجده بر غیر این سه چیز جایز نیست و اما اگر از جهت زیادتی حرارت
 یا برودت یا خوف از جانوران زمین و سخنان سبقت تاریکی یا سخنان نتواند که سجده بر زمین
 نماید و ممکن از رفع این موانع نیز نباشد و مایض السجود غیر زمین نیز نداشته باشد سجده بر زمین
 در این فرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و بار جاز و ال عذر به تبدیل مکان
 یا بنا خیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا با آخر وقت و در آخر وقت نماز
 را بجا آورد که اولی خواهد بود بلی و این حال دلیل واضحی بر ترتیب مایض السجود علیقه و کیفیت
 ترتیب نیز نداریم هر چند اگر این طریق عمل نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد و با امکان سجده
 بر ثوب یافته از قطن و کتان یا خود قطن که نماز هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد
 و هر چند برودت سجده نماید بر بستین و هر چند ملبوس نماز گذار نباشد و با عدم امکان
 آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات را از قبیل فیروزنج و آهن و قیر و نحو اینها و با عدم امکان
 آن سجده نماید مثل ابریشم و جامه یافته از پشم و شمع و مثال آنها و با عدم امکان آن سجده
 بر پشت است نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه
 ممکن نباشد از سجده مگر بر غیر طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر
 آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او نماید علی الاقوی و شرط طهارة و رآئع حال
 ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که خم میشود بمقدار یک قریب بمحل سجود شود
 و رساندن جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که انما یکند برای سجود
 اگر ممکن باشد ایما بر نماید و الا ایما بر نجشتم نماید و احوط ایما بر بدون نماز بلکه بسجده نماز میباشد
 یکی با سجده و یکی با ایما و یکی با انحاء و اگر در حال انحاء قریب بمحل سجده ایما نماید شاید
 اکمل باشد چنانچه در نظیر این می آید و گذشته و اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از
 عیان علماء تصریح فرموده که سجود ساقط است و بدل سجود ایما نماید و اولی آنست که
 بگوئیم که اگر آن نجس العین از نجاسات باشد که معفو و مملوء باشد مثل خون خشک شده
 که از در هم درین وقت جواز سجده بر او خالی از قوت نیست و اگر معفو در نماز نباشد
 و درین وقت سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنست که چهار نماز نماید یکی با ایما

و یکی دیگر با انحناء و اقرب بجل سجود بدون ایاء و یکی با انحناء و اقرب بجل سجود با ایاء و در
 حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در وقتیکه نجاست بنحس العین غیر معفوّه باشد گفتا با ایاء
 یا انحناء می باشد و تا بحال این اقسام و احکام در جائی بود که نجاست تعدی نماید یا اگر تعدی
 نماید و لکن معفوّه باشد و لکن جهت پیش از سجده و پیش از شروع نماز نجس شده باشد
 و متکلیف از تطهیر ننموده باشد و اما اگر چه ظاهر باشد و نجاست متعدیه باشد و معفوّه نیز نباشد
 بعضی از سادات علماء را متعین دانسته اند نماز یا سجود را اگر چه موجب نجاست جهیم بشود و فرمود
 اند که لیل بر جواز عدل از سجود با ایاء و در خیالت ظاهر نیست و بعد از آن فرموده اند که اگر در صورت
 ایتیان بدون نماز یا یکی با سجود و دیگری با ایاء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة
 با ایاء را مقدم بلا در صلوة با سجود و در صورتیکه متکلیف از تطهیر جهیم ننموده باشد و اگر متکلیف از
 تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بلا در نماز با ایاء تمام شد کلام آن بزرگوار و مختار در این فرض
 سقوط سجده و کفایت نماز با انحناء یا ایاء در حال انحناء می باشد و احتیاط بطریق است که مذکور بودیم
 در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متکلیف نباشد که بر سجده بر متنجس یا بنحس العین سجده نیز قاطع
 نیست و باید که مقدم بلا در سجده بر متنجس را بر چند آن متنجس از جمله چیز است که سجده بر او جایز
 نباشد بشود آنکه هر دو در یکسبب نجاست باشند و اما اگر متنجس از بول و غایط و منی و خون و نجاست
 باشد و بنحس العین از خون خشک شده کمتر از دریم یا بعد از آن بیازد بدون توجع متنجس بنحس العین
 مرقوم محل اشکال می باشد و اگر امر وار شود میان سجده بر متنجس یا محل طاهر که بلند تر از
 چهار انگشت یا محل است طاهر که زیاده بر چهار انگشت کوه باشد و در نیست که ترجیح بریم
 محل طاهر را خصوص اگر کوه باشد و احتیاط بدو نماز اولی می باشد و اگر کوه و لیر شود میان
 طاهر یا الا یصح السجود علیه مثل ندیشی و غیر آن از جمله دستخوان و چیزیکه سجده بر او
 صحیح است بالذات و لکن نجس باشد مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بلا در سجده بر طاهر
 را چنانچه بعضی از سادات مشایخ تصریح بآن نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از سادات
 علماء و اموال ترجیح و تقدیم اجدد بجد دیگر شکال نمودند و احتمال تخیر را بغایت قوی
 دانسته اند و جایگاه احتمال جمع ممکن نباشد بدو وضع نماز کردن و با امکان جمع دو مرتبه
 نماز کردن لازم دانسته اند احتیاط اولی می باشد و اگر امر وار شود میان نجس یا الا یصح
 السجود علیه یا نجس یا یصح السجود علیه مقدم بلا در نجس یا یصح السجود علیه را و اگر امر نهر شود

یا آنکه معفوّه باشد

نسخ یا نسخ
 اصل داده
 جز باشد
 بر آن

نشود بر سجده بر مرتفع زیاده بر چهار انگشت یا بر نصف زیاده بر آن ظاهر است که متعین است سجده
 بر اخیر هر چند اگر نماز دیگر نماید یا با بدل سجده بر مرتفع یا بنقص و یک نماز دیگر نماید یا بخدا و قریب
 بان محل سجده و فرض لمبندی و یا مساوی محل قدم در فرض سستی احوط خواهد بود و اگر غلطه
 یا سهوا یا جهلا یا اضطراراً سجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت عقب از شروع بکمر متذکر شد
 یا آنکه عالم شد یا آنکه اضطرار رفع شد و تمکن شد از رسانیدن چهره بموضع مساوی یا رسانیدن
 موضع مساوی را بجهت مخیر است میان آیند و چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه رسانیدن
 چهره بجهت باشد یا بر رفع آن هر چند احوط اختیار جرمی باشد و قول تجزیه در این فرض اقوی میباشد
 نقول بتعین جرمیه و نقول بتعین رفع جرمیه بلکه بعضی از مشایخ تصریح فرموده اند
 که اگر پیشانی را بگذارد بچنانیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه لمبندی آن چه عمدتاً
 چه سهوا یا جهلا یا اضطراراً است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد و این حکم در عمد محل تامل میباشد
 علی اقوی و احوط اختیار جرمیه است با امکان در غیر این فرض از جایانیکه وضع جرمیه
 در او درست نباشد بجهت غصبی بودن یا نجس بودن آن یا بجهت طلب مکان مساوی
 یا افضل یا بجهت رشت و تیز بودن یا گرم بودن آن که چهره بان تماسی شود بلکه با آن
 چه اگر رفع جرمیه عمدتاً نماید باطل می شود و در حال جواز رفع اقتضای بقدر قلیل از رفع
 چنانچه تا عده در جرمیه است که چهره منفصل از محل سجده نشود هر چند بقدر یک موطن
 باشد که در جاییکه ممکن نشود و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع رکعت از سجده علم حاصل
 شود بحقیقت حال یا رفع اضطرار شود که تقاضای آن سجده نماید و آن سجده صحیح خواهد بود و
 اگر در انشای ذکر واجب علم بحقیقت حال حاصل شود یا آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع
 جرمیه یا بصریح سجده علیه تمام ذکر نماید اگر سوالات کلمات بهم نخورد و اگر بهم نخورد استیفاء
 ذکر نماید و اگر شک و ربقاء سوالات کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه
 در وجوب از احوال غیر کن اگر از جهته احتیاط و خوف اخلال بموالاته بجهت سرفه نمودن
 یا غلط گفتن کلام اعاده نماید ضرر ندارد و اگر سجده نمود بجهتیکه سجده بر آن صحیح نیست و تمکن
 نباشد از رسانیدن دو وضع جرمیه یا بصریح سجده علیه بجهتیکه بارتکاب فعل منافی مثل تکلم عمدی
 یا رفع جرمیه یا بر نفس تمکن از بصریح سجده علیه خواهد بود در این وقت اقوی آنست که
 لازم است که تمکن از بزرگبهرانی حالت نماید و عود بسجده بعد از تحصیل یا بصریح سجده علیه

جائز نیست و این زیادتی سجده مثل تکلم عی باشد هر چند احتیاط و در وسعت وقت
 اعاده نماز میباشد مخصوص اگر دو سجده یا غفلت یا نسیان شده باشد و همچنین اگر جاہل باشد
 نجاست موضع جبهه یا ناسی اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی یا اضطرار
 سجده نموده و بعد از رفع راس از سجده عالم یا تذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی
 و احوط اعاده میباشد و اگر جاہل بحکم نجاست موضع جبهه یا جاہل باین حکام موضع
 بوده و بعد از رفع راس تذکر شده اعاده نماز لازم است و بدانکه هرگاه بعد از شروع
 نماز و جب و قبل از سجده ملتفت شود که فاقه یا یصح السجود علیه میباشد پس اگر در اشکاء
 نماز و قبل از سجده ممکن تحصیل یا یصح السجود علیه باشد بدون منافی لازم است تحصیل
 نماید و باو سجده نماید هر چند باجرت باشد و هر چند باین نحو باشد که قدر قلبی صبر نماید که
 رفیقش و صف ماسوین یا انفراد او لا رفیق از سجده کند و بعد از سجده نماید و بنقدیر
 تخلف از متابعت امام مخصوص بجهت تحصیل امر و جبهه ضرر زیاده یا آنکه آن یا یصح السجود
 علیه او وقت نمائند که هر دو سجده نمایند و اگر تحصیل یا یصح السجود بدون منافی نماز
 در اشکای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضیق است بطوریکه اگر نماز را قطع نماید یا
 یا یصح السجود علیه نماید وقت نماز منقضی شود و در این صورت قطع نماز جائز نیست بلکه نماز
 را تمام نماید و اگر ترتیب مذکور سابق از ثوب معدن بخو که گذشت سجده را بعمل آورد
 حوط است چنانچه اولی تذکر و اعاده این نماز است و خارج وقت بعد از تحصیل یا یصح
 علیه اگر وقت موسع است نماز را باطل کند و بعد از تحصیل یا یصح السجود علیه استیناف
 نماز نماید و بدانکه شرط است و صحت سجده اینکه یا یصح السجود علیه بر پیشانی بخمبیده باشد
 که اگر بهین حالت سجده نماید سجده بر جاہل کرده و این سجده صحیح نیست علی الاقوی
 بلکه از سجده بر تعالی نیت درست شده از یا یصح السجود علیه نیز اجتناب نماید و اگر از جهت ضرورت
 و انحصار امر کلف مختصر شود در سجده نموده بر کل یا آنکه پیشانی بر آن قرار نگیرد و بعضی از
 شیخ با علی الله مقامهم سه بوده اند که سجده نماید بر کل یا آنکه قرار نگیرد و اعتماد و قرار
 گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین بقسمی کل باشد که اگر
 بخوابد بنحو متعارف نماز کند ختہای او کل آلوده میشود و چنین حال جائز است که بعد از
 رکوع بنحو متعارف رفع راس نموده و ایستاده بجهت سجود ایستاده نماید بلکه فرموده اند که واجب

و جب نیست در این وقت شستن از برای تشهد علی الاقوی و این هر سه حکم خالی از تامل
 نیست و اگر چپ پیری مایع سجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه
 بنا بر عدم خروج بگذارد و در عکس آن حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم نباشد محقق کند
 او را با مایع سجود علیه سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که مایع سجود علیه می باشد و
 اگر نجاست در موضع محصور باشد سجده بر هیچ جای مکان آن نکند مگر آنکه پیشانی
 گذاشته شود و بر پشت از مقدار نخمس شنبه اگر مضطر شود سجده در محل شنبه مجبور و توان
 که بجای دیگری و نماز را مگر کند تا علم به هر ساند که سجده بر زمین پاک کرده فصل هفتم
 و تشهد است بدانکه وجبت تشهد در نماز و کعتی کبریه و در سه کعتی و چهار کعتی و در هر
 دو واجب است و تشهد چندین اقل خواندن چهار تن و اگر این نحو گوید که اشهد
 ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
 و رسوله اللهم صل علی محمد و آله الطاهین و علیهم السلام و السلام و بعد از آن
 خواندن تشهد در حال شستن پس از آنکه در آرامی بین و حال تشهد خواندن چهار
 صبح خواندن و ادای هر حرف از نماز نمودن پنج شش شش و بیانات و ترتیب مذکور
 خواندن فصل هشتم و تسلیم است و آن واجب و غیر نماز است و خارج از این
 هر چند باعث خروج از نماز است و حاصل میشود آن گفتن السلام علیک یا علی
 عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و علیکم و علیکم و علیکم و علیکم و علیکم و علیکم
 و هر کدام را که مقدم و پشت از نماز خارج می شود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است
 مثل و علی عباد الله الصالحین و اما السلام علیک یا ابا النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن
 آن در حال تشهد اول و دوم و غیر آن از حالات نماز بدون وقفه جایز است و گفتن
 او از نماز خارج نمی شود بلکه گفتن او سهواً موجب سجده سهو نیز نمی شود و واجبات
 سلام مثل واجبات تشهد است و عاقبت و بعضی از احکام و مباحث نماز است و در آن
 چند بحث است بحث اول در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز
 و جب او حال اختیار بدون سبب و اما نماز مستحبی پس جایز است باطل کردن آن در حال
 اختیار بدون سبب یا سبب بنا بر اقوی هر چند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است
 اول هر چیزیکه باطل میکند وضو و غسل و تیمم را چه عمدی سهواً چه اختیاراً چه مضطراً

مثل حدث در هر موقع از نماز که باشد ما و هر یک که فارغ از نماز شده باشد هر چند در کماله آخر نماز باشد
که حدث در نماز واقع شود و یکی هر چند که صورت نماز بآن ضایع شود چه عدا چه سهوا
چه اختیار چه اضطراب مثل آنکه در نماز ساکت شود آنقدر از سکوت که اگر طایفه مسلمین مطلع
شوند بجای او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته و نماز نمیکند و مثل حستن در
میان نماز و قسام لهو و لعب بجا آوردن مثل طنبور تقاره و دف و کف زدن و خوردن
و شامیدن و آما فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی یا از قبیل نبات دقتند و مثال ذلك
در هر گدازستن آب شدن و فرو بردن عیب آوردن و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخورد
که صورت نماز ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از
روی عمد است نماز باطل است و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطراب باشد نماز باطل نمیشود
ولکن آنقدر است که نظم و رشته اش گسسته شده است اعاده نماید و نماز صحیح است سبی خنده
قهقهه یا صدای قهقهه می باشد که مبطل نماز است در صورتیکه متذکر نماز باشد و عدا و اختیار
قهقهه نماید و اگر خنده یا صدای قهقهه نداشته باشد پس احوط آنست که در حکم قهقهه
و همچنین خنده به اختیار کردن مثل آنکه بدین چیز بی اختیار خنده قهقهه نماید بنا بر
احوط و سهوا اگر نثار و خنده بی صدا که حبس کند خود را از اظهار آن و لکن پراز خنده در باطن
باشد پس احوط نیست که ضرر ندارد خصوص اگر به اختیار باشد هر چند اعاده نهفت بسبب آن
بلی بستم ضرر ندارد چه کام تکلم کردن و مراد بآن کلام آدمی و سخنان می باشد که غیو ذکر و دعا و تلاوت
قرآن باشد بشرط آنکه عدا باشد که باند و نماز است و حرف نذر خواهد که حرف با معنی باشد یا و
حرف هر چند بمعنی باشد پس اگر ذکر و دعا و قرآن را تمام بگذارد و اصل در کلام بیجا نیست چنانچه
اگر سهوا تکلم کند باعث ابطال نماز نمیشود بلکه موجب سجده سهو می باشد پنجم اگر استن
برای فوت امور دنیوی یا برای فوت دوستی اگر با صدای عدا و اختیار نثار باشد و احوط
چنانچه اگر به صدای عدا باشد و همچنین چنانچه اگر به چهره طلب امر دنیوی احوط است چنانچه
چنانچه باید نمود از گریه بجهت فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است در گریه اضطرابی
برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهت ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد
و اما گریه بر ابلهیت طهارت روحی لهم الفدا و جعلهم لئلا شفعاء پس ضرر ندارد و ان شاء الله
ششیم آنکه گفتن بعد از حمد بدون آنکه در صفت الهیست و جماعت حاضر شده باشد و

و سهواً نذر دو رکعت متابعت الهیست در جماعت نیز نذر ندارد و هفتی دست بسته نماز کند
 بدون آنکه وصف الهیست و جماعت حاضر شود هفتی ترک واجبی از واجیات نماز کردن بهم
 زیاد کردن یک رکعتی از ارکان نماز را چه بعد از چه سهواً و همچنین زیاد کردن واجبی از واجیات
 نماز را بعد از هفتی منحرف شدن از قبله بدانکه اگر کسی در اثنا نماز بر مصلی سلام کند و چنانچه
 بر مصلی گفتن جواب شل سلام او بدون زیادتی حتی بخواه عطف یا بلفظ ضمیمه جمع در جواب
 و رقتیکه صیغه سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نمازگزار یا زیادتی و رحمة الله و برکاته
 یا زیادتی یکی ازین دو کلام آوردن زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم
 نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز اسقاط زیادتی می باشد و اگر
 سلام کننده زن باشد جواب سلام او لازم است هر چند زن بیگانه باشد نسبت برود مرد و اگر
 در نماز باشد و جواب زن وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که برود جواب میدهد و اگر در غیر
 نماز باشد وقف نماید یا آنکه جواب دهد بصیغه که مناسب مرد باشد بقصد تاویل یا بصیغه
 که مناسب زن باشد و جایز است سلام کردن بر نمازگزار بلکه بعضی حکم بعدم کراهت کرده
 اند هر چند و در نیست که ترک سلام بر نمازگزار اولی باشد خصوصاً وقتیکه باعث غش باشد
 و یا نمازگزار باشد حتی جایز نیست برای نمازگزار استراحت کردن بسلام بقصد تحیت نه بقصد
 قرآن و نه بقصد دعا و اگر سلام کننده در سلام قصد شخص خاص نموده و واجب است بر آن
 شخص مخصوص رد سلام چه در نماز باشد چه نباشد چه در نماز جماعتی باشد چه نباشد و اگر اشاره
 کند بکسی سلام بگوید و لکن اسم غیر او را ببرد و عدا یا خطا مدار برشاره می باشد پس وجوب
 رد سلام بر آنکس که اشاره بپوشیده اگر در اشاره کرده باشد و اما اگر خطا و خود شخص نموده
 نه در اسم مدار بر اسم میباشد و بر آنکه اشاره بپوشیده باشد جواب لازم نیست و اگر سلام کند
 شخص و مکلف نداند که مقصودش او بود یا دیگری و واجب نیست جواب هر چند در میان
 جماعتی باشد که بر آن جماعت سلام نموده بلی اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده و یکی از
 اهل آن جماعت نداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام بوده یا نه بنا گذارد بر آنکه داخل
 بوده مگر آنکه خلاف آن معلوم شود و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آن جماعت که داخل
 در سلام بودند اگر در سلام کند از دیگران اسقاط است بلکه اگر یکی از آن جماعت در نماز
 باشد و سلام نکند بعد از رد سلام دیگر کسی هر چند جواز رد نماز کننده حتی در خیال خالی از

قوت نیست و اگر در میان این جماعت صبی عمیز یا کافر یا دوزان رد سلام نموده از دیگران سخط
 نمی شود جواب چنانچه اگر بی هوشتن یا بی شعور یا خوابیده یا صبی عمیز یا کافر سلام کنند لازم
 نیست جواب بلکه اگر سلام کنند در این واحد کشتی و بخوان دور شود که قابل تحاطب باشد
 جواب با قضا است بلی احوط است چنانچه احوط در صبی عمیز جواب دادن میباشد چنانچه او را
 بی جهت محاطت بر رسوم و آداب محفوظ بودن از طعن اذیت و تهاجم نیست که اقتضا کند
 در جواب سلام کافر لفظ علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیک یا علیکم نماید بکسرین لفظ
 کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی دیگر اقصا کند هر چند وجوب اقتضا و وجوب قصد بر او
 معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر شک شود
 که سلام کننده مسلم است یا کافر لفظه دارا سلام و در اکثر نماید چنانچه در غسل میت گذشت
 و وجوب است رد سلام فوراً و تمام کلمه یا کلام یا فرد برودن لقمه یا سیر شدن آب مانع فوریت
 نیست و اگر احوط بقدر فوریت نموده بخوبی زمان رد بگذرد و وجوب نیست رد سلام علی الاطلاق
 هر چند احوط است در غیر نماز بجهت خلاف بعضی از علما که جواب سلام واجب دانسته اند هر چند
 زمان زیادی فاصله شده باشد و اگر جواب سلام در نماز ترک نموده نماز اوجیح است چنانچه
 اگر زمان ترک مشغول بواجبات یا استحبابات نماز شده باشد و بعد از گذشتن زمان در شروع
 بواجبات نماز یا استحبابات نماز نماید و احوط اعاده نماز است با انحلال بر دو فوراً و اگر جواب
 سلام را داده و نماز و کفر نه بمثل اگر سهوا باشد ضرر ندارد و اگر عمد باشد یا جاهل مسئله
 باشد اعاده نماید اگر اتم قصد و عاقلانید بعضی از اعیان علما و ما تصریح نموده اند که صیغه سلام
 مستحضر چهار صیغه میباشد سلام علیکم و سلام علیک و السلام علیکم و بعضی منع
 انحصار نموده اند و اول قولیت و ثانی احوط است پس واجب نیست جواب علیک السلام
 و سلام تنها خصوصاً آن عوام نه ملا و همچنین واجب است جواب سلام غلط یا سلام الله علیک یا سلام
 مرد و مثل اینکه بگوید سلام علیک یا سلام علیک یا بخوان از تغیرات و زیادتیا در وسط
 یا در آخر بخوبی که از صورت و هیئت سلام خارج شود یا آنکه بگوید اللهم یا بیدل کند سلام را
 بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بخوبی که نشوند سلام خود را عاده هر چند علم حاصل شود سلام
 بخوبی از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد
 مگر آنکه از سرین باشد و قصد سلام نماید یا اشاره و حرکت زبان یا بخوبی باشد که صدق سلام

سلام نماید مثل صدق سایر مکالمات اخراج از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو
اینها یا آنکه معصیت کند و سلام خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت
او سبک شود و لذت برد یا آنکه در سلام قصد تحقیر و اکرام نداشته باشد بلکه قصد تحقیر یا طعن یا
یا آنکه بقصد آب سیر بلند سلام کند یا آنکه غنا نماید و سلام یا آنکه قصد ریا نماید یا آنکه مکر کند مسلماً
را بر یک شخص در مجلس واحد بعد از سماع جواب هر چند صدق سلام در شماره اخراج محل تأمل می باشد
و وجوب بردن نیز محل تأمل می باشد و اگر هم وجوب رد تأمل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی می باشد
مثل سلام علی جواب سلام قولی احوط است چنانچه احوط نیست که در سلام قصد قربت نماید
و اگر صیغه سلام غلط باشد یا آنکه بصورت جواب باشد رد نماید و غیر نماز علی الاحوط بلکه در نماز هم علی
الاحوط و لکن بصیغه قرآنی یا بقصد دعا علی الاحوط بلکه هر وقت که از برای نماز گذار شهکالی
در جواب سلام حاصل شود بی جهت از شنیدن مسئله یا بجهت تشخیص کردن صیغه سلام که نداند که سلام
کننده بچه صیغه سلام نموده رد نماید بصیغه سلام علیکم یا صبرت و قبح عقبة الدار
یا همه محتملات بقصد دعا و اگر بسبب مکر صیغه رد در جواب موالات قرائت فوت شود علاوه
قرائت نماید و مراعات نماید و جواب سلام نیز مثل خود سلام عربیت و عدم تغییر سببیت و عدم
تردید در جواب و مستحب است شنواندن سلام و وجوب است شنواندن جواب سلام بنا بر
اتقوی و لکن بنحو متعارف که اگر کرده یا آنکه بسبب غیرت مثلاً می شنید و زیاده بر این
لازم نیست بلکه اگر در نماز باشد زیاده بر متعارف صد بلند نکند و لازم نیست که پشت سر او
برود و جواب را بشنوند و احوط در گنگ و گشت که اشاره برد نماید تا آنکه بفهمد که رد سلام او
نموده و اگر فرض شود که محل رد سلام با استماع آن بنحو متعارف موقوف بقطع نماز باشد
اگر وقت نماز مضیق باشد وجوب رد یا سماع آن ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد
و در نیست که قطع نماز جایز باشد و چون بعضی از علمای خصوص شنواندن لازم نداشته
اند بلکه بخیر است از میان شنواندن یا فهماندن آنکه جواب گفته شد هر چند با اشاره بسم یا
دست باشد لهذا ترک نکند احتیاطاً در صورت ممکن نبودن شنواندن فهماندن جواب
را با اشاره و بخوان مگر در تنگی اینهم متعذر باشد و اگر با امکان رد و شنواندن جواب عمداً
و از روی تسامح تاخیر نمود جواب را تا آنکه شنواندن موقوف پشت سر او رفتن یا بی تأمل
نمودن نماز باشد معصیت نموده و لکن اگر جواب بنحو متعارف بگوید احوط است بقصد دعا

یا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدید که زبان رو باقی باشد و اگر کسی برک و نحو آن سلام نموده
 و لکن سلام شنیده نشد بجهت کسی یا بجهت موانع دیگر و مطلع نشد بر سلام تا آنکه اعلان یافت
 شد لازم نیست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود چنانچه در نظیر آن گذشت هر چند در اینجا نیز
 احوط رد سلام است بر آنکه و نحو آن که پاره سلام کردند و مطلع نشد بجهت خلاف بعضی از اعیان علمای
 حتی آنکه درین فرض حکم بوجوب رو کردند بجز در چهار شخصه یا آنکه که فلان کس بتو سلام کرد خواه در
 نماز باشد یا در غیر نماز و واجب است که شروع بچواب بعد از فراغ از سلام باشد پس بعد از تمام
 شدن سلام علیکم اگر جواب بدکافیست هر چند سلام شنیده مشغول بگفتن و حجت الله و
 برکات بوده باشد و اگر در وقت نماز یک سلام شنید و جواب گویند کافی است و اگر یکی سلام
 کند بر شخصه آن متعارف سلام و جواب گویند کافیت در نزد بعضی و احوط اعاده جواب است
 و اگر در وقت نماز هم بر یک دیگر سلام کنند جواب دادن بر یک احوط است و اگر در یک صیغه
 بدو نفر قصد سلام بیک و جواب بیک دیگر نماید به هیچیک حساب نمی شود بخلاف آنکه اگر
 در سلام یا جواب موافق قرآن اگر قصد سلام و دعا یا قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شریک کرده اند
 و سقوط جواب قصد قربت در جواب سلام و آن احوط است و واجب نیست جواب تحت
 غیر سلام از اگر ارم و دیدن کردن و کتابت نوشتن و هدیه فرستادن بلی و حدیث است که رد
 جواب کتابت واجب است مثل رد سلام پس و آن احوط است چنانچه خصوص هدیه گاه
 می شود که عوض دادن آن لازم می شود و اگر سلام شنیده حق خود را ساقط کند جواب ساقط
 نمی شود و اگر جمعی سلام کنند بر جمعی یا بر یک نفر و فقه یا تبعاق و مجلس واحد بعضی فرموده اند
 که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بجمعه و لکن بلقطه جمیع بگوید و بعضی دیگر فرموده اند که یک
 جواب کافی است و لکن تکرار جایز است مگر در وقتی که تکرار منافعی فوریت باشد بلکه بعضی تصریح
 کرده اند که اگر آن جمیع سلام بر ایشان شده در نماز باشند نیز یک نفر از ایشان اگر جواب هم
 کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنند با صیغه مختلفه سلام کرده اند کافی است
 برای نماز گذار که یک صیغه جمیع کفایت در جواب بهمی و لکن احوط در فرض تعدد سلام
 کننده و مجلس واحد تعدد جواب باشد که کفایت یک جواب سلام بر جمیع شما صیغه سلام کرد
 اند محل عمل است و اگر بعد از سلام شک نماید که جواب سلام را داده یا نه و شنونده یا نه واجب
 است که جواب را بدویش خواند هر چند منطوقه یا در آن جواب پیشخواندن داشته باشد

باشد اگر کثیر اشک نباشد و زمان رد نیز باقی باشد و اگر مکلف بداند که شخصی لفظ بلفظی کرده
 و نداند که خطاب با او بوده یا نه و بر فرض خطاب با او سلام بوده یا چیزی دیگر لازم نیست جواب
 سلام حتی اگر بداند که این لفظ سلام بوده یا قبیح دیگر از فحش و غیر آن حل فعل و قول مسلم بر صحت
 یا عیث لازم جواب سلام نمی شود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام کرده و نداند که صحیح است
 یا نه حل رجعت نماید و رعایت آن به عیث است هر چند خالی از مناقشه نیست خصوص در جواب
 نداند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه آنکه شک در اعراب بنا و بخرج او نمودن در یا نمودن در
 سلام و حصیت نمودن در سلام و نحو آن باشد و سزاوار آنست که سلام بر فقیر است و
 با سلام غنی باشد بلکه تفاوت و تخالف را بعضی حرام دانسته اند و آن ضعیف است و جایز
 علی الاقوی سلام اجنبی با جنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام نیز واجب است
 بلی اولی ترک سلام است بر زن جوان غیر محرم و مکروه است سلام کردن بر یهود و نصاری
 علی الاقوی و بر خورنده را با کسی که در بیت الخلا باشد و مشغول به تخلی باشد و برگسید و
 حرام باشد بالنگ یا بجهنگ هر چند بعضی از اخبار اختصاص با غیر ظاهر شود و بر
 کسی که همراه جنازه می رود و کسی که بر آواز جود می رود و بعضی از اخبار نهی شده سلام بر
 اهل مجلس شرب و بازی کنند و نه در وسط پنج و بر کسی که قمار میکند و کبوتر بازی میکند بلکه بعضی
 از علماء حرام دانسته اند سلام بر کسی که مشغول بحصیت میباشد و لکن اگر استاقوس
 می باشد و مستحب است سلام بر اطفالی که تمیز دارند و سزاوار آنست که سلام کند صغیر بر کبیر و روزه
 بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره آهسته و سواره است بر سواره خروست
 است برای کسی که وارومی شود بر جماعتی اینک سلام کند بر جماعت چنانچه مستحب است اینک
 سلام کند طایفه قلیله بر طایفه کثیره بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب بر سر
 فوق اینک سلام کند بر هر کسی که پست تر از او باشد مگر شرف حقیقی نه صوری و بیوی پادشاه
 میشود که غیر شریف ابتدا با سلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل
 و فاسق و نحو اینها و این حکم بلا خطه استحباب سلام بر اطفال مخصوص از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله است سنید آن بزرگوار سلام بر اطفال بود محل منع است و مناسب با بعضی
 از احادیث و زوده نیز نیست و در حدیث است که اگر در خانه کسی باشد سلام بیاو کند و اگر
 نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت که در

حدیث است که هر وقتیکه کسی از مجلس برخیزد پس البته دو لمع کند برادران مؤمن خود را
 سلام پس هرگاه ایشان بخیر جزینند و در خیر و غل شوند انگیس شرک ایشان میباشد
 و هرگاه ایشان بشیر جزینند شریک ایشان میباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام
 بلکه بر سلام کردن نیز علی الاحوط بلکه باخذ اجرت و سلام یا جواب و جواب و نکفایت
 جواب هر دو محل نامی است و الله العالم بمبحث و یک در بیان امور که سجد سهو بسبب
 واجب میشود آن پنج چیز است اول فراموش کردن یک سجده و یک فراموش
 کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوٰه بر بنی و آل طاهرین بجهت شک میان چهار و پنج
 بعد از اكمال سجدتین چهار چیز گفتن سلام در غیر محل پنجیم کلام بجا اگر کلام آدمی باشد
 نه ذکر و دعا و قرآن و غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن در موضع
 ایستادن و برآوردن زیارتی و گویی که سهو واقع شود مستحب است و بهتر بجا آوردن سجده
 سهو است در غیر موارد خمسة قصد قربت مطلقه نه وجوب نه ندب و واجب است در سجده سهو
 نیت و ذکر این طوطی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله و الله اللهم صل علی محمد
 و آل محمد یا بسم الله و الله و صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و الله و یا الله
 السلام علیک ایها الله و رحمت الله و بقی کائناته و باید که تشهد خفیف باشد
 باین نحو که بگوید تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدان رسول الله
 اللهم صل علی محمد و آل محمد پس یک از دو سلام را بگوید و معتبر است در این دو
 سجده استقبال و طهارت و سایر آن چیزها یک در نماز معتبر است احتیاطا و لازم است که فوراً
 بجا آورد و باید اول تشهد فراموش شده یا سجده فراموش شده را مثلاً بعل آورد و بعد از آن دو
 سجده سهو را بکند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب است بلا احتیاط ترتیب
 اسباب پس اگر اول کلام بجا صادر شده و بعد از آن سجده فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
 سلام بجا گفت و بعد شک میان چهار و پنج خود همین ترتیب سجده سهو بجا آورد و بجهت
 سهی در احکام شککات است بدانکه شک در نماز و رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است
 یعنی علامتی ندارد و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و
 همچنین اگر شک کند میان یک و زیاد باطل است و اما شک میان دو و زیاد پس آید
 از تشهد و شک و نافله باطل نیست بلکه مجاز است باین اقل و اکثر را اینکه اکثر موجب فساد

فساد شود و بنا بر قتل فصل است و بدانکه بر مجر و شک عارض و در غرضه اثری مترتب نمی شود
 بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک باشد بلکه اقوی عدم لزوم تردیست هر چند تردی احوط است
 بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد راست شود بهتر تردی میکند یا اینکه اگر بنشیند در سجده
 ایستاده بهتر تردی بهتر میکند جایز است که راست شود در موضع نشستن و بنشیند و در موضع
 ایستادن و تردی کند و اما شک در نماز چهار رکعتی پس بر چند قسم است اول شک در نماز
 چهار رکعتی میان دو و سه پس اگر قبل از اكمال سجده تین است باطل است و اگر بعد از اكمال سجده
 است بنا بر سه بستره بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت
 نشسته بجا آورد و اكمال سجده تین حاصل میشود و بر دو شستن از سجده ثانیة دویم شک
 میان سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اكمال سجده تین باشد چه بعد
 بنا بر چهار رکعت نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
 سیوم شک میان دو و چهار پس اگر قبل از اكمال سجده تین است باطل است بعد از اكمال
 سجده تین باشد صحیح است بنا بر چهار رکعت نماز را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا
 آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک پیش از اكمال سجده تین باطل است
 بنا بر چهار رکعت نماز را تمام کند و اول دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو
 رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سه رکعتن از سجده دویم باشد
 بنا بر چهار رکعت نماز را تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد بنشیند و بنا بر
 چهار رکعت نماز را تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
 غیر این دو قسم باطل است هر چند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر
 در حال ایستادن باشد پیش نشیند شکش راجع می شود بدو و چهار و حکم آن گذشت و چهارم
 و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن
 پیش نشیند شکش راجع میشود بدو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاطا دو سجده سهو
 نیز نماید و در غیر این قسم باطل است هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن نمی نشیند
 و شکش راجع می شود به چهار و پنج و حکم آن گذشت که بعد از فراغ از سجده تین بنا بر چهار
 میکند اردو و سجده سهو میکند و در اینجا دو سجده سهو دیگر نیز بطل آورد که بهتر است بدو
 شکوک غیر معتبره بسیار است اول شک بعد از فراغ از عمل هر چند سبب شک مقدم

باشد چه عبادات چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغت منظمه بفساد عمل کند نیز معتبر نیست علی الاقوی
دوم شک بعد از تجاوز از محل و همین که داخل فعل دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی
نمی باشد هر چند بالفعل از مقدمات باشد همچنین در اقوال نماز که اگر شک کند در اذان بعد از دخول
در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول و حمد یا در حمد بعد از دخول و سوره یا در کلمه از اینها بعد از دخول در
کلمه بعد از آن و همچنین شک در حرف سابق بعد از دخول و در حرف لاحق بلکه بعد از دخول و در آخر
شک در سابق اعتبار ندارد هر چند شک در صحت فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن
و نیاوردن بلکه اگر تنها پنج شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول و در ترشکش معتبر
نیست بلکه اگر در محل عصر یا عشاء شک کند و بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند
احوط ایتان نظیر مغرب می باشد بعد از اتمام عصر و عشاء و عدول کند از عصر ظهر و از عشاء مغرب
هر چند محل عدول باقی باشد که محل در رکوع رکعت را بعد عشاء شده باشد و در شک در مغرب یا
شکست از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در ایتان ظهر عصر یا مغرب و عشاء وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند محل را بعد خبر و حتی اعتبار قول و عدول در ایتان یا
عدم ایتان در اشغال این موارد خالی از قوت نیست و اگر وقت بالمره متعین شده باشد و شب
بشک خود کند و بنا بر ایتان شکوک فیه بگذارد بلکه اگر وقت اختیاری قوت شده و وقت
خطاری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک اعتبار ندارد و بنا بر ایتان
شکوک فیه بگذارد در ایتان چهارم شک اتمام یا موم غیر مبروق هر عدد رکعات با ضبط و دیگر
و اما اگر موم در اول رکعت مثلا اتمده انتموه بروج امام یا بروج او یا موم حجت نیست مگر
آنکه باعث منظمه شود و همچنین اگر امام و موم شک کنند در افعال یا اقوال مثل اینکه تشهد خواند
یا نه سجده نموده یا نه دو سجده نموده یا یکی بروج بیکدیگر نمی نمایند مگر وقتیکه باعث منظمه
شود پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد و اگر منظمه حاصل شده هر چند دیگری نماز
از آن شده باشد پنجم شک شیر الشکاک معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه
محل فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر باقی وقت شک کند که نماز کرده یا نه بنا را
بر ایتان بگذارد و باقی محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثل پیش از شهادت
بر رکوع یا پیش از رکوع بنا بر قرائت بگذارد و اگر شک در یک یا دو نماید بنا بر دو بگذارد
و همچنین بنا بر ایرا که بگذارد و مادامیکه مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را

بنا بر چهار گفته اند چنانچه اگر شکستند که دو رکوع نموده یا یک رکوع بنا بر یک رکوع بگذارد و
 احکام شکوک منجی از آن است که در شکوک فیه بایقاع محلی و نماز احتیاط و سجده سهو و خواندن از
 کثیر الشک ساقط می باشد بلکه اگر بایقاع محل شکوک فیه ارجح آورد و نمازش باطلست اگر بقصد
 جبریت و وظیفه نماز بعل آورد و هر چند عمل تشهد یا ذکر رکوع و سجود باشد لازم نیست بر کثیر الشک
 حفظ نماز خود بنگازد و اگر کثیر الشک و خواندن هر چند احوط است چنانچه لازم نیست تخفیف
 دهد نماز خود را بر چند مستحب است و مراد از کثیر الشک آنست که در عرف عام بگویند که بسیار شک
 می نماید و اگر در یک است شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک است یا کثیر الشک می باشد
 و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر آنکه نماز بکند که در اول شک کند و اگر شک کند که
 کثیر الشک است یا نه بنا بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج شد
 یا نه بنا بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بهمت عروض امر غیر اختیاری باشد که خوف و
 استخوان باعث شود که کثیر الشک شود و همچنین اگر غم مضطرب یا خوش خیالی عظیمی باو حاصل شود
 ظاهر آنست که حکم کثیر الشک نیز بر او جاری است و اگر کثیر الشک در احوال نماز صبح مثلا باشد
 تعدی بافعال همان نماز یا یکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوت نیست هر چند اقتصار
 به همان مورد یک کثیر الشک می باشد اولیست پس تعدی و هیچ حال از عبادات و معاملات نمی
 نماید و از صوم بصلوة و از نماز یومیة صغیر نیز تعدی نماید و مظنه کثیر الشک معتبر می باشد
 و نماز چنانچه اگر کثیر الشک و چنانکه شک در آن مکان اثر ندارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز
 محل تعدی شکوک که اثر دارد و کند و الله العالم و واجب است که نماز احتیاط را بخواند
 و حمد و در نماز احتیاط سبعین است و مخیر نیست میان حمد و تسبیحات اربعه و سوره ساقط
 است و مخیر است در چهار اخفات هر چند اخفات اولی است و اگر شکستند در دو رکعت
 نماز احتیاط بنا بر اکثر بگذارند مگر آنکه اکثر ناسد باشد و معتبر است در نماز احتیاط شرایطی که
 معتبر است در نماز واجب و واجب است در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و فضا
 و در صورت وقوع منافعی قبل از نماز احتیاط یا اخیر نماز احتیاط بقدریکه از خوردن و غیره خارج
 شود احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را عاده کند و اگر
 جمع شود سجده سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط مقدم بر نماز احتیاط را بر جزا
 فراموش شده و سجده سهو از همه مؤخر یا در پس اگر در اول نماز حرفی و سهواً تشهد را

فراموش کرده و شک کرد میان سه چهار شل اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا کند
 و بعد سجده سهوا بکند بجهت کلام مجاور الله العالم مقصد هفتم در نماز جماعت است و در
 چند فصل است **فصل اول** در ثواب نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب
 آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت مقابل بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث
 است که صفوف جماعت مثل صفوف آنکه می باشند و آنیکه خداوند کریم حیا میکند از بند
 که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواند اینک حاجت او را روا کند بلکه از بعضی احادیث
 ظاهر میشود که اگر آن نماز جماعت مسلمان بدین علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران
 نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی که نماز در خانه خود کند و رو بگردد
 از جماعت مسلمانان و حجب است بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان تقدیر
 او و وجب است هجران یعنی دوری کردن از او و او را تروام مسلمانان چنانست پس اگر
 حاضر شد فیها و الا یسوزانند بر او خانه او را این حدیث و مثل آن محمول بر بالغه و زیاده
 تاکید میباشد چه آنکه نماز جماعت و حجب است یا آنکه محمول است بر جماعت و اجتناب از حجب
 و رجوع با حضور امام و نیز فرمود که هر که نماز بچکانه را در جماعت بگذارد پس گمان همه چیز را
 باو برید و شیخ شهید علیه الرحمه از حضرت پیغمبر نقل کرده که فرمود اگر ترا پرسند از حال کسیکه
 بجماعت حاضر نمی شود بگوئی شناسم او را و ایضا از آن بزرگوار روایت شده که نیست سه نفر
 که در قریه باشند یا در میانان که بر او پشته نشود و در میان ایشان نماز مگر آنکه مسلط
 می شود بر ایشان شیطان پس او را نیست بر اهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
 در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چنین سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت
 و صبح و عشا بلکه بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل بیست و چهار
 رکعت می باشد که هر رکعت محبوبتر است در نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقبال
 بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن بهتر است بلکه در حدیث است که نماز جماعت **فصل**
 از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است با نماز بلکه در حدیث است که اگر عد
 مامومین از ده بگذرد ثواب آنرا نماید کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید
 که او گفت که حضرت پیغمبر فرمود که آمدن نزد من بر سبیل باهتقاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین
 پس گفت ای محمد بدستیکه پروردگار تو سلام میرساند تو را و دو مهر برای تو فرستاد

فرستاد که نفرستاده این دو پیر را بسوی احدی از پیغمبرین سابق گفتیم کلام است آن دو پیر
گفت سگعت نماز و تراویح و نماز پنجگانه در جماعت گفتیم ای جبریل چه ثواب است امت مراد جماعت
گفت ای محمد چون دو کس باشند نویسنده حق تعالی برای هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب
صد و پنجاه نماز و چون سه کس باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی ثواب ششصد و پنجاه
و چون چهار کس باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی هزار و دویست نماز و چون پنج کس
باشند نویسنده برای هر یک بهر رکعتی دو هزار چهار صد نماز و چون شش کس باشند نویسنده
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند نویسنده
برای هر یک از ایشان بهر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی سی و شش هزار و چهار صد نماز و چون ده کس باشند نویسنده برای
هر یک از ایشان بهر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده بوده باشند پس اگر جمیع
دریای آسمان فزین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن انس و ملک نویسنده شوند نمی توان
که ثواب یک سگعت آن نماز را بنویسند ای محمد یک تکبیر که مؤمن ادا کند با امام بهتر است از
شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است به هفتاد هزار بار رکعتی که مؤمن
با امام گذارد بهتر است از صد هزار دنیا که تصدق کند بیک نفر و سجده که سجود کند مؤمن با
امام و جماعت بهتر است از صد هزار سجده که از او کند و ایضا از حضرت پیغمبر منقول است که نماز
و ایست سر عالم مثل نماز ایست سر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم می باشد و از بعضی
احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده
شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوٰه جماعت در منزل بلکه وارد است که نماز
در مسجد مجبور است از صلوٰه جماعت در غیر مسجد و لیک حق آنست که نماز جماعت افضل
قطر است تمام شارع بیاعت بلا حمله اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد در حالتی که مفارقت
کننده باشد از نماز جماعت بوی هشت روز نمی شنود هر چند عمل او از عمل جمیع این مین
باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است در تر و خدا و در نزد ملک و دعای او مستجاب
نمی شود و رحمت بر او نازل نمی شود و اگر ویار شود عیادت او ممکن ای محمد و اگر بمیرد در خانه
او حاضر شود بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث می شود که انشب برای او مثل

باشد و ظاهر نیست که فرق نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن یکی رفتن زن بمسجد مخصوصا
 جوان سیمت در آن فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیث نخی از آن وارد شده و قیل
 عدوی که جماعت آن حاصل می شود و دو نفرند یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا
 طفل همین باشد که ذکر باشد بلکه دو نیست حصول جماعت بطفل همین که اثنی عشری باشد
فصل دومی در شرایط جماعت است و آنچه چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام
 خود نباشد اما مساواة امام یا ماموم جایز است و حاصل می شود مساواة و تقدم بلا خطر یا
 پای امام یا ماموم پس اگر هر دو باشند پای ماموم عقب تر از پاشنه پای امام باشد آن وقت
 امام مقدم است هر چند قامت ماموم یا پای ماموم دراز تر از قامت امام یا پای امام باشد
 هر چند احوط آنست که هیچ عضو از اعضای ماموم بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد
 حتی شش یا انگشتانش بلکه بعضی باین تقدم نیز نماز ماموم را باطل میداند و چنانکه آنکه محل
 ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم نباشد بقدریکه بحسب متعارف کام نتوان زد و
 بهتر آنست که زیاده از یک وجب نباشد و کمتر از آن و بقدر آن ضرر ندارد بلکه در زمین شریعی زیاده
 از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پست بودن موضع قدم امام پس ضرر ندارد پس جایز است که
 امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای بلندتر بلکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از
 صورت اقتدایرون رود مثل ماموم در مناره مسجد که بسیار رفیع باشد بایستد و امام در سوراخ
 مسجد یا در میان سجد بایستد سقیم آنکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا مامومین دیگر
 نماید هر چند و بعضی از احوال صلوٰه باشد چه در پیش رو چه در جانب راست یا چپ پس اگر
 میان امام و ماموم جایی باشد که مانع بشود ماموم را از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا آنکه در میان
 مامومین جایی باشد که بسبب آن هیچیک از صف عقب هیچیک از صف پیش را نبیند
 و از جانب راست خود و چپ و نیز نبیند یک یا آنکه آنکه امام یا ماموم را می بیند اقتدا باطل
 بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق مردانست و اما
 زن پس جایز است که اقتدا کند بر مرد و پشت دیوار یا پرده بشرط آنکه آن متابع از جهت علم
 باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بر زن پس حکم او مثل مردانست که مشاهده امام یا ماموم شرط است
 بخوکی گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا بهم کند در یک نماز
 و یک زمان اقتدایش باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هر یک بدگر

بگری گویند که من امام تو بودم نماز شان صحیح است و اگر هر یکی بگوید که من امام بودم نماز هر دو
 باطل است و اگر فرض شود که هر یک خود را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط و
 اگر بعد از نماز ندانند که هر یک قصد مامویت نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت احوط
 اعاده است پنجم آنکه امام تعیین باشد با اشاره یا باسم یا بصفت پس اگر یک امام است
 نیست اقتدا به آن امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است اگر امام متعدد باشد و اسمهای ایشان
 مختلف باشد و اسم را بدانند تعیین اسم کفایت میکند و اگر ندانند اسمش را یا آنکه اسمهای ایشان مختلف
 نباشد تعیین کنند با اشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کنند بوصف مثلاً باین طریق که اقتدا
 میکنم با میکده در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه
 طفلی امامت اطفال نادره است شرط در حق غیر امام عسر است پس اگر امام عسر غیر بالغ باشد
 اقتدا با او ضرر ندارد بلکه براتب بهتر است از اقتدا کردن با امام غیر معصوم که بالغ باشد هفتم
 آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بسفیه
 و آن ضعیف است و اگر گاهی عاقل باشد و گاهی دیوانه در حالت عقل اقتدا کردن
 با او مکروه است هشتم آنکه امام حاضر زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است
 از جانب پدر و مادر یا یکی از اینها علی الاحوط اقتدا با او جایز نیست و اما اگر معلوم نباشد
 که حرام زاده است ضرر ندارد و هر چند پدرش معلوم نباشد و یکم مردم گویند ولد الزنا است
 و ثابت نشود ولد الزنا بودن آن اقتدا با او صحیح است و ولد حیض و مخوان و ولد الزنا نیستند
 نهم آنکه امام جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا با کافر کردن یا بخالفین
 از غیر اثنی عشری هم آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر
 و بغیر اثنی عشری و بناسق بلی اگر امام غیر اثنی عشری و غیر عارف بحق الهییت باشد مستحب
 از برای اثنی عشری و عارف بحق الهییت که جماعت او حاضر شود و مدد صف اول ایشان
 پایست و از آن واقعات گویند و محسب صاحب بصورت اقتدا و صف ایشان باشد و لکن نماز
 از برای خود بکنند و رکوع و سجود و قیام و قعود و ایشان متابعت می نمایند و قرائت
 را همسته بخواند اگر چه نماز خجسته باشد بخوبی فقه کنند اگر زودتر از قرائت امام فارغ شود هیچ
 بگوید تا امام فارغ شود و بر رکوع برود و اگر امام زودتر فارغ شود قطع قرائت سوره نماید بلکه
 قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تمهید و سوره در رکوع و سجود بخواند

و احوط عاده همچو نماز است بلکه احوط و اولی آنست که پیشتر نماز خود را بخواند و بعد بجماعت بنشیند
 حاضر شود و بایست آن عاده کند تا آنکه شواکب کامل فایض شود و چنانچه در حدیث است که کسی که
 نماز کند بایست آن در صف اول چنانست که نماز کرده باشد و عقوبت سونیده اصلی الله علیه السلام
 در صف اول و ثابت میشود عدالت بشهره بیان مردم بشهادة و عادل بلکه یک عادل نیز
 باینکه این شخص سفر و حضر و در خلوت و آشکارا از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا
 می آورد و محرمات را ترک میکند و چسبیده بیکه اوست و انسانیست اقتضای میکند آنرا که ترک نشود
 آنرا نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود عدالت با اختیار که مصداق امام باقر و حضرت ابر خوده باشد
 که این امام علی الواقع نماز و بی تنویر و یار و معجده خائف از خداوند جل شانہ می باشد و واجبات
 را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند و منافی او نیست انسانیت را نیز بجا می آورد مثل اینکه سر بر سر
 راه نمیرود و بی باکی و در تکلیف عاده ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالت بنماز کردن
 جمعی از معتدین در پشت سر شخصی که مظنه حاصل شود بخوبی اشخص بلکه حق این است که علاوه بر
 اشتها و اعتبار و شجاعت عدل و عدل واحد و حکم حکم شرع بر عدالت مطلق مظنه بعد از
 کافیت و لازم نیست علم بعد از آنکه این غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت
 حصول بلکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان واجبات بر او سهل و آسان باشد مثل بنا و کتابت
 بنا و کتابت و خواندن بلکه حصول آن حالت است هر چند بر تبه ملکه را سخت نرسیده باشد و ظاهراً
 نیست که کافیت و حکم باسلام و ایمان اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام با ایمان
 کافیت و حکم باسلام بلکه و حکم با ایمان و محض از آن لازم نیست بلی محض از عدالت لازم
 است و اگر و سابق ایمان یا اسلام یا عدالت ثابت شده بهمان اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل
 نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا بے وضو بوده نماز ماموم صحیح است
 و لازم نیست بر امام که مامومین اعلام کند که بے وضو بوده و همچنین اگر در آشنای نماز معلوم
 شود که امام کافر یا فاسق یا بے وضو بوده مامومین قصد انفراد نمایند و منفرد می شوند قهراً
 و بهتر آنست که اگر امام بے وضو شود و آشنای نماز دست بدماغ خود بگیرد و خود را شبیه
 بخون و مانع کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در آشنای نماز معلوم شود که امام با
 یا عاقل یا مرنموده حکم آن حکم تبیین کفر و فسق مبی و وضو بود نیست و این حکم خالی از قوت
 نیست و لکن احوط عاده است یا در دهی آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکی باشد باید امام

امام نیز می‌باشد بلی اگر موم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند
 برای مرد و برای زن و برای خنثی شکل و زن امامت نمی‌کند مگر برای زن و خنثی شکل نیز
 امامت نمی‌کند مگر برای زن و اگر در هم اندام باید ایستاده نماز کند موم خواهد ایستاده باشد
 و خواهد ایستاده بپوشید چنان نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده و چه در ظاهر باشد که اقتدا در آن
 ظاهر باشد پس در هر آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بپایان بپسندد اگر امام
 در هر سوره را اصلاح نماید یا آنکه بعضی از آن را نداند یا آنکه حروف را از مخارج نگوید بخوبی که تمیز حرف از
 حرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبان شل آفتی باشد که زبانش می‌گردد یا آنکه حرف او را مخارج
 کمتر بگوید یا آنکه گنگ باشد و موم درست می‌خواند حمد و سوره را درست بخواند و عیب قرائت
 نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن موم غالی از عیب مرقوم مثل امام مزبور جایز نیست هر چند
 آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن دلیل واضح ندارد و اگر عید و سوره مثل ذکر کرم
 و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند یا درست بخواند و غلط بخواند و معذور باشد
 اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر موم و عیب مرقوم مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا
 محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد و اگر امام قرائت صحیح داشته
 باشد لکن عاجز باشد از قرائت نمودن بخوبی کمال پس ضرر ندارد اقتدا با او هر چند موم قاری کامل
 باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد یا یعنی که امام موم را عاده آن نباشد پس اگر قطع حاصل
 شود برای موم که نماز امام باطل است اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه موم پیداند که امام
 بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هر چند بداند که نمیداند امام بی وضو است و مثل اینکه
 می‌اند که امام کفنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلاً
 یا سهواً مرکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهل و اخفات و نجاست و سهو در
 غیر ارکان که موم را عاده نباشد اقتدایش صحیح است چنانچه اگر موم شک داشته باشد
 در صحت نماز امام از جهت ثمر این نماز یا اجزاء نماز یا صحت قرائت حل صحت نماید و اقتدا کند
 هر چند ظن بفساد داشته باشد چنانچه امام نزدیک امام یا نزدیک موم دیگر باشد
 بخوبی که صدق جماعت اجتماع حاصل شود مثل صدق جماعت اجتماع و اکل و شرب و خواندن
 که بگویند با امام نماز میکنند و در عقب او نماز میخوانند که اگر موم بسیار دور از امام و از موم دیگر نیز
 باشد و اتصال نداشته باشند در پیش رو و در جانب راست و در جانب چپ اقتدا

درست نیست بلی کفایت میکند اتصال و قرب و ربکی از جانب سه گانه تشخیص دوری ماموم
 از ماموم دیگر یا از امام بهمین است که نگویند که از یک دیگر بسیار دورند پس دوری زیاده مانع
 اقتداست نه دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از کلام نباشد و جایز است که صف
 دور از امام قبل از صفهای نزدیک با امام تکبیر الاحرام بگویند همسنگ راست شدند و هتایت شدند
 هر چند احوط عدم گفتن بملق تخیل و بیابان بلکه اقتضای تشدید تخیل و قریب که عازم شوند بر تکبیر
 بلکه اگر در میان صفوف یک میان بلکه در میان تکبیر گفته باشند باین گفتن بکنند و منظر
 تکبیر همه نشوند و اگر در شای نماز دوری حاصل شود میان ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند
 یا آنکه با فرمودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام تسبیح
 نمی شود از ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس زمار و دو رکعت اول باشد اقتدا
 باطل می شود و خود را نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فائده ندارد و بلی بعد از نزدیک شدن
 و حصول شرایط دیگر میتواند که بعد از فرادی شدن بجدیدیت اقتدا نماید هر چند احوط ترک
 است پانزدهم آنکه ماموم بعد از تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید
 جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است
 علی الاحوط شافیه هم آنکه اقتدا در نماز واجب باشد چه بومیته مثل ظهر و عصر چه ادا و چه
 قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضای از غیر چه از استیجار باشد یا تبرع و چه غیر بومیته
 مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوٰه طواف که اقتدا در اینها همه جایز است هر چند تراقتدا
 و خصوص صلوٰه طواف قضا از غیر بر وجه تبرع یا استیجار خصوص اگر قضا غیر یقینی نباشد بلکه
 احتیاطی باشد ارجح است از برای کسی که اقتدا بر او واجبست و همچنین بهتر آنست که ترک کنند
 اقتدا را در نماز یک بند و مثل آن واجبست و همچنین نماز احتیاطی که واجب باشد بجهت تحصیل
 علم مثل نماز و چهار جهت و حال اشتباه قبله و همچنین نماز که واجب شود بجهت شک مثل
 نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شک کنند هر چند که اقتدا در اینها جایز است بلی ترک
 اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسی که اقتدا بر او واجبست باشد اگر نماز امام
 مستحب شد اقتدا کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز طلبیدن و نماز عید شنگامی
 شرایط و وجوب جمع نشده باشد و نماز یک نفرادی کرده شود و بعد بخواند که بجماعت کرده
 شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایت است و جمعی نیز فتوی داده اند و حوازا اقتدا

اقتدا نیز خالی از قوت نیست هر چند احوط ترک است **فصل دوم** اگر نماز ماموم با نماز امام در صورت
 وسهیت مثل نیم باشد چند زیاده کم و عدد داشته باشد پس جایز است اقتدا کردن
 تا صبح او ای نماز که قضای محکس آن در لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل غا صبح را
 نماز کسوف خسوف زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین محکس آن نیز جایز نیست بجهت اختلاف
 سهیت و صورت این نماز با آن نماز که اقتدا میکند هر چند دلیل واضحی ندارد و منع از اقتدا
 بالمره حتی بالنسبه بر کوع اولی یا بالنسبه بیک کوع یا بر کوع پنجم و در هم شلایی جایز نیست
 اقتدا کردن نماز یومیه نماز میت بجهت آنکه نماز میت دعا است و شرط نیست و وصحت
 اقتدا اکثر آن نماز امام و ماموم و وصفت و جوب نذب چنانچه جایز است یکیک بهیج نماز کوف
 اقتدا میکند که دوباره نماز میکند و همچنین محکس آن چنانچه شرط نیست و وصحت اقتدا تمام
 نماز امام و ماموم و عدد رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشاء و قول باشد اطاعت او ای
 نماز امام و ماموم و مقدار ضعیف است چنانچه شرط نیست تساوی و بجهت افتخار و ادا
 و قضاوت او ای نماز امام و ماموم و در هم آن فرضیه پس جایز است اقتدا بظهر بعصر و عصر
 یعنی بعضی گفته اند که اقتدا بظهر بعصر ضرر ندارد و لکن اقتدا عصر بظهر کند مگر در صورتیکه عقاد
 کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شده که عصر نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت
 ضرر ندارد و این قول ضعیف است محمل هم نیت اقتدا کردن پس اگر قصد جماعت
 کند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن متابعت در این
 نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب شود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه امام
 نماز کند بقصد انفراد یا بیکه علم دارد که اقتدا با او میکند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت
 نیز حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا با او یا راضی نباشد و باین حال
 اقتدا کنند ثواب جماعت نشاء میرسد و لازم نیست بر امام قصد امامت بلکه ورنست که قصد
 امامت شرط حصول ثواب جماعت نیز نباشد بلا حظ تفضل الهی یا بلا حظ اینکه امام سبب حصول
 جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر کافیست و در استحقاق ثواب بعضی لازم دانسته اند
 نیت امامت یا خصوص ثواب امام و این احوط است هر چند اقوی عدم لزوم است حتی
 در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هر چند احوط
 قصد جماعت میباشد در نماز جمعه و در نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد

جماعت است در نماز که عاده کند امام بیعت امانت و در مرتبه ثانیه و همچنین در نماز که امام
تذرات نماید هر چند با این حال هم اگر بیعت جماعت نماز کند سهوا بلکه عذر ضرر ندارد و
لکن احتیاط عاده نماز است خصوص در صورتیکه قصد تنهایی امر نبذ و قصد وفای ندارد داشته
باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از راه محصیت اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت بر
نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر این شک بعد از اشتغال او بوسیله سبب
باشد اعتبار باین شک نکند و همچنین اعتناء باین شک نکند اگر متلبس باشد با فعلی که از بر او
ماموم سبب است مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما اگر اقتدا را و نباشد و بداند که
برای نماز جماعت ایستاده لکن نمیداند که بعد از قیام عدول از قصد جماعت نموده یا نه و در
حیاط است که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن اینست که قصد انفراد نماید و عدول نماید
بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت در او نافله را قطع نماید و اگر خوف فوت ندارد
تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر نداند که بر کس نماز جماعت ایستاده یا برای نماز جماعت
ایستاده یا برای نماز انفرادی و در هر حال آنکه صورت اقتدار باقی بگذارد مثل اینکه در غایت
پیش از امام آن افعال اجماعی را و یا آنکه از امام پس نیفتد و غالب افعال نماز که متشرع بعد از
علم باین حالت گویند که این شخص اقتدا میکند بلکه گویند که برای خود علیحدہ نماز میکند بی تخلف
یک رکعت یا دو رکعت یا یک فصل یا دو فصل ضرر ندارد و خصوص اگر بیعت حاجت یا ضرورت
این بیان باشد چنانچه اگر ماموم سبق تخلف از امام نماید بیعت تمام قرائت حمد یا سوره یا
بیعت قرائت تشهد یا آنکه ماموم بیعت کم شدن مهر یا بیعت از امام مامومین نتواند که با امام
سجده نماید و صبر کرده که او لا مامومین سجده کنند و بعد خوب سجده نموده که در مثل این موارد
تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در احوال امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه
گذاشت اما سلام پس قوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است برای ماموم بدون
ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم تقدم ماموم است
بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدی و بدانکه او را متابعت نیست
که پیش از امام نیت پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود نکند چنانچه هرگاه ماموم
تسبیح را که امام خواند یا زیاد کم نماید ضرر ندارد و اما در افعال و مقدمات افعال مثل
رکوع و سجود و نهجستن و رفتن بر رکوع و سجود و خواندن یا بد که مقدم بر امام نشود و اگر مقارن

متعارف با امام بجا آورد اقوی آنست که ضرر ندارد و اگر مقدم بر امام شود و دخول فعل یا خروج
یا دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اگر عدا باشد اقوی اینست که نازش صحیح است و
بهان حالت باز نا امام باو ملحق شود هر چند عاده ناز بلکه قضاء آن می باشد و بعضی گفته اند
که صحت ناز در فرض هر قوم در صورتی است که امام مثلاً فارغ از قرائت حمد و سوره بشود و ما موم قبل
از رکوع الم بر رکوع برود و اما اگر رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت و در این وقت ناز ما موم
باطل است مثل اینکه ما موم قبل از ذکر و جبه و در رکوع یا سجده یا قبل از طاعت یا بین سجدین
سجده از رکوع بر دارد یا سجد از سجده بر دارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در این وقت ناز
ما موم باطل است ناز جهت تقدم بلکه از جهت ترک و جبه و دیگر این سخن حق است اگر گوئیم
که از ما موم قرائت حمد و سوره منقطع است بل هرگاه آنکه سقوط از ما موم مشروط است تمام کردن
امام قرائت حمد و سوره را و اگر چنانچه باز عرض اینکند مقدم بر امام شد بهان حالت ناز نا امام محتر
باو شود بلکه خود و باره عود بر رکوع یا سجده نموده و در این وقت نازش باطلست چه سهوا
عود نماید یا عمد و اگر عود عمدی یا سهوا و مقدمات افعال باشد پس ظاهر اینست که ناز صحیح است
هر چند انحطاط عاده بلکه قضاء است و اگر ما موم در افعال یا مقدمات آن سهوا مقدم بر امام
شود ضرر ندارد و ناز و کلام لازم است که دوباره با امام شریک شود و آن فعل با امام یا بعد از امام
آن فعل را بجا آورد و جهت تحصیل متابعت بلکه انحطاط است که ذکر و جبه و در رکوع و سجده و نیز
دوباره بخواند هر چند عدم لزوم قوی است و زیاده قی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا یا جهت عاقل
متابعت امام ضرر ندارد و لکن بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروطست که
با امام در رکوع یا سجده ملحق شود و اما اگر باند که دوباره با امام نمی رسد و ملحق نمی شود بلکه امام
بتجلیل ملحق با موم میشود و این وقت لازم نیست و این محل تا اهل است بلکه لازم است و دوباره
بر رکوع یا سجده رود چه باند که میرسد و چه باند که نمیرسد و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود
نموده و چنانکه واجب است عود پس قوی صحت ناز است حتی اگر ترک عود از جهت عدم
یا از جهت بهان باشد و من حصول متابعت کافی است بهیچمی آنکه جهت ریاء اقتدا نماید
پس اگر اقتدا نماید از جهت ریاء بلکه اگر در صف اول یا عین الم را اختیار نماید جهت ریاء اقتدا
باطلست بلکه نازش نیز باطلست هر چند شرط ندانیم و اصل اقتدا قربت لکن قصد ریاء
ضرر دارد چنانچه در تحصیل ثواب حرم یا سجده مخصوصه هر چند لازم ندانیم قصد قربت لکن اگر

درجه مسجد باجم قصد ریا نماید و راین حالت نمازش باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت
 و اجنبی یا غیره و اجنبی قصد ریا نماید نماز او باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست وصحت اقتدا وقت
 تکبیر گفتن یا موم و تکیه که امام در رکوع باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال بلحوق نیز
 باین است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اگر قصد اقتدا
 بیک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است اقتدا نمودن بلکه جایز است که در یک نماز امام
 که چهار رکعتی باشد مثلاً چهار نماز را از اقتدا نماید چنانچه شرط نیست وصحت اقتدا بر رکوع رسیدن بلکه
 اگر اقتدا در حال قیام امام نموده و بر رکوع نرسیده اقتدا حاصل شده بلکه در رکعت نیز نموده
 علی آخر در رکعت یا آخر رکوع است و اول در رکعت یا اول تکبیر الاحرام است یا بدرک قیام
 چنانچه اشاره میشود **فصل سی** در بیان چند امر است اول آنکه مستحب است که امام
 جماعت در پنهانی میان خود و خداوند متعال رکن است نه شسته باشد حتی صغیره و اگر هم داشته
 باشد پیش از دخول در صلوٰه توکیرند و خود را از گناهان پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب است
 که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص یا تیمم نباشد یا نیت ماموم با وضو بلکه بهتر است
 که امام بالنسبه موم بالاتر باشد حتی اقتدا نکند اعلم بعالم و عالم سجابل هر چند جایز است بلکه
 بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در حدیث است که سیکه امامت قومی بکند
 و در آن قوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه آن قوم کار ایشان بر پستی و زشتی
 میباشد تا روز قیامت چنانچه مستحب است که مامومین که است نه شسته باشند از امامت آن امام
 پس اگر مامومین خوشنیت باشند امامت کسی را بهتر نیست بکس امامت نکند و مجلسی در
 حدیقه المتقین فرموده است که مکره است امامت کسی که مامومین از او که است داشته باشند
 بشرط آنکه اگر است ایشان نبوده و یا وقتی صلاح او باشد و یحیی آنکه اول او را جماعت با و را
 اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس اگر کسی اقتدا نماید در
 حالتی که امام بر رکوع نرفته باشد چنانچه غشیه باشد از قنوت حد و سوره یا آنکه فارغ شده و لکن هنوز
 بر رکوع نرفته باشد او را جماعت نموده هر چند بر رکوع امام نرسیده باشد و همچنین اگر در حال قیام
 درک نموده و لکن در رکوع امام را درک نموده چنانچه قبل از ذکر چه بعد از ذکر چه در آشنای آن ملائکه
 امام از حد رکوع نرفته باشد و احوط آنست که ماموم در تکبیر امام را برای رکوع نماید چنانچه
 احوط آنست که اگر کسی در تکبیر رکوع نموده و ماموم نماید که مشغول بذكر شود قبل از تکبیر

انکه امام رفع رس نماید چنانچه احوط است که ماموم بعد از آنکه بگیر رکوع را در کعبه نموده ذکر امام را در
 رکوع دوم نماید قبل از فراغ امام از ذکر خود را با ماموم برساند و بعضی شرط کرده اند و ادراک جماعت
 ادراک یکی از رکوعات را که اگر ادراک رکوع صلا نموده ادراک جماعت حاصل شده اگر چه ادراک
 تکبیر الاحرام و قیام نموده و این احوط است و اگر شک کند که رکوع امام نموده یا نه پس یکی
 بعد از ذکر رکوع یا آنکه بعد از شروع بیکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بیکر
 شک نماید قوی است که اقتدا باطل است هر چند اگر تا پنج رکوع کردن ماموم شخص باشد و
 تاریخ رفع رس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا قوی است مگر آنکه اگر ماموم قوی
 حاضر شد که امام در سجده اول یا دوم یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که آن
 ماموم بگیر بگوید بقصد تکبیر احرام علی الاقوی نه تکبیر سیمیه بگوید و با ماموم ملحق شود جهت تحصیل
 فضیلت جماعت و ثواب آن و لکن در متابعت سجده مخصوص سجدتین اعاده بگیر نماید و نماز خود را
 باطل بداند بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اگر بهین بگیر نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده
 نماید یا آنکه باین سه بطاقت نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن بگیر و بگوید بقصد اقتدا اگر از
 نماز امام پیشتر باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی مانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
 تشهد یا جلوس اعاده بگیر نمی نماید و بهین بگیر نماز را تمام می نماید هر چند عدم حاجت با عاده بگیر
 و متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوه نیست مثل عدم اعاده بگیر در متابعت
 تشهد و زیادتی رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن و فرضیکه با ماموم باشد مبطل نیست
 مثل زیادتی جهت تحصیل متابعت چنانکه اگر قصد اقتدا با ماموم بگیر گفت و بر رکوع
 امام نرسید که امام از هر رکوع خارج شده بود پس اگر ماموم بر رکوع رفت اقتدا باطل است
 و نماز باطل است و اگر بر رکوع نرفته که امام سر از رکوع برداشت بخیر است باین چند چیز
 اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا در سیمیه یا در تشهد دوم یا در تشهد
 باقی باشد تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که برکت است بلی احوط اشتغال بمطلوب
 ذکر یا تشهد است نه بقصد توفیف یا سکوت است و بعد از آن است و تکبیر احرام بگیر
 بگوید بقصد جماعت اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اگر چیزی مانده که
 انتم ثواب جماعت و این رکعت با و داده می شود و گذشته که بهتر است که نماز خود را
 در این فرض باطل کند بسته باینکه در وقت نماز و بعد از آن بگیر و بگیر بگوید و اگر چنانچه بگیر گفت

و بر کوع رسیده و سجده اول و دوم نیز طمعی نشود بلکه بشهید به تنهایی طمعی شده در این
وقت حاجت تبکیه دیگر ندارد بلکه همان تبکیه نماز را تمام میکند چنانچه گذشت و همین آنکه آن
نماز را بطراوی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند از فرضیه بنا فله سابقا آنکه منتظر شود که
با امام طمعی نشود و در رکعت بعد شطر آنکه طول زیاد نکند و اگر در رکعت آخر باشد می تواند که
ماموم مشغول بقراوت حمد و سوره شود تا وقتی که امام راست شود چنانچه جایز است که نتواند
و صبر نماید تا اینکه امام از دو سجده فارغ شود و راست شود آن وقت ماموم مشغول بقراوت حمد
و سوره شود و لکن ظاهر آنست که در رکعت جماعت در رکعت حاصل شده و نمی شود دیگر رکعت
بعد از این رکعت که اگر بعد از این رکعت ثانیة قیام رکعت آتیه بر کوع آنرا درک نموده او را رک
جماعت و رکعت هر دو را نموده و اگر قیام رکعت آتیه یا بر کوع آنرا درک نموده او را رک جماعت
نموده بلی اگر متابعت امام در سجود اول یا دویم یا تشهد یا قعود بر می تشهد نموده او را رک
ثواب جماعت نموده و لکن او را رک رکعت نموده و بجز او را رک ماموم قیام بعد از رفع ریس از
بر کوع امام را بدون متابعت بجزو جماعت حاصل نمی شود چنانچه امام آنکه هرگاه ماموم در رکعت
بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را درک کرده آنچه را که درک نموده اول نماز
حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح بخواند ماموم در دو رکعت اول خود بخواند و هرگاه امام بر کوع
برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را منحصر است ماموم که قطع کند قراوت حمد و سوره را
و متابعت امام نماید چنانچه فرض است که تمام کند و در سجود طمعی شود چنانچه فرض است که قصد
انفراد نماید و بهتر آنست که ماموم قسبیکه علم دارد که امام حمد و سوره را نمی تواند بکند قبل
از رکوع امام نیت اقتدار و حال قیام نکند بلکه در حال تبکیه گرفتن امام برای رکوع اقتدا نماید
و اگر پیش ازین اقتدا نموده قراوت کند از حمد و سوره بهر قدریکه ممکن شود هر چند بسبب تعدد حمد
باشد یا بجان الله تسبیحات باشد و ماموم مسبوق در غیر رکعت اول و دوم و احوط
عاده نماز است و زهر جاییکه ماموم بیعت متابعت امام ترک قراوت حمد نموده کلا یا بعضا
پنجگانه آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز جماعت مهیا شده و خوف درک
نمودن اول نماز جماعت را و تمام نماز مستحبی داشته باشد جایز است که نماز مستحبی را
قطع نماید و اگر تمام نماز مستحبی خوف نرسیدن بنماز جماعت را نداشته باشد نماز
مستحبی را تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب شده که نماز جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است

ممکن است که عدول نماید از نماز واجب حتی عدول کند و تمام کند و نماز جماعت نرسد و اگر
 در تمام خوف نرسیدن و شسته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و اگر ممکن نباشد مثل اینکه
 داخل در رکوع رکعت ثالثه شد آنوقت احوط آنست که تمام نماز است و لکن جواز قطع و رخصه بجهت
 ادراک نماز جماعت قوی میباشد چنانچه قوی است قصد جماعت و ارشاد نماز فردا و جمعی
 حاجت بقطع نمودن یا عدول کردن هر چند این قطع یا عدول نیز جایز است بجهت
 اغراض دیگر مثل موافق نمودن مأموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه جایز است در آنجا
 جماعت عدول از جماعت جماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر عزیت و فضیلت
 زاید باشد چنانچه جایز است بعد از قصد انفرادانیکه قصد جماعت نماید و احوط ترک جمیع
 اینها می باشد شکی است که هر جائیکه محل حلوس و تشهد مأموم نباشد و لکن مختص بتایید امام
 در فضیلت جماعت نباشند یا آنکه تشهد بخوانند تجافی نماید و مواز تجافی آنست که خود را از
 زمین دور نماید و دست نبیند و بپسند زمین مثل اینکه بسراپشاید بنشیند و دوست
 یو و کف دست را بر زمین گذارد و جمعی گفته اند که این تجافی در محل تشهد واجب است
 و اگر تعقل کرد و مانند کسایت و اول احوط است هر چند ثانی خالی از قنوة نیست هفتم
 آنکه اگر مأموم امام در رکوع بیند و ترسد که اگر بکیند تا اینکه داخل صف شود امام سر از
 رکوع بردارد و جایز است که در همان مکان خود بکیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
 یا بعد از سجده اول یا بعد از هر دو سجده یا بعد از سه سجده شدن از سجده دوم راه برود و بکام یا
 بکشت یا تا آنکه ملحق بصف شود و ترک کند در حال راه رفتن قبل از لحوق با امام قنوة
 حدود سوره را یا ذکر رکوع را بلکه اگر بنا گذاشت که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف نشود
 که بعد از سجده و راست شدن از آن و بعد از راست شدن دید که امام داخل در رکوع
 ثانی شد و مأموم بعد از دخول امام در رکوع ثانی نیز ترسد که اگر راه برود و بعد از دخول
 و صف یا امام رکوع کند یا که امام نرسد رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال
 رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا بعد از سه سجده شدن از سجده ملحق شود و لکن این حکم
 شرط طست یا اینکه مأموم از امام زیاده دور نباشد که جایز نباشد با اندوری اقتدا نمودن
 و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف عدم انحراف قبله بجهت قری رفتن باشد
 که اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست بکیر گرفتن و اقتدا نمودن

آنکه حایل یا بلند و پستی که مانع اقتدا باشد نباشد هر چند عدم اشتراط شرط اول قوی است
 هفتم آنکه جایز است بر امام و در هر حالت از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع امام در
 دو رکعت اول قصد انفراد نموده قراة حمد و سوره از ماموم ساقط است و اگر قبل از رکوع
 امام بعد از فراغ از قراة حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام در قنوت باشد باز قراة
 حمد و سوره از او ساقط است اگر و را شنای قراة امام ماموم قصد انفراد نموده بقدریکه
 امام خوانده است قراة آنقدر از ماموم ساقط است حتی آنکه اگر امام بسم الله حمد را تمام
 گفت جایز است که ماموم گفتا کند همان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقی را بخواند هر چند خط
 است که هر وقت که ماموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دوباره احتیاطا حمد و سوره را تمام بخواند
 و بعد از آن نماز را تمام نماید منفردا و گفتا نکند بحد و سوره که بعضی آنرا امام خوانده و بعضی دیگر را
 خودش خوانده بلکه بهتر آنست که اگر امام شروع بقراة قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون نموده
 پیش شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد همان سوره را بخواند
 و بعد از بسوره دیگر نکند بلکه احوط آنست که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط ازین
 آنست که قصد انفراد نکند مگر در حال ضرورت نهیم آنکه واجبست بر ماموم در دو رکعت
 اول نماز احتیاتی که اقتدا با امام عادل نموده قراة حمد و سوره هر چند نماز ماموم جهری باشد و
 مستحبست بیکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحبست برای ماموم لا اله الا الله و
 سبحان الله و صلوات و سایر فوکار در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قراة امام را
 یا آنکه هم همه را بشنود هر چند تیز گوش باشد و مراد از هم همه آنست که چه بصوت را بشنود و غیره
 قراة را نداند باز هم وجوب قراة است و استحباب هم ندارد بلکه اگر بیت دارد هر چند نماز ماموم
 اخفاتی باشد بلکه قول بجزمت قراة خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن
 ماموم گوش کردن او قراة امام را نیز خالی از قوت نیست پس احوط آنست که درین حال
 مشغول و عاود استعاذه از شیطان یا ذکر نشود مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن
 نداشته باشد و اگر نشود حتی هم همه را هر چند بیجهت دور یا بیجهت کر یا مانع دیگری باشد
 در این صورت نیز وجوب قراة ساقط است و لکن استحباب قراة خالی از قوت نیست و
 بهتر آنست که اگر بخواند بقصد جزئیت بخواند و اگر در بعضی از حالات قراة هم همه را بشنود و در
 بعضی از حالات نشنود ترک کند قراة را در حالتی که می شنود و جایز است از برای ماموم

ماموم در وقتی که همه چیز نشود بلکه مشغول بذكر و تسبیح و حمد و صلوة شود و اما در رکعت
 سیوم و چهارم پس ماموم مختار است این حمد و تسبیحات هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اگر
 نماز ماموم اختتامی باشد و نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام مختاتی ماموم
 تابع امام می باشد و هر دو اختفات نماز و باطلان این مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند احوط
 اعاده نماز است اگر تابع امام شد و هر خوانده بدانکه وجوب اختفات ثابت است بالنسبه بقرائت
 حمد و سوره به تنهایی و اما سایر اذکار پس وجوب اختفات را و نیست بلکه مستحب است اختفات
 و جمیع اقوال حتی در تکبیر الاحرام گردد و ماموم میگوید در رکوع با امام بخوابد ملحق شود و امام برای او
 رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیر الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم بر رکوع
 رسیده و زیاده از حاجت منظر نشود همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه خطا و در
 افعال نماید ماموم میتواند که باز کار نماز و یا بقراءت قرآن یا نحو آن امام خود را تنبیه نماید با آن
 بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت در احوال امام نیز جایز است صد بلند نمودن بقصد
 رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر بلند نمودن صد از زیاده از قدر متعارف که بلند
 نمودن صد از زیاده بر قدر متعارف بجهت حاجت ضرر ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز
 فتوی داده اند که جایز است برای ماموم صد بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر ندارد
 اگر صد بلند نماید در قنوت و لکن کلام اینست که چه در قنوت برای ماموم راجح است چنانچه اقوال
 عدم رجحان چهارم است برای ماموم و هم آنکه اگر امام خطائی نماید باید که مامومین امام را تنبیه نمایند
 و بعضی تنبیه بر قوم را واجب اند و قول بوجوب ضعیف است و لکن احوط است و اگر
 چنانچه تنبیه نکرده و یا سهوا پس اگر خطا و امام در غیر رکن بوده و مجلس منقضی نشده با قدا باقی
 باشد و اگر چنانچه محل تنبیه ز برای امام فوت شده و لکن از برای ماموم محل تعارک آن غلط باشد
 باشد مثل آنکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خواند ماموم تارفت که تنبیه کند
 امام رفت بر رکوع در اینوقت ماموم خود صحیحاً قرائت نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند
 اکتفا بقراءت امام خالی از قنوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیر الاحرام ترک قرائت حمد و سوره
 نموده سهوا و رفت بر رکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و
 ساجت کند امام را در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد با قرائت حمد و سوره تمام
 نماید و بعد از آن ملحق شود بلکه جایز است از برای شخص که ابتدا اقامه کند در رکوع باین امام

با علم ماموم که امام سه و اترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطا و امام در رکعت باشد
 این وقت بر ماموم لازم است سجایا و روان رکعت را صحیحاً و وقت او با امام بعد از آن صحیح نیست
 بجهت آنکه نماز امام باطل شده و صحیح نیست یا نه؟ **هی** آنکه مستحب است که امام طول ببرد و رکعت
 خود را بدو مقابل آنچه معتاد و طول رکوع بوده بجهت اشتراک آنکه بگیرد گفته اند و دخل در نماز
 شده اند هرگاه امام تبرسد که اگر طول ندهد رکوع طایین مامومین برکت نرسند بلکه این استحباب
 ثابت است از برای مامومیکه اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است به
 مقدار یک المیانه حاصل شود که با امام ماموم رسیده و **و اگر چه** آنکه مستحب است که امام عا
 را مخصوص خود نکند بلکه بمقتضی جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام بر آن نافه بخواند و بجای
 دیگر رود و نافه کند چنانچه مستحب است که جلوه امام و طول مناسب حال اضعف مامومین باشد
 چنانچه امام نباید که نماز یک سحر و شش حساب شود و در عشرت بکوشد بعدیکه نماز از وقت و قار به نذر
 و بسیار نیز طول ندهد که باعث تنفر باشد کایت مامومین شود پس **هم** آنکه اگر راه
 دادن اطفال و جانین و عیسید بلکه غیر اطفال و فصل اول **چهارم** آنکه اگر ماموم
 در نماز نماز شده و لکن نماید که امام در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط باشد
 و بخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که ماموم باید قرائت نماید در این وقت لازم است استفسار و اگر
 آنکه نشد لازم است بر ماموم خواندن بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر بقصد واقع
 بخواند باین معنی که اگر در دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر در دو رکعت آخر است
 این جزء صلوة باشد شاید بهتر باشد اگر چنانچه خواند معلوم شد که دو رکعت اول است ضرر ندارد
 چنانچه اگر در ثانی قرائت معلوم شود که دو رکعت اول است قطع می نماید و اگر در جایکه ماموم
 بوده که بخواند حمد و سوره را و بخواند سه و تا آنکه امام رفت بر رکوع پس ضرر ندارد و لمحق شود
 امام در رکوع و اگر عدا بخواند تا آنکه امام رفت بر رکوع و معلوم شد که دو رکعت آخر است بجهت
 نموده و بخواند بعد از آن لمحق شود با امام و هر جایکه ممکن باشد لمحق یا آنکه قصد طرادی نماید چنانچه
 بجز لمحق با امام در رکوع با ترک قرائه حمد و سوره عدا نیز خالی از قوت نیست بلی احوط اعاده
 تا راست درین فرض و اگر عدا بخواند معلوم شد که دو رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرد
 و لکن نشم ضرر بنانهش ندارد و هر چند احوط اعاده است پانزدهم آنکه مستحب است از برای تنخیکه
 بعد از نماز کرده اعاده نماز نماید بیاجت و به نیت استحباب نه وجوب اگر باعث میسر شود چه

چه آنکه با استعاذه کند یا با موسیت و مخصوص نماز دین استعجاب برود بلکه در زن و صبی
 بیشتر هم جایست بلکه از برای موم و از برای امام اعاده نماز یک جماعت کرده اند نیز مستحب است
 یک مرتبه برای مایه و یک مخصوص اگر جماعت ثانیه مشتمل بر بزریت و فضیلت زیاده باشد
 و زیاده بر یکده اعاده نمودن خالی از اشکال نیست احوط ترکست هر چند جواز زیاده ظاهر چه
 حاجت است خالی از قوت نیست اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بفراوی نموده
 و دو جماعت را در یک نموده که یکی نماز اول را مشغولست و دیگری نماز دوم را امرعات ترتیب
 در اعاده نیز نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تامل نیست چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلکه
 اعاده یکی کافی است بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است با اشتغال
 ذمه نماز دوم بی اعاده نماز اولی بلکه دو نیست تعمیم استعجاب با عاده مرقومه بغیر نماز دومیه مثل نماز
 زلزله و باد و ترک جماعت و نماز متفرق و ادائی نماز قضائی بلکه نماز جماعت رهان نماز در خارج
 وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هرگاه دو نفر جدا ترک جماعت کردند و فردی
 نموده اند و بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که جماعت اعاده نمایند هر چند پشیمان
 فریضه گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است شاکر و ده
 آنکه از اخبار استغفاری شود که ده صنف است و آنکه از او سبده و ریاضه از
 حسن مجوس و صبح بر مغلوج و بینا بکو و خصوصاً و صحو و کسیکه فضیلت دینی داشته باشد
 بسببیکه آنرا یا مثل آنرا داشته باشد و کسیکه با وضو باشد یک یا تیمم باشد و کسیکه حاضر
 باشد یک یا مسافر باشد و عکس صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه داین منع از
 روی اولویه است نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است که پیش نماز بخواهد
 باشد اگر چه عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگر چه زاهد باشد یا باع باشد اگر چه عابد
 باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا فاجر باشد یا برص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام جماعت
 باشد که درین علمها مثل او باشند و حق تعالی هم آنکه مستحب است برخواستن برای نماز ترکستن
 قدامت الصلوة و از برای امام مستحب است که آخر تر از همه مومنین بایستد و مستحب است
 که صف را بپر کنند و فرجه در او نگذارند و با وجود آنکه صف اول یا دوم خالیت صف سیم و
 چهارم را بپر کنند بلکه مستحب است که اگر کسی فرجه در صف بپنداند فرجه را بپر کند و در آنجا ایستد
 هر چند اهل نصف کرامت از او داشته باشند و محتاج بپاره کردن صفوف باشد بلکه در

حدیث است که آنها نیکو انفرجه را بر نکرده ایستاده اند احترام ندارند و مستحب است که اول صفت
 راست کنند بر وجهیکه دو شهاب را بر بریم باشند و وقت ایستادن و زانوهای بر بریم باشند
 و وقت نشستن بهترین مکنه بجهت ماموم مکانی است که با نام تو و یک باشد و صف اول
 بهتر است از صف دوم و همچنین تا صف آخر مگر و نماز میت که صف آخر بهتر است از صف
 پیشتر تا صف اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ بآن مقدار که
 صف اول بهتر است از صف دوم و بهتر آنست که صف اول را مخصوص اهل فضل قرار
 دهند یعنی آنکه بحسب علم یا عقل یا عقل زیاده داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت است
 چنانچه بهتر آنست که در صفوف بعد بحسب مراتب بعد از بهترین ملاحظه شود پس اهل فضل
 ثانی را پس از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم را پس از اهل صف دوم قرار دهند
 و بکذا و بهتر آنست که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر برای امام سهو و خطای
 حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم بکفر باشد و مرد باشد و پهلوی راست امام بایستد و اگر
 زن و ضعیفی باشد و پشت سر امام بایستد مگر آنکه امام و ماموم بر زمین باشند پس پهلوی
 یکدیگر می نشینند و امام در وسط ماموم می نشینند و اندکی زانوهای خود را مقدم میدارد و
 عوض رکوع و سجود اشارت میکند بر سجده یا برای سجود و اشغال ایما بر آن رکوع قرار دهند بلکه سر
 و آیه برای سجود پیشرو این برود و اگر امام و ماموم زن باشند پهلوی یکدیگر بایستند و مکرر
 است شروع بنا فله خودن بعد از قدامت القواة بلکه بعد از شروع با قامة نیز مکرر است
 که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود هر چند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر آنیکه
 در صفوف مکان خالی نباشد و اگر درین وقت خود را در جراح امام قرار دهد بهتر است و دور
 نیست که درین وقت کراهِت داشته باشد که کسی را بطلبد و داخل در صف کند و بیعت
 او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر آنیکه همه اهل آن صف بر ضایع و طیبین بطلند
 مقصد هشتم نماز نماز است بدانکه نماز سافر قصر می شود و سجده شکر اول
 آنکه سافر و بعد سافت باشد و مسافت هشت فرسخ است و در فتن به تنهایی یا آمدن
 به تنهایی یا در فتن بر گشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد یا اتصال سیر در
 یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب را تنهایی آن نماز به تفصیلی که می آید است
 نه و فرسخ سیل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع ستوی الحلقه و هر ذراع و دو

و موجب باشد پس فرسخ شرقی و دوازده هزار ذراع میباشد و در کمتر از مسافت مذکور هر قصر
 نمی کند اگر چه بسیار کم باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نیست هر چند بتکرار آمد و شد بهشت فرسخ
 یا زیاد را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ بکوچک شاکم باشد مسافت نیست و قصر نمیکند و در
 رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن بهشت فرسخ باشد که در این وقت قصر میکند و در برگشتن نه
 در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر رود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگر چه در هرگاه
 روز برگردد و اگر دو فرسخ برود برای و شش فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگر چه در هرگاه
 روز برگردد و اگر دو فرسخ برود برای و شش فرسخ برگردد و از راه دیگر یا آنکه سه فرسخ
 برود برای و پنج فرسخ برگردد و از راه دیگر و بخوان از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ
 در رفتن به تنهایی یا برگشتن به تنهایی باشد قصر نمیکند هر چند با جمع میباشد پس اگر رفتن
 دو راه داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری بهشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند
 و در رفتن اگر چه قصد عود از بهشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه
 بهشت فرسخ برگردد و اگر از راه بهشت فرسخ برود قصر نمیکند هر چند بقصد کم کردن فاصله
 ازین راه برود و حتی در برگشتن منطقه مسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید تا
 قصر کند چه آنرا در یک ساعت طی کند یا بیشتر بطور آنکه از اسم فرسب باری طول وادان
 خارج نباشد یا نشود مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا سنگلاخ
 بودن آن یا بسبب یا مخالف بخوان طول بکشد نه آنکه بعد از یک سال مثلاً بهشت فرسخ
 را طی کند بجهت محض تفریح و بخوان هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه سافرا سفر رجوع کرده
 و نزدیک بوطن رسیده و لکن عمارت و مزارع نزدیک بوطن مدت زیادی مکث ینماید
 بحدی که از اسم سافرا بودن خارج نشود بلکه از بعضی از مشایخ مآظا هر می شود که اگر شخصی
 در بلد یا مکانی به تنهایی یا با عیال سالها بسیار بماند اگر چه پنجاه سال باشد مثلاً
 و آن بلد را موی و مقر خود قرار دهد باین بقصد توطن و ملک نیز در آنجا نداشت باشد هرگاه
 از آن بلد سفر ننماید و از سفر برگردان مکان یا آن بلد محتاج نیست در تمام نماز بقصد
 اقامت یا ماندن سی روز متز و ایهت آنیکه قاطع بودن اینها برای سافراست و بر این
 شخص فرض مزبور سافرا صادق نیست پس نماز را باید تمام نماید نه قصر هر چند قاطع
 سفر برای این شخص در فرض مزبور حاصل نشود بلکه میشود گفت که ماندن باین مقدار از

و در این وقت قصر نمیکند
 و در این وقت قصر نمیکند
 و در این وقت قصر نمیکند
 و در این وقت قصر نمیکند
 و در این وقت قصر نمیکند

بلد و آن مکان بمنزله وطن او شود عرفا بلکه اگر شخصی در بلد یی یا مکانی قصد ماندن نماید
و مدت بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید و در اول ورود و بان
بلد یا بعد از ششماه یا بعد از چند روز یا بمقدار یک از اسم سفر خارج شود هر چند قواطع دیگر
فرض نشود و سیم آنکه قصد ماندن بسیار بمنزله وطن میباشد یا سیم آنکه این شخص در فرض
مقوم بقصد مرقوم از اسم سفر خارج می شود هر چند بعضی از علماء مافقوی بقصد نماز درین
و در فرض دوازده اند اگر آنکه قصد قامت کند یا سی روز متروک در آن بلد ماند که در این وقت
تمام می نماید نه مطلقا و این قول قوی است هر چند درین فرض و سایر فرض احوط جمع است
و در بیان قصه و تمام شدن کار رفتن بنهار و درخت پائین رفتن بچاه و در رفتن بدریا و نحو
آن از سفر شرعی حساب نمی شود حتی بمثل بالا رفتن بر کوه چنانچه جانب آن برود و چه از
فوق آن اگر کوه در خود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد یا می شود که هم سفر بر بالا رفتن
بان حاصل می شود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و در رفتن بدریا و بالا رفتن بنهار و کوه دیگر
مقصود واقع شود صدق سفر بر آن میکند و فرق نیست بحسب ظاهر در صدق سفر و علماء
صدق آن میان علو و درجی مثل کوه و علو و فنی مثل بنهار و طی مسافت در دور بلد کبیر و دور
قلعه نیز باعث صدق سفر نمی شود هر چند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه بیامی شود که باعث
صدق سفر می شود و از بعضی از اعظم ظاهر میشود که هرگاه قطع مسافت بطور دائره یا دایره یا
بترود و خطی که عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد یا صدق سفر نمیکند و از بعضی از جمله
مشایخ مخالف آن ظاهر می شود و ظاهر آنست که مسافت دوری که بخود دائره فرض شود
و لکن در دور بلد باشد ظاهر این است که در این قسم صدق سفر نمیکند غالباً مثل سیر و خود
دویم آنست که صدق سفر کند مثل آنکه راه بلد مسخر باشد و در آب یا کوه که محیط بر بلد
باشد و این نیز بر چند قسم است اول آنست که مقصدش در آن دائره فرض شود که بیعت و ابر
آوشن مثل عود بکمان اول نماید و در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت بر رفتن
تهنانه باعتبار تلفیق دوییم آنست که مقصد او آن دائره نباشد بلکه در سر جای فرسنگ باشد
و در این فرض نیز لازم است قصر بعد از وصول بمقصد از باقی مسافت برگردد از همان راه
که آمده برگردد و گرنه در صورت ثانی مسافت بتلفیق حاصل می شود و در صورت اول
بغیر تلفیق هر چند احتمال تلفیق خالی از قوت نیست باعتبار صدق عود و نیز تحقیق است

هر چند قسمت اول آنست
که شش فرسخ فرود شود

است که مقصد و کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهی که آمده است
 دارد و تمام می نماید و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینست که قصر می نماید
 باعتبار قطع مسافت و از بیه یا بیهقیه باعتبار قصد قطع مسافت می نماید زاید علاوه بر
 مقصد که مجموع از چهار فرسخ نمی شود و عود و تحقیق هر چند احتمال تمام نیز می رود پس احوط
 جمع است چنانکه آنست که مقصد در زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود
 از همان راهی که آمده دارد و به شکل حکم او قطریست و اگر قصد عود از باقی مسافت و از
 دارد و حکم او قطریست اگر قصد عود از باقی مسافت و از راه دیگر است و اگر قصد عود از باقی مسافت و از
 سیم است و اما فرض در دو خطی که عرض آن خط محاذی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از تردد
 که آمده باشد باشد که مسافت تکرار حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس آنجا
 قصر نخواهد شد هر چند بنحویم قوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض
 نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد و این وقت عدم صدق سفر مسلم است لکن از جهت قرب نیز
 از جهت خط مفروض اگر بعد فرض شود عدم صدق سفر منسوخ است و همچنین ظاهر میشود
 از سیاحت اهل آنند مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد
 سفر کند از آن بلد ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هر چند بخط واحد مسافت
 حاصل نشود و این قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام آن بلد را داشته باشد و ثابت
 می شود مسافت باختیار و بنحی و عادل و بحکم حاکم شرع و شیاع و باخبار صاحب
 مسافت مثل ملک فرعی یا مستاجر یا مستغیر بنحی عادل و احد ثابت نمی شود و همچنین
 بشهادت غیر عادل و زمان و مردن هر چند مظنه حاصل شود هر چند احوط جمع است
 اگر دو شاهد عادل مثلاً باو شاهد عادل دیگر تعارض کنند و اصل مسافت بودن و نبودن
 یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک و شک در مسافت
 شرعی تمام بنیاید و فحوص هم بر او لازم نیست هر چند فحوص احوط است باسکان و احوط از
 جمع است اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شک از جهت جهل
 شرعی آن مسافت باشد و این وقت فحوص علم بحکم لازم است باجتهاد یا تقلید اگر آنکه
 عمل با ضیاط نماید و اگر شک در مسافت شرعی قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت
 نبوده لازم است که اعاده نماید در وقت و قضا نماید در خارج وقت تمام و همچنین اگر

باشد خود باقی بماند و اگر معلوم شود که مسافت بوده اعاده نماید قصر اگر در صورتیکه ملتفت بقصر
 و تمام هیچ وجه نبوده و اگر شک در مسافت بصر عیه فخر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت
 نبوده یا بشک خود باقی مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده و احوط اعاده
 بلکه قضایا باشد بقصر هر چند قول بسبق و اعاده و قضاء خالی از قوت و اگر شک در مسافت
 شروع نماز نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلاً
 نموده و التفات بقصر و تمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را تمام نماید نه قصر و همچنین اگر
 ملتفت بقصر و تمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده و احوط آنست که عدول کند
 از قصر تمام و تمام این نماز نماید و اعاده نیز نماید تا ما هر چند بطلان نماز لزوم استیفاء آن
 تا ما عدم لزوم تمام آن قوی می باشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده
 بلکه عمد و عالماً بوده که میدانست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز
 معلوم شود که مسافت بوده پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و تمام نماز
 او صحیح است و نماز را تمام نماید قصر اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد و اگر داخل در
 رکوع رکعت ثالثه شده باشد احوط تمام نماز است تا ما و اعاده آنست قصر و اگر قصد تمام
 نموده عدول کند بقصر اگر محل عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط تمام و
 اعاده آنست قصر و اگر قصد قصر نموده نماز را قصر تمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از
 روی جهل یا غفلت بوده هر چند احوط اعاده است و در این دو فرض بلکه لزوم اعاده قوی
 است اگر نیت قصر را عمد و عالماً بوده که میدانست که تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام
 است بر فرض تعرض قصر و تمام نیت قصر و آخر صلوة با فریضی آید فروع بسیار در نیت
 قصر تمام و خود قصر تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانه و آخر حیما از بلاد و دیات
 و جماعات و آخر خانه و آخر کار و آنرا نیکه با او بنای دیگر نباشد و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر
 محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله این محله بزرگ است و اگر از محله
 بزرگ شتمل بر محلات نباشد تقدیر مسافت و ابتدا آن از محله تقدیری این محله بزرگ
 یا از بلاد متعارف تقدیری این محله باید نمود و لکن ثانی قوی است و اگر در صحرا یا دریا یا جای
 باشد که بلاد و جماعت نباشد ابتدا مسافت از مکانی است که انشا سفرا از آن مکان می نمایند
 و یکی آنکه قصد مسافت باشد هر چند به بیعت باشد مثل زوجه و غلام و سیر و خادم بلکه

بلکه فرق و اهل و خیال ما در یک قصد مفارقت داشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هر چند حرام باشد مثل وجود و عید و واجب خاص تمام می نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند تمام نمیکنند
بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شکر کرده است در قص کردن تابع که علم
بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع خود را تمام کند هر چند مسافت بسیار
را قطع کند بنا بر این اگر در آشنای مسافت معلوم شود از برای تابع قصد متبوع مسافت را
در این وقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافت باقی باشد و الا تابع تمام میکند
هر چند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب قصر نمی شود
و الا باید که قصر لازم باشد بر هر طالب چیزی که روا نشود حاجت او و اگر بعد از حصول مسافت
هر چند نداند و لکن عدم شرط علم در خصوص تابع با بقای تبعیت و با بودن قصد متبوع
بمقدار مسافت مثل عدم شرط علم بمسافت در حق متبوع خالی از قوت نیست پس
بنا بر اینکه تابع بر بیند که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هر چند بعد از علم تابع باقی مانده از سفر
بقصد مسافت نباشد پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع و در اول سفر و
حصول علم نمی الحکم کافی است و شاید همین را در شیخ استاد عماد باشد چنانکه اگر قصد متبوع
را بداند و لکن عازم بر صاحبیت و تبعیت نباشد چه عازم بر خلاف یا مرد و باشد یا غلظه
بمسافرت یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافت نیستند و لازم است که تمام نمایند
هر چند که تقاضای بی مسافرت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر می شود
که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است بقاء متبوع بر قصد مسافت پس اگر اطمینان
نداشت باشد بقاء متبوع بر قصد مسافت هر چند اطمینان غلطی باشد قصر نمیکند تابع هر چند
قصد تبعیت داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هر چند احوط است
چنانچه لازم نیست بر متبوع که اخبار نماید هر چند تابع از او سوال نماید و اگر کفا بقول متبوع
در قصد مسافت و قصد قامت و سخنان خالی از قوت نیست هر چند بعضی گفته اند که اهل عدم
اکتفا بقول آن میباشد و شرط نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هر چند
جبر بخوبی باشد که او را بر دایر بندند یا در میان صندوقی بگذرانند و بریزند اگر غایت مقصد
جابر را نداند که بقدر مسافت یا کمتر است در اول قصر و در آن تمام نماید و اگر نداند یا حتما
تخلص دهد از جابر یا رجوع جابر را از خبر دهد بحسب عادت پس قصد مسافت ندارد و اگر

کسی نه مال گر خجته یا استقبال مسافر یا بطلب میونی که فرار کرده باشد یا بخوان برود و قصد مسافت
 نداشته باشد مالا یا اینکه مقصودش یافتن گر خجته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل
 شود یا نه نماز را تمام کند هر چند زیاده بر مسافت بروی و بی درگیر شدن اگر بقدر هشت فرسخ باشد
 قصر میکند و ضم نمیکند بقیه از رفتن را با آنچه رفت چنانچه ضم نمیکند بقیه از رفتن را بر گشتن مثلاً
 اگر با استقبال مسافر بروی و در حالتی که بداند که ملاقات بمسافر بعد از مسافت خواهد بود
 قصر نماید بجهت قصد مسافت اگر نداند که در کجا ملاقات خواهد نمود و بهین حالت تا پنج فرسخ
 از راه طی نموده بعد معلوم شد که سه فرسخ دیگر باید بروی و برگردد ضم نمیکند سه فرسخ
 با قصد را پنج فرسخ بی قصد همچنین ضم نمیکند سه فرسخ رفتن با هشت فرسخ برگشتن
 تا آنیکه باعث شود ضم نبوی که در این سه فرسخ رفتن نیز قصر نماید همچنین اگر مسافت شش
 فرسخ را تا چهار فرسخ بی قصد رفت و بعد از آن قصد نمود که دو فرسخ باقی مانده را بروی
 و از آنجا برگردد ضم نمیکند این دو فرسخ رفتن را بشش فرسخ برگشتن که هشت فرسخ
 شود پس نماز را باید که تمام نماید و کافیست در ازوم قصر قصد مسافت و اقله شش فرسخ است
 و حصول سفر شرعی علم بمسافت شریعی پس اگر سفر کند بسوی مکانیکه نداند بقدر مسافت
 است یا نه و لکن در آشنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر چه باقی
 بمقدار مسافت شرعی نباشد بلی ما و امیکه معلوم شده باید نماز را تمام نماید و کافی است در قصد
 مسافت حدوث آن و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد نوم یا جنون یا اغاء وراثت یا مسافت
 اگر در اول سفر نایم یا غمی یا مجنون بوده و در آشنای سفر بیدار یا غافل شده و یا بهوش
 آمده است بار بمقدار از مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغاء و جنون اگر اقامتی بقدر
 مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشد که در این وقت
 قصد متبوع و استمرار قصد آن کافی است و واجب است قصر هر چند باقی بقدر مسافت
 نباشد و جمع احوط است و قصد صبی میزد و سفر کافیست خصوص اگر عبادة صبی را
 شرعی باینیم بلی صبی غیر تمیزی ولی بمنزله قصد و می باشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار
 تبعیت نمود قصد متبوع کافی است و الا حکم قصر و تمام تابع قصد خودش میباشد هر چند
 احوط جمع میباشد و صورت حصول مسافت بضم قصد ولی با قصدش و اگر قصد
 مسکنه را که بعد از شروع و در وقت تقسیم شود بر اهلهاست متخلفه که بعضی بقدر مسافت باشد

باشد بعضی کمتر و شخص کم و سه سیر نماید باید تمام کند چنانچه اول امر ملتفت بآن باشد یا نه و کما
 و حصول قصد مسافت را زود سیر آن مقدار بحسب عزم و نیت خود و هر چند احتمال بدید که مانع
 عارض نشود هر چند آن مانع مطلقان الحصول باشد و اما سیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و
 او سیکه مانع بالفعل موجود شده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل او وجود شود و بجهت احتمال وجود
 مانع مردود شود و در رفتن و برگشتن در این وقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر نیست
 که در موانع غیر اختیاریه مثل موت جزم بعد از آن شرط نباشد بلکه ملحق بحدوث آن نیز مانع نیست
 پس مجرد امکان کافی است مثل ملحق بعد از تمام نماز بموت و نحو آن که ضرر ندارد پس باطل نیست
 قصد سفر بلکه قصد اقامت نیز متحقق میشود بخلاف قطع بموت که آن مانع حصول قصد مسافت
 میباشد هر چند قصد شل این باشد که لغزشش را نیز باین مقصد برسانند بلی ملحق مردون یا احتمال
 مردن مانع قصد مسافت نمی شود سبب آنست که این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت مشعر
 پس اگر عدول نماید و رانمایی مسافت یا مردود شود بجهت توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از آنجا
 از حد ترخص و قبل از بلوغ چهار فرسخ باشد در این وقت تلم نماید نماز را و روزه را بگیرد و همچنین
 اگر قبل از آنجا و از حد ترخص باشد و اگر بعد از آنجا و از حد ترخص و بعد از بلوغ چهار فرسخ باشد
 در این وقت لازم است قصد و انظار اگر آنکه قاطع سفر حاصل شود با قیامت ده روز یا ترود و در غیر
 در رفتن تا سی روز و در جائیکه تمام لازم است عمل قصیر پیش از عدول و ترود را علاوه لازم
 نیست و اگر دوباره عازم همان سفر یا سفر دیگر گردیده این بر چند قسم است اقل آنست که
 با ترود یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده در این قسم قوی آنست که حکم مسافت
 سابقه باطل نمی شود و این ترود یا عدول قاطع سفر مثل اقامت نمی شود و لازم نیست در
 حصول قصد مسافت جدید بلکه اعتبار مسافت از محل اول می شود نه از همین محل که دوباره
 عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم بر سفر ثانیاً اقل از مسافت باشد بقیه و با
 ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام پس معتبر نیست در لزوم
 قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت ثانیاً چنانچه حد ترخص محل اول معتبر است نه از محلی که
 ثانیاً عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است میان قصر و تمام و یکی آنست که قدری از
 مسافت را با ترود یا عدول قطع نموده و لکن در حصول مسافت شرعی حاجت با تقصیر
 این مقدار نیز باشد در این وقت اگر این ترود و عزم بر سفر ثانیاً بعد از چهار فرسخ باشد نیز احوط

قصر و احوط جمع است اگر قبل از چهار فرسخ باشد قوی تمام و احوط جمع است و الله العالم و کفایت
 در سفر قصد سفر قصد مطلق سفر پس اگر در آن ای آن سفر عدول نموده بسفر دیگر مسافت با و
 نیز حاصل شود ضرر ندارد و در دوم قصر چیست ام از شرایط قصر گفت که در اول سفر و ابتدا آن هزار
 باشد که قبل از بلوغ مسافت شرعی قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه قاصد یا مرد و یرون
 نماید که اگر قاصد باشد که در آن مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه قاصد یا مرد و یرون
 نماید پس قصر نمیکند اصلاً پنجم آنکه باقی برین غرض باشد پس اگر قدری از مسافت را قطع نمود و
 بعد از آن قصد قاصد یا قصد مرد و یرون نماید یا آنکه مرد شود پیش ازین قصد یا تر و بدی که کفایت
 او قصر است بعد از این تکلیف و تمام میباشد شش شهر آنکه بعد از قصد مسافت سفر او قطع نشود
 بیک از قواطع سفر و الا تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر قاصد
 عشره یا ماندن آن سی روز مرد و یا مرد و یرون هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج است
 بقصد مسافت هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را یا آنچه
 گذشته پس اگر سفر با وطن متعدد نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد
 تمام تعیین است مطهر و در و باب و چه در باب و چه در قصد و ضم نمیکند چهار فرسخ و آنچه ازین
 وطن را بجا فرسخیکه عود میکند از وطن و عود مثلاً بوطن اول یکی اگر از وطن آخر قصد کند
 مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام می نماید مگر و چنانکه بقدر چهار فرسخ باشد قصد
 رجوع نیز داشته باشد بلکه سفر چند چهره قطع می شود و شرط اول مرد کردن مسافر
 بوطن خود و مرد بوطن مکانی است که شخص او را بر سبیل استمرار مقروء محل کنایه خود قرار دهد
 و عدول از آن قصد نکرده باشد بلکه آنکه زانوی و آن باند که صدق عرفی نیز داشته باشد و
 احوط از آن اشتراط ماندن تا شش ماه است هر چند حصول قوطن بمجر و غرض بر ماندن علی الله و
 خالی از قوت نیست و کفایت مرد بطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل قوطن
 پدر و مادر بعد از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و محرومان
 و بلدی بجهت تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن و ای قوطن نیست پس وطن سفر
 بتبعی و اضطرار نیست نیز می شود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانه ها و ایشان است
 که اگر یا خانه و یا اهل عیال بقصد ترویل بجای روندیم چند از شرق میخرب روند
 نماز را تمام قصر نمیکند و اگر بدون خانه سفر کنند یا بدون اهل عیال یا بجهت قصد ترویل

قصر تعیین در و باب و چه در و باب و چه در قصد و ضم نمیکند چهار فرسخ و آنچه ازین
 وطن را بجا فرسخیکه عود میکند از وطن و عود مثلاً بوطن اول یکی اگر از وطن آخر قصد کند
 مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام می نماید مگر و چنانکه بقدر چهار فرسخ باشد قصد
 رجوع نیز داشته باشد بلکه سفر چند چهره قطع می شود و شرط اول مرد کردن مسافر

تنزل برودن آن وقت مسافر میشود پس اگر بدوی بیعت کیل کندم و جویا بیعت آب و علف
 صحرا بدون خانه بجائے رونده بقدر مسافت باشد مسافر است مثل سفر بیعت حج و زیارت
 و نحو آن و اگر بدوی از اهل بلده بودن اعراض کند خانه هاے ایشان نیز از وطن بودن خارج
 میشود چنانچه اگر غیر بدوی بدوی شود حکم بدوی بر او جاریست مگر آنکه بر این وصف باقی
 و بعضی گفته اند که وطن بدوی بیوت ایشان میباشد اگر از کسان باشد که کوچ میکنند از مکان
 بمکان و مکان خاص ایشان میباشد اگر از اهل محل نباشند و اگر وطن اعراب را هر مکانی بدانیم
 که آب و علف در باین متعارف ایشان از هر عراق یا حجاز مثلا مثل اهل دریا که دریای متعارف
 ایشان از وطن ایشان قرار دهیم مخصوص بیوت و نحو آن شاید بهتر باشد و اقتضای بدوی و وطن
 چنانچه مسافر در صیقل است یا میباشد نیز شاید بهتر باشد چنانچه از تعدد وطن زیاد و بدوی و مکان
 از قوت نیست و احوط اقتضای بر یک وطن است و اگر قصد توطن در جائے نموده و لکن در غیر
 بلد توطن با اهل بلده عیال زمان بسیار بماند که از اهل آن بلد حساب شود بعضی گفته اند که وطن
 اول از وطنیت از اهل بلده میشود و عرفا این را در حکم عدول گرفته اند بلکه از بعضی ظاهر می شود که
 بسیار ماندن در مکان به تنهایی یا با اهل و عیال بدون قصد دوام نیز بمنزله وطن حساب میشود
 و از سفر بدون خارج می شود چنانچه گذشت و این هر دو محل تا اهل است مگر اگر شک در حد
 و وطن نماید بنا بر عدم گذار چنانچه اگر شک خروج از وطنیت نماید بنا بر عدم خروج گذار
 در محصل کلام در وطن اینست که شرط حدوث و وطن حقیقی اختیار یک چند چیز است اول
 بودن در بلد پس قبل از تنزل باید که آن بلد و وطن حساب نمی شود بلکه محتاج است
 در دو دران بلد حقیقی قصد ماندن علی القیام هر چند قصد دوام بتوزیع احوال باشد پس ماندن
 در بلد بدون قصد دوام کافی نیست هر چند طول کشد ماندن در آن بلد مثل ماندن طلاب و
 تجار در بلد بدون قصد توطن میگویم آنکه این قصد بر سبیل عزم باشد بدون تردد چنانچه
 آنکه باقی باشد بر این عزم که عزم برخلاف کند و تردد نیز عارض نشود و پیچم بودن قصد توطن
 در یک مکان و یک بلد یا دو بلد و دو مکان نه زیاد و عدم اشتراط باین دو شرط قوی است
 ششمی آنکه بودن در دو مکان یا بیشتر مساوی یا قریب بقساوی باشد نه آنکه تفاوت
 فاحش داشته باشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند هضم آنکه به تنهایی یا با اهل و عیال در مکان
 دیگر یا بلد دیگر بسیار ماندن چنانکه از اهل آن بلد حساب شود هضمی آنکه ماندن در آن بلد

شلای بعد ششماه باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند یا ایامی چنانچه بعضی دیگر ذکر کرده اند و گذشت که مجرد
 عقد قلب عزم بر ماندن بر سبیل و دام کافیت تمام آنکه آنکس یا آن بلد معین باشد پس
 مکان غیر معین و بلد غیر معین وطن نخواهد شد مگر آنکه آنکس یا آن بلد از حد اعتدال خارج
 نشده باشد پس اگر بسیار بزرگ و وسیع باشد محل از آن و موضعی از آن که محل سکنا می او
 باشد وطن خواهد بود نه هر آن بلد که مجرد و دور از آن بلد قطع سفر شش ماهه شود پس وطن در
 مثل ماندن در آن و صفهان هم آن بلد نخواهد شد بلکه آن مکان است که عرفا آنرا مسکن و مقرو
 ناوی خود و واراده باشد چنانچه در مثل بیوت و دریا نشین و وطن ایشان همه تیره و همه بحر
 نخواهد بود که قطع سفر به هر جزایر و جزایر حاصل شود بخلاف بلد معتدل که همه آن وطن حساب
 میشود این بود و وطن محل سکنا و عرفی اختیار و در این وطن و توطن ملک هم شرط نیست
 و اما وطن اضطراری مثل وطن پدر و مادر و زوج و نحو آن بدون قصد ارض پس آن نیز
 واضح است و ملک نیز در این شرط نیست و اما وطن شرعی پس آن است که شارع حکم وطن
 اصلی را بر او جاری نموده شرعاً دور وطن عرفی و وطن شرعی نیز حاصل است و لیکن وطن
 شرعی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از وطن عرفی عدول نماید
 بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد و بشرط آنکه ملک خالص باشد نه مثل وقف و بشرط
 آنکه آن ملک عین باشد نه منفعت و بشرط آنکه ملک عین قابل سکنت باشد نه مثل رخت و زر
 و بشرط آنکه آن ملک محدود و آن بلد باشد نه در خارج از حدود و بشرط آنکه آن ملک بدیگری
 منتقل نکرده باشد و بشرط آنکه در مدت استیطان ششماه با قصد ماندن باشد نه ششماه اتفاقاً
 پس ششماه به قصد اشراف و تمجید ششماه با قصد لکن بدون قصد توطن نیز اشراف و بشرط
 آنکه این ششماه در ملک خود سکنت داشته باشند و در غیر ملک خود بشرط آنکه ششماه مستمر باشد
 نه متفرق علی الاحوط حتی آنکه درین ششماه پی در پی سفر کنند به چهار فرسخ که برود و برگردد و
 نه بهشت فرسخ بلکه بعضی گفته اند بکثر از سافت نیز نزد و مگر بعنوان ندرت بهت حاجت که
 بحوالی اینجا برود و خواهد که ششماه دیگر متوالی هم بعد ازین در اینجا بماند هر چند این ششماه
 آخر متصل نباشد باین وقت که باین قیود و وطن شرعی حاصل است و چون سکنت و وطن
 و حکم وطن منفعت نیست جهت اختلاف اخبار و اقوال احتیاط کردن در جمیع میان قصد اتمام در
 هر جای که مشابیه است طریق نجاه است پس ششماه متفرق و ملک غیر طلق مثل وقف

و قف خاص عام و ملک غیر عین حتی بمثل اجاره و عاریه ملک غیر قابل کنه مثل مزرعه و ملک شجر
 طایا بعضا با ملک مغرس یا بک ملک مغرس و ملک در غیر حدود و بلد خارج از حد ترخص یا داخل آن
 و ششماه بدون قصد استیطان و ملک بدون ششماه احتیاج بجمع کردن مطلوب است و
 طایر نیست که شرط نیست در قاطع بودن وطن یا نیکه توطن مباح باشد پس اگر جائز را
 وطن نمود بقصد معصیت مثل آنکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد و نیز
 او هر چند بسوق سفر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد
 اقامت نموده بر اثر سرزمین تمام می نماید و عیب قصد اقامت ده روز یا زیاده در مکان
 یا بلد است که آن نیز از قواطع سفر می باشد چنانچه شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد
 پس قصد اقامت در مکان غیر معین مثل شهر غیر معین از یک قلم و قریه از قریه یک ملک
 و در موضع غیر معین از دریا و صحرا و خوانها صحیح نیست و قریه آنکه در یک مکان و یک بلد
 باشد غرض مثل و طرف طعم و نفع و غیره که بلا علی الاقوی نواقض است در دو مکان یا دو بلد
 یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران و ششماه و عبد العظیم و نجف اشرف و مسجد کوفه یا شهر
 و ده یا دیات سهوی آنکه آن بلد یا آن مکان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل
 بسیار بزرگ و بیابان بسیار وسیع و دریا وسیع و بیوت عرب که از کثرت خارج از
 متعارف باشد قصد اقامت صحیح نیست چنانکه در اول اقامت قصد خروج
 از دروازه آن بلد را نداشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود یا از حد ترخص آن بلد نداشته
 باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا از توابع عرفیه آن بلد از قبیل باغچه و مزارع آن باشد
 باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از چهار فرسخ باشد نیز داشته
 باشد و لکن بخوبی نباشد که طولی بدید طول و آنکه ضرر بقصد اقامت ده روز در مکان
 اول باشد چنانچه از بعضی دیگر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد هر چند اولی اکتفا
 بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلدیکه بسیار بزرگ باشد و محلات متصله یا منفصله داشته
 باشد قصد اقامت را در مجموع آن بلد و مجموع آن محله نمیکند بلکه قصد اقامت در یک محله
 از آن می نماید پنجم آنکه ده روز تمام باشد نه کمتر پس کلمه از ده روز اقامت حاصل
 نمی شود هر چند بنصف روز باشد شششی آنکه این ده روز بنحو تحقیق نباشد که ضم
 نماید قدر از روز و روز و روزه و خروج تا آنکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند گفت

کلیه اینها در حد ترخص
 و حد اقل در حد ترخص
 و حد اقل در حد ترخص

در حد ترخص

تلفیق خالی از قوت نیست هفتی آنکه این ده روز متوالی هم و پی در پی باشند متفرق
 هشتی آنکه غرم و خرم باندن ده روز داشته باشد پس نهمی بیودن ده روز یا بودن ده
 روز یا ترو کافی نیست و اقامت و در حکم غرم است یقین باندن در مکانی تازه روز بلکه اگر
 سلق باشد خروج از آنکه سفر بصورت گرفتن حاجتی که عادتش بدانکه پیش از ده روز صورت
 تمیز و همچنین اگر بخیر باشد در ماندن ده روز که او را پس کند یا او را منع کند از خروج که این نیز
 در حکم غرم بقاء است چنانچه در حکم نود است اگر قصد اقامت را متعلق کند باینکه اگر فلان
 امر صورت بگیرد ده روز خواهیم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کار دیدم قصد اقامت خواهم کرد
 و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد باینکه اگر آن امر صورت گرفته باشد و آن
 شخص را دیده باشد باقی بر غرم باشد تمام می نماید چنانچه صحیح نیست تا به پیش صحرانشینان
 باطمینان ببقاء ایشان در آن مکان یا با غرم ببقاء در آن مکان هر چند ایشان کوچ کنند بلکه
 بعضی در قصد اقامت تابع اطمینان ببقاء متبوع را نیز شرط دانسته اند چنانچه گذشت و همچنین اگر
 در شش ماه آخر ماه بقیعت و شش ماه دیگر شود و او را ده ماندن نماند شش ماه را داشته
 باشد و لکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامت نخواهد بود باینکه کفایت میکند قصده
 روز بحسب اوقع هر چند بعنوان دیگر باشد و تفصیلا نداند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روز جمعه
 وارد شده و قصد شش نیست که در روز شنبه بقیعت و عیم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا یا عرفة
 خارج شود و از روز ورود و تا عرفة و عاشورا شش ده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه اعتقاد
 خلاف کند تا قاطعه متحقق خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامت از جمعه تا جمعه دیگر
 نماید و اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامت نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند که متبوع
 قصد اقامت کرده فلان ده روز قصد اقامت ننموده و بعد معلوم شد که قصد اقامت ننموده و در
 بر واقع بودن خالی از قوت نیست با قصد تبعیت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی آنست
 که در این بحث تمیز باشد در واقع و همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامت ننموده و اعتقاد کرده که ده
 روز است و تمام ننموده و بعد ظاهر شد که ناقص ده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از
 ده روز می باشد و بقیعت نمای اعتقاد خود عمل ننموده و بعد ظاهر شد که کمتر از ده روز تمیز
 آنچه عمل کرده بمقتضای اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند تا هم آنکه میان غرم و ده روز
 فاصله نشود که اگر غرم برده روز بعد از گذشتن ده روز مثلا باشد پس کفایت نمیکند و ضرر

ضرر ندارد بر عزم قامت علم اینکه در اثنای اقامت مسقط تکلیف من خواهد شد از قبل حیث
 یا انما و یا حیض که ضرر دارد در اقامه علم بموت در اثنای اقامت چه علم داشته باشد یا اینکه نفس او
 حرکت خواهند داد و یا نه بلی شرط نیست در قصد اقامه عزم بر آن جزم بود وقوع آن در خارج پس اگر
 احتمال بدید که اگر حادثه رخ بدم اقامه نخواهد کرد یا اگر صدیق او یا واجب الاطاعه او یا بگوید که
 اقامه ممکن یا برگردد خواهد برگشت ضرر قصد اقامه بحسب عزم خود ندارد بلی اگر بعد از التفات
 این احتمال مردود شود ضرر اقامه دارد و اگر نه که در اقامه ده روز قصد اقامه شبهای متوسط
 را نیز داشته باشد چون شبها و وسط و محل را قامة باشد بلی ضرر ندارد عدم قصد شب
 اول اقامه عدم قصد شب یازدهم که این و شب از اقامه خارج است یا در ده که بر عزم یازده
 خود اقامه شده باقی باشد پس اگر مردود شود و یا ندانم روز یا یقین با ندانم از اوزا
 شود قصر میکند بلی اگر یک یا از بعد از قصد اقامه بدون غفلت از اقامت و بدون شرف
 مکان مثل مواضع تخییر تمام نموده و بعد از آن عدول از آن قصد نموده اما دامیکه در آن مکان
 تمام میکند بلکه روزه را هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه شرف مکان مخصوص
 اگر با غفلت از اقامه باشد پس قوی قهر است و احوط جمع است و تمام شدن فرضیه پیش از
 قصد جوع حاصل می شود بفرایغ از سلام و واجب هر چند خارج از سلام مستحب شده باشد
 یا قوی است اگر قبل از نماز احتیاط یا قبل از آن تدارک جزئی باشد یا سجده سهو رجوع نماید از قصد
 اقامه رجوع بعد از فرضیه تا سه حساب می شود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید
 قبل از فراغ از فرضیه نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء حساب است احوط است که او را هم
 بمنزله رکعت منسیه حساب کند و اما قضا فرضیه حضرت چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از
 پشیمان شدن از قصد اقامت یا ترک نماز در وقت از جهت معصیت یا از جهت دیگر و همچنین
 اینان بنوافل روز بعد از قصد اقامت باروزه گرفتن پس باعث اتمام نمی شود و طمحق به تمام
 کون نماز تیشند بلکه روزه اش نیز فاسد است هر چند بعد از پشیمان شود بلی اگر پیش از
 رجوع از قصد روزه اتمام کند روزه اش صحیح است هر چند ایام متعده باشد و هر چند هیچ نماز
 نکرده باشد بلکه اگر فوت شد در حال عزم بر اقامت نماز او بر وجهیکه تا قضا آن لازم باشد
 و وجوب تمام مستقر شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام کرده عدول نموده از قصد اقامه این نیز
 باعث اتمام نمی شود چنانچه اگر فوت شود نماز یک بواسطه حیض نخواهد بود قضا آن لازم نیست

آن نیز باعث تمام نمی شود بلکه هرگاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت درک مقدار او آید
و حجب بخوبی تمام نموده و لکن او انموده و خوب داد تمام بمنزله او از تمام نخواهد بود پس استقرار و خوب
تمام بمنزله او تمام نیست بلی اگر قضا تمام لازم شد بر او و قضا سه روز بود و نیز تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده این وقت این نماز تمام شاید که باعث تمام شود هر چند این هم نیز باعث تمام نمی شود
علی الاقوی بلکه اگر در محل رکعت سیوم شد یا آنکه رکوع رکعت سیوم را نیز نموده و عدول از قصد
اقامه نموده و این وقت این نماز باطل است اگر در محل رکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید نماز
از قصر اعاده نماید بلی احوط تمام نماز است بلکه احوط جمع است یا آنکه قصد اقامه جدیده نماید تا آنکه تمام
نماید و اگر در رکوع ثالثه محل شده این قیام را بشکند و قصر تمام کند هر چند حقیقا سابق یا درین
فرض نیز ترک نکند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه و او یک نماز تمام یا قبل از او و در ثانی عشره
یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانیکه از توابع است ضرر با قامه ندارد و اگر بیرون رود
از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر می نماید بعد از خروج از محدوده قصر علی الاحوط بالمعنی و خروج
هر چند پیش از رسیدن بمقصد درجا مکث نماید و هر چند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه
اقامه جدیده نماید پس تمام میکند بعد از نیت اقامه و قصر میکند قبل از نیت اقامه پس او همیکه به نیت
سفر باقی است قصر میکند مطمحقی در محل اقامه هر چند با او را برگرداند یا بجهته فراموشی حاجتی
یا بجهته شغلی محل اقامت برگردد و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بجز مردود بر او قطع
سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردود شود
و قصد سفر و قصد اقامه چنان ترود قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکند اگر
اقامه اش تنگ یک شب از تمام لازم نشده باشد و تمام میکند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم شده باشد
و اگر بیرون رود بمکانیکه از توابع نیست و بقدر مسافت نیز نیست مثل تحف شرف و مسجد کوفه
و کاظمین و بغداد و طهران و شهر اربعه العظیم و امثال آن پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد
خواه در محل اول اقامه نماید یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن و در مقصد و در برگشتن و محل اقامه
و اگر عازم بر عود بمحل اقامه نباشد و عازم با قامه در آن مکان هم نباشد بلکه مقصود مثل نیست
که چند روز در آن مکان نماند و از آنجا بوطن خود یا جایی دیگر رود قصر میکند بشرط آنکه تا
وطن یا مقصد مسافت باشد و بشرط آنکه در حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت
شده باشد و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردود بوده یا عازم بمقدم سفر بود

بوده هر چند مرود بوده در رجوع محل اقامه یا در بقا بجان خارج از اقامه تمام می نماید اگر بعد از لزوم از اقامه
 باشد و اگر قصد عود و محل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا اگر مترود باشد و عود و اقامه یا غایب
 باشد از عود و اقامه و در فرق در قصد تمام میکند و همچنین در عود و محل اقامت تمام میکند نه قصر اگر بعد از
 لزوم اقامه باشد و لکن احوط جمع است خصوص اگر ترود و زیاده از محل اقامه یا بخیل اقامه نماید و اگر کسی
 و محل در نماز شود به نیت قصر و قصد اقامه نموده بعد از سلام و حسب آن نماز قصر صحیح است هر چند
 بعد از آن باید تمام می نماید و اگر در آن ای نماز عزم بر اقامه نماید تمام میکند اگر بایستی باشد بر قطعه
 و هرگاه رجوع کند در آن ای همین نماز از قصد اقامه ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد
 عود بقصر احوط تمام نماز و اعاده از نماز است قصر و اگر قصد اقامه شمره نماید و در محل در نماز
 شود و در آن ای قصد سفر کند پیش از دخول در قیام رکعت سیوم قصر میکند و همچنین اگر
 شروع بقیام نموده و لکن قیام را تمام ننموده بلکه اگر قیام را تمام نموده و لکن دخول در رکوع
 رکعت ثالثه نشده هم قیام میکند و نماز را قصر تمام میکند هر چند احوط اعاده نماز است و در فرض
 اخیر جهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب غیر کنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول
 در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام کند بلکه آن نماز باطل است
 و اگر تا آن کند هر چند حیاط یا تمام نماز و اعاده نماز قصر ولی است و جایز نیست بر آن
 مقیم پیش از رجوع از قصد کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عدا یا جهلا باطل است بلکه
 اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه نماید یا مرد و شود و اعاده نماید قصر و اگر نسایان قصر نموده و بعد از
 خروج وقت متذکر شده قضا نماید قصر اگر رجوع نماید از قصد قامت و قضا نماید تا اگر هنوز
 رجوع از قصد اقامه ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر نسائی سهو و عمد
 بعمل آمده نماز باطل است اگر منافعی بعمل نیاید اصلا یا منافعی عمدی بعمل آمده مثل حکم نه
 منافعی عمدی و سهو مثل حدث در این وقت حکم او حکم کسی است که سهو و سلام در غیر
 محل و ادب پس آن نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بعمل می آورد و هرگاه بعد از سلام سهو
 رجوع از قصد اقامه نموده تمام نمیکند نماز او لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هرگاه
 قبل از رجوع متذکر شد که سهو قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسبیح باشد تمام کند و قصد قصر
 ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه
 که از وفراغ شده قصر کرده یا تمام بنا بر اخیر بگذارد و هرگاه رجوع از قصد اقامه نموده و لکن

نمیدانند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت یاقی است بنابر بزرگوار بگذارد و قصر نماید
 و اگر بعد از خروج از وقت است بنابر بگذارد بر عدم است بارشک مرقوم آنکه نماز را تمام نمود
 هر چند بعضی از سادات مشایخ مافقوی داده که بنابر نماز تمام بگذارد تا آنکه مسافر شود و اینها
 بخالی از وجه نیست و اگر در آخر وقت بمقدار یک رکعت رادرک نموده و قصد اقامه نموده نماز را تمام
 نماید و اگر بمقدار یک رکعت رادرک نموده و قصد اقامه نموده قضا و آن نماز را قصر نماید و بعد از آن
 تمام نماید و ظاهراً نیست که لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که محتاج
 است بیک نماز تمام در حق تابع هر چند جهال میر و حکم بجهالت لزوم اقامه در حق تابع بیک
 نماز تمام متبوع هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد پس خواهی از قواطع سفر نیست
 که کسی در مکانی حتی مثل بیابان یا دریا یا بلده سی روز یا زیاده سر ببرد و حالتی که قصد اقامه
 نکرده باشد چه در تمام این مدت میترود باشد در رفتن و ماندن یا اینکه غرض سفر داشته باشد و اتفاق
 نیفتد که به سفر رود و چه ترود و در شخص زمان سفارت آن محل باشد یا آنکه ترود و در اصل ابطال
 سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در اینجا نشاء سفر نموده که در این وقت گذشتن
 سی روز یا این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بقدر یکین از باند و هر چند ترود و بسبب
 اعتقاد بوجود یا عدم پیغمبر باشد که خطائی و آن کرده باشد و ترود متبوع باعث ترود است
 مثل غرض بر مسافت متبوع میباشد بلکه غافل که ناوی شمره نباشد و بخون و صیتی را نیز
 بلحق بمترود کرده اند و مدار بر شهر عدد میباشد که سی روز است نه شهر بلالی هر چند
 و اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهراً نیست که این قاطع در شهر اطو و حد مکان و
 عدم خروج از بلد در بین سی روز و ضم روز را تمام بروز و دیگر تا تمام شود و خروج شب
 اول و شب آخر و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
 از خود بلد و همچنین از توابع بلد و دیگر بخوبی نگویید عرفا در آن بلد نیست قطع سفر
 نمی شود بلکه علاوه بر شهر یا مرقومه شهر و بلد است قطع سفر باین قاطع بحد چیز اول
 آنکه این ترود بعد از بلوغ مسافت باشد پس بل از بلوغ مسافت اگر مرد شود هر چند
 باقی مسافت آناسی روز مترود و قطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ
 این ترود بری او حاصل شده باشد و لکن حکم قصر از او رفع میشود اگر آسانی روز مترود و
 بعد از بلوغ بچهار فرسخ در آن مکان بماند پس بعد از سی روز تمام نماید و اگر قبل از بلوغ

بلوغ بچهار فرسخین ترد و لبری او حاصل شود باید تا تمام بخواند هر چند از حد ترخص خارج
 شده باشد و همچنین اگر قصد تا عشره در این ماه نکرده باشد سیوم اگر ترد او و بیاض بلوغ
 مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف بر بلد واحد یا مکان واحد باشد پس اگر
 در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر از مسافت باشد و هر چند رجوع نماید
 در آن شب یا روز باعث تمام نمی شود و اگر شک کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا را
 بر عدم انقضا بگذارد چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنا بر تمام بودن بگذارد و
 و هرگاه بنا بر تمام بودن ماه یا تمام شدن سی روز بگذارد یا آنکه بنا بر عدم تمام و عدم انقضا
 بگذارد و خلافت ظاهر شده صحیح است آنچه را که بعل آورده چنانچه تمام از قواطع سفر این است
 که در آئینای سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند و می یارند تا هفتم از شهر یا
 قصر است که اصل سفر و طایف سفر مباح باشد و حرام و معصیت نباشد هر چند آن سفر با آلات
 و جیب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت و حرام باشد مخصوص در قصر نماز و
 قطار روزه نیست بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است اول آنکه قصد سفرش معصیت
 باشد مثل اینکه اجیر خاص یا زوج یا عید سفر کند بدون آن مستاجر یا شوهر یا مولا یا ملکی شود
 گفت که سفر عید و زوج در این فرض از جهت قصد عدم اطاعت است نه فی نفسه بلکه حرام
 بودن حرکت عید و در این فرض و اذن ندادن مولای از جهت این قصد میباشد چنانچه اگر
 عید یا زوج بر طبیعت مولا یا شوهر یا پادشاه ایشان سفر کند و لکن مقصود ایشان از سفر فرا
 باشد این وقت نیز سفر معصیت میباشد و لکن از قسم دوم میباشد و مثل سفر یک خوف جان
 یا مال یا عرض باشد مثل فرار از جنگ مثل سفر ولد یا نهی والدین و غیر سفر واجب و
 مثل سفر از زمین منصوب خصوصاً انحصار و آمار کوپ و آیه منصوبه یا سقیفه یا مقصود
 آن نیز داخل درین قسم نیست مثل سوق و آیه منصوبه یا کشیدن انصار آن در حال سفر
 بلکه بعضی سفر بعد از زوال از یوم جمعه و قبل او را نماز جمعه را و تارک وقوف عزات و حضور
 عیدین و روزه و جوب آنرا نیز از سفر معصیت بنفسمه شمرده اند و این محل تا مل است
 بلکه نهی درین امثال از جهت منافاة و تضاد ماوریه با این سفر میباشد نه آنکه نهی بنفس سفر
 و این امثال تعلق گرفته باشد و لکن تعلق گرفته باشد از جهت مضاد است مثل نهی از
 بیع در وقت نماز و یوم جمعه و همچنین آنکه مقصود از سفر معصیت باشد مثل اینکه بیرون

بمکانی چیه و زوی یا تراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مؤمنی یا حکومت بظلم کردن
 یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا انفاذ حکم ظالمی نمودن یا اعانت ظالم یا امانت
 مظلوم یا ضرر رسانیدن ب مردم از مومن یا سلم یا کافر محترم یا چیه مرافعه با کسی کردن که حق
 بر او ندارد یا چیه مرافعه و پیش غیر حاکم شرع کردن یا بیعت شهادت نامق داون یا
 بیعت گرفتن منصب یوانی یا گذر زدن ز خلیفه یا چیه بعضی گفته اند یا چیه خریدن محرمات
 از قبیل شراب آلات شوسته و غیره آنکه سفر مستلزم معصیت باشد بقسمیکه فعل حرامی یا کفر
 واجب از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر لازم داشته باشد سوگند بر حیوان معصوب را یا
 سوسات خوردن را و مثل آنکه سفر کند بسمتیکه در تقصیر نمی تواند باطلهات باشد
 و باید که بخیر یا تنجیح خورد و از راه ضرورت باید با نجاست نماز کند و همچنین سفر کند بسمتیکه نتواند
 در اینجا بجا آورد و وظایف شرعی را بلکه بعضی گفته اند که سفر یک امری بر او واجب شده که باید
 فوراً بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل سیکه ده روز از روزه قضا و ماه مبارک رمضان
 و روزه و ماه باشد و بخوابد و بیست شهر شعبان سفر کند و مثل سیکه قرض داشته باشد و باید
 بدهد و در حضر تمکن از او آرد آن باشد نداده با مطالبه و این سفر کند و مال آنکه در سفر تمکن از او آرد
 آن نباشد یا آنکه سیکه سائل چیه ضروری خود را نداند و در حضر تواند تحصیل کند و سفر مانع
 از تحصیل باشد و همچنین هر سفر یک مستلزم ترک واجب یا فعل حرامی باشد که او آن واجب و
 ترک آن حرام و در سفر ممکن نباشد و تخلف از او عقلاً ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب
 جواهر الکلام علی الله مقامه تصریح کرده اند باینکه رکوب و ابر معصوب بلکه مطلق تصرف بمعصوب
 بنفس سفر حتی فعل آینه یا غسل حتی چیه نیکه با خود مسافر باشد از شی معصوب که بواسطه قطع
 مسافت تصرف و او حاصل شود بلکه از آن بزرگوار ظاهر می شود که میزان در سفر معصیت
 و حرام نیست که قطع مسافت مقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافت شود یا متحد شود بسفر
 بر وجهیکه مقتضی حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل راقی اعلی الله مقامه فرموده
 که هرگاه کسی با کفش غصبی سفر کند باز سفر او حرام میباشد بلکه احتیاطاً آنست که جامه غصبی
 هم نپوشیده باشد چه اصل سفر اشخص عین تصرف در معصوب می شود چه تمام آنکه سفر
 مقارن معصیت باشد مثل آنکه در آن سفر شش عینت نماید یا مال محترمی را بزد یا تحصیل
 مال حرامی نماید یا ترک واجب نماید یا ترک حرامی شود مثل آنکه نظر با جنبیه نماید یا شمشیر

شمشیر غصبی یا لباس غصبی یا نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بر وجهیکه مستند
 نشود یا قطع مسافت یا بنده یا گیر یا آتیه غصبی یا بار یا ابزار همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود
 قسیم اول داخل در سفر معصیت میباشد و مانع قصر میباشد و قسم رابع مانع قصر نمیشد و احوط
 او خال قسم ثالث میباشد و حکم و قسم اول که آنهم سفر معصیت باشد و لکن اقوی عدم
 او خال میباشد و حمله از آنست که اگر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفر شدن باشد آن نیز داخل
 در سفر معصیت میباشد مثل اینکه مقصود از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد بلی اگر مقصود
 بالذات از سفرش مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود علی الاقوی و
 هرگاه شکست که داعی سفر حرام محض باشد یا حلال محض یا مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد
 بر وجه مهالت حلال و تبعیت حرام یا بعکس قوی قطریست و احوط جمع است و سفر بر آن
 محض تفرج از سفر معصیت نمی شود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی و اگر در آشنای
 سفر خوف از دشمن حاصل شود و در رفتن و برگشتن تعیین است برگشتن که رفتن سفر
 معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید و یکبار این وصف باقی است و در برگشتن
 قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل جموع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ نباشد
 اگر چه از راه دیگر باشد و الا تمام نماید و اگر در رفتن برگشتن هر دو خوف داشته باشد احتیاطاً
 نماید آنچه را که احتمال ضررش کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان ایسی که ضرر
 بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی هم باشند بخیر است در رفتن برگشتن و در هر حال قصر
 نماید و اگر سفرش بجهت شکار باشد و مقصودش شکار مجرب و لهو و لعب باشد تمام نماید
 نماز را و روزه را نیز بگوید چه صید بری باشد یا بحری چه در حل پلید باشد یا در ازل پلید چه شکار
 بسگ یا بز باشد یا به تفنگ یا بفک گلوله گمان و سخوان باشد و چه تاسه روز مستمر طول
 بیاخیزد یا نه هر چند احتیاط جمیع نمودن در خصوص بحری و شکار بخیر متعارف از ارباب عیش
 و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص در اخیر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر
 پیاده و در پلید صید نماید و تجاوز از حد تقصیر کرده باشد تمام نماید و روز و اگر تجاوز
 از حد تقصیر کرده باشد و تا سه روز مستمر طول بکشد صید کردن او درین وقت قصر نماید
 و اگر مقصودش شکار مجرب و تجارت باشد اقوی اینست که موجب قصر و افطار هر دو نخواهد
 شد هر چند در خصوص صلوات احوط جمیع باین قصر و تمام است چون بعضی از علما درین

با قطار روزه قائل می باشد و لکن نماز را میگویند که باید تلم بخواند و ملازمت میان قصر و تمام
 را در اینجا قائل شده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهت قوت خود و عیال خود باشد
 در این وقت قصر نماید و افطار نیز نماید و لکن سفرش مباح بوده بخو که موجب قصر شده و لکن
 در آنجا سفر قصد معصیت بسفر خود نموده احوط جمع بین قصر و تمام است هر چند قول بعد
 بلزوم تمام قوی می باشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر باین قصد بجهت اشتراط
 استمرار بر قصد اباحت مثل اصل شرطیت اباحت سفر در اول سفر شاید اقوی باشد بنابر
 این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در رجوع بقطر نیکه ابقی بنفسه
 باشد بدون ضم آنچه گذشت و اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله نوکران او باشد یا از
 عیال او حساب شود و از جهت جبر باشد قصر می نماید هر چند آن ظالم بجهت قصد معصیت تمام
 نماید یا بجهت قصد طاعت قصر نماید و اگر با اختیار بدون اجبار باشد تلم نماید هر چند آن ظالم بجهت
 قصد سفر طاعت مثل مک و نحو آن قصر نماید بلکه سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است چنانچه
 مستوع بفرستد تابع را بسفر طاعت یا مباح بجهت آنکه در این موارد نیز قطع مساقط مستوع
 و تبعیت او و مثال امر او می باشد و این حرام است هر چند بالذات آن سفر سبب یا مباح
 باشد پس نوکر ظالم که با اختیار خود و بدون اجبار نوکر ظالم را اختیار کند نماز را تمام کند
 هرگاه با ظالم سفر کند هر چند با ظالم بسفر طاعت یا مباح برود مثل آنکه ظالم او را بفرستد
 به بلدی یا آنکه او را از بلدی یا وطن او بخواند و اما نوکر مجبور که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز
 را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت تا آنکه تابع ظالم از جهت مجبور فاقیت محل
 محلی قصر می نماید بخلاف تابع ظالم در جبر که باید تمام نماید پس کسانی که با ظالم سفر
 میکنند و از جمله نوکران او حساب نمی شوند و لکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس
 اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم و ظلمش پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم
 برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصودش طاعت ظالم و ظلمش نباشد
 مثل قلیان فروش قهوه چای و طبخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفرش
 مباح میشود و داخل در سفر معصیت نمی شود پس باید قصر نماید و سفر که حرام است
 رفتن آن مساویش نیز اگر حرام است قصر نمیکند و الا قصر میکنند اگر بقدر مسافت
 باشد هر چند احوط در عود از سفر معصیت جمع است مگر در وقتیکه نادم نباشد و بخو

بخوبی باشد که عرفا جز از سفر معصیت و عود از آن حساب نشود و هشتاد و نه از شرایط قصر
 است که سفر کار خود قرار ندید که اگر سفر اشغال خود قرار دهد نماز را تمام میکند و روزه را نیز
 میگوید و بشیر طاکه و شغل خود سفر کند هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود
 باشد پس کلری و طلاح و قاصد و سوداگر که تجارت در هر بازار و مکانی را که ممکن شود پیش
 خود قرار داده باشد و غیر آنها چو یکدیگر فاکتفه شود که سفر کار اوست باید تمام نمایند خواه در
 یک سال سفرهای متعدد نمایند که با قاصده روز فاصله نشود یا یک سفر طولانی نمایند
 که تمام سال یا غالب آن سال یا تنها نرسد بنا بر آنچه بعضی از مشایخ مانتصریح کرده اند
 مثل جمله دارائی عجم نه مثل جمله ارباب عربستان که در آنها چاند مخصوص حل حلج
 می نمایند و در اینها مشغول بسفر میباشند نه در هیچ سال و نه در اکثر هر چند از بعضی ظاهر میشود
 که اگر شاه در سفر باشد و شاه دیگر را ترک نماید و شاه اول کثیر السفر میباشد و اگر
 کثیر السفر ده روز در بلد خود بماند چه بقصد چه بچیز قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد اقامت
 نماید و این ده روز را نیز بماند یا آنکه ده روز در بلدی بماند یا بقصد اقامت علی الاحوط بعد
 ماندن سی روز ببرد که مجموع چهل روز بشود و بعد سفر کند و در سفر اول قصر میکند و در سفر
 دوم احتیاط جامع میکند یا بن قصر و تمام هر چند اتفاقا با تمام و در سفر دوم مثل غیر سیم قوی
 است و در سفر سیم تمام می نماید و بعضی یک ماه یا ثلثه و در بیشتر اقامت عشره دانسته اند
 که مجرد یک ماه یا ثلثه و در بیشتر اقامت طالع دانسته اند و این قالی از وجه نیست احتیاط و در او ایست
 است و در او از اقامت ماندن ده روز است که سفر شرعی در آن نشود پس اگر در بین ده
 روز یکبار مسافت بیرون رود و بعضی میگویند که از توابع باشد و مراجعت کند و بماند بخوبی
 یا ماندن سابق ده روز شود نیز و در سفر اول قصر میکند و همچنین قصر میکند اگر بخواند از برای
 خود سفر زیارت یا حج کند که آن سفر کار او نباشد و بدوی که طالب آن گناه است و منزل
 معینه ندارد نیز تمام میکند چنانچه گذشت و لکن جهت آنکه وطن همراه او است و مصاحب وطن
 است نه از جهت آنکه کثیر السفر میباشد پس کسیکه در حجاز و سیعی منزل نموده که آنرا وطن
 و مقر خود قرار داده و لکن در هر سال در یک طرف آن منزل می نماید قصر میکند هرگاه از آن
 مقر بمقر و منزل دیگر رود که میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه به خانه سفر
 کند یا آنکه تمام آن بیابان را وطن او ندانیم بلکه محل سکناست متعارف آنرا وطن بدانیم

و همچنین شبان تمام میکنند از جهت آنکه قصد مسافت ندارد و یا آنکه بمنزله بدو می است پس در حق اینها اعتبار بر سفر نیست مگر آنیکه سفر کنند بر خلاف عادت خود مثل آنیکه بزیارت یا حج یا بلدی از بلاد بیخه حاجتی سفر کنند مثل آنکه میرود که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس چنین سفر قصر میکند و سیاح در بلادیکه وطن شرعی و عرفی در آن ندارد نیز تمام میکند چنانچه شیخ استاد اختیار کرده اند یا قصر میکند چنانچه سید شاه و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند با آنکه قبل از حصول ملکه سیاحت قصر میکند و بعد از حصول ملکه تمام می نماید چنانچه تفصیل خالی از قوت نیست هر چند جمیع بن قصر را تمام مطاوی است و محصل کلام در کثیر السفر نیست که کثیر السفر شدن مشروط بچند شرط است اول اشتغال بعمل یا آنیکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند به تبعیت باشد و هر چند بالغ نباشد نیز بحد قصد اشتغال و نشود مگر آنکه مسافت مثل سفر و خطاب مگر آنکه مسافت و خطاب بقدر مسافت سفر کنند بر آن خطاب و رانیوقت کثیر السفر میشود و سیاحت آنکه آن فعل مکرر شود پس مجرد اشتغال کثیر السفر نمی شود هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی داشته اند سیاحت آنکه مکرر باشد یا نباشد نیز در مرتبه بی اعتبار است و در مرتبه ویم و عود و یک کثیر السفر می نماید و مکرر سفر صاحب است شود یا بشکله عود و برون نماید و از آنجا که سفر نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و مجرد قصد اقامت قبل از وصول بمقصد در آنجا مسافت یا بعد از مسافت در غیر وطن سفر مکرر نمی شود هر چند از شهیدین اعلیٰ مقامها ظاهر میشود که مجرد قصد اقامت نیز سفر مکرر می شود و همچنین سفر مکرر نمی شود بوصول وطن متعدد که در آنجا مسافت اتفاق افتد که در میان هر وطن بقدر مسافت باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خارج برود و بعد از وصول تا بطن عازم سفر وطن دیگر یا بجای دیگر شد مکرر حاصل شود و عود از سفر را سفر دیگر حساب نمایند بلکه تمامه آن سفر حساب نمایند و اگر مکرر از اصفهان بقرن رود و به بلد خود برگشته به تبریز رود و از تبریز بطهران رود و حصول مکرر آن نیز مشکل است و کثیر السفر باین اسفار ظاهر نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحد قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانیم که اتفاقا بعد از تقس خود باین شغل نایم و رانیوقت حاجت باین اسفار نیست چنانچه از بعضی ظاهر می شود که در تمام کردن بکثرت سفر نیست بلکه در بر عنوان و اسم کاری و جمال و نوحه حیث باشد که در جبار است خلاصه آنجا صیغه سفر را شغل خود قرار میدهند بر چند قسم میباشد

میباشد اقل آنکه نفس سفر شغل خود قرار دهد مثل سیاحت که شغل خود را جهان گردی قرار
 داده و می آید آنکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و طاح و حال و قاصد سببی آنکه سفر
 لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء بلکه گدایان و
 مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در سفر قرار دهند و قسم اخیر مکرر سفر را بطوریکه
 ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس و قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس
 باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید تمام نماید و قول اول قوی است و اندراج میجو
 سیاحت و تعلیل مذکور در خصوص تمام کردن کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاحت
 در اول سیاحت قبل از حصول بلکه سیاحت اشکل است چنانکه این سفر مشتمل بر آن
 ده روز در بلد خود یا بقصد قافه یا باندن ده روز در غیر بلد خود نشود و پنجم آنکه در شغل خود
 سفر کند پس اگر مکاری بدون آنکه خود کشتی بآن بدون کشتی سفر کند باید قصر کند و همچنین
 اگر سفر کند بآن کشتی یا زیارت بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را
 در سفر زیارت قرار دهد که در این وقت تمام نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار شایسته سجده
 مسافت برسد پس اگر قبل از بلوغ بجد مسافت ازیش منحرف شود کثیر السفر نخواهد بود
 و این خالی از مایل نیست بجهت آنکه اگر بقصد سفر شرعی و بحد قصد رفتن تا بحدی که
 اگر بقصد سفر عرفی هر چند بکثیر از مسافت باشد بشرط آنکه صدق سفر کند نه مثل خطاب سقا و
 سخنان خالی از قوت نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر چند در اسفار سابقه که قصد
 مسافت نبوده نیز تمام مینماید و بجهت عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام می نماید بر آن
 آنکه کثیر السفر شد و سفر شغلش شد یا آنکه در اسفار سابقه بجهت قصد مسافت قصر مینمود
 هر چند بحد مسافت نرسیده بود هفتم آنکه اعراض از آن شغل نماید بلکه بآن شغل مشغول
 باشد پس اگر ساربان کشتی بآن شود قصر مینماید مگر با تکرار بنحو مرقوم بآن اگر کثیر بدو عنوان
 شود مثل آنیکه ششاه سالک بکند و ششاه دیگر کشتی بآن شود در این وقت کثیر السفر میشود
 بهر دو شغل و در هر دو نماز را تمام میکنند بلی اگر مشغول بقسم ثالث از شغلها شود قصر می نماید
 و بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافت نکند که اگر بحد تمام قطع مسافت
 نماید مثل آنیکه و منزل گنجی برود قصر میکنند مگر در راه قصر میکنند در منزل و این ضعیف
 است و از بعضی از اخبار و جمعی از علما و اخبار ظاهر می شود که هرگاه مکاری و سخنان در مکان

قصد تمامه بخورده نماید و بنا بر آن روز باند قصر میکند نمازش را و روز تمام میکند نمازش را و شب
 و روز ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظه امتیاط اولی است
 هشتم از شرطی که قصر رسیدن محل ترخص است که پیش از رسیدن آن نماز را تمام
 میکند و نیز در روز افطار و ترخص بدو چیز حاصل می شود اولی محقق شدن شکل خانها
 یا شکل سوربله که خشت آن یا گاه کل یا کچ یا بلند ی دیوار و کوتاهی آن یا دیوار خانه زید یا غیر
 و سخنان را نتوان تشخیص نمود و دیدن سیاهی سور و مناره و قصر یا بلند ضرر ندارد و دیدن
 باغات بیرون شهر همچنین خانهای بیرون شهر اعتبار ندارد بلکه عدم اعتبار دیدن شکل
 سوربله نیز خالی از قوت نیست پس مدار بر محقق شدن شکل خانها میباشد نه دیوار شهر چنانچه
 بدوی ایشان نیز اکتفا میکنند به پنهان شدن خانها و خود و خانهای جماعت خود
 که در اطراف متعارف خانه ایشان منزل دارند و یکی اینکه صد اذان اعلامی متعارف یا اطلاق
 صد اشنیده نشود و وظایر آنست که خفا صوت اذان بخو که تیز کلمات نشود و کافی است
 بعضی شرط کرده اند که اذان در آخر محله باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط
 کرده اند که اذان باید در مکان بلند باشد به بلند متعارف چون مناره و لکن ظاهر آنست
 که اذان در وسط بلده متعارف که از برای تحمل متعارفی قرار داده اند نیز کافی میباشد
 و اگر در کفره قصر میکنند که اگر کور یا کور نبوده اند میباید یا می شنیدند و اعتبار حد ترخص از
 برای کسی میباشد انشاء سفر از وطن خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه
 یا از بلده که سی روز در آن متر و دانه باشد یا در غیر اینها شکل است بلکه اکتفا بر دیوار
 از خانه محل اقامه و سخنان بعد از صدق سفر در چنانچه قصر خالی از قوت نیست و همچنین است
 که یک ابتدای سفر و معصیت باشد و در آنجا سفر قصد معصیت بر طرف شود بلحاظ
 اعتبار حد ترخص است مطهر و همچنین در حدود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورد و بوطن
 لازم است اعتبار حد ترخص بالنسبه بورد و محل اقامه و سخنان ثابت نیست و بعضی شرط
 کرده اند و ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت
 یا آخر وقت حاضر باشد باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حتی آنست که دارد و قصر تمام
 مراعات حال و ادب باشد که اگر حال و انماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال و چنانچه حاضر
 بوده و اگر در حال ادا حاضر باشد تمام می نماید هر چند اول وقت و چنانچه رسیده و بلکه هر گاه از

میکند

از سفر وطن گید یا بجایه وارد شود که آنقدر آن می نماید و از وقت نماز مقدار طهارت و
یک رکعت از نماز نایه باشد نماز را تمام بگذارد و یکی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر
وقت در سفر و حضر جمع میان قصر و تمام است و سفر هر چند منقطع میشود رسیدن محل
ترخص وطن یا بلد که قصد اقامت ده روز در آن دارد و لکن باساعت وقت احوط تاخیر
نماز است که در منزل تمام کند نه محل ترخص و هم از شرط قصر آنست که در آنجا سفر یک
از چهار موضع تخیر نرسد اگر یکی از چهار موضع باشد مخیر است مسافر باین قصر و تمام و آن
مسجد الحرام اصلی مسجد ۲ بدون زیارتی عاونه و مسجد کوفه حتی حجرات آن و جای هر خست
الشیعه در رومی روح العالمین لعل الله انیبها باقیا وقت که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد
که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را قصر نماید و در تعیین جای احوط بسیارست و ظاهر
این است که تمام صحیح مقدم است حتی حجرات معین و صحن کوچک تا نماز جایز است خصوص ظرف
از صحن مبارک واقع است در سمت کل زینبیه که ظاهر نیست که از آن سمت دست نخورده است
و کوهی آن قدیمی است و لکن هر چه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر شود اشکاش که است و باید
تخیر و چهار فرسخ از سمت کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخیر در تمام بلاد اربعه نیز خالی از
وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر مخیر است میان قصر و تمام
و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست که تا بقدر متیقن نماند و مافیه در مواضع تخیر ساقط
نمی شود اگر چه نماز را قصر نماید بی روزه را نمی تواند بگیرد و در این امكنه اربعه بدون قصد اقامه
و برای مسافر در این مواضع اربعه تمام افضل است و قصر احوط است و احوط از آن جمع میان
قصر و تمام است زیرا که بعضی از علمای ما از برای مسافر تمام نماز در این مواضع چهار گانه معین
و انسته اند چنانچه بعضی قصر را معین دانسته اند و لمحق نمی شود باین امكنه اربعه سایر مشایخ
مشرقه و اگر نماز را در این مواضع فوت شود اگر در همین مواضع قصر را بجا آورد نیز مخیر
باین قصر و تمام و الا قصر متعین است بلکه احوط آنست که قصر را قصر نماید هر چند در مواضع
تخیر بعل آورد و احوط از آن جمع است باین قصر و تمام و اگر در حد شرک باین مواضع اربعه
نماز کند قصر کند نه تمام بی اگر بخوبی بایستد که گویند عرفا در این امكنه نماز میکند هر چند مقدار
کمی از پیش یا اعضا کس در خارج مسجد مثلا باشد در این وقت مخیر است و اگر در اول نماز طرح
ازین مواضع بوده و در آنجا نماز داخل شده مخیر است باین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر کسی

صحیح علی بن شاذان گفته و قصداً تمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند باین عمل
 هر چند میتواند که از قصر عدول تمام نماید تا اینکه نمازش بشکست قوم باطل نشود بلکه می تواند که عدول بقصر
 نماید در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشکست بر قوم باطل شود خاتمه
 و بر بیان چند مطلب است اول آنکه اگر نماز را تمام نموده از روقی عدول لازم است بر او اعاده و
 قضاء و اگر تمام نموده از جهت جهل که نمیدانست که نماز در سفر قصر است نماز او صحیح است نه اعاده
 بر او لازم است و نه قضاء هر چند جاهل بقصر باشد و یکی آنکه جاهل باصل حکم قصر و تمام در سفر مغفول
 است اما جهل خصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس معذور نیست مثل آنکه کسی
 تمام نموده بجهت آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و در واقع سفر معصیت نبوده
 یا آنکه خیال کرده که به پنج روز مثلاً تمام حاصل میشود یا بخیال آنکه قادم کرده و در واقع اقامت
 نکرده یا آنکه قریب بجای نماز کرده و خیال این کرده که آن مکان نیز جایز است یا آنکه کثیر اسفار
 بوده و در بعضی اقامت بجای مانده و ندانست که با این حال تکلیف او قصر است و تمام نموده
 و احتمال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی و همچنین آنکه اگر نماز را جاهل بقصر و تمام قوت
 شود قصر نماید هر چند در آن جهل معذور بوده و بعضی گفته اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان
 قصر و تمام است چنانکه اگر جاهل بلزوم قصر در سفر و اثناء نماز عالم شده که باید تمام
 را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه باشد نمازش باطل است علی الاقوی
 اعاده نماید هر چند احوط آنست که این نماز را تمام نماید و بعد از آن نماز را قصر اعاده نماید و اگر
 قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود قبل از تشهد نماز را قصر تمام کند و احوط آنست که
 عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی و اگر بعد از تشهد باشد
 نیز سلام دهد نماز را با نیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست
 اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و اگر دخول شد در قیام رکعت ثالثه و لکن هنوز
 دخول در رکوع نشده نشیند و هر یک ندان قیام را و نماز را قصر تمام نماید بخورم و اعاده
 لازم نیست هر چند احوط این است که اعاده نماید قصر پنجیم آنکه اگر کسی عدا قصر نماید در
 روضه یکا تمام باید نماید لازم است بر او اعاده و روقی و قضاء در خارج وقت و همچنین
 اعاده لازم است در وقت و قضاء در خارج وقت اگر از جهت جهل مسکله قصر نماید در روضه یکا
 و حجب است که نماز را تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامت کرده است یا آنکه

یا آنکه مسافر بفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متروک و اور بگذرد مانده که اقوی آنست که جاهل و غیفلت
 معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید و موضوع قصر یا آنکه قصر نماید در موضع تمام از جهت نیکی
 حکم یا نسیان سبب قصر یا تمام اقوی آنست که معذور نیست و باید نماز را عاده نماید در وقت
 بلکه قضا نماید و خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضاء نسیان سبب قصر که سفر
 باشد عالی از قوت نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید جزئیه و چنانچه اگر بعد از
 قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید بشیند و نماز را قصر تمام
 نماید و بعد از نماز بیچته زیادتیه قیام و بخوان دو سجده سهو نماید احتیاطا و بعضی ذکر نموده اند
 که کسی که فرض تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت نادانی یا نسیان قصد تمامه و بخوان از
 سبب موجبیه تمام و در أثناء نماز متذکر شد عاده کند چه در وقت چه در خارج وقت و آن
 ضعیف است هر چند عاده بعد از تمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام و بعد از سلام
 متذکر شده و لکن هنوز مثل حدیث و بخوان از منافیات عمدیه و سهو می تواند باشد اما کم
 و بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو نماید بیچته سلام بجا و اگر منافی عمدیه و سهو ساد شده
 نماز باطل است و اگر منافی عمدیه و سهو ساد شده مثل تحکم در این وقت نیز تمام کند نماز را
 بدو رکعت دیگر و دو سجده سهو بجا و بخوان عاده بدو سجده سهو سلام بجا نماید هفتم
 آنکه اگر شخصی مسافر بفر شرعی شده و لکن نمیدانست که مسافر و بمقدار مسافت می باشد
 و در واقع بمقدار مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه میدانست که بمقدار مسافت میباشد و لکن
 نمی دانست که باید مسافر قصر نماید بلکه اعتقاد آن داشت که باید مسافر تمام نماید و لکن این
 که میدانست که تکلیف او تمام است نیت قصر نماید از سهو معصیت و نماز را قصر نیز تمام نماید
 نمازش باطل است عاده نماید در وقت قصر بعد از علم بلکه قضای نیز نماید قصر او اگر چنانچه نیست
 قصر نموده غفلت قصر نیز نموده غفلت یا آنکه نیت تمام نموده و لکن قصر نموده غفلت
 جمعی حکم بطلان نماز و لزوم عاده و قضا نموده و این احوط است هر چند صحت نماز خالی
 از وجه نیست خصوص در جای که قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد طهر و عصر مثلا نموده
 و قصر نموده غفلت که بدو رکعتی سلام داده بلی اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن
 نسیان از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیان
 بدو رکعت سلام داده و بعین و فرض نماز او صحیح است و عاده لازم نیست هر چند بعضی

گفته اند که اگر باند مسافتی که قصد کرده به پشت فرسخ میرسد و بداند که قصر بر او واجب است
 و لکن از روی فراموشی نیت اتمام کرده و برود و کعتی سلام داده و بعد یادش آید باید نماز را
 ببطور قصر عاده کند هفتش اگر مستحب است که بعد از هر نماز قصری مرتبه تسبیحات اربعه را بخواند
 بجهت جبران دو کعتی که قصر شده و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و
 الله اکبر میباشد و بهتر آنست که تذلل نکند و درین مستحب تسبیحات ذکر آن تعقیب
 نماز باشد مرتبه دومی مرتبه و چهل مرتبه الله العالم بحقایق الاحکام مقصد نهم در بیان نماز
 آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است بشرطیکه از زمان گرفتن نماز مانده باشد و بخواهد
 تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعت تمام نماز را نداشته باشد واجب نیست هر چند بقدر
 یک کعت باشد لکن احوط است هر چند کمتر از مقدار یک کعت باشد چنانچه اگر علم حاصل نشده
 باشد مگر بعد از تمام بخلا لازم نیست قضا و صورت مگر قن تمام قرص بجز قضا احوط است و در
 صورت گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام بخلا قضا نماید چنانچه در صورت
 گرفتن بعضی قرص اگر احوط کرده و نماز نگرفته یا آنکه فراموشی کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن
 تمام قرص بعضی آن مطلع نشده باشد بآن کز وقتی که بقدر آدو یک کعت باشد واجب است
 بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف اگر احوط کند قضا نماید و اگر خسوف یا کسوف در وقت
 فرضیه واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فرضیه نیز مضیق باشد مقدم بدارد یومیه
 را و قضا کند خسوف کسوف علی الاقوی اگر احوط کرده باشد و آو آن تا آنکه وقت مضیق
 شد بلکه مطمئن علی الاحوط و اگر نماز آیات با غیر نماز یومیه تعارض نماید که وقت هر دو مضیق باشد
 پس اگر نماز باشد مثل نماز شب غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را و اگر واجب باشد و لکن غیر
 یومیه مثل نماز میت که خوف فساد و تغییر را باشد و مثل نماز یک بنزد و اجاره و غیر آن لازم
 شود و وقت آن مضیق باشد و این وقت مخیر میباشد در تقدیم و تاخیر و اگر هر دو موسع باشد
 مخیر است در تقدیم و تاخیر هر چند تقدیم یومیه اولست و اگر یکی موسع باشد و دیگری مضیق
 مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف و اگر در انشای نماز کسوف یا خسوف
 یا زلزله یا سحابة معلوم شود وقت یومیه مضیق است قطع نماید آن نماز را و شروع بپوشیدن
 نماید و بعد از آن همان نماز را از موضع قطع نماید و حاجت باستیناف نماز ندارد بلکه اگر
 وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت نشود باقی را بقصد قربت مطلقه تمام کند

کند بدون تعرض دار و قضا و اگر استیفاء نیز نماید احوط است و اگر در ثنائی نماز آیات آید دیگر
 حاصل شود قطع کند آن نماز بلکه تمام کند و لکن نماز آیت دیگر را بعد از فراغ از آن نماز بخواند و اگر آیت
 متعدد حاصل شود و مختلف باشد پس اگر زلزله و خسوف کسوف باشد مثل نیکه زلزله شود و
 ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سالیات از سایر محال و ایف متعدد شود بخوبی عرفا
 باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند قطعه وسعت نماز نداشته باشد و اگر بخوبی باشد که عرفا
 باشد پس و نیست که همه آنها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلف باشند
 و اگر زلزله و نحو آن مکرر شود پس اگر بافضل عرسته باشد که عرفا تعدد صدق کند نماز متعدد میشود
 اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد یا تا حدی بعد از نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر بافضل عرفی
 نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمیشود و خصوص اگر فاصله بسیار کم باشد که لیاقت
 و وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن جایض بوده و در وقت کسوف و خسوف واجب
 نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است همچنین اگر زن جایض باشد در وقت حدوث زلزله
 یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد و خصوص اگر بعد از دست
 از زمان زلزله شکا پاک شده باشد مثل اینکه حیض او در روز بوده و در اول حیض زلزله شده
 هر چند احتیاط شدیدی بجا آوردن آن میباشد مخصوص اگر زنان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله
 باشد بلکه بعضی از اهل علم تصریح بوجوب آن بعد از پاکی نمودند و در وقت این دو نماز
 از اول شروع بکبر نقل است تا تمام بخواند علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع باجماع
 نماز تمام کند که بعضی گفته اند که بشروع باجماع این و نماز قضای شود و گرفتن سایر کوکب غیر
 آفتاب و سیاره شدن آنها همچنین گرفتن آفتاب بسیار کوکب که در تحت او میباشد عیب
 و جوب ملوّه نمی شود مگر آنکه بخوبی باشد که مندرج شود و کسوف که بگویند عرفا که آفتاب
 گرفت یا مندرج شود و در محال و ایف سوادیر و آیات آسمانی که باعث خوف غالب مردم شود
 و ساقط نمی شود نماز نیز بوجوب شمس و قمر در حال انخساف چنانچه ساقط نمی شود بسبب ترسحاب
 بلکه احوط و وجوب نماز است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس قمر در تحت الارض مثل تحت
 السحاب محصل کلام اینست که اگر حدوث خسوف یا کسوف بقاء آن هر دو در وجه الارض باشد
 بی اشکال نماز واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب
 کند منخفا یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء در وجه الارض باشد که منخفا طلوع نماید و وجوب

نماز احوط است بلکه وجوب آن قوی است و اگر حدوث و بقا آن هر دو در تحت الارض باشد وجوب
 نماز احوط است خصوص اگر مقارن غروب خورشید کسوف عارض شود مثل تحت السحاب
 که هیچ رؤیت نشود و لکن اطمینان بحدوث و بقا آن در تحت السحاب باشد بدون رؤیت نمودن
 و شمس ثابت نمی شود خسوف کسوف بقول مجتهدین مگر آنکه از روی جزم شهادت دهند و عا
 باشد علی الاحوط ای ثابت شود بر رؤیت و بشهادت عدلین بر رؤیت بعدل و احد علی الاحوط
 خصوص در حق اعمی باشد شهادت تمام بر وقوع کسوف خسوف و صیقل وقت و وسعت وقت
 نیز ثابت نمی شود بقول مجتهدین مگر آنکه یقین حاصل شود یا آنکه دو پنجم عادل شهادت دهند و اگر
 شک نماید و خسوف کسوف که آیا وقت آن ساعت تمام نماز را در ایام هزار برابر عدم وسعت
 بگذارد و هر چند احوط اتمام نماز است مگر در وقتیکه باید که وقت ساعت تمام نماز را در ایام
 از اول امر رسید نیست که وقت وسعت دارد و لکن بسبب تأخیر زمانه که اگر شروع نماز نماید بعد
 یک ساعت یا تمام نماز را در ایام هزار برابر وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هر چند اگر متعذر
 ادا و قصد نشود بهتر است و مدار وجوب نماز در کسوف خسوف بر اسم میباشد که غالب اشخاص
 میتوانند برینند بگویند که یا آفتاب گرفت خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز
 واجب است برای زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر
 بدقت تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و همچنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و هم زلزله
 بر آن صادق نیاید چنانچه اگر علم زلزله در زمان زلزله حاصل نبوده و حاصل نموده مگر بعد از زمان
 زلزله مخصوص بعد از زلزله در این وقت نماز کردن احوط است بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب
 و مثل زلزله است هر گاه و هر چیزیکه باعث خوف غالب مردم شود و از متعارف و معتاد خارج
 باشد مثل طلت شدید و باد سیخ و سیاه و زرد و خصوص اگر نادر و بخوبی باشد که درختها را بشکند
 و دیوارها را بکند و کشتی را غرق کند و شرط نیست در اخادیف آنکه آسمان باشد چنانچه
 از بعضی اختصاص با آسمان ظاهر میشود پس نماز واجب است بجهت اخادیف زمین مثل
 دو یا سنجار زیادی یا صد آیه که از زمین ظاهر شود و مثل و نیم شدن کوه بزرگ
 یا پاشیده شدن یا شکافته شدن آن بخوبی که باعث خوف غالب مردم شود مثل خف
 زمین و غیر زلزله بلکه برای طوفان و سیل مفروض که از حد متعارف خارج باشد نیز نماز احوط
 است و مدار وجوب نماز بر خوف غالب مردم میباشد شأنه فعلاً و نه همه مردم و نه یک نفر چنانچه

بجهت تکرر و تکرر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعضی ظاهر میشود که ملا وجوب بر صدق آیت
 میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف و کسوف بلکه غیر آن
 برای رحمت میباشد و این را غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد پس آیتی که باینهم محتمل
 است مثالی بر این گندم و خوان از آسمان وجوب نماز ثابت نیست بخلاف آیتی که باینهم که براس
 عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که باینهم برای غضب است یا نه و اگر قطع حاصل شود که
 این آیت مثلاً خوف غالب الناس میباشد نماز واجب است و اگر مظنه حاصل شود که این آیت بر این
 رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد باعتبار ظهور آیت در تحریف و حوط ایتان
 بنماز است و لکن در صورت شک محصلی از این نیست که خوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض
 شود که آیتی باعث خوف میشود و لکن باعتبار نزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف
 میباشد یا نه به سبب ظاهر و فساد زرع و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب
 و غیره و موجب نماز ثابت نیست محتمل عدم وجوب نماز برای باران زیاد و تلک درشت و باد و
 بلخ زیاد و غیره اینها که در قوم باینهم محتمل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا
 و طاعون و دیار و غیره و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف همیشه واجب میباشد و قضا
 نیست و لکن قضا باینهم است و اگر فرض کنیم باینهم است و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت
 نماز بجهت حاکم و بعضی از آیه است اما آنها آن پس اگر زانش بقدر نماز طول
 کشد و او قضا بجهت یک واجب نیست لکن الحاق غیر کسوف و خسوف زلزله که وقت آنها
 نیست و اینهم است پس زلزله و آیات آسمانی بلکه غیر آسمانی صاحب وقت نمی باشند
 که او قضا و این تصور میشود و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشد و گاهی غیر صاحب
 وقت می باشند علی الاحوط هر چند صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال
 است و وجوب نماز زلزله و آیات آسمانی مختص باهل همان بلد است که زلزله در آن وقع شده
 نه در این اطمینان و از بلد غیر نیست که تابع و مزارع و باقاعه نیز داخل است و کیفیت نماز
 آیات بجهت طریق است اول آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آیات
 بجامعی آدم بجهت قربانیداری خداوند متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند
 و رکوع رود و ذکر رکوع را باطمینان بجا آورد و سبب از رکوع بردارد و حمد و سوره تمام بخواند
 و رکوع کند تا پنج مرتبه باین قسم عمل نماید و بعد بسجود برود و ذکر سجود کند و سبب است که وظایف

بجا آورد و سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر بر است کند و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید
 پنج رکوع و پنج سجده تمام و بعد از آن دو سجده نماید بخموش و قیوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط
 آنست که در هیچیک از قیامات قبل از رکوعات ده گانه دو سوره تمام بکند یا سوره از یک سوره
 بخواند هر چند تا تمام باشد و یکی آنست که در رکعت اولی یک حمد بخواند و یک سوره را قسمت
 کند بر پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یاد و آیه شلایا بعضی آیه را بخواند و بر رکوع رود و احوط آنست
 که بعضی آیه را بخواند بلکه آیه تمام بخواند و همچنین تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یک سوره تمام شود
 و همچنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت بخواند سوره قدر اقسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله
 تا آخر بخواند و بگوید یا انزلنا فی لیلۃ القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید یا
 ما ادریک مالیکه القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلۃ القدر خیر من الف شهر
 و بر رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر
 و بر رکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام می حتی مطلع الفجر و بر رکوع رود و ذکر
 کند و سر بردارد و سجود رود و همچنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد را بخواند
 بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و بر رکوع رود و قسمت کند سایر فقرات
 سوره قل هو الله احد را در چهار رکوع بعد و لکن در این قسم دو حمد بیشتر بخواند پس در این قسم دوم
 باید در رکعت اولی یک سوره تمام باشد و همچنین در رکعت ثانیه چه همان سوره باشد چه سوره
 دیگر و احوط آنست که یک سوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند
 که محتاج بخواندن بعضی آیات از سوره دیگر یا تکرار بعضی از این سوره شود قسم سی و
 آنست که مرکب کند نماز را از قسم اول و دوم که جمع نماید و این پنج رکوع رکعت اولی و پنج رکوع
 رکعت اولی و پنج رکوع رکعت ثانیه میان تمام یک سوره و بعضی یک سوره و لکن هر وقت که
 سوره را تمام بخواند و بر رکوع رود و بعد از سر برداشتن از رکوع حمد را تا ما عاده نماید چنانچه
 هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعضی سوره باید که قرائت بعد از سر برداشتن از رکوع
 از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان سوره نمود و حمد نمینخواند مگر در رکوع پنجم که اگر از
 بعضی سوره هم رکوع کند در رکعت ثانیه باید حمد را بخواند و از همان موضعی که از سوره استیاده
 شروع نماید و تمام کند و لکن در این وقت یک سوره دیگر در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه
 در رکعت اولی یک سوره غیر از این سوره که در رکعت پنجم تا تمام گذاشت باید تمام کرده باشد و از

و از بعضی نظام می شود که در وقتیکه سوره را تمام گذاشت و حجب نیست که از موضع قطع
 شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا آنکه شروع کند از هر موضع
 از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع قطع یا آنکه احاده نماید آنچه را که
 قرائت نموده کلاً یا بعضیاً یا آنکه ترک کند آنکه سوره را و سوره غیر از آن بخواند و لکن این مخیر
 معصیت نیست بلی اگر سوره را قبل ازین سوره که نا تمام گذاشته تمام نموده این وقت جایز است
 که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره را تمام را ترک کند و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست
 که سوره ناقصه تمام کند حتی در خامس و شش بجای آنکه یک سوره ثانی خوانده و قنوت لازم
 نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است باین نحو که قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم
 و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است و قنوت باین نحو که قبل از رکوع پنجم یک قنوت
 بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه جایز است که یک قنوت بخواند قبل از
 رکوع دهم خلاصه می تواند که دو رکوع را دو رکعت حساب کند و قبل از هر رکوع دوم یک
 قنوت بخواند نه قبل از هر رکوع طاق پس در رکعت اولی دو قنوت میخواند و در رکعت دوم
 سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات بگیرد و بگوید و سمح الله لمن حمد بگوید بدون بگیرد
 و مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند و در صحن مسجد بخواند
 و مستحب است که این هر دو نماز مخصوص کسوف را طول بدهد بقدر زمان کسوف و خسوف
 اگر اطمینان یا علم بمقدار رکعت کسوف خسوف داشته باشد و الا تخففاً تمام کردن و احاده
 نمودن اولیست بیست خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که
 افعال نماز از قیام و رکوع و سجود و قنوت یا یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است بجا
 کردن مخصوص در وقت گرفتن تمام قرص چادر آنها و چه قضا آنها و از ماموم ساقط است
 قرائت حمد و سوره تا احوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحی و اقامت در این نماز
 آنست که امام اول رک کند و رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر امام را در رک کرده و در
 رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدار او این ماحوط است هر چند جز از اقتدار بر همه
 رکوعات خالی از قوه نیست پس اقتدار فرض مرقوم بچند نحو میشود اول آنکه اقتدار کند
 مثلاً در رکوع ثانی و آنرا رکوع اول خود قرار دهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
 و همین که امام بسجود رفت خود بتعجیل تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا می آورد و لمحق شود

با امام در سجده و اگر رکعت ثانیه باشد بقاری باقی را میان می نماید و اگر توانست که با امام برسد
 بنوعیکه طول فاش و رکوع با امام حاصل شود و این وقت فراوی میشود و هر آید و قیاس است
 که متابعت امام کند و رکوعات باقیه رکعت اولی یا ثانیه و بعد از آن قصد انفراد کند سببی
 آنکه منقطع شود که امام بسجود رود و بر رکعت دوم بر خیزد و آن وقت رکوعات باقیه از رکعت اول
 را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منقطع شود که بعد از تمام شدن رکوعات با امام بسجود رود و
 بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفرد یا مقتدا یا با امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر آنست که
 بعد از قنوت رکوع اول رکعت اولی یا ثانیه اقتدا بقصد وجوب نماید بلکه تکبیر الاحرام بگوید
 بقصد ندب و در یک فضیله جماعت متابعت امام نماید یا اینکه امام سجدتین را کامل کند و
 بعد از آن استیناف تکبیر الاحرام نماید منفردا اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدا بر رکعت
 ثانیه امام اگر باقی باشد نظیر رک امام در سجود و فرضیه یومیسه و اگر امام نماز آیات را مستحجابا
 عاده نماید جایز است که ماسوکیه نماز آیات را هیچ بجای آورد و اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز
 جایز نیست پس اگر امام نماز آیات را خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که امام اقتدا
 کند یا امام بقصد عاده و مستحب است چهار خواندن نماز خسوف و زلزله و سایر آیات حتی
 کسوف واجب نیست چنانچه واجب نیست اخفات و درینها عاده مستحب است تا سه
 مرتبه یا زیاده و وقتیکه پیش از تمام بخلا از قنوت شود و لکن اگر در جای نماز خود بنشینند
 و مشغول دعا و ثناء خداوند قهار شوند یا در بنیاد شوند چون بعضی از علما منع استحباب عاده
 نموده اند و عاده را مشروع دانسته اند و لکن چون از بعضی از علما نقل شده که عاده را واجب
 دانسته اند پس اعانت استحباب عاده اولی است و نماز آیات در هیچ وقت کرده نیست
 مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروه و حایض و نفساء و وقت کسوف و خسوف و ضو بگیرند
 و در جای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیسه مشغول بذكر و دعا باشند بلکه جایز نیست
 بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر از جهت ضرورت مثل نماز یومیسه که ظاهر فقها
 نیست که حکم این نماز با نماز یومیسه یکی میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و
 غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات و تعیض در سوره و تکرار حمد و وقت تکرار سوره و استحباب
 تعدد قنوت و عدم استحباب تکبیر بعد از رفع رکس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره
 بلکه رکوعات بین نماز سه راحتی رکوع غیر پنجم و دهم را بمنزله رکعت بداند که زیادتیه و کمی

اولی آن سهوا و عمدانماز اعاده نماید چند رکعت غیر رکوع پنجم و دوم محل اتم میباشد و شک در
 رکوعات این نماز سجد قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک
 بعد از دخول و فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند در اتیان همه رکوعات بقیه
 یا بعض آن در این قسم شک اعتبار ندارد و بنا بر بجا آوردن بگذارد و یکی آنست که شک قبل
 از دخول و فعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام اول شک کند که آیا رکوع کرده یا نه بنا را
 بر عدم اتیان بگذارد پس آنست که شک در عدد رکوعات نماید بخوبی که مسلم شک در رکعت
 باشد مثل آنکه نماید که رکوع پنجم است یا ششم پس باز باطل است چنانکه مسلم شک در
 نیست مثل آنکه نماید که رکعت اولست و لکن نماید که پنجم رکوع بجا آورده یا ششم رکوع
 بنا بر فعل بگذارد و وحی است که علی بن مهزیار نوشت بخدایت با سعادت حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام روحی که الفدا و سکایت کرد از بسبب زلزله در اهواز و حضرت خواست که
 از اینجا کوچ کند بجای دیگر و حضرت نوشت که کوچ نکنید از اینجا و در چهارشنبه بخونید
 و جمعه آروزه بگیرید و غسل کنید و جامه پاک را بپوشید و در روز جمعه بیرون روید و دعا
 کنید که خداوند منان رفع میکند زلزله را از شما علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار
 را بجا آوردم پس زلزله ای پی و پی ساکن شد و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 که الفدا منقولست که هر کس بیتلا شود زلزله پس بخواند یا من عیساک السموات
 والارض ان ترفلا و لکن و الشان امسکها من احد من عبده انه
 کان حکیم اغفور اصل علی محمد و امسک عند السوء انک علی کل
 شیء قدير بلکه در روایت دارد است که اگر این آیه را در وقت خوابیدن بخواند
 خانه بر سرش خراب نمی شود و ان شاء الله تعالی و ایضا روایتی میگویی که بخدایت سر سعاد
 حضرت امام محمد باقر و علی الفدا بودم در بعضی که وادی از زمین میباشد با دست کشید و زیر
 حضرت شروع بکبر نمود پس فرمود که بگیر کن میکند با و فرمود که با ویر خداوند نمی فرستد
 مگر آنکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب پس وقت وزیدن باد بگوئید اللهم انا انسلک
 خیرها خیر ما اسلک لم نغفر بک من شریها
 و شی ما اسلک و بگیر گویند و صدا خود را بلند نمایند
 بگیر که می شنود بگیر با و را ساکن میکند + +

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الصوم و بیان آن و زمین یک مقدمه و چند فصل است **مقدمه**
 در بیان ثواب روزه و حقیقت روزه و قسام روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف
 عبادات است باعث تقرب بمرگاه حضرت قاضی الحاجات است و لو ایش مخزون در علم خداست
 و زکوة بدست و سیرت از کشتن جنم و وسیله رفع فقر و بلیات و شهوات است و رافع بلغم و فراموشی
 است و برقی عقل و فکر موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عباد
 و نفس کشیدن و سکوتش تسبیح است و عیش مقبول و دعائش سبب و در خوشی غیبتان
 بهشت میکند و ملائکه از برای او دعا و استغفار میکنند و ظلم از او برداشته می شود و ملائکه اطاعت
 کند و بوی دهن روزه دار بهتر است تر و پرورگار از بوی مشک و ملائکه رویش مسح میکنند
 و شدت بهشت یاومی دهند و کسیکه از برای اطاعت پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام
 روی زمین طلا با و بیند مقابل مزد روزه اش می شود بدانکه حقیقت روزه عبارت است
 از بازداشتن کلف خود از زمان مخصوص از اشیا مخصوصه که است و الله تعالی تفصیل ذکر
 میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب بر چند
 قسم است روزه ماه مبارک رمضان در روزه چهاره و روزه قضاء و روزه بدل قربانی و روزه بخیر
 می آید و روزه نذر و عهد و بین و روزه که باستی یا تحمل از پدر و خوان و هب می شود و روزه
 سیم و تکاف اما قسم اول که روزه مبارک باشد پس و جوش از ضروریات دین است
 فصل اول بدانکه دین می شود غره شهر رمضان و همچنین غره شوال بلکه اول هر ماه بخیر
 اول بدین هلال یاقین بدانکه این هلال است هر چند بیننده فاسق باشد و هر چند حاکم شیخ
 شهادت بر رویت او را قبول نکند و هر چند هوا صاف نباشد و احدی را نمی رسد که با و ملاقات
 کند یا آنکه گمان بد با و برسد و بخیر که ترتیب ثار بر گمان بد خود نماید هر چند خود اظهار خلاف نماید
 اگر آنکه اظهار تعجب کند بد نماید و هر چند در آئینه و خوان ماه را ببیند و هر چند که منفرد باشد که غیاب
 ندیده باشد شهر را آنکه در رویت خارج از متعارف نباشد مثل آنکه روز ستاره را ببیند و شب را
 آنکه بر یقین خود باقی بماند که اگر بعد از یقین بر رویت شک عارض شود اعتبار بر یقین باقی است

نماید و همیشه شیع بر رویت ماه بحسب قول و عمل یا عمل یا قول فقط هر چند کفار یا مختار یا
زن باشند اگر اخبار پنجو یقین و عمل بعنوان جرم یا بدل ماه باشد مثل آنکه همه بل بلد عزادار باشند
بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشور است یا آنکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربان است
یا آنکه همه ذره گرفته اند بعنوان آنکه اول شهر رمضان است یا آنکه همه روزه را خورده اند بعنوان اینکه آخر
شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و همچنین هر چیز صورت یقین باشد هر چند بسبب
رویت اطفال و نحو آن حاصل شود بلکه کفایت شیع و شهرت بر رویت که یا اطمینان بر رویت
شود مخصوص از متدینین هر چند باعث حصول قطع نشود و خالی از قوت نیست مگر شهادت
و قهر و عاقل بر رویت یا بر شیع بر رویت یا بر حکم حاکم از برای هر که اقامت شهادت و قهر
او نماید بشرط آنکه مطابق هم شهادت بدیند و آن کس نیز عارف بحدیث آنها باشد هر چند قهر
حاکم شرع نباشد و هر چند حاکم شرع آنها را فاسق بداند یا شهادت آنها را رد کرده باشد چه در هوا
صاف باشد یا نه چنان دو عادل از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند و هر دو قول دو عادل
منطقه حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهم شود بسبب عارضی مثل آنکه در هوا
بسیار صاف باشد یا بر و غبار یا ابر پس یار که تمام احوال آسمان را بر فرو گرفته باشد جمع کثیر در
مقام تجسس و تحقیق بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همه آنها و تفحص تجسس بر آیند در این حال
این دو نفر عادل میگویند ما دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان دو عادل
رویت ماه میکنند که اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد قوت بصیرت و ضعف آن قبول شهادت
آنها مشکل است و شرط است که شهادت بر رویت اهل بلد باشد پس شهادت علمیت معتبرتر
و بیک عادل ثابت نمی شود و علی الاقوی اگر در وقتیکه علم ممکن نباشد یا در مثل مجوس و نجو که
می آید چنانچه شهادت چهار زن یا یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت نمی شود چنانچه در
گذشتن سه روز از اول ماه سابق یا ماهها سابقه بلکه هرگاه غره تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود
بسبب ابر و نحو آن بر ابرای سه روز حساب کند و اگر یقین کند نقصان آن ماهها بر سبیل
در این وقت نیز از شماره مذکور که کم کند و در قضا آن پس اگر نذر نماید که در یک سال یا
ایمان بعلیه نماید تجو که اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها بر و نحو آن
مشتبه شد در این وقت در قضا کم نماید از شماره سی سی آنقدر که یقین دارد و کمی از مقدار همچنین
اگر در سه ماه اهلای یقین بنقص آنجا داشته باشد و ادا کند نماید بلکه در قضا کم نماید پنجیم حکم

حاکم شرع بشرط آنکه یقین بخطا، آن نباشد چه خود به بیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل
 شده باشد و حکم نماید یا آنکه بشیاع یا به بنی عاقله بر او ثابت شده باشد و حکم نماید و اگر دو شاهد
 عادل رجوع از شهادت خود ننمودند و پیش حکم یا غیر حکم اعتماد بر شهادت شاهدین نمی تواند نمود
 بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی تواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادت
 بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم بعد از حکم رجوع از حکم نموده باعتبار رجوع از قوی خود و در سبب
 حکومت در این وقت رجوع اثر ندارد و عمل بحکم او باید بشود و اگر وقتیکه قطع خطا، حکم یا قطع
 بخطا، شهود شود و اگر مجتهد اخبار بر رویت کند یا شهادت بد حکم او مثل حکم شهود دیگر نیاید
 بلکه حکم کند بعد از حکم ظاهر است که آن حکم نافذ باشد علی الاقوی جمیع حتی به حکم دیگر هر چند علم
 و اوریع از حکم اول باشد به خصوص تقلیدیش بلکه آقا علی الله تعالی و در مقام کلامی ذکر
 کرده که مطابق و موافق سلیقه مستقیمه و رفقه است هر چند حالی از مناقشه نیست و فرموده
 این بزرگوار این است که هرگاه اطلاع بهم رسانند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا و متدینین بسبب دیدن
 اما افطار کرده اند و علم این قوی از شهادت عدلین برای او بهم رسیده شاید افطار تواند کرد بلکه
 خالی از قوت نیست همچنین افطار کردن بقوی مجتهد و به ثبوت و تردد و مجتهد و همچنین افطار
 زنان باخبار مردان به ثبوت ظاهر جایز است نظیر عبادت مستمر و در عصر و عصر و عصر من غیر
 دیگر و ظهور بعضی از اخبار معتبره و از حضرت امیر علیه السلام منادی را که ندانند به ثبوت هلال چند
 رویت هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمی باشد تام شد کلام آن بزرگوار به
 اقتضا و ثبوت بر پنج چیز بود اولی است و باین پنج چیز هلال ثابت می شود و در همان بلد
 رویت و بلا و استقرار و اما بلا بسیار بعیده چون شام و قندهار حکم به ثبوت مشکل است هر چند
 خالی از وجه نیست بلکه غیر علامه اولی هلال ثابت می شود و حق به خلاف علامه اولی که
 منشا ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است می شود و در حق غیر او پس اگر حق غیر عاقل
 نماید مثل اهل دین و مدت اجاره و مدت ظهار و عده و نحو آن رویت خود شخص مانع حق
 دیگری نمی شود هر چند رویت کننده ماه مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجمین از
 حساب نجومی بشعرون شعبان اما قصر رمضان و بغایت شدن هلال بعد از شفق
 منفرجه یا نیکه شب و نیم ماه است و بدین ماه و روز سی ام پیش از زوال هر چند طوق
 زوده باشد همچنین یا بر سبب اینکه در این باب کر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنه

منطقه قوی شوند و نمی تواند بسبب این امور غیر معتبره به نیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در
 یوم الشک روزه بگیرد به نیت شهر رمضان روزه اش باطل است نه از شعبان محسوب میشود
 نه از رمضان و همچنین اگر در نیت تردید نماید که اگر امر و روزه را نیت واجب و اگر از شعبان است
 مستحب یا بنی نخواست و بداند که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان این روزه
 دیگر محسوب شود و نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نیست بلی اگر قصد قربت مطلقه روزه
 بگیرد بطوریکه هیچ تردیدی در نیتش نباشد روزه اش صحیح است و کافیت از رمضان
 و لکن لازم نیست برادر روزه داشتن به نیت آخر شعبان یا بقصد قربت مطلقه بلکه جائز است
 که آن روز را روزه گیرد و اگر گرفت جایز است که اظهار نماید هر چند نزدیک بغروب باشد
 و قضایش نیز لازم نیست و او همیشه ثابت شده باشد که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عا
 شهادت دهند بر رویت بلال در شب آخر شعبان و همچنین برودین ماه در بیست و نهم
 شهر رمضان یا بر او حد و جایز است در یوم الشک نیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید
 مثل قضاء کفاره و اجاره و نحو آنها حتی روزه نذیجی و همیشه است که بعد از آنکه امام یحیی
 مطلق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده
 است از روزه گرفتن در این ایام شریف و یوم الشک باشد راوی عرض کرد حدیث
 امام صادق علیه السلام جعفر صادق روی الله تعالی که من بنوعی قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا
 اینکه قائم صلوات الله علیه اگر ظاهر شود پس حضرت فرمود که در سفر و عیدین و ایام شریفین
 و یوم الشک روزه بگیرد این جز از حدیث معمول به نیست و در روایت صدوق باین طریق
 است که یوم الشک از رمضان روزه گیرد بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند
 فرموده اند که مقتضای این حدیث حرمت صوم نذر است و یوم الشک لکن این قول ضعیف
 است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث و موردش عمل خواهیم کرد که تذکره حاصل است نه نذرری و است
 و عالم و اگر قصد آخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب نیت کند از جهت قضای ماه رمضان
 سابق یا استحباب یا تذکره یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز آخر شعبان است و بعد از
 غروب معلوم شود که اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب
 معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته
 به نیت قضای روزه ماه رمضان و لکن بعد از ظهر خورده و بعد از خوردن اگر معلوم شد که

رمضان نبوده کفار خوردن روزه قضای رمضان بعد از ظهر برای لازم نیست و همچنین اگر معلوم
 نشد هجره اگر بعد از خوردن معلوم شد که اول ماه رمضان بوده قوی آنست که هیچ کفار روزه لازم نیست
 نه کفار خوردن قضای رمضان و بعد از ظهر که اطلاع داده سبکین باشد و با وجود آن سه روز
 متوالی روزه گرفتن باشد و کفار خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت نموده و معین
 نموده و راستای آن شک کرده که اگر امام جهه معین شد از قضای خود یا از غیر باطل باشد آن
 روزه را واجب نیست نیز بکار نمی آید و واجب نیست در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات
 و در همین بلکه همینکه یک دفعه مفطرات را فیه و کرده بعد از آن قصد اجالی بالنسبه جمیع نماید کافی است
 بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیرم یعنی اساک می نمایم از آنچه برای مجتهد من اساک از آن
 باید نمود یا آنچه در واقع اساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صمیم معرفت
 حقیقت صوم بخوبی تفصیل و آنچه لازم نیست تمیز شد از آنچه تفصیل چنانچه لازم نیست که بداند
 که آخر زمان روزه غروب شمس است یا آخر زمان او زوال حمزه از سمت شرق میباشد یا اینکه
 بسا دومی باشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه اگر اعتقاد ششین شود که
 و ششین و ششین در شمس است و در شمس و خاصه این اعتقاد مطابق واقع نباشد و لکن در
 مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاید و ضرر ندارد و روزه شر
 صحیح است و ضامیم را چه مثل کسر شهوت تا اینکه زانکند و تشبه بلکه آنکه تحصیل اخلاق حسنه یا مباح
 که تابع نیت روزه باشد مثل بریز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جرئت شخصی اثرک همه مفطرات
 یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود از جمیع مفطرات پس لا علاج قصد روزه
 نماید صحت روزه و این حال خالی از قوت نیست تذلل و صوم نیست حتی آنکه اگر بخوابد
 از نماز عشاء و شب رمضان نمی تواند قنوا را بقصد شهر رمضان و کفار هر دو روزه بدارد
 بلکه اگر نیت بر دو کند عدم صحت صوم و غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخوابد که روزه
 را بخورد جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن هر روز که باشد چه عجب چه و چه بشرط
 آنکه از خود یا شدت از اجاره و نماز ترجیح و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض تسو
 قبل از ظهر خود را شستن جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شستن در نیت اخطار بیبال و دل
 گذاردن آن بلکه هم آنکه میدانند که قنوا باید روزه گرفت و بهین داعی باشد و سحر بخورد و کاف
 است و جایز است تقدیم نیت صوم در شب تقارن نیت شستن نیست مگر در حق یکدیگر

در آشنای تهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد نیت
اول شب نیکه اکل و شرب حتی جماع بعد از نیت نماید پس تجدید نیت لازم نیست بعد از اکل
و شرب مثلاً و هرگاه نیت صوم را در اول شب نماید و در شش تا شب آینه بخوابد روزه اش
صالح است و اگر بپنیت روزه در شب تمام روز را خوابید قضا نماید و احتیاط نماید از قصد مضطر
بالفعل یا بعد از ساعتی یا بعد از آمدن ظانی مثلاً بلکه بعضی این را موجب قضا بلکه کفار و نیز
دست اندازند هر چند دلیل حکمی ندارد و همچنین باید که احتیاط نماید از قصد افطار و عرض از صوم
پایین بخورد که نیت قطع صوم کند بالفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن ظانی مثلاً که از نیت اول
دست بردارد و نیت نماید که دیگر روزه نیست یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً از روزه دست
برمی دارم و همچنین اگر مرد شود که بر روزه باقی باشد یا نه بلکه مراعات احتیاط بقضای آنکه کفار
نیز اولی میباشد و جمیع فرض مذکوره از قصد قاطع منجر او معلقا و تردید و رتقاء بر مساک
و البته این جهت با ترک نکنند خصوص در قطع که نیت رفع یا از صوم نماید و بگوید که دیگر روزه
نیست مخصوص اگر باین غم باقی باشد تا غروب و مبدل نکند این غم را بغم بر مساک که فساد
صوم و لزوم قضا به تنهایی و در این فرض خالی از قوت نیست بلی کفار و در این فرض احکام است
و اگر قصد قطع و قاطع یا تردید در ابتدا نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد
بجهت آنکه حقیقت نیت روزه تمام ندارد یا آنکه جزم و قطع بر روزه ندارد مگر در تردید بجهت جهل
مسک یا بدو عرض مثل سفر و حیض و مرض و نحو آنها بلکه تردید و رتقاء بر روزه در آشنای
نهایتاً از جهت احتمالات مرقوم نیز ضرر ندارد و اگر قصد افطار صبح نمود و در یوم الشک هنوز مضطر
بجمل نیاموده معلوم شود که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نیت روزه
بر رمضان میکند و کافیت از آن و اگر بعد از زوال باشد واجب است مساک بقیه روز
بی نیت روزه و لکن قضا و آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست که در این مساک
قصد قربت نماید چنانچه احوط آنست که اگر ترک مساک نماید یا آنکه ترک نیت قربت نماید
کفار و بدیدم چند اقوی عدم لزوم برود میباشد و وقت نیت در واجب غیر معین چون قضا
شهر رمضان و نذر مطلق و کفار و روزه که تعیین روز مخصوص در آن نشده باشد مستحب است
از شب تا زوال که اختیار اگر ترک نیت روزه کند قبل از زوال می تواند قصد روزه نماید بجز
روزه معین مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و کفار معینه بر روزه روز خاص که در آنها

بسیار تا آخر نیت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل سیان و نخوان پس قنقش تا پیش از زوال
 یاباثر بشمارد آنکه بجز دفع اضطرار و نیت روزه نماید و اگر انکمال بفوریت نموده از قضا
 خالی از قوه نیست هر چند بعد از اخلال بفوریت تجدید نیت نماید بخلاف روزه مستحب که مطلقا
 حتی در نفعین از مستحب مثل روز غدیر و اول حبش بلکه جایز است تا خیر نیت تا غروب پیشتر
 اگر کسی از روز باقی بماند هر چند بسیار کم باشد پس واجب است که نیت روزه واجب بین را در آن
 نماید اگر عذر ترک نماید که بعضی از روز گذشته و حال آنکه نیت روزه نداشت روزه اش فاسد است
 و قضا لازم است نه کفاره علی الاقوی و کافی نیست در روزه غیر رمضان که قصد نماید که فردا
 در روزه می گیرم و تعیین سبب نکند بلی کافیست و صحت روزه رمضان اینکه قصد کند که فردا
 روزه بگیرم قرینه الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه
 بگیرم بخلاف روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجب است که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا
 یا روزه بگیرم بجز نذر یا کفاره یا قضا رمضان یا استیجار و نخوان قرینه الی الله تعالی
 بلکه در خصوص معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است مثل نذر مطلق و روزه مندوب را نیز باید تعیین
 کند و اگر نماند باینکه روزه می گیرم فردا قرینه الی الله تعالی و اول زمان روزه طلوع صبح
 صادق است و آخر آن فایده مشرفیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان را روزه
 بگیرم و واجب قرینه الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید
 نیت کند که روزه بگیرم این روز از رمضان را واجب قرینه الی الله بد آنکه هرگاه کسی در روز
 و نخوان مجبوس باشد یا سیه رخا باشد و لایل رمضان نیز بر او شنبه باشد اجتهاد و بعضی
 گفته و مظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه
 و عدم سقوط ایصام بوجه ادا خالی از قوه نیست بجهت حدیثی که در این فرض وارد شده است
 و در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان تحصیل مظنه ادا خالی
 از قوت نیست و آن باشد که مظنه نمود باینکه این ماه رمضان است تا ما روزه بگیرد و همه
 آنکه شش ماه رمضان از نماز غدا و کفاره و کفاره و نخوان را بر او جاری سازد بحسب ظاهر
 آنکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او برگشت بمظنون و ویم عمل نماید و بگذارد اگر اشتباه
 او رفع شد و مظنه نیز حاصل شد گذشت که سقوط ادا خالی از قوت نیست و لکن اگر بخوابد
 که روزه بگیرد و خیر است و اختیار هر مایه که بخوابد و لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز

نیز حاصل شود یا آنکه ستم شود تا سال آینده سال دیگر مطابق سال اول نماید که در میان شهر
 رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم یازده ماه فاصله باشد تا اینکه تعیین حاصل نشود
 یا اینکه یکی ازین دو ماه ماه رمضان نباشد و جایز است اینکه بعد از اختیار ماهی عدول از آن ماه
 کند و تمام کند روزه آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر اگر عدول نکند
 و الا ماه سیم و یکم و اگر بدانکه شهر رمضان گذشته باشد که همین ماه است یا بعد می آید و این
 وقت نیست نماید با احتمال اینکه این شهر رمضان است و همچنین اگر پاره نماند که گذشته یا نگذشته
 که می آید یا همین ماه است و اگر بدانکه شهر رمضان مؤخر نیست گذشته یا همین ماه است
 در این وقت به نیت ثانی از دهم روزه بگیرد و نه قصد او نماید و نه قصد قضایس تکلیف بقضا
 بطلان تعیین نیست بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد و قضاء واقع نمی شود و تکلیف
 با و آید و تعیین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد بلی تکلیف بمافی الذمه
 فی الحقیقه قطع می باشد بجهت آنکه مفروض این است که می داند که ماه رمضان همین ماه است
 یا آنکه گذشته است و اگر ماه مبارک مشتبّه شود میان سه یا چهار ماه لازم نیست که همه آنها را
 روزه بگیرد مثل آنکه هرگاه مشتبّه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده
 ماه را روزه بگیرد بلکه عمل بطنه کند با عدم امکان علم با عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخوابد نماید
 مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم جاری باشد و هر چه از صیام معین که مشتبّه
 شود در میان ما بها بلی اگر روز معین مشتبّه شود در میان هفته یا کمتر از هفته مثل آنکه میدانند
 که تذکره که یک روز معین یا دو روز معین از هفته را روزه بگیرد و لکن نمیداند که آن روز
 معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و گذاردن این وقت دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن
 همه اوقات شبهه محصوره و اما العالم چون در روزه قصد میکند اما که مغلطه است الا لازم است
 بیان مغلطه **فصل دوم** در مغلطه است و آن ده چیز است اول و دوم
 خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیره عادی مثل یک شیر و غیره
 سیم خود را جنب نمودن عدا و ختم یا رچه بمساحتی باشد که دوزن و دوزخ خود را
 بهم ببالند تا آنکه اترال شود و چه بجماع کردن باشد هر چند بدون اترال باشد و چه بپشتن
 و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطع الحشفه قبیل او و در غیره
 زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیران باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد

بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامسه و ملاعبه بر آن المیدن و منحون از چیزهایی که بآن
 قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوسیدن و تصویر و خیال معشوق و مجوسه
 خود نمودن و اگر قصد اخراج منی نماید و لکن منی بیرون نیاید گناهکار است و لکن روزه اش
 باطل نمیشود مگر اینکه قصد مضطر مضطر یا بنیم و هرگاه بر نیت بچسبید و قصد انزال منی نداشته
 و عادت انزال منی در این فعل نداشت و لکن منی بیرون نیاید تقاضا حوط حکم بطلان روزه و
 قضاء و كفاره میباشد بلکه احوط آنست که در بوسیدن نیز زن از طفل و حیوان و غیر آن نیز بپوشیدن
 حکم اجباری کند بلکه احوط آنست که در بوسیدن نیز بپوشیدن حکم اجباری نماید بلکه احوط اجرائی حکم
 مذکور است و وقتی که اخراج منی شود با رکاب هر فعل غیر عادی مثل نظربچا در زن و مثال آن
 و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد او را و طوطی کند در بر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و همچنین
 فاسد میشود و طوطی کردن خنثی زن را یا اینکه مردی او را در قبضش و طوطی کرده لکن روزه مرد و زن
 مذکورین فاسد نمی شود و همچنین فاسد نمی شود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند
 هر دو فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول یکدیگر شوند و جماع از روی
 نسیان و از روی قهر و جبار ضرر ندارد و بشرط اینکه بعد از تنبیه و بعد از رفع قهر و جبار ضرر ندارد و اگر
 بیرون آورد و اگر تأخیر انداخت فاسد است بدخول کردن و اگر در غیر قبل و در بشرط انزال منی
 منی نیز باطل نمی شود و همچنین باطل نمی شود بدخول کردن آنست در قبل و در بر زن یا در بر
 مرد و اگر دخل کرد حشفه را با عقدا و اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد
 و لکن اگر قصد دخول در فرج کرد و معلوم شد که در غیر فرج است خالی از اسکال نیست از جهت
 نیت مضطر صوم که بعضی آنرا مضطر صوم دانسته اند و با شکرت اصل جماع یا در غیبت حشفه
 یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمی شود و روزه مجتلم شدن و خواب در روز ضرر ندارد
 تا خیر غسل یا خیر غسل میباشد و همچنین باطل نمی شود و روزه با سبزه نمودن مجتلم
 در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبراء یا میول باشد یا نه هر چند علم
 داشته باشد بخروج بقیه منی تلوی اگر غسل کرده باشد قبل از استبراء و بعد از استبراء و بداند
 که با سبزه و بقیه منی خارج میشود و دوباره جنب میشود و در نهار رمضان ترک نماید استبراء
 را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز دانسته اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد
 مجتلم خواهد شد ترک نماید و باید آن را علی الاحوط بلکه بعضی حرام دانسته اند و اگر منی بیرون

بدون اختیار مثل اقسام حرکت نموده از محل مجری بول رسیده یا نرسیده لازم نیست که حبس
و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر منی بی
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرا آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عدا و
جست یا از باعث بر حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد نیز و در حبس
نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس ضرر باشد حبس نماید و لکن روزه اش صحیح نیست چنانچه
از مضطرب علی الاحوط عدا و روزه گرفتن است بر خدا و حضرت رسول و ائمه معصومین و سایر
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاحوط و در این باید نیاز و رجوع
کردن از روزه خود فوراً قایده ندارد و فوق نیست که بلغت عربی در روزه بگوید یا بغیر آن هیچ
باشد یا کنایه یا اشاره یا بکتابت پس اگر رسول کند کسی که یا حضرت رسول چنین فرموده است
او پیش از آنکه بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه اش باطل است بلی نقل در روزه که در تمام
اجزاء نباشد ضرر ندارد و همچنین اگر با اعتقاد این که این در روزه است بگوید فی الواقع راست باشد
یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مضطر یا مضطر بدانیم که در این وقت قسم اول مضری باشد و همچنین
در صورتیکه روزه بپوشش را فراموشی کند و در روزه بگوید نیز روزه اش صحیح است بلی اگر در روزه
بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لایق فهم خطاب نباشد خالی از اشکال نیست و تکرار
احوط است پنجتم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سرت بآب جاری یا
غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر یا نجس شرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه آب مضاف و سایر
ایات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب باشد چه دفعه ارتماس نماید یا تدریجاً که سر
خود را کم بزیارت برود تا آنکه تمام سرش بزیارت فرو رود بنحویکه مجموع سرش در زیر آب
باشد هر چند در یک آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب برود کم بنحویکه همه سر و روزه
آب در یک آن نماند ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از
صبح ارتماس نمود و باقی ماند تا بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهوا یا اضطرراً
سر را بزیارت برد و لکن عدا و اختیار اقدس بکشت و در زیر آب نمود آن نیز در حکم ارتماس است
بلی اگر فوراً سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد چنانچه اگر همه سر را بآب فرو برده بلکه بعضی
از آنرا بزیارت فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد و آن بعضی که
فرو نبرده بقدر عقین یا بقدر مهر یا کمتر از سرش باشد که بیرون آب مانده و آب با و احاطه

مقصود و سایر عبارات از افوق کردن است نه خصوص منافق و سوارهای آن اگر چه اقتصار بر خصوص
 مشابه شرع احوط است بلکه اقتصار بر خصوص سوارهای احوط است و بیرون ماندن موطن
 مستثیل بیرون ماندن نکردن یا بدین منافقات با صدق ارتماس ندارد چنانچه بشتن سوارهای
 مثل گوشه و بلخ و دهن و حاکم مانع از رسیدن آب پسر و رو که متصل و پیچیده بسرو و رو
 باشد چون کلاه و شمع و نخ و نهار ضرر ندارد و بعد از ارتماس اگر بجهت ضرورت مثل حرارت زیاد
 و آب سرو و بردن زیاد و آب گرم ارتماس بخای ضرر ندارد و گناه گار نیست و لکن قضای نماید علی الاحوط
 و ضرر ندارد برای روزه و آب بسیار بر سر ریختن چنانچه ضرر ندارد و سر را در زیر آب باران یا آلوده
 نگاه داشتن بکرات که طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرر ندارد و ارتماس در حالتی که بر سر
 خود حایل قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب پسر و رو که آن حایل جدا از سر و رو باشد
 و در آب فرو رود چون نشسته عواص و دیگر و غره اگر چه احوط اجتناب است و با شک و فرو
 رفتن بر سر نیز آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد که یکی اصلی و یکی زاید
 باشد باید بر ارتماس اصلی است پس بر ارتماس سر زاید روزه اش باطل نمی شود و لکن احوط
 اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد من باب المقدمه هیچیک ارتماس نماید و اگر
 یکی فواید ارتماس بر ضرر ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گنهگار شده است
 و فرو بردن یکی و ضرر ندارد و ارتماس از روی فراموشی افتادن بی اختیار و اگر روزه در
 ماه رمضان عمدتاً اختیار غسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن قاصد غسل باشد روزه غلطتر
 هر دو باطل است و همچنین غسل باطل در روزه اش نیز باطل است اگر در زیر آب در حال استقرار
 قصد غسل نماید و اما اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است و لکن غسلش
 صحیح است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علمای نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار
 ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بجهت آن مستبعد
 نباشد مع شکال فیه بلکه هم این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صومش را بیکه از مفسدات
 نموده مثل آنکه استمناء نموده و بعد از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر نیست که غسلش صحیح است
 چه آنکه نهی از ارتماس مختص بایام است و شامل مفسدات نیست و لکن قول بجهت غسل در رو
 فوض نیز بسیار ضعیف است بلی صحت غسل در فرض اول و جمیع است هر چند خالی از مناقشه
 نیست و در ارتماس در آب مغضوب بجهت فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است

صیغ است و در آب بپاشد هر دو صیغ است و جای غیر معذ و مثل عاید است که روزه اش صیغ نیست
 علی الاحوط بدانکه در حرمت ارتناس اگر است آن برای صایم و همچنین در ابطال صوم بخوبی که موجب
 قضا و کفار هر دو باشد یا عدم فساد آن بآمره یا قضا نهانین خلافت آنچه فی الجمله اطمینان با و
 حاصل شد حرمت ارتناس است بر صایم مثل حرمت ارتناس بر محرم و اما فساد صوم در قضا و کفار
 معلوم نیست مثل ارتناس محرم علی احوط است چنانچه از اول اشاره شد بلکه احوط آنست که
 ارتناس در صوم مستحب نیز ترک نماید و همچنین در صوم و حی که ابطال او جایز باشد پس احوط
 آنست مطلقا ششم خوابیدن جنب در مرتبه سیوم یا چهارم یا پیشتر تا صبح با عدم جرم
 بیدار شدن بزی غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم او آشته باشد که اگر جنب یا مستلم بخوابد
 در مرتبه سیوم یا پیشتر تا صبح روزه اش فاسد میشود و قضا بلکه کفار لازم میشود علی الاحوط
 در صوم واجب است ششم خوابیدن و تیمم از سیوم بتفصیل که آید ان شاء الله و نوم جنب در
 مرتبه اولی جایز است که اگر در مرتبه اول که با عدم انقاسه غسل بلکه بپوشد و
 غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب در تیمم که جایز است و لکن
 احتیاطا ترک نماید و اما خواب سیوم و بالاتر از آن پس احتیاطا شدید و ترک آنست حتی با احتیاط
 بیدار شدن مگر در وقتی که یقین بدانکه بیدار خواهد شد و اقوی عدم الحاق حیاض و نقض است
 میباشد و حکم نوم سیوم بی احوط الحاق میباشد و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سیه طلب است
مطلب اول در بیان حکم نوم جنب آنست که کجا جایز است و کجا جایز نیست و آیا فرق
 میان نوم اول و ثانی و ثالث میباشد یا نه **مطلب ثانی** در بیان آنکه مراد از نوم اول
 ثانی کدام است **مطلب ثالث** در بیان آنکه کدام نوم موجب قضا و کفار یا قضا تنها است
 و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش بیدار
 باشد یا خواب است مگر آنکه جنابتش خواب باشد سبب احتلام که از خواب بیدار شود
 و مطلع با احتلام نیز نشود آنست که این شخص بخوابد یا جنابت با و وصف اطلاع جنابت پس از
 از نوم اول این است که شخص با وصف جنابت و با اطلاع جنابت بخوابد پس خوابیکه در آن خواب
 محکم شد و بیدار شدن نوم اول حساب میشود و نوم دوم علی اگر از این خواب بیدار شود
 و مطلع جنابت نیز شود و بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعه دوم بخوابد
 نوم دوم خواهد بود که با نوم احتلام ششم نوم میشود پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است

اول آنست که بخوابد بقصد غسل یا احتمال بیدار شدن ظاهر آنست که این نوم جایز است و این خواب
 نه باعث رتخاب معصیت است نه باعث قضا و نه کفاره و دوم آنست که بخوابد بقصد عدم غسل
 تا صبح و بیدار نشود تا صبح درین وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم
 آنست که بخوابد و لکن نه قصد غسل کردن داشته باشد و نه قصد غسل نکردن با التفات یا با عدم التفات
 و بیدار نشود تا صبح درین وقت این نوم جایز است و محبت صوم قوی است و قضا بر او لازم
 نیست و لکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که بعد از آنکه بعد از
 طلوع بر جنابت خوابید بیدار شد بعد از آن در دفعه دوم خوابید و بیدار شد تا صبح قضا لازم
 و کفاره احوط و نوم و نیز جایز با امکان بیدار شدن و عدم عزم بر ترک غسل بلی احوط ترک
 نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد هر چند اقوی
 اینست که حکم نوم ثالث با نوم ثانی متماثل است و ضرورت جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار
 شدن کافی است در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم و چه سیم باشد و مظنه
 به بیدار شدن شرط جواز نوم نمی باشد بلی ظاهر آنست که کسیکه باند که عادتش این است که
 بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار کند این
 بمنزله عزم بر ترک غسل است بلی اگر احتمال این برود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم
 بر ترک غسل محل اتم است و الله العالم هفتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث طهارت
 روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است میشود و اما قضا رمضان پس بقاء بر جنابت
 موجب بطلانست اگر چه عمد نباشد و احتیاط الحاق وجوب غیر معین صوم مندوب است بقضا
 رمضان هر چند حکم بعدم بطلان دو صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمی شود و تابع
 و غیر حال عمد بصبح نمودن بر جنابت چه صوم کفاره باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل
 جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روز را بگذرد باید روزه را قضا کند علی الاحوط و باید
 قضا کند همه نمازهای را که بے غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی غسل حیض نفاس و جنابت
 مثل الحاق نذر معین و شب آن ماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و همچنین در حکم بقاء
 بر جنابت است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعت غسل تیمم هیچ کدام را نداشته باشد
 و هرگاه جنب کند خود را در وقتیکه وسعت تیمم را نداشته باشد نه غسل را بعضی گفته که آثم است
 لکن اقوی آنست که آثم نیست و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگر چه احوط اجتناب از آن

از آن است بلکه احوط نیز قضا و آنست بلکه بعضی گفته اند که اگر غسل را عمدتا یا غیراخذت بخوبی زمان
 وسعت غسل ندارد معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد و روزه اش باطلست
 و اقوی آنست که در این فرض نیز روزه اش صحیح است یا تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت با اعتقاد
 سعت وقت خود را چنانکه بعد از خلافتش معلوم شود ضرر ندارد و بدون محض قضا لازم است و در
 جای که حکم تیمم است باید تا صبح بیدار باشد با امکان اختیار پس اگر چه اختیار نخواهد ضرر ندارد
 و هرگاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است که ترک غسل کند و کسی که بیدار شود بعد از صبح بر حالت
 جهلیم پس مثل کسی است که صبح نماید بجهالت ندانسته اگر معام شود که جهالتش در شب بود
 و الا مثل کسی است که در روز محتمل شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است و لکن احتیاط در
 تعجیل غسل در آنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس هم باید بعد از تقابل از صبح بجا آورد
 و بقای آن مثل بقای جهالت است و لزوم قضا بلکه كفاره علی الاحوط بر چند بعضی از سادات
 و احوط حایض غسل قضا را لازم دانسته اند و كفاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف علامت
 تحریر كفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه جایز است که روزه
 دارد و روزه است را غسل دهد و باتنگی وقت تیمم بر حایض و نفاس نیز لازم است مثل جهالت که ذکر شد
 و در ضیق وقت که نمک از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود و روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین
 صبح شود و حال آنکه با اعتقاد سعت وقت بعد از محض غسل غسل شده باشد و همچنین روزه اگر
 صحیح است هرگاه غسل را کرد و با اعتقاد اینکه از حدش حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه
 رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر طهارت باشد وضویش شستن با
 فرج و تغییر بند و نخوت در خلعتی در روزه ندارد و اما غسل مستحاضه متوسطه و کثیره
 اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین یا غسل بسیار آورد که اگر خلا
 بغسل نهاده کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر روز محتمل شود و ظلال بغسل
 جهالت کند روزه اش باطل نمیشود و پس استحاضه غلبه یا یکبار از برای نماز روز بر او واجب است
 از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر
 ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم كفاره ثابت نیست بلکه بعضی تصریح
 بعدم لزوم كفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل یا
 بر طلوع صبح لازم نیست بل احوط پیش از اذتن متوسطه و کثیره غسل خود را بر طلوع صبح بر چند

و بوجوش محل اوست و اما غسل مغرب عشاء پس احتیاط اولی است پس ترک تمامی غسل مغرب
 و عشاء از برای صحت روزه آئیده و گذشته هر چند عدم در خلعت اغسال لیل و صحت روزه
 قوی می باشد و کسیکه تحصیل آب خاک از برش ممکن نیست که غسل یا تیمم کند تکلیف ملات
 از او ساقط است و روزه اش صحیح است هشتادم رسانیدن غبار است بحلق هر چند نجو
 باشد که خود باعث وصول بخلق شود مثل بازگذاشتن درین محل غبار ایستادن در آن
 مکان سببه آنکه غبار بخلق او فرود آید ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در آن مکان لاحاله
 غبار بخلق او از باد و غیره خواهد رسید یا آنکه خود جاروب کند بخوکی غبار از دهان بخلق او فرود
 رود و فرق نیست در مظهر بودن آن میان غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک اگر خوردن
 خاک را شیل کل حرام بدانیم چنانچه فرق نیست در مظهر بودن غبار آنیکه غلیظ باشد یا رقیق بل
 شرط است که در اثر از آن غبار عسر و جرح نباشد مثل سیابان و کارکن خرمن و غبار آلوده
 آرد یا گندم که غالباً می تابد اسب آن خصوص اگر نجوس باشد که اگر در روز رمضان باین کار
 مشغول نشود از شستن نگذرد و شش ختم خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار
 باشد پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر گمان عدم وصول کرد و بعد معلوم
 شد که بخلق رسید یا آنکه قهراً داخل حلق شود نیز ضرر ندارد بلکه آب بینی یا بلغم سینه یا غبار خارج
 شود نیز ضرر ندارد و حکم بفساد روزه او نمی شود مگر آنکه معلوم شود که غبار مذکور بر وجه محرم
 رسید چنانچه هرگاه خارج شود از حلق او غباری مثل گل و بفضای دهان برسد نیز ضرر ندارد
 بلی اگر دوباره فرود آید و احوش فاسد میشود و در حکم ایصال غبار بخلق است که شید قلیان
 یا شطب نجو که در آن بخلق برسد هر چند از غیر تنها کو متن باشد که او نیز روزه را فاسد نکند
 هر چند از دم قضا و کفاره خالی از ساقشه نیست بلی احوط قضا بلکه احوط و قضا و کفاره هر دو
 میباشد و اما رایج غلیظ و نجار طبع و دو و طبع و نجو آن که بخلق می رسد ضرر ندارد هر چند از تنها کو
 متن باشد بلی احوط آنست که از نجار غلیظ و رایج غلیظ مثل رایج مشک اجتناب نماید که بعضی
 محققان ساختند بجای غلیظ رایج غلیظ و نجار غلیظ و دو و غلیظ را تنهم حقه کردن مانع است
 الا حوط هر چند از برای علاج مرض باشد و حقه سجادات در و بر و قبل ضرر ندارد اگر چه احوط
 اجتناب است و ضرر ندارد رسانیدن چیزی به باطن از غیر حلق و غیره بر مثل سوراخ گوش
 و چشم و بینی و ولها و سایر مراحات بلی هرگاه رسانیدن غذا یا باطن شخص از منافذ مذکور عا

عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود و در هر حال اگر در وقتی که در آن بلی
 اختیار ضرر ندارد و سزاوارتی که معتبر است پس را آوردن بهرگاه یا یا ریگ یا گس یا خیاطه
 و از آن خلق خود داخل رقی نیست و هرگاه در شب فروبرد چیزی را که بیرون آوردن آن واجب
 باشد و بیرون نیاید مگر بهر وقتی که در آن در روز پیش از آن مثل سداست بر چند قی نماید بخلاف
 آنکه بخود دیگر ممکن باشد و اگر در شب بخورد چیزی را که باند که خوردن آن مستلزم قی بلی اختیار
 میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب هرگاه در خود اثر قی نمودن نهید و ممکن باشد صبح بخورد
 بدون عسر و حرج و ضرر واجب است که صبح کند و هرگاه را نکند که قی نماید روزی اش باطل
 میباشد بلکه همچنین بقبضای دهن برسد روزی اش باطل می شود بلکه همچنین از مخرج حایا خارج
 شود روزی اش باطل است چه خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن
 و اگر بقبضای دهن برسد بلی اختیار و لکن اختیار افرو برده روزی اش باطل و قضا و کفاره لازم
 بلکه احوط کفاره جمیع میباشد و اگر بلی اختیار قی برگشت ضرر بر روزی اش ندارد و هرگاه قی لازم
 شود بجهت ضرورت و مرض پس گناه ندارد و لکن قضا لازم است اگر از برای آن صوم قضا
 باشد هرگاه از روی فراموشی قی نموده پس بخاطر آزار و زیاده باید که قطع نماید استمرار قی
 خود را اگر ممکن شود و بدون امکان ضرر ندارد و فصل پنجم آنکه فاسد نمی شود روزی بمکیدن آتش
 و جویدن طعام بجهت آنکه در دمان اطفال بگذارد و بچشمیدن شود و باو بخوان که بخلق نمی
 رسد لکن مکروه است و رسیدن بخلق بدون قصد و یا در صورت فراموشی از روزی ضرر
 ندارد و مکروه نیست برای روزی و در سلوک کردن بلکه مستحب است اگر چه بچوب تر باشد
 چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکنند و مضمضه بخوبی خوف وصول بمنجرج خایان خو
 تجاوز آن حاصل شود و بهتر آنست که بعد از مضمضه سه نفعه آب دهن را بریزد و فاسد
 نمی شود روزی بفروردن خلطی که از سینه یا دماغ بقبضای دهن نیامده باشد و اگر بقبضای
 دهن آمده باشد اجتناب نماید که بعضی بفروردن آن بعد از آنکه بقبضای دهن آمده باشد
 قضا و کفاره بلکه کفاره جمیع قائل شدند هر چند دلیلش ضعیف است بلی هرگاه از دلب
 خارج شود با اتصال با انفصال فروبرد که آن مضرت مثل آب دهن که از لب خارج
 شود و فروبردن خلط بلکه کشیدن آن بدین مطلقا احوط است و اگر لیسانی از دهن بیرون
 آورد که آلوده باشد آب دهن و باز بدین بگذارد پس اگر رطوبت لیسان مستهلک است

بالنسبة إلى آب من ضرر نادر ولا ضرر برون آب من نكوراته نیست و مفسد صوم است و همچنین
 حکم رطوبت باقی مانده در دهان بعد از مضغه و بعد از چسیدن طعام و نخوت و جویدن مصطک
 ضرر ندارد اگر چه طعمش بسبب مجاورت در دهان بماند همچنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
 بکف یا ضرری ندارد همچنانکه آبرو غرض از قهری اگر طعام با او بیرون آید و بخواهید رجوع
 نماید و برگردد ضرر ندارد و آبرو غرض از قهری نیز چنین است اگر چه بیرون آید و بیرون نیاید
 و اگر بسبب آبرو غرضی غذا یا آب یا زرداب و نخوت بیرون بیاید و رجوع نماید بی احتیاج
 احتیاط قضا است و در فرو بردن یا خست یا قضا و کفاره است بلکه احتیاط کفاره جمع است اگر
 از خبائث محسوس شود و همچنین است حال فرو بردن غذا آنکه درین دندان باقی مانده
 و آب دهانی که مخلوط بخون باشد که قضا آن روزه نماید و کفاره نیز به بلکه احتیاط کفاره جمع است
 و فرو بردن آن عمد و فرض اول اگر غذای بی دندان متعفن شود و از خبائث محسوب
 شود و اگر سهواً باشد چیز بر او نیست و روزه اش صحیح است و خطا کردن و جنب نیست
 هر چند احتیاط فصل چهارم آنچه ذکر شد از منقذات غیر بقا بر خبائث که حکم آن تفصیل
 گذشت باطل میکند روزه را اگر عجل آورد و با فراموشی یا بدون قصد فاسد نمیکند و هرگاه
 سهواً یا نسیاناً بخورد یا بی اشتداد و اعتقاد کند که روزه اش اطل شده و ازین جهت عمد
 افطار کند پس این از افطار عمدی میباشد و روزه اش اطل است و همچنین اگر فراموشی کند
 که روزه اش روزه واجب است پس افطار نماید یا اعتقاد نکند که روزه مستحبی است بعد معلوم شود
 که روزه اش واجب نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزه کسیکه از روی اکراه
 و غیر فطر عجل آورده باشد و بخورد و اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه بکراه چیز
 در طاق او بریزند یا آنکه پای او را بلغزانند و در آب اندازند که اگر تماس بعمل آید اگر تماس با فطر
 یا نیت یا آنکه ناگهانی گس یا چیزی دیگر در طاق او داخل شده و فوراً بدون قصد و اختیار بخورد
 آنکه خود بپاشد خود را تماس نمودن شود بسبب تخویف اگر کسی او را در خوردن واریا
 نمودن پس منزه اش فاسد میشود لازم است قضا آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید
 مثل آنکه با علقه افطار کند و رعیتیشانی و حال آنکه ماه باختر رسیده باشد و اما هرگاه عجل آورد کار
 آنکه در پیش علت باعث افطار نشود پس شیخ استاد و جواب الکلام و در سبب علیه فرموده است
 که عد نیست حکم بصحت روزه اش بلکه در نیست حکم بصحت روزه هرگاه افطار کنند از روی

روی تقیه بعد از استسار قرض این سخن قوی و متین می باشد و لکن ترک تمایذ قضاء و صوم را در جمیع
 مواردی که افطار نماید بجهت تقیه بقی لازم است که اقتضای نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و
 تقیه چنانچه بعد از رفع شدن ابراه و تقیه باید که افطار نماید و باقی باشد بر هساگ تا شام و مغرب
 شرعی هر چند دقیقه بغروب نماند باشد بلکه اگر چاره ای که کثیر السفر باشد و در سفرش گاهی در اغلب
 شد که خوف هلاک داشته باشد همچنین است معناد بر یک و نخوت آن که تر یک خوردن را
 و سحر و اموش کرده باشد و ترسد از تر یک خوردن و همچنین اگر در جنگ شروع شل جهاد
 و دفاع اگر محتاج بقدر از طعام یا آب یا منظر دیگر شود که در این وقت جایز است خوردن
 بقدر ضرورت و سد رقی لکن زمان خوردن و قدر حبت تر یک و مقدار لقمه طعام زمان و مقدار شرب
 آب را بقدر ضرورت و سد رقی قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه بعد از آن
 آن روز را باید قضا نماید و همچنین اگر جهت حفظ نفس کسی از غرق مثلاً از تاس بجل آورد و روزه
 اش فاسد میشود قضا دارد و نه کفاره اگر اقتضای بقدر ضرورت کند و از تاس این نیز منقطع بدانیم
 و اگر دروغ بگوید و رسول بگوید بعد از جهت ضرورت یا تقیه ای حوط است که قضا نماید و لکن واجب
 نبودن قضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا و روزه قوی میباشد
 فصل پنجم آنکه افطار در هر روزه باعث قضا و کفاره نمی شود بلکه حوط است بچهار قسم از
 قسام روزه مثل افطار کردن در روزه ششم رمضان یا قضا یا آن بعد از زوال و همچنین است
 روزه نذر عین در روزه عتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی اصح و در سایر قسام روزه کفاره
 نیست چون روزه نذر طلق و روزه کفاره و روزه کفاره است بجهت آنکه در افطار اینها بعد از
 زوال نیز اثمی نیست بنا بر اصح و غرق نیست در موضع وجوب کفاره این عالم و جابل مقصر
 سوال اما جابل غیر متنبه و غیر مقصر سوال پس قوی نیست که کفاره بر او نیست اگر چه کفاره
 و او شل حوط است اما کفاره شهر رمضان پس تخمیر باین سه چیز است از آزاد کردن بنده و روزه
 گرفتن شصت روز که سی و یک روزش بتوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت
 ترتیب احوط است که بادم ممکن از اذول و دومی را اختیار نماید و با عجز از آن سیمی بجا آورد
 و در افطار کردن بجام احوط جمیع باین سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است
 شل جمع کردن بجام و مکر میشود کفاره بکر سبب آن در روز از یکاه مثلاً و اما تکرار
 سبب در یک روز پس بجماع و غیر جماع نیز سبب تکرار نمی شود خواه از یک جنس باشد یا نه

و خواه باین دو سبب کفاره داده باشد یا نه لکن احتیاط و تکرار کفاره است مطلقا در
 جماع و خصوصا اگر سبب نزد و جنین باشد و کفاره هم فاضله شده باشد و اگر منقطری بعمل آورد
 که موجب قضا شود نه کفاره و لکن مساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در
 آنستاین روزه منقطع که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او نیست و در موضعی که
 کفاره بر او واجب پس اگر به اختیار جنونی یا حیضی بر او در تمام روز عارض شود سبب
 سقوط کفاره نمی شود علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر ^{مطلقا}
 نه اختیاری بلی اگر خود را اختیار بسپارد خوردن چیزی مثلا همچون یا حایض نماید یا آنکه اختیار
 سفر نماید کفاره ساقط نمیشود و خصوص اگر غرض از سفر اختیار فرار از کفاره باشد و اگر
 منوط قبل از بلوغ بعد ترخص زه خود را بخورد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عدا و
 عالم باشد و اگر جاهل حکم باشد قضا نماید و احوط کفاره میباشد و اگر قبل از ثبوت یوم لعین
 سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست اگر چه احوط
 ایمن بکفاره است و کسی که حلال بداند افطار در رمضان و او خود را گناهکار در افطار نداند
 مرتب است اگر افطار بخورد و نه شایسته باشد و اگر حلال نداند و خود را گناهکار بداند و نسبت
 افطار کند حاکم شرع باید او را دیوب کند بمقدار یک صلاح میداند و تعزیر یا بیست یا بیست
 پنج تازیانه در خصوص جماع و مسئله که میاید و در شده است در رعایت آن فی الجمله ضرر
 ندارد هر چند در غیر جماع باشد پس تا دیوب میکند او را بیست پنج تازیانه و اگر خود کند بیست
 پنج دیگر زده می شود و در دفعه سیوم گشته میشود بعد از مراجعت با هم در هر مرتبه با وقوع
 تعزیر و در مرتبه با سیم مرتبه احتیاط تا خیرش قطع است تا دفعه چهارم و مرد روزه دار اگر اکر اه
 نماید زوجه روزه دار خود را بر جماع و کفاره بر او لازم است و بجا تازیانه زده می شود اگر زن
 از اول جماع تا آخر آن راضی شده باشد هرگاه خود زن بجا اکر اه قبول نماید بر هر یک
 کفاره و بیست پنج تازیانه قرار میگیرد و همچنین اگر زن در آنستایه جماع راضی شده و تمکین
 نموده باشد و حکم زوجه مختص است باکره زوج زوجه خود را بر جماع بخلاف آنیکه زوجه زوج
 را اکر اه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکر اه نماید یا اینکه زوج زوجه خود را در غیر جماع اکر اه
 کند یا اینکه زوجه خود را در حالت خواب و طی نماید یا آنکه مولی کنیز خود را اکر اه بر جماع کند
 یا آنکه زوج بیست و پنج تازیانه روزه دار باشد یا آنکه مرد روزه دار اجنبیه روزه دار را اکر اه

اگر اه بوجع نماید اگر در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد باشد آخوش
 است و کسی که عاجز شود از روزه بخاره و دوا متوالی بدل آن میخورد روز روزه میگیرد و همچنین
 اگر عاجز شود از روزه و دوا متوالی که بنشیند و بخواند بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن
 عاجز شود بدل هر روز یک مد کند تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هجده
 روز و اگر ممکن نباشد تصدق کند آن قدر که ممکن است و اگر عاجز باشد استغفار میکند بنیت
 از کفاره لکن بخلاف تکیان بیان بکفاره احوط است و کسی که از هر سه خصال کفاره عاجز باشد
 در شهر رمضان پس هجده روز روزه میگیرد یا تصدق میکند یا آنچه تواند و میسر است باین
 روزه گرفتن و تصدق دادن لکن هر روز که قن احوط است اگر چه جمیع باین روزه و تصدق
 احوط است و با عجز تکیان می نماید تصدق آنچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
 و بعد از تکیان از کفاره کفاره بدید و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا از قبل زنده
 جایز نیست فصل ششمی در بیان چیزی نیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن
 چند چیز است اول تکیان یکی از مضطرات پیش از آنکه مراعات کند که فجر طالع شده
 یا نه و با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری و حبس و نحو آن لکن احوط تکیان
 بقضا است خصوصا با تقصیر از رسول و محض با وجود ممکن از آن و همچنین است علی الاقوی حال
 کسی که عاجز از شناختن فجر است و کسی که تفحص کرد و چیزی را در ظاهر ندید و بعد معلوم
 شد که فجر تجاوز کرده است قضا نمیکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطالع
 فجر بخورد و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است
 بدانکه لازم نیست بر کسی که میخواند روزه بگیرد و اینکه در وقت سحر کردن محض نماید یا طلوع صبح
 بلکه اگر شخص ندیده بخورد یا یا شام یا جماع کند مثلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص شک
 و صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه نیست بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص مظنه نیز نماید
 بصبح بودن این مظنه نیز عتبار ندارد مگر آنکه این مظنه در وقتی باشد که ظن بوقت جمع
 باشد مثل آنکه اتفاق را بر غلط گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا و صحت صوم با تناول مضطر و جاه
 خود مراعات فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان بلی در صوم مضیق و صوم معین
 احوط آنست که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضای برای او شارع مقرر کرده باشد چیزی
 اقوی فساد صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس

با تناول مغفط و صبح باید دو مرتبه روزه را بگیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده
 تناول نماید و بانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده و با اینحال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم
 می شود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم شود که صبح نبوده نه قضا
 لازم است نه کفاره هر چند در هر مرتبه فرض معصیت کرده در خوردن پس با فرض خبر عدلین صبح
 که صبح شناسان باشند و بجهت باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد
 اگر تکلف بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر آنیکه معلوم شود که صبح نبوده و در تکلف
 خوردن و هشامیدن با قدرت و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر با عتماد بقول کسیکه
 خبر دهد که فجر طالع شده و حال آنکه صبح بوده اگر چه خبر دهند عادل باشد بلکه احوط قضا خوردن است
 هر چند خبر دهند و و عادل باشند هر چند که شکی که قول دو عادل بمنزله علم میباشد
 تسبیح نیکه بخورد و صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسیکه گفت
 صبح طالع شده و عتماد بقول او نکند بجهت آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم بر آن
 او حاصل شده و در واقع صبح طالع شده و محض نیز نکرده و اما اگر خبر دهند دو عادل باشند
 و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گفته شد
 و اگر یک عادل باشد و احتمالی شوخی در خبرش نباشد احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست و هرگاه
 بخورد و باشد که رطلوع فجر و حال معلوم نشد یا مظنون شد که طالع بوده چیزی بر او نیست
 و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد چه تمام افطار کرد و بقول غیر که مغرب شده است
 و حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوری و شب بیکان یا بسبب عدالت مجر افطار کرده باشد
 و اگر عتماد بقولش جایز نباشد و بخورد اقوی و جوب قضا و کفاره است اگر چه جاهل باین حکم
 باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن پنجم افطار بسبب تاریکی که
 بواسطه آن قطع کند که مغرب نباشد و دخول وقت یا مظنه بآن کفاره واجب میشود
 اگر چه جاهل باشد باینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب باران باشد بواسطه
 این گمان کند که مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه
 رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل خوردن آب در دهان بجهت خنک شدن آن پس اگر آب
 بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگر چه این عمد جایز است و بفرو دادن آب
 مذکور از روی فراموشی قضا واجب نمیشود اگر چه قضا احوط است و اگر غرض صحیح در آب

آب بدین کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه غالی از قوت نیست اما اگر نماند و شبیه آن را
 بجهت فرض صحیح در دهن گذارد پس بجهت فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمی شود اگر چه
 قضا احوط است و همچنین است اگر بجهت استنشاق آب در حلق فرو رود واجب نمی شود
 قضا بجهت فرو رفتن آب بجلق اگر در مضمضه وضو یا غسل آب در دهن کند خواه از برای ناز
 باشد یا سایر غایات همچنین واجب نمی شود قضا بفر رفتن آب مضمضه که از برای تداو
 تا طهر دهن باشد اگر چه احوط قضا است در غیر صورتیکه مضمضه از برای وضو و ناز فرضیه باشد
 و حکم روزه غیر شهر رمضان و مضمضه کردن بجهت خنکی دهن مثل شهر رمضان است در روز
 قوی پس قضا میکند اگر روزه واجب دهن باشد و باطل می شود هرگاه معین نباشد هر چند و غیر
 معین تمام اولی می باشد اگر چه آن روزه روزه مندوب باشد فصل هفتم در کرمات
 است بلکه مکروه است از برای روزه و از چند چیز اقل مباشرت زنان هر چند لباس
 ایشان یا پوشیدن ایشان یا بازی کردن باشد از برای یک شتهوش این افعال
 و سخنان حرکت نماید و لکن مظنه است باشد یا نیکه جنب نمی شود یا آنکه عادتش بر بیرون
 آمدن منی نباشد و قاصداً ترال هم نباشد و الاحرام است چنانچه سابقاً ذکر شد بلکه اگر است
 مطلقه مباشرت صایم برن خالی از قوت نیست و یک سرکه کشیدن و چیزی در چشم
 ریختن خصوص اگر احتمال بچرب باشد که در او مشک باشد یا چیزی باشد که طعم و بخلق برسد
 بلی اگر عمل کحل بجلق برساند حرام خواهد بود و سببی اخراج خون که باعث ضعف شود
 از قصد یا حجامت کردن بلکه هر عملیکه موجب ضعف شود نه اعمار به هوشی مثل کشیدن دندان
 و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب معین یا مضیق حرام است عملیکه مورت غش
 شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چه غسل نشستن بن و آب نه و پنج چیز می
 بینی کشیدن یا داخل رگوش نمودن هر چند به تقطیر باشد خصوصاً اگر ترسد که بدماغ یا بچون
 میرسد و یا تعدر ساندن بجلق بیکه از آن حرام است و اگر روزه معین باشد قضا
 بلکه كفاره نیز لازم است شششی بوییدن ریجان یعنی گیاه خوشبو مخصوصاً اگر استعمال
 طیب مثل گلاب عطر و سخنان ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب از استعمال مشک است
 بلکه ترک بوییدن هر بوی تند غلیظی که بجلق میرسد اولی است هفتی شش خندان حتی
 در شب مضایق حتی آن شعری که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص است

بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه و شب مطهر نیز شعر خواندن مکروه است هشتی چهل
 کردن فہم قسم خوردن کہی ختنہ بجا نہ نمودن مثل شیاف یا زدن ہن جالبہ تیر بردن
 گذاردن یا بجا بردن را تر نمودن دوازدهمی کبیدن بہتہ خرا و خون نہ سیدن ہن
 جاویدن مصطکی و اگر مصطکی را زدن ہن ہر روز آوردہ دوبارہ و چل ہن نکند مگر آنکہ مصطکی
 از خشک گشت یا آنکہ آتش افروزہ دیگر آنکہ رطوبت و مستہک باشد چہادہم چہن طعام
 بیچہہ اوراک طعام و تیز شوری و شیرین بشر نہ رسیدن اجزای آن بخلق و الاحرام است اگر عدا
 باشد و مکروه است جماع از برای سافرد شہر رمضان علی الاقوی و پر کردن شکم از طعام
 و آب بڑی کیکہ روزہ براو واجب نیست بلکہ مستحب است شبیہ ہر روزہ دار باشد و مکروه
 است سفرد تمام ماہ مبارک حتی بعد از لیالی قدر بیچہہ ام از عروسی مثل زیارت و بعضی از ویو
 لکہ اہتمام باو باشد نیز ملحق کردہ اند و قبل از لیالی قدر کر شہنشاہ تر بہت فصل ہشتی
 بلکہ صحت روزہ مشروط است بہ بلوغ و ایمان و عقل و خلوا حیض و نفاس و حیض و روزہ غیر
 بالغ صحیح نیست مگر بہت ترین و عادت دادن لعل روزہ بشر کیکہ طاقت روزہ نہ گرفتہ
 و ہشتہ باشد و غیر مؤمن چہکار باشد چہ مخالف روزہ اش فاسد است ہر چند بعد از نیک
 عادت بہ حق الجبیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود روزہ روزہ اش
 فساد صوم پیشم و موجب قضا باشد بلکہ موجب کفارہ نیز میشود علی الاحوط در قضا
 قضا دار باشد و کفارہ نیز از فطراہ باشد و روزہ مجنون اگر چہ ادواری و بعضی روزہ باشد
 نیز فاسد است و بچہن است روزہ مستی ہوش کہ صحیح نیست اگر خود باعث ہوش
 یا غم یا مسکر شود و از شاذ روزہ قیاطا قضا و کفارہ ہر روز اہل اور و آقا خواہ پس مضر
 روزہ نیست اگر چہ ہر روز را بنجا بر شہر طیکہ نیست اور روزہ باشد خصوصاً اگر نسبت روزہ
 شب اول رمضان را کہ از برای تمام رمضان کردہ است کافی بدانیم و اما خون حیض و نفاس
 پس روزہ را فاسد میکنند چہ روزہ مستحب باشد علی الاقوی اگر چہ یک لغا بعد فجر یا قبل از غروب
 باشد و اگر بدانکہ از حیض و نفاس پاک شد و لکن نمیدانند کہ قبل از صبح پاک شدہ یا بعد از آن
 پس اگر تا صبح پاک شدن معلوم باشد و تا صبح شدن معلوم نباشد بنا بر آنکہ صبح
 بعد از پاک شدن و عکس حکم بعکس نماید و در جائیکہ ہر روز تا صبح باشد بنا بر آنکہ عکس
 و موجب صوم و الله العالم و مگر خود باعث عروض و دم حیض شود و ہوش فاسد است و چہ

و گناه و قضاء و كفاره نیز ندارد و هر چند جناب لوط و جوط از ان اتمان قضا و كفاره نیز نیابد
و همچنین شروط است صحت روزه واجب بخلاف سفر شرعی که موجب قضا است در نماز
و آثار روزه مستحبی پس در سفر جایز است اگر چه ترکش اولی است مگر سه روز روزه که از برای حاجت
خواستن در مدینه طیبه وار شده است و مگر روزه که نذر نموده گرفتن و در سفر او حرام و روزه
که بیکه از محل روزه خارج شود بقصد سفر بعد از ظهر و صوم كفاره که سه روز بدل هر یو مجبیه
روز بدل بدین از برای یکبار خارج از عرفه شده بخو که در حج ذکر میشود و نشاء الله و جایز
مسئله در قضا و تمام نماز و روزه نیز معتدوست و روزه اش صحیح و همچنین جایز مخصوصیت
مسائل قضا و تمام و لکن در جایز مخصوصیات لوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در
سافر و وصول بعد تر خصل است چنانچه گذشت و همچنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن
یا محل اقامه می رسد پیش از زوال شرط که پیش از ظهر محل اقامت برسد و نیت نماید و کسیکه
عدول نموده از اقامه پیشین یک نماز تمام بعد از زوال نماز را قضا میکند و روزه آن روز را
تمام میکند و آن محل جایز نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه ناسی یا جایز
مسئله در آشنای روزه است که روزه در سفر صحیح نیست افطار نماید قضا کند و همچنین
مشروط است صحت روزه بسلامت از مرض پس کسیکه بدار روزه از برای او مضرت است
بعضی معتقدند بطلان ضرر افطار میکنند اگر چه بیمار نباشد و همچنین است اگر خوف عروض مرض
یا طول مرض در روزه گرفتن باشد بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
بسیار باشد و اگر طبعی نیست که روزه ضرر ندارد و مکلف بجنب تجربه خود روزه را مضرب
بطن خود عمل کند چه از تجربه معتد به حاصل کرده باشد یا از حدس خود و همچنین در عکس باید روزه
را بگیرد هر چند طبعی صراحت نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است
و اگر خوف ضرر روزه را بگیرد باید اعاده نماید هر چند ظاهر شود بر او که ضرر ندارد و ضرر نیز باعث
لکه اگر پیش از زوال بر او ظاهر شد عدم ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و همچنین مشروط است
صحت روزه بانیکه نرسد از انیکه روزه باعث تلف نفس محترمه شود یا آنکه باعث تلف نفس خود
تلف شود بجهت که سبب مغرط یا عطش مغرط یا آنکه باعث تلف مال شود که ضرر جانشان
نکند و از نایب و اعتبار میندازد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود
آنچه گذشت که بامی شود که اتفاق می افتد در مثل نکاری و عذار و تاجر و غواص

بلکه اگرگاه معاونه بگذرد و زگر قن یا واجب گیر که اتم از آن باشد می آید که آن روزه حرام
 و در خصوص عدم استحباب اذن مولی شرط است در حق عبد حتی بمغض و حتی مکاتب و
 حتی زوج حتی منقطع شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در حق و
 عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن وراثتای بخار و روز
 استحبابی فاسدی شود علی الاحوط بلکه احتیاط و حق و لداقت که بانهی بدین نیز روزه گیر
 بهتر مراعات اذن والد بلکه والدیه میباشد علی شرط اذن والدیه بلکه والد ثابت نیست
 اگر در صورتیکه ارتکاب غیر از اذن فیه مستلزم اذیت والد یا والدیه باشد و احوط است که
 روزه قضا رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه استحبابی و مریض
 پیروز و العاطش که ناخوشی است که سیراب نمی شود صاحب او اگر از روزه گرفتن عا
 باشد بجهت زیادتی پیری و زیادتی ناخوشی روزه را میخورد و فدی نیز نمی دهند و اگر توانا
 قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب بقضا بقدر ضرورت نمایند و اگر و
 گرفتن بر ایشان و شوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از روز او
 مشقه و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یکصد از گندم بیل هر روزی
 و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است و همچنین است حکم زن حامله که وضع حاشش تر و یکبار
 یا زن شیرده که شیر او کم باشد و تیرسد هر چند بچو شک باشد از روزه گرفتن بر نفس خود
 طفل خود از تشنگی و اگر سنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر این اعدا ثابت نیست
 و خطا را اگر آنکه از خود و تها و ز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است نه مطا بلکه در
 رمضان نیز این اعدا را جاری نکند و صدقه یا زال زن است نه از مال شوهر و کسیکه در
 از رمضان تا رمضان دیگر طول بکشد و ازین جهت متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا
 ساقط است و بیل هر روز کفاره میدهد و قضا مجری از کفاره نیست و احتیاطا بیان بق
 و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعدا مثل طول کشیدن سفر تا رمضان دیگر جا
 نیست بلکه قضا و زن واجب است اگر چه کفاره نیز در این احوط است و اگر باین روزه
 بود از مرض حاصل شود و تها و نتمو بالمره و همیشه عازم بر قضا بود لکن تاخیر انداخت بجهت
 بر سعت وقت یا بجهت انشطار اوقات شریفه بعد از آن عذر بی رویی و دیگر که متمکن
 نشود تا رمضان آینده قضا لازم است و کفاره هم ساقط و اگر تها و نتمو که عا

ف ٣٢٠٥٥٩ (R)
 CALL No. { ٣٢٠٥٥٩ ACC. No. 4199
 AUTHOR زين العابدين
 TITLE مختصر زينة العباد

٣٢٠٥٥٩ (R) 4199 زينة العباد

Date	No.	Date	No.

مختصر زينة العباد

CKED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

